**تحمُل**= تحمل.

**تَه**۱: تَه خو-تے چ.= کوشش ک.، همت کردن، تلاش کردن، زور زدن؛ ~- یےخو- تے چود-ات، خو کارېنے تیار چود= او زور زده کارش خلاص کرد؛ کو یکبار ~ خو- تے کِن، اندِز! خود را بلند کن، بلی بلند شو‍!

**تَه۲، ته: تَه پُر چید**= فراهم کردن، مساعدت کردن؛ تو-ت وے تَه پُر چود، یو-ته نه-لۈڤد پے تو= تو برای او مساعدت کردی و در مقابل تو کدام ادعا(دعوا) ندارد؛ یو-ته دۈند خو خیښ تَه پُر کِښت= اوتنها توانایی کمک برای خشوی خود دارد؛ خو تَه پُر چ.= برای خود فراهم کردن، بهره مند شدن، قناعت کردن؛ یو خو ته-یے پُر چود= او برای خود تامین کرد؛ راست لۈڤد:" آسته-آسته-ته خو تَه پُر کِښت= راست میگوید:" آهسته-آهسته قناعت ضروریاتش حاصل میشود.

**تَب**۱= بب. تهب.

**تَب**۲= طبعیت، مزاج، حالت، خود را احساس کردن؛ مو-ند مو تَب روښَن ڤُد= حالت من شاد(روشن) بود.

**تَبَغے**= شیرینی، تعارف شیرینی( تو-ت، چارمغز، قند و غیره)؛ سور-اند تَبَغے ڎېن= در عروسی شیرینی میدهند؛ تَبَغے-ڎهڎیج= شیرینی توزیع کن( در عروسی)؛ تَبَغے ڎهد= شیرینی دادن، تعارف کردن شیرینی(در عروسی)؛ تَبَغے-ڎهد-ېن مو رِماد= ازمن خواستند شیرینی را توزیع کنم.

**طَبَق**=بب. طَبهق.

**طبقه**= طبقه، کلاس، قشر؛ ~ پست= طبقه پست.

**طبعت**=۱- طبعیت، کرکتر، اخلاق؛۲- مزاج، خود را احساس کردن.م. طبئَت.

**طبعتے**= زشت، منزجر، ناپاک، ترسناک، بی زیب، بی ادب؛ یو ~ آدم، نه-ژیوج اُم وے= او آدم زشت است، من او را دوست ندارم؛ اس گوښت یو روغن ~= روغن بد تر است گوشت.

**طَبهق، تَبَق**= طبق(ظرف چوبی کلان)؛ دېڤ گرڎه یېن ار دَم ~ رِبے= نان ها در طبق بمان.

**طبئعت، طبِعت، طبِیعت**= طبعیت؛ خو ~ ٲم ژیوج= ما طبعیت خود را دوست داریم.م.طبعت.

**طبئعت شناس**= طبعیت شناس؛ طبئعت شناسے= طبعیت شناسی.

**طبیله**= طویله؛ ڤارج-ېن دے واښ جای-ارد یاد خو، مئخ-ېن دے ڎاد، دڎ-ته یِک-دے ~ لۈڤېن= وقتیکه اسپ را به چمن(علفزار) میبرند و میخ میزنند، آنرا "طبیله" میگویند.

**تَب-لَږځه-یِن**= مریض(آسیب دیده)؛ تب و لرزه.

**تبار: خېښ- تبار، خېښ-ات- تبار**= خویش و تبار، قوم؛ خو خېښ- تبار-ات غَل نه-رِنوښچ-آ؟ تو خو= تو خویش و تبارت را فراموش نکرده ای؟

**تبار دار: خېښ- تباردار، خېښ-ات- تباردار**= خویش و تباردار، قوم دار؛ چَدۈم خېښ-ات- تباردار ڤُد، خو کارے پِگاݑ تیار چود= کسیکه خویش و تبار داشت، کار و بارش را وخت تمام کرد.

**تبریک**= تبریک؛ کَ-م ایۈم تو-رد تبریک! عیدت تبریک! تبریک چ= تبریک دادن.

**تبریک نۈمه**= تبریک نامه.

**تبرُکے**= تَبَرُک، خاک مقدس، ایکه پیر ها از مکه می آوردند و برای مریدان خو کم کم میدادند و همچنان به زیارت گاه ها توزیع میکردند؛ پِرا وخت-ېن اس آستۈن-تے-یېن سِت خو تیت-ات لېمال نۈلېن-اند تَبرُکے جهت گِرے چود= در گذشته(کمی) خاک را از مزار ها میگرفتند و در نوک روسری خود گره میکردند؛ لپدے ناش دے-رد دهک، ~ نه ڤُد ادے، ارهی دۈنه-یت دهکچود خو، دۈند= زیاد تر زردآلو برایش بده، تَبَرُک نیست که سه دانه دادی و خلاص.

**تَب تُز**= بسیار سیر، سیری سیر؛ سیر تا گلو؛ ښه سېر، نَوکَرېن ~= شاه سیر، نوکران سیر تا گلو؛ تب تُز چ.= خوردن تا سیری؛ تب تُزخو چیداو= خود را بسیار سیرکردن.

**تَڤهر**=تبر.

**تَڤهرَک**= تبرک(تبرخورد ).

**تَڤۈنگ**= ؛گودال آرد( ذخیره گاه آرد)؛ ار وَم ~ یاږج فَنه= درگودال آرد زیاد است.

**تَڤگَله، تَڤگَله ڎ**= بستن( بستن دهن کیسه(خلته) بوجی، جوال وغیره)،(گره زدن)؛ دَم قهپ غئڤ ~ ڎه= دهن کیسه را بسته کن(گره بزن).

**تَوَل**= بارداری؛ ~ خیداو= باردار شدن(در مورد گاو)؛ مو ژاو غَل تول نه-خوږج= گاو(مث.) هنوز باردار نشده.

**تَوَل گاو**= گاو برای بارداری(گاو برای جفت گیری).

**تَوَلے**=جفت گیری؛ لقاح؛ تَوَل چ.= جفت گیری کردن( گاو ماده با گاو نر).

**توالله، توالا**=۱- درخواست، التماس؛ توالله چ.، توالا چ.=۱- درخواست ک.، التماس ک.؛ اسم خاص(مذ.) توالله.

**تَوَجے: زارگے-یت تَوَجے**= درخواست، شکایت؛ پے زارگئت تَوَجے-ت کار اِجرا نه-سۈد= به درخواست و شکایت کار اجرا نمیشود؛ زارگے-یت تَوَجے چ.= درخواست و شکایت کردن.

**توفئق، توفیق**=توفیق؛ تهم ~ ڎاد، یو ته تمه نه وینت= اگر توفیق کرد، او شما را نمی بیند.

**طوق، طۈق، طۈوق**= میله فلزی، منگنه برای بستن اشیای درز داده شده؛ طوق ڎ= بستن(با میله فلزی)؛ دم دېک طوق ڎه، یِد صافݑ مه- ڤِراږد= دیگ را ببند که مکمل نه شکند.

**طوقے-نهلت، طوقے- لعنت: طۈقے-نهلت، طۈقے- لعنت** = بی شرمی، بی آبرویی، طوقی لعنت؛ ک-اِد دے-رد خَښ ~= این برایش طوقی لعنت است؛ هر چهی اس ~ ښاج ڎئرت، مه-سۈد تر بېگۈنه خېز= هر کسی که از بی شرمی میترسد، نزد بیگانه نرود.

**تَگ**= راندن، فریاد برای رندان بره وبزغاله ها، جمع شدن بره وبزغاله ها ؛ تَگ چ. تَگ ڎ. = راندن، فریاد زدن(بره و بزغاله)؛ دېڤ خو وهرگېن تَگ- تَگ کے خو، یاس تر جِنگهل= بره ها را به(تگ-تگ کرده) جنگل ببر؛ خو گُج-وهرگ-اُم ~ ڎاد= بره و بزغاله ها راندم؛ وهڎ گَجېن ېن ~ ڎاد وَم چَښمه کِناره= بزغاله ها در اطراف چشمه جمع شدند؛ یو مردم فُکݑ تر وېڤ چید ~ ڎاد= تمام مردم در خانه شان جمع شدند؛ عسکرېن ېن ار پستېڤ ~ ڎاد خو، خیمه یېن خو-رد ڎاد= عسکر ها در پستیو جمع شدند و برای خود خیمه زدند.

**تَگاڤ**= ۱- زیر، پاهین، در زیر، در پاهین؛ تیر تا ~ اُم نئږد، وَم اُم نه وینت= بالا و پاهین گشتم، او را ندیدم.

**تَگاڤین**= از راه زیر، پاهین، درراه زیر؛ گه وخت وُز ~ یَد اُم ات، گه وخت تو درگاه ڤه= گاهی به راه زیر می آیم، و گاهی از کنار خانه تان؛ وُز اُم تَگاڤینݑ از یے خئښَک تے مم ناش رُښت خو، یت اُم= من از راه زیر از شاخچه زردآلو کندم و آمدم.

**تَگاڤینج**= زیر، پاهینی؛ یه ~ زِمڅ= زمین پاهینی، وے غِڎه= بچه ایکه در پاهین است؛ تے ار دے ~ باغ= برویم به باغ زیر.

**تَز:تَز-ات چَق**= اصطلاح، در هنگام بازی با بجل( قاب بازی) و سنگ؛ تَز-ات چَق-ته مِشک بئښت-تے لۈڤېن= "تَز-ات چَق" بیشتر در هنگام بازی با بجل و سنگ( قاب بازی) میگویند.

**تذرف**=۱- ح. تذرو( پرنده)؛ ۲- اسم خاص( مث.) تذرف.

**تِزید، تَزیت: چین تَزید**= چی بدبختی!چی دردی سر، چی غمی!؛ مو چین تَزید! مو ڤَز بېد= چی غمی! بز من گم شد.

**طی: طی چیداو**= طی کردن.

**تی**= برای اطفال کو-کو، دالی موشه یا دالی( بازی همرای اطفال در هنگام گهواره جنباندن)؛ بچه ار غۈک څه ڤِد، دَڎ دے افېن دِدے مه-نۈد، یے یار وے خېز نیݑت خو، لۈڤد: "تی" ات خو وے رد دِڤېست= بچه در گهواره که باشد، بخاطریکه گریان نکند، کسی در نزدش می نشیند و میگوید:"تی" و خود را به او نشان میدهد؛ تی چ.= همرای طفلک بازی کردن، طفل را سرگرم نگه داشتن؛ سٲو خو ڤِرا ره ~ کِن ات، یو ته در شینت ڎېد= برو همرای برادرت کو کو کن و او به خنده می آید. م. دِچ.(دالی موشه یا دالی نوعی بازی است که بزرگترها با خردسالان انجام می‌دهند. در این بازی، فرد بزرگتر صورتش را می‌پوشاند و بعد همزمان با آشکار کردن صورتش، عبارت «دالی» یا «دالی موشه» را بر زبان می‌راند. خردسالان طبیعتاً در واکنش به این حرکت لبخند می‌زنند یا می‌خندند. گفته می‌شود که بازی دالی موشه بر هوش و روابط اجتماعی خردسالان تأثیر مثبتی دارد. این بازی را معمولاً کودک از ۹ ماهگی به بعد فرا می‌گیرد. البته این بازی دقیقاً مشابه بازی peekaboo می‌باشد. وپ)

**طَیے**= حرف اضافه طیی؛ ~ دے بُق اُم نَخچیرېن وینت= طیی این تپه آهو ها را دیدم؛ در طیے=حرف اضافه مرکب، نشان دهنده ۱- در جایی؛ در ~ سایه= در طیی سایه؛۲- هدف.

**تَک بند**= نوع جراب.

**تَکیه**= ۱- بالشت؛ پومِن ~= بالشت از پر؛ ۲= تکیه، اتکا؛ تکیه کردن؛ وُز تو تے تکیه کِن اُم خو، اندِځ ام= من بالای تو تکیه میکنم و بلند میشوم.

**تَکلیف**۱= پیشنهاد؛ ک-ه تمه ~ قَبول سَت= پیشنهاد شما قبول شد؛ ۲- دعوت؛ وُز ته بی تَکلیفݑ نه سٲم= من بدون دعوت نمیروم؛ تَکلیف چ.=دعوت کردن، پیشنهاد کردن؛ مو-یېن تر سور تَکلیف چود= مرا به عروسی دعوت کردند.

**تَکا-تَک**= توانا، زرنگ؛ یِد لَپ ~ چارِک ڤُد= او یک مرد زرنگ بود.

**تَکرار، تِکرار**= تکرار؛ درس ~= تکرار درس؛ تَکرارچ.=تِکرارک؛ تَکرار س.=تِکرار ش.

**تَکراراً**=تِکراراً؛ ک-اِد کار تو-ند څۈند تاڤ تَکرار سُت= این قسم کار از تو چندین باز تکرار شد.

**تَکسرے**، **تَگسرے**= سر چپرکت(سرتخت خواب)، بالشت.

**طلبه**= طلبه، متعلم، محصل؛ دَفدَردېڤ طَلَبه یېن ارد دهک= برای طلبه ها کتابچه بده؛ یو غَلَݑ ~، نه وِزۈن اُم څه وخت ته مُالِم سۈد= او هنوز طلبه است، نمیدانم چوقت معلم میشود.

**طلبات**= طلبات، تقاضا ها، درخواست ها؛ تمه ند اس مو چیز ~؟ شما از من چه تقاضا ها دارید.

**طلبۈن**= طلب، تقاضا، درخواست؛ وُز اُم یے چیزݑ ~ اس تو نِست= من هیچ تقاضا از تو ندارم.

**تَلَک**= "تَلَک" (بازی با چارمغز و بجل)؛ تَلَک بازے= "تَلَک بازے" (بازی با چارمغز و بجل)، تَلَک بئښتاو= "تَلَک بئښتاو" (بازی با چارمغز و بجل).

**تَلَست، تَللَست: تَلَست ریږځداو(لیږځداو)، تَللَست ریږځداو(لیږځداو)**=لرزیدن، لرزیدن با تمام اندم؛ یو اس شِتایے تَلَست راږځد= تمام اندام او ازخنکی میلرزد.م. تَل-تَل.

**تَلَف**= تلف

**تَلَفظ**= تلفظ.

**تَل وَل: تَل وَل ڎهد**= زندگی کردن، گذشتاندن وقت؛ مٲش ته خو ~ ڎهڎ ٲم= خود مابه یک رقمی زندگی میکنیم( وقت خود را میگذرانیم).

**تَلوَسه**= تشویش، پریشانی، نا راحتی، آشفتگی جانی.؛ خو ~ قتئݑ مٲش تر حلق چود= با تشویش ات، جان ما را تا حلق رساندی؛ تَلوَسه چ.= تشویش ک.

**تَلاب، تَللاب**= عذاب، شکنجه؛ تَلاب ڎ.، تَللاب ڎ.= عذاب د.، شکنجه د.؛ لَپ ~ دے مه-ڎه، یِد ڤا نۈد= او را بسیار عذاب نده، باز گریان میکند.

**تَلاده**= دشت، صحرا؛ خو مال دِیېت تر دے ~= رمه( چارپایان) تانرا به دشت برانید.

**تَلال**= بسیار، مکمل، قوی؛ قاق ~=بسیارخشک؛ تهخت-ات ~= بسیار مانده( خسته و زله)؛ سُست-ات ~، تهخت-ات تلالݑ= به خستگی؛ یو اس شینتاو سُست-ات ~ سُت= او از خنده خسته شد؛ یو مات سُت خو، تهخت-ات تلالݑ خو جای تے رېد= او از خستگی در جای خود ماند.

**تَلاتوف**=۱- زیرک، پر سر و صدا، شوخ، فریبکار ؛ یو تو-ند لپ ~ پُڅ= بچه تو بسیار زیرک است؛۲- اسم خاص(مذ) تلاتوف(طلاطوف).

**تلاش**= تلاش.

**تلاشَک**= مسابقه، رقابت؛ وېڤ در مابېن ~ ڤُد؛ هر چهی ژیوج دِدے:" ناگ مو-ند مو روغن ات تُښت یېل خهڤد ارد لپدے ڤېد= بین شان رقابت بود، هر کس میخواست:" کاشکی روغن قروت از من زیاد تر باشد."

**تلاش گهر**= تلاش گر.

**تَلپَک**= ۱- طاقی، عرقچین نوعی کلاه (عادتا کهنه است)؛ طاقے کینه سۈد خو، لۈڤېن ~=(وقتیکه) کلاه یا طاقی کهنه شود، آنرا "تَلپَک" میگویند؛ خو ~ تَخ ڎهڎ= طاقی "تَلپَک" اترا تکان بده؛ ۲- تَلپَک چ.= از بین بردن، مردن؛ نُر اُم ڎو وِڎِچ تَلپَک چود= امروز دو گنجشک را از بین بردم؛ تَلپَک س.= مردن؛ یۈد اند ښِپۈخَست سُت ات، یېد اند یه نَخچیر تَلپَک سَت= همینکه صدای شلیک شد، آهو از بین رفت(مرد).م. طاقے، پَکال.

**تَلپَک** **دار**= طاقی دار، عرقچین دار.

**تَل-تَل: تَل-تَل ریږځداو، تَل-تَل لیږځداو**= لرزیدن؛ ات یه ~ در لیږځد سَت= و او(مث) شروع به لرزه کرد؛ یو اس شِتایے تَل-تَلے ریږځد= او از خنکی میلرزید.

**تَلخ**۱= صدا برای راندن زنبور؛ دَم څِڤینڅ ~ لۈڤ= این زنبور را بران.

**تَلخ**۲= تلخ.

**تَلخه** **دار**= شجاع، سرسخت، مداوم؛ یو ~ چارِک= او مرد شجاع است.

**تَلخه کَف**= ترسو؛ یه یے ~ ږِنِک= او زن ترسو است؛ تَلخه کَف چ.= ترساندن؛ ما-ت ~ چود= مرا ترساندی؛ تَلخه کَف س.= ترسیدن.م.دِلکَف.

**تلخه**= ۱- صفرا؛ کیسه صفرا؛ دے جِگهر خه-ت، دَم تلخه پَتے= جگر را بخود و صفرا را بانداز؛ ښیج ~ څه ښِچافت، یو-ته میرت= اگر کیسه صفرا گاو بترکد، آن میمیرد؛ ۲- حس کرامت شخصی، غرور؛ ~ تو-ند نِست= تو از خود غرور نداری؛ تلخه تئر چ.= جزا دادن؛ تو ~ تئر کِن اُم اگه پِس ښَڅ نه سٲوے= تو را جزا میدهم اگر بدنبال آب نروی؛ وے ڤارج ڤېگه-ره څه نه ڤیرت، وے ~ تئر اُم= اگر اسپ تا شب نیاورد، او را جزا میدهم؛ تلخه تئر س.

**تَلغُزه گوی**=بب. تَلغُزه گویے.

**تَلغُزه**= بب. تَرغُزه.

**تَماکے**= تنباکو.

**تمه**= شما( ج. تمه یېن)= ض.شخص.ج. شما.

**تَمَلُغ، تَمَللُغ**= تملق، چاپلوس، چاپلوس و خوش آمد گوی؛ یو ته یے چے ردݑ ~ نه لۈڤد= برای کسی چاپلوسی نمیکند.

**تَمبی، تَمبې**= خواست، تقاضا؛ وے ند وے ~ چیز؟= تقاضای او چه است؟؛ تَمبی وېڎداو، **تَمبې** **وېڎداو**= خواستن.، تقاضا ک.= یو شچ ~ یے ښیج مو-تیر وېڎج= حالا از من یک گاو می خواهد.

**تَمبیده**= پر؛ وے چید اس مردم ~= خانه او از مردم پر است.

**تَمبۈن**، **تَنبۈن ( ج. تَمبۈن ېن، تَنبۈن ېن)** = تنبان( ج. تنبان ها).

**تَمیز**=انسانیت، عزت، کرامت؛ هر چے ند تمیز څه ڤِد، یو ته نِمۈو نه کِښت= هر کسیکه تمیز(کرامت) داشته باشد، او دشنام نمی دهد.

**تَمموس، تَموس**= حرارت، گرمی، گرمی بی حد.

**تَمۈم**= تمام. م. تیار.

**تن**= ۱-بدن؛ ۲- جور( پوشاک).

**تَنَگے**= ساقه، تنه؛ ژِندَم ~= ساقه گندم.

**تَنَفُس، تَنفَفُس**= تفریح( در مکتب)؛ ~ غَل نِست-آ؟= آیا تفریح هنوز نیست؟؛ تَنَفُس چ.، تَنفَفُس چ= تفریح کردن.

**تَنه**=۱= ساقه، تنه؛ دَم ار-ار ~ ته ووس کِن ٲم= تنه سفیدار( سپیدار) را تیر خانه جور میکنیم؛ ۲- بدن.

**تَنگتاو، تُنگتاو**= به صدا آوردن چیز آهنی؛ دَم لَگَند قتے بهس تَنگ= صدای کاسه را نکش؛ مه، مَم سئ تار تے غَل تُنگ= مه، این سه تار بنواز.م.دُنگ: دُنگت.

**تَنگه**= تهنگه، پول فلزی بیست کَپېک؛ یے ~ بیست تین، ڎو تنگه چِل تین= یک تنگه بیست تین(کَپېک)، دو تنگه چهل تین(کَپېک).

**تَنئب**= ۱- تناب( ازچرخ برای ریسیدن)؛ چهرخ ~ زِدَښت= تناب چرخ گسیخت؛ ۲- تَنئب گهښتاو= لاغر شدن؛ مو ڤئرځ ~ گهښچ= اسپ(مادیان) من لاغر شده.م. تناب.

**تناب**= تناب.

**تناوول**= نمونه غذا، صبحانه سبک؛ تناوول چ.= نمونه یے(کمی) از غذا خوردن؛ توڎ ٲم ~ چود خو، تایدٲم ترڅاو= کمی تو-ت بخوریم و برویم درو.

**تَن** **پرور**= کارگیریز، تنبل؛ لَپ ~ مه ڤے= بسیار تنبل نباش.

**تَن-سحتے، تَن-سحَتے، تَن-سِحَتے، تَن-سُحَتے**= صحت، تندرستی؛ اس فُک بیدے تَن-سحتے= از همه چیز صحت خوبتر است؛ مولا تَن-سَحتے ڎید، ڤا ته قیو اُم تو= مولا تندرستی بدهد، باز تو را دعوت میکنم؛ به تَن-سحتے= تندرستی، با صحت کامل.

**تَنتَنه**= جشن.

**تَنُک**= تنک، باریک ونازک.

**تَنُکچه**= برگه( پارچه) خورد آهنی؛ نوار سخت؛ دے ~ مو-رد دهک مم چوکے پاڎَک چُست اُم= پارچه آهنی بده که پای چوکی را بسته کنم.

**تنخا**= تنخا، معاش.

**تنخاخُر**= تنخا خور، معاش خور.

**تنَقید**= تنقید، انتقاد؛ وُز ته ک-اس وېڤ ~ ښاج نه ڎئر اُم= من از تنقید( انتقاد شان) نمی ترسم؛ تنَقید چ.= تنقید ک.، انتقاد ک.؛ تو یېن تنقید نه چود= تو را تنقید نکردند.

**تعافِلَن**= زود، دفعتا، بلافاصله؛ تعافِلَن ٲم دے کار چود=(ما) بلافاصله این کار را کردیم.

**تَپَک**= تکان؛ یے تَپَک-تئݑ-ته وُز دَم سِفڅ اس تو ڎُست اند پِت ٲم= با یک تکان، من مهره او را از دستت می اندازم؛ تَپَک ڎ= تکان دادن؛ یے مونے اس مو ذُسا اند تَپَک ڎاد خو، بعد یه مون وئښت= او یک سیب را از دست من تکان داد و بعد آن سیب افتید.

**تَپَنَک**= ژولیده( موی)؛ یِد تو غونج لَپ ~ وِښِښتاو نه بافت= موی سر تو بسیار ژولیده است، شانه کردن آن ممکن نیست؛ تَپَنَک س.= ژولیده ش.( موی)؛ مو غونج تَپَنَک سُڎج= موی سرم ژولیده شده است.

**تَپَست، تَپَپست: تِپَست تِپَست**= دفعتا، زود، بدون وقفه؛ یو مال تَپَست مود= مال دفعتا مرد؛ دے ڎاد اُم سیچ، یو تَپَست وئښت= همینکه او را انداختم، او دفعتا افتید.م. تِلَپَست.

**تَپهل**=۱- نقاب سخره ی، نقاب برفی، قرنیز(در سخره و کوه ها)؛ تر دَم ~ مه-یه، آل سٲوے= به این قرنیز نیا، که نه افتی؛ خاښدره-ته اس دے ~ رِځیڤ لۈڤېن= در شاخدره بجای "تَپهل" " رِځیڤ" میگویند؛ تهخ دے شِپیک ڤُد، تَپهل= اگر سنگ هموار باشد" تَپهل"؛ ۲- جای سبز در کوه، تپه خوردی در کوه؛ تر وېڤ تَپهلېن لَپ واښ څه ڤېد، مال تَرَم یاس ٲم= اگر علف در آن تپه ها زیاد باشد، مال را آنجا میبریم.

**تَر**= حرف اضافه پیشین"به"، "در"، نشان میدهد ۱- جهت در یک مسافه، عادتا در سطح عمودی؛ القصه، وِدابَک- ارد-ېن فِریپت تر خو جای= القصه نزدیک چاشت به خانه خود رسیدند؛ قشلاق تر قشلاق= قشلاق به قشلاق؛ تر ڤَج= در بیرون؛ ۲- موقعیت در فضا، عادتا در سطح عمودی از شی نشان داده میشود؛ وُزِک تر خیر، تو تر سایه= من در آفتاب و تو در زیر سایه(آهنگ).م. ار، پے.

**تَرَبا: رو تَرَبا**= روشن، باز، خوشی، دوستداشتنی؛ اسید لَپ ژِنِج ڎاد، اچَݑ مے زمۈنه رو تربا نه ڤُد= امسال برف زیاد بارید، هوای روشن هیچ نبود؛ خو رو تَرَبا چ.=خود را خوشحال نگه داشتن؛ یکبار خو رو تَرَبا کِن= یکبار رویت را خندان بگیر؛ تَرَبا چ.= باز کردن؛ خو دفدر ڤا تَرَبا کے= کتابچه اترا باز کن.

**تَرَدُد**= آمادگی، قصد، صدد؛ یو تَرَدُدے تیداو= او در صدد رفتن است؛ تَرَدُد چ.= آمادگی گرفتن، قصد داشتن؛ تَرَدُد کِنېت خو، بعدے ڎیس مېݑ سور کِن ٲم= آمادگی بگیرید و بعد از ده روز عروسی کنیم.

**تَرَیون**= آرام، ساکت؛ یو لپ ~ چارِک، گهپ وے پېښڅېن ات، یو دهم نه ڎید= او یک آدم آرام است، از او پرسان میکنند و گپ نمیزند.

**تر-لهق: تر-لهق چ.**= رنج، آزار، بیزار: زجردادن، آزاردادن، بیزار شدن؛ تو-ت دِگه تر-لهق مو چود= از تو بیزار استم؛ تر-لهق س.= عذاب دیدن، آزار دیدن، خسته شدن؛ وُز اُم مېڤ بَچگله قتے تر-لهق سُڎج= با این بچه ها بسیارعذاب دیدم؛ تر-لهق-اُم سُڎج خو رېڎج اُم= من خسته و مانده شدم.

**تَرَم**= قید ض. مکان درجه دور، آنجا؛ دَم پُڅ ~، تر ښهر ښاید= بچه او آنجا درشهر درس می خواند؛ وُز سٲم، اِک- تَرَمݑ وے-رد لۈم= من میروم آنجا برایش میگویم.م. تَرېد.

**تَربُز**= تربز.

**تَربُز گیل، تَربُزه گیل** = مزاق، کته سر( مانند تربز)؛ یو تو تَربُزه گیل پُڅ-ته مو رِزین ارد خُش نه یاڎد= آن بچه کته سر خوش دخترم نمی آید.

**تَرڤَزه، تَرڤازه**= برآمدگی؛ تو قیچ تَرڤازه-ت، دے-رد نزیر لۈڤے= شکمت برآمدگی و سر او بذله میگویی؛ یه ژاو دۈندے خوږج دِدے، وم قیچ تَرڤازه= آن گاو( ماده) آنقدر خورده که شکمش پندیده؛ څُق-ویز تو ویز-ات، تَرڤازه-ویز تو ویز(پے دهم)= پشتاره(پشتواره، بار) برآمدگی بارت و پشتاره تربز مانند هم بارت( متل).

**تَروید**= بند تنبان، اِزار بند؛ وے غِڎه ~ زِدَښت خو، وے تنبۈنېن-ېن ڎاد ار تَگاڤ= بند تنبان آن بچه گسیخت و تنبان آن به زیر افتاد.

**تَر-گۈرېن**= بر باد رفته، نا بکار، هدر؛ مو-رد یِد ~ شیگ بَکار نِست= برایم این گوساله نا بکار در کار نیست.

**تَردۈشتاو**= غذا دادن، بزرگ کردن، تربیه کردن؛ مے ښیج-ٲم څۈند تر دۈشت، یم به قوت نه-سُت= برای این گاو چقدر خوراکی که دادیم، فربه نشد" حیفے مو تَردۈشتاوتو-رد= حیف است که تو را تربیه کردم.

**تَردۈشیج**= غذا دهنده، بزرگ کننده، مربی، معلم.

**تِښتاو**=جنگ کردن؛ مه تَرڎ پے مو= همرایم جنگ نکن؛ وُز لۈم:"تَښت-ېت ښا= من میگویم شما شاید جنگ کردید؛ .م. تَرڎېن:تَرڎېنت، ارهز:ارُښت.

**تَرڎېنتاو**=جنگ انداختن، تحریک کردن؛ تو دېڤ بچگَله مه-تَرڎ-ېن= تو این بچه ها تحریک نکن؛ وهڎ بچگله ته ڤا کَدېن ترڎېن ېن= بچه ها باز سگ ها جنگ می اندازند؛ ڤه خو زریځ ېن ترڎېن ٲم= بیا گوگ های خود را جنگ باندازیم.

**تَرڎېنیج**= جنگ انداز.

**تَرے، تَرېد**= ض. قید مکان" آنجا"؛ اه موم، وُز سٲم، مو-ند ~ کار= مادر کلان، من میروم، آنجا کار دارم.

**تَر-زِبا**=پشت سر، از پشت سر.

**تَریت، تَرے**= خوراک از پوشال میده و آرد برای مال؛ ښَجېن ارد ~ کِن= برای گاو ها خوراک(از پوشال میده و آرد) تهیه کن؛ قماچ-تریت= نان روغنی؛ نۈن-ترے = نان روغنی.م.مایله.

**تَرین**= اطرافی، سرحدی؛ مهڎ مے ~ مردمېن لپ بشهند= این مردم اطرافی بسیار خوب استند.

**تَرمن**= برفکوچ، بهمن.

**تَرمه-تَرے**= برف با باران؛ لای و گِل در بهار؛ مے تَرمه-تَرے-یندېت تر که رَوۈن؟= در این وقت لای و گل کجا میروید؟

**تَرمېزَک**=بول، شاش؛ تَرمېزَک ڎ.=شاش ک.؛ اه پُڅ! ~ ڎه خو، یَد ادے= بچیم! شاش کن و بیا.

**تَرمُرخ، ج. ترمُرخېن**= تخم، ج. تخم ها.

**تَر-پهلے**= در پهلو، پهلو.

**تَر-پِرا**= در پیش، پیش، پیشرو.

**تَرسَک**= ۱=چوب( برای انتقال درزه های غله و علف در حالت افقی)؛ تر مو ویز ~ پِجېن= چوب را به پشتاره من بزن؛ څُق ویز مازېن خو، دَڎ ڤهښ تَرَم وېڎېن خو، ڎېن ~= پشتاره بلند جور میکنند، با ریسمان می بندند و بعداً افقی چوب داخل میکنند؛ ۲- چوب برای بند کردن( قفل کردن) دروازه؛ سېت خو غِجید دِڤے ~ ڎهڎیت= بروید دروازه آغل را با چوب بند کنید؛ ۳- اتکا در زیر هیزم در تنور؛ دے ژیز وېڎ پے خَمُچ خو~ دے رد ڎه= هیزم در تنور بانداز و چوب را در زیرش اتکا بده.م. تَرفَنجه، پَجهر، ښِکنجه.

**تَرتېزَک، تَرتېځَک**= ب.(نام علمی:Lepidium sativum)شاهی، تره تیزک یا تره تندک یک نوع سبزی خوردن است که به صورت خام و گاهی پخته مصرف می‌شود. به بذر آن سپندان گویند. در زبان مازندرانی به آن ترتیزک می‌گویند. شاهی گیاهی است علفی و یک ساله که در طب قدیم ایران به نام هی جرجیزبستانی و رشاد نیز معروف است. این نوع سبزی به داشتن مقادیر زیادی ویتامین ث معروف است و از دیرباز برای مداوای سرماخوردگی کاربرد داشته‌است. برگ‌های آن سبزو روشن، گل‌هایش کوچک و به رنگ سفید یا قرمز ارغوانی و با عطر ملایم به‌طور گروهی در انتهای شاخه ظاهر می‌شود. میوه آن بیضوی به طول تقریبی۵۰ میلی‌متر و عرض چهار میلی‌متر است. تخم تره یا همان شاهی دارای آلکالوئیدی به نام اسید سناپینیک و کولین اتر choline ether و یک اسانس روغنی که خاصیت ساخت استروژن را در بدن دارد می‌باشد. تخم تره یا شاهی را اگر در آب خیس کنید لیزاب و لعابی ایجاد می‌کند که می‌توان به جای صمغ عربی و کتیرا از آن استفاده کرد. تره یا شاهی گیاهی است یک ساله و خودرو که طول آن به ۲۰ تا ۳۰ سانتی‌متر می‌رسد و به شکل نپخته، به عنوان طعم دهنده به غذا و دم‌کرده مورد استفاده قرار می‌گیرد. برگ، گل، میوه و دانه تره یا شاهی از مهم‌ترین قسمت‌های این گیاه بهاری هستند و به عنوان گیاه دارویی مورد استفاده قرار می‌گیرند.وپ.

**تَرتیب**= ترتیب، روش، انظباط؛ تَرتیب-ات انتظۈم= انظباط؛ وېڤ اند بشهند تَرتیب-ات انتظۈم ڤُد= آنها انظباط خوب داشتند؛ تَرتیب ڎ.(ڎهد)= الف- ترتیب دادن، سازمان دادن، انظباط بر قرار کردن؛ تو فهمے، یِد څَرهنگ دے تَرتیب ڎید؟ آیا تو میفهمی، او چطور اینرا ترتیب میدهد؟؛ ب- آرام نگه داشتن؛ وېڤ بچگَله تَرتیب ڎه، اگه نی وے خېښه ڤِرَږېن= بچه ها را آرام نگه دار، اگر نی شیشه را میده میکنند.

**تَرتیبات**= ترتیبات.

**تَر-تیر**=از بالا، از طریق بالا؛ مو ~ مه زِبَن= از بالای من خیز نزن؛ دَم ژیر ~ زِبَن= از بالای این سنگ پرش کن(بپر).م. تیرین.

**تَرۈ، تَرۈد**= ض. قید مکان درجه نزدیک"اینجا"؛ ~ مو-رد خُش نِست، لپ شِتا= اینجا خوشم نمی آید، بسیار سرد است؛ عزیزبېک ~ ڤُد-آ؟- ۈن، ڤُد ات توید=آیا عزیز بیک اینجا بود؟- بلی، بود و رفت.

**تَرۈدهج**= ض. قید مکان درجه نزدیک"اینطرف، به اینطرف".

**تَرفَنجه**، **تَرڤَنجه**=چوب ایکه با آن دروازه را قفل میکنند؛ دڤے تے بهند کَنېن خو، یے ڎارگ تر وے پَجېن ېن، اِک-وے-ته تَرفَنجه لۈڤېن=در دروازه یک بند بسته میکنند و چوب را درآن تیر میکنند، آنرا بنام "تَرفَنجه" یاد میکنند؛ تَرفَنجه ڎ.= در را با چوب قفل کردند.

**تر-خېز**= با استعداد، توانا؛ یو تو جِناو ~ څه ڤُڎجت، معلوماتے زاښچت= او اگر مانند تو با استعداد میبود، تحصیل میکرد.

**تَر-چهق، تَر-قهپ**= قپیدن، گرفتن با دست؛ یے چیز تو ~ څه ڎېد، مه بِنئس= اگر چیزی بدست تو بافتد، گم نکن.

**تَر**-**چهق** **وېڎداو**، **تَر**-**چهق** **چ**. = قپیدن، گرفتن با دست؛ یو مو تاقے یے تَر-چهق چود خو، توید= او کلاه مرا قپید و رفت.

**تَرچِق**= سبزه نو؛ واښ-ېن یکبار څِد ات، یِد دوباره ~ څه اَندویج= علف را یکبارکه درو کردند، دوباره سبزه بلند میشود، آن "تَر-چهق" است.

**تَرغُزه**، **تَلغُزه**= مسخره گویی، ریشخندی؛ یو مو-رد لپ ~ لۈڤد= او مرا زیاد ریشخند میکند؛ وُز اُم نُر مات سُڎج، تو مو-رد ~ لۈڤے= من امروز مانده شدم، تو سر من ریشخندی میکنی.م. تَرخَنگے.

**تَرجمه**= ترجمه؛ تَرجمه چ.= ترجمه ک.

**تَرجُمۈن**، تَرجِمۈن= ترجمان.

**تَرجُمۈنے**، تَرجِمۈنے، تَرجُمۈنے چ.= ترجمانی، ترجمانی ک.

**تَصَدُق**، **تَصَددُق**= قربان، صدقه؛ ~ سٲم= قربانت شوم؛ خوتَصَدُق ڎهد= شیطنت کردن، مسخره گری؛ یِد غهڅ دۈند خوتَصَدُق مو ڎید ادے، وُز تو-رد چیز لۈم= این دختر آنقدر شیطنت میکند که چه بگویم.

**طَۈم**، **طۈم**، **طوۈم**= طعام.

**طَۈم** **پیځیج**، **طۈم** **پیځیج** ، طوۈم پیځیج = آشپز.

**تَفَښ**= ۱-بخار؛ اس زِمهڎ-اند ~ نَښتیزد= از زمین بخار میبراید؛ ۲- گرمی؛ خوتَفَښ ڎ.= در مورد خود گفتن، گفتن؛ تهم پِس وے گهپݑ تیره مه سه، یو لهک لۈڤد ات، تو خو تفښ مه ڎه= به گپ های گرم نشو، بگذار آن بگوید و تو ساکت باش.

**تَفسَښ**۱= سوزش؛ تَفسَښ چ.= سوزش ک.؛ مو ڎُست ݑُد خو، شِچ ~ کِښت= دست من سوخت، حالا سوزش میکند؛ ۲- نا آرام، پریشان، گرم؛ عجب تَفسَښت تو نِست، یے جاندے نه نِݑے= عجب نا آرام استی، در یکجا نمی نشینی.

**تَفسین**= تفسین(واحد اندازه گیری روغن تقریباً ۲-۳ کیلوگرام مساوی یک تفسین است.)

**تَفسۈن**= سوزان.

**تَخ**= تکان؛ تَخ ڎ.= تکاندن؛ دَم بوجین ~ ڎه= بوجی را تکان بده؛ دم توڎ ~ ڎه= توت (درخت) را تکان بده.

**تَختاو**= تکاندن درخت میوه دار؛ دَم توڎ تَخ ڎه خو، خهر ٲم= این توت(درخت) را تکان بده و بخوریم؛ تے یېت، وُز تمه-رد مون تَخ اُم= برویم برایتان سیب بتکانم.م. بِږېنتاو.

**تَخلیت**، **تَخلید**= تقلید؛ یه دۈند نی-ات، وَی وَم ناز ات تَخلیت= خودش آنقدر(مقبول) نیست، وای ناز و تقلید او؛ تَخلیت چ.، تَخلید چ.= تقلید ک.

**تَخمینَن، تَخمینَند**= تخمیناً؛ تَخمینَند یِد بیست و پنجم سال ڤُد= این تخمیناً سال بیست و پنجم بود.

**تَخ سَښ، تَخ څَښ**=۱-نق زنی؛ تو-ت څَرهنگهج ~ غِڎه!= تو چطور یک بچه نق زن استی!؛ ۲- مزاحمت، تۈنېڅت خو ~ بهس نه چوږج، گهپ تو قتے نه-ڎهم= تاکه مزاحمت را بس نکردی، من همرای تو گپ نمی زنم.

**تَخسیر**= جناب، عالیجناب، فاتح، تسخیر کننده( هنگام خطاب)؛ تَخسیر-ېن اس کَته آدم لۈد.(کلمه) "تَخسیر" هنگام خطاب با یک آدم ارجمند استفاده میشود.

**تَخڅتاو**۱= ۱- دود کردن؛ یِد یاڅ تُختے- تُختے خو، وِزُد= آتش دود کرد و دود کرد و خاموش شد؛ ۲- بوی دادن، بوی بد دادن؛ یو ڎید وے گوښت خو پے غئڤ، یو تَخست= او گوشت را به دهان خود انداخت که بوی بد داد؛ ژاو غَݑ اند ځُق ڎهڎے، یو پے تو تَخڅت= به مدفوع گاو دست بزنی، بو آن به تو میرسد( متل).م. تۈخ: تۈخت، پِتَخڅ: پِتَخت.

**تَخڅتاو**۲= نق زدن، مزاحم شدن، غرض گرفتن؛ دۈند پے دے کُد مه-تَخڅ، پِرېنت تو= به این شگ اینقدر غرض نگیر، تو را گاز میگیرد؛ پے دے غِڎه مه-تَخڅ، یِد اس تو ځُلدے= به این بچه غرض نگیر، او از تو خورد تر است.

**تَښپَک**= ۱- ترش؛ ~ مون=سیب ترش؛ ۲- دوستداشتنی، شیرین، اشتیای هیجان انگیز(در مورد زن)؛ مو ~ تیر اُم درگیل= بالای دوستداشتنی( شیرین) ام دلتنگ استم.

**تَښپَل**= تکه، زره(چیزی)؛ یو وَم ژیر تے څۈند پُلک ڎید، اس وَم-تے ~ نه زِبینت= او با پتک هر قدر که سنگ زد، از آن زره ی نه شکست.

**تشبث، تشببث** = ابتکارعمل، آغاز، شروع؛ دے کار-ٲم وے ~ تے چود= ما اینکار را به ابتکار او کردیم.

**تَشَبی**= فرضیه(گمان، حدس، قیاس)؛ یِد مردم ~= این فرضیه مردم است؛ تَشَبی ڎهد= فرض ک.م. قیاس.

**تَشکهند**= با بالایی وسیع و ته ی باریک( ظروف)؛ ~ چَینک= چاینک با ته ی باریک..

**تَشتَلَلی**= خوش، راضی، رضایت؛ مٲش عمرے ~ تیر نَږجید= زندگی ما بخوشی گذشت؛ **تَشتَلَلی ڎئد**= خوش شدن، راضی شدن؛ کته-ره- مېݑ یِد تَشتَلَلی ڎید= تمام روزخوش گذرانی دارد.

**تَغَرقهکے**= ۱- نام جایی در پامیر شرقی؛ ۲- سردی، خنکی، یخ؛ یو ~ تے توید ږېو= در روز سردی، او شکار رفت؛ دے ~ یند ٲم ماد، ښوځ مٲش سِپییفت= در خنکی مردیم، باد ما را زد.

**تَغه**= ماما( هنگام خطاب)؛ اه ~، دے کِلا تر مو دهک= ماما! کدوی(قطی) نصوار را برایم بده.

**تَغلاق**= یخ، باد تند، گرد باد؛ ~ ڤا اندوید= باد تند باز بلند شد؛ یَم هوا ڤا شینه اده چود، شِچ اَنَجفڅت خو، دۈند، یِد ~ یِده مِس تیزد=هوا باز ابر آلود شد، حالا بارش و باد شروع میکند.

**تَغار**= ۱-( ظرف کلان چوبی، پهن در وسط و باریک در سر و زیر)؛ اس کِشکۈل غُلَدے ~، وېڤ مِقۈم ییوَݑ= ظرف "تَغار" بزرگتر از"کِشکۈل" است و شکل شان یک رقم است؛ ۲- شکمبو، چاق؛ تو قیچ ~ ات، مو-رد ڤا نزیر لۈڤے= شکمت پندیده، باز بالایم ریشخندی میکنی.م. کِشکۈل.

**تَغارَک**= ظرف خورد مانند "تَغار".

**تَقهنَک، تَققهنَک**= ح. دارکوب(پرنده).

**تَقِیت**= کوشش، سعی، تلاش؛ تَقِیت چ.= کوشش ک.، سعی ک.، تلاش ک.؛ وُز اُم دے کار تے لپ ~ چود= من بالای انکار زیاد کوشش کردم.

**تَق-تَق، تَقه-تَق**= تک-تک؛ تَقه-تَق دَم ناش تیر، پۈند تید دے گاز تیر= تک-تک در درخت زردآلو، راه رفتن در چمن( از آهنگ)؛ تَق-تَق چیداو= تک تک کردن؛ تَق-تَق سِتاو= تک تک شدن.

**تَجنگ**= جنجال، غالمغال؛ دهڎین خو ~ بهس چوږج= آنها غالمغال را بس کردند؛ تَجنگ چ.= جنجال ک.، غالمغال ک. تَجنگ س.= جنجال ش.، غالمغال ش.

**تَجَرَک**= چوبی که با آن یوغ و اسپار با هم اتصال میدهند؛ ~ ته سِپار اند ڎېن=" تَجَرَک" در اسپار میزنند.

**تب، تهب، تهبَک** = مریضی تب ولرزه؛ مو-رد تهب کِښت(تَب مو کِښت)= من تب و لرزه دارم.

**تهدَختے**=۱- جلگه(دشت)، دره؛ یو مال خهڤد ار وے ~= مال به دشت پاهین شد.

**تهدید، تهدید گَر**= تهدید، تهدید گر

**تهداد**= یاد آوری، هشدار؛ تهداد چ.= یاد آوری ک.، هشدار دادن؛ دے ~ کِنېت دِدے، ڤِگه-ره یاڎد= برای او یاد آوری کنید تا شام بیاید؛ یه غهڅ لپ تهدادے مو چود= آن دختر مرا بسیار هشدار داده بود.

**تیژداو**= کش کردن.

**ته زمینَکے**= زیر زمینی.

**تهیتے**= قدم های طفلانه، قدم؛ یِد تو پُڅ غَل ~ نه- ڤهرڎید= بچه تو هنوز راه رفتن را یاد ندارد. تهیتے چ.= قدم زدن(اطفال)؛ اه پُڅ، سٲو دېوال ڤه تهیتے کِن= بچیم، برو در کنار دیوار قدم بزن.

**تهک**۱= گل سینه؛ نُقره یِن تهک= گل سینه نقره یی؛ مٲش-اند-ېن فُک مٲش کُرته تیر پِدیۈڅِن تهکېن ڤَد= از ما تمام پیراهن ها گل های تاری دوخته بودند؛ تهک هم وورږِن لۈڤېن ات هم قَلع یِن= گل سینه هم از تار است هم از قلع(قلع (به انگلیسی: Tin) عنصری است شیمیایی با علامت اختصاری Sn و با شماره ۵۰ در جدول اتمی. این فلز نقره‌ای رنگ خاصیت چکش خواری خوبی دارد و به سادگی اکسید نمی‌شود و در برابر خوردگی مقاوم است. قلع در بسیاری از آلیاژها مورد استفاده قرار می‌گیرد. وپ).

**تهک** ۲- تله( برای پرندگان)؛ ڤارج یال ٲم پِتِد خو، چود ٲم خو-رد ~= یال اسپ را میکندیم و برای خود تله جور میکردیم.

**تهل**= توده؛ یے ~ چِبَک ڤُد، شچ ییو مِس نِست= توده ی قاشق بود، حالا یکی هم نیست؛ تهل ڎ.= توده ک.

**تهنیجَک**= ح. عنکبوت.م. غینڅَک.

**تهنتاو**= تنیدن.

**تهپتاو**=فشار دادن؛ دے یاږج څه تهپے، یِد کُزه ته دے یئست= اگر آرد را فشار بدهی، در این کوزه جای میشود.

**تهپڅ**= تیز، سریع؛ یو ژئښتاو اند ~= او در دوش تیز است.

**تهپڅے، تهپڅے چ**.= عجله کردن؛ هر چهی ~ کِښت، جهلدَݑ ته فِراپت= کسیکه عجله میکند، زود تر میرسد.

**تهریخ، تهریخے**= تاریخ، تاریخی.

**تهس**= تشت؛ دم ~ ڤه، خو کهل زِنیم= آن تشت را بیار، سر خود را میشویم؛ ~ یېندے، تو لَگَن طِلهبے= تشت آنجا است و تو لگن می طلبی.

**تحصیل**= تحصیل.

**تحسین**= تحسین، شگفت، حیرت، تعجب؛ ~ نُر ارۈ ژِنِج ڎېد= تعجب است امروز در اینجا برف می بارد.

**تاثیر**- تاثیر.

**تهت**= پدر.م. داد، پِد، پدر.

**تهتَر**= تنبل، شلخته( بی نظم و ترتیب)؛ یَم تو پُڅ لَپ ~= بچه تو بسیار شلخته است.

**تهتَرین**= تنبل، شلخته( بی نظم و ترتیب).

**تهتېج**= پدر اندر.م. پِدېج، دادېج.

**تهف-دَرون، تهف-دَرون-اند**= درغم و غصه ماندن.

**تهفڅ**= در کنار کسی ایستادن، پشتبانی؛ وے نهن څه ڤِد، ~ وے تے خیرت= اگر مادرش باشد، از او پشتبانی میکند؛ مو تے ~ مه خهر، وُز ته اس وے ښاج نه-ڎئرام= از من دفاع نکن، من از او نمیترسم.

**تهفڅے**= در کنار کسی ایستادن، پشتبانی؛تهفڅے چ.= پشتبانی کردن؛ مٲش قومېن ېن مٲش تیر ~ چود= قومهای ما در کنار ما ایستادند.

**تهخ**= کوه، سخره؛ تر دَم ~ مه-سه= به این کوه نرو.

**تهخت**= تخت.

**تېپتاو**= قطع کردن.

**تېوداو، تېوتاو**= درآمیختن، مخلوط کردن، ورز دادن(خمیر)؛ شَرݑک تیو خو، لَوهک ٲم= گِل را ورز بده، بعدا گچ کاری میکنیم.

**تېپ**=۱- شانه، دست؛ دِس مِس نه بافت ادے، دے ~ اند انجهم خو، اس چید اند زِوئڎ اُم= این رقم هم نمیشود که از دستش بگیرم و از خانه بیرون کنم؛ ۲- بال؛ وِڎِچ اند دے~ نه ڤُد، یه رِوِښتاو نه-ڤهرڎېد= اگر گنجشک پر نداشته باشد، آن پرواز کرده نمیتواند.

**تېپه، تېپپه**۱= تپه؛ اَزَم ڤا تېپه یېن دِڤِسېن= از آنطرف تپه ها معلوم میشوند.م. وِڎار.

**تېپه، تېپپ**۲= تنومند، چارشانه(قد کوتاه و شانه های پهن و قوی)؛ یِد ~ غِڎه، ڎی-ته فُکَث= او بچه چار شانه است، بر همه غالب میشود( همه را میزند).

**تېپڅ**= تکه گوشت؛ کو مے ~ زه-م ات، نمک ته فهم اُم= تکه ی گوشت میگیرم و می فهمم نمک دارد؛ ~ تو تے نِست ات غَلَݑ چَکه خهرے= گوشت در بدنت نیست و هنوز هم کَشک( کشک مایع) میخوری.

**تېپڅ-بهښ، تېپڅَک-بهښ** = تقسیم به قسمت ها، تقسیم به تکه ها، میده کردن( مانند لاشه ی گوشت)؛ تېپڅ-بهښ چ.، تېپڅَک-بهښ چ.= تقسیم ک. به قسمت ها، تکه ها، میده کردن؛ وے چُښ ېن پئخت خو، تېپڅَک-بهښ-ېن وے چود= خروس را پخته کردند و به تکه ها ( میده)تقسیم کردند.

**تېپ-چے-تېپ، چے تېپېن**=۱- فلپ بال ها؛ یه عقاب ~ چود خو، رِوِښت= عقاب بالا هایش را فلپ کرده پرواز کرد؛۲- در صدد( قصد) برآمدن.

**تېښه**= سرزنش؛ تېښه ڎ.= سرزنش ک.؛ مو لَپ ~ مه ڎه، دِگه نه یِد اُم= مرا بسیار سرزنش نکن که دیگر نمی آیم؛ یِد ته تر خو ~ ڎید= او خودش را سرزنش میکند.

**تئپتاو**= پیچاندن، تاب دادن(تاو دادن)، تافتن؛ تاج تئبېن خو، څِمود ارد جیښڅین= شاخه ها را می پیچانند و برای کجاوه بند جور میکنند؛ وے مئخ ڤا ار خېز طرف تئبېن= آن میخ را پِس بطرف راست می پیچانند؛ مو درون تئپت= دلم تاو میخورد؛ مو درمونېن تئبېن= روده های من تاو میخورند.

**تئبُرمَک، تئبورمَک**= پیچ خورده؛ یے کَنهبِن ~ ڤهښ اُم زاښت= من یک ریسمان کنفی پیچ خورده خریدم.

**تئزداو**= ۱- فیلتر کردن؛ زېن یِگه چَغځ اس برایے ښُڤد ات روغن تئزداو= یک فیلتر دیگر بگیرند برای فیلتر کردن شیر و روغن؛۲- کشیدن، بیرون آوردن؛ دے ژیز اس ښَڅ اند تئز= هیزم(چوب) را از آب بیرون کن؛ خو تئزداو= خود را کشیدن، عقب نشینی کردن، خود را نجات دادن؛ وېڤ اند ڎئد سُت ات وُز اُم تئزد= آنها جنگ را شروع کردند و من خود را کشیدم؛ هر وخت قین سٲم، تئز اُم خو اس دېڤ= هر وقتیکه خسته میشوم، از آنها میگریزم.

**تئزیجَک**= فیلتر؛ ~ تے ته ښوڤد یا یے چیز گه تئزېن= با فیلتر شیر یا چیز دیگر فیلتر میکنند.م.چهځ.

**تئر**= سیاه( رنگ).م. سیاه.

**تئر-اَبَش، تئر-اَ-بَدُش، تئر-اَ-بَدَش** = سیاه یے-سیاه( رنگ)، بسیار سیاه، تیره(تاریک)؛ وم اند تئر-اَ-بَدُش چار ڤُد= از او(مث.) شوهرش سیاه یے سیاه بود.

**تئر- بَست**= سیاه رقم.

**تئربِښت**= تلقان سیاه، بلغور جو دو سر بدون توت.

**تئر-بینج**= ارزن سیاه.

**تئر-دِل**= سیاه دل.

**تئر-دوڎ**= سیاه توت.

**تئر-زئښت**= عیادت از اقارب نزدیک متوفی.

**تئر- مورچ**= مرچ سیاه.

**تئر-څِراو**= سوته چراغ.

**تئر- چای**= چای سیاه.

**تئر- جوږ(مذ.)، تئر- جهږ(مث.)** = رنگ سیاه و سفید در بدن چارپایان؛ تئر- جوږ بُچهک= بز با رنگ سیاه و سفید؛ تئر- جهږ مَږ= گ.سفند با رنگ سیاه و سفید.

**تئخ**= پاک پاکیزه، گد نا شده؛ بدون گرد و خاک( مثال نخود)؛ ~ مَښ ېن مو-رد دهکچود؛( آنها) نخود پاک پاکیزه برایم دادند؛ ~ مَښِن گرڎه یت زیوج-آ= نان باقلا را دوست داری.م. لئخ.

**تئښتاو**= تراشیدن.

**تئښیج**= تراشنده، نجار؛ یو بشهند ~= او نجار خوب است.

**تئښیجَک**= تیشه خورد.

**تئځ**= قرنیز کوه؛ جای دِدے تهخ ڤه بِرِکݑ پۈند څه ڤِد، وم تهخ ته"تئځ" لۈڤېن= راه باریک ایکه در دامنه از کوه بالای سنگی میگذرد، بنام "تئځ" یاد میشود.۲

**تئغ**= ۱- راست؛ پوستکنده؛ یو براستے فُکَݑ تئغ، دے اڤېن خفه گے مهک= او در برابرهمگی راست و پوستکنده است، خفه نشو؛ ۲- تیغ.

**تیداو**= رفتن.

**تِوۈناگے، تَوۈناگے**= توانایی.

**تِدِکتاو، تِدَکتاو**= زور زدن، تلاش کردن؛ ڤارج ار ریښت ښۈڤَک سُت، ات تِدِکتے- تِدِکتے خو، نَښتوید= اسپ در بهمن کفید، زور زد زور زد و خود را کشید.

**تِدِښتاو**= ۱- کندن؛ وهڎ کَدېن غَل وم ڤئرځ اند تِدَرڎېن= سگ ها هنوز لاشه اسپ میکنند؛ ۲- داو و دشنام دادن، سرزنش کردن؛ ک-اِد تِدِښتاو پَرَپوت کِښت= داو و دشنام( انسان را) سردرگم میکند؛ وے ږِن وے تِدُښچ خو، یو تر چید نه- دېڎد= زنش او را سرزنش کرد و خانه نمی درآید.

**تِدارَک، تِدارُک، تَدارَک**= تدارک.

**تِلَپست، تِلَپپست**= فوراً، دفعتا.

**طِلهپتاو**= طلبیدن.

**طِلهبَک، طِلهبیج**= طلب گر، خیرات طلب.

**تِلِگ**= نمدک زیر زین اسپ؛ خو ڤارج تیم ~ وېڎد= نمدک را در زیر زین اسپ خود گذاشتم.

**طِلِسم**= طلسم.

**تِلِفۈن**= تیلیفون.

**تِلماچ**= ترجمان؛ وے تِلماچے یے چے رد خُش نه سُت= کسی ترجمانی او را خوش نداشت؛ تِلماچ چ.= ترجمانی(ترجمه) کردن.

**تِلُم واز، تُلُم واز**= به سختی با پا ها در زیر تکیه کردن، آب تا گردن، آب تا سینه؛ ښَڅ مو-رد ~ ڤَد= آب تا سینه ام بود؛ تِلُم واز ڎ، تُلُم واز ڎ.= به سختی با پا ها در زیرآب تکیه کرده، گذشتن.

**طِلف، طِلفِک** = طفل، طفلک؛ خو طِلفِک اُم ڤا اده وینت=(من) باز طفلک خود را دیدم.

**طِلفے**= طفلی.

**تِنځِق، درم. تَنځِق**= لگد چارپایان؛ تِنځِق ڎ.= لگد زدن چارپایان؛ درم. مرکهب تَنځِق څه ڎید، آدم ته اس وم تے واست= اگر خر لگد بزند، آدم ازآن می افتد.م. بِسپهر، بِشتِرهک.

**تِنج**=آرام، سکوت؛ خُب تِنجت نوسچ-آ؟= تو بسیارخوب آرام نشسته یی؟

**تِنجے** = آرامے، سکوت.

**تَرَک، تِرَک**= جوان، تازه، نو؛ ~ ښَبیځ= خمچه تازه، ~ شیگ= گوساله نو تولد.

**تَرَک-مهرگ، تِرَک-مهرگ**= در جوانی مردن( جوانه مرگ)؛ تَرَک-مهرگ س.، تِرَک-مهرگ س.= در جوانی مردن( جوانه مرگ)؛ وے پات ښاه پُڅ ~ سُت= بچه آن پاد شاه جوان مرد؛ تو ~ کِښت!= جوانه مرگ شوی!

**تِرَخَست**= صدای ترخست( شیلیک مرمی).

**تِرَخته، تَرَخته**= محکم؛ دم رَباب زیلېن ېن لپ ~، چس نه- زِدَرڎېن= تار های رباب بسیار محکم استند، ببین که کنده نشوند؛ تِرَخته چ.، تَرَخته چ.= محکم کردن.م. تِریژگ.

**تِرهک، تیرَک**= قفسه، قفسه تاقچه؛ هر چِدۈم زِدۈن اند ~ یست، ~ تیر هر چیزݑ رِبے یېن: چینے، چَینَک، لَگَن= در هر گنجینه( انبار خانه)، قفسه چه ها استند و بالای شان پیاله، چاینک و لگن می مانند.م. ڎۈمَک.

**تِرهنگ، تَرهنگ**= کمر بند اسپ و خر؛ مو-ند مو مرکهب اند دَم ~ بېڎج= کمبر بند خر من گم شده است؛ تیر تِرهنگ= کمر بند بالایی اسپ.

**تِرهق**= ترک(درز)؛ تِرهق ڎهداو= ترکیدن(درز دادن)؛ تابِستۈن جېڤ یو یهخ ڎېد ~= در تابستان یخ می ترکد. تِرهق س.

**تِرے بون**= تریبون.

**تِرازے**- ترازو.

**تِراښ**= تراش؛ تِراښ ڎ. = تراش دادن؛ ~ ته پۈست ڎئرڤ ات خِرَزمَک ژیر قتے ڎېن= پوست را با داس یا سنگ سمباده تراش(پاک میکنند) میدهند.

**تِراښه**= تراشه؛ ~ ته اس موش رُند بیر ڤه نَښتیزد= تراشه از زیر رنده( دستی)بیرون میشود.

**تِرُم، تِرُمب**= ترم، ترمپت، توله.

**تُرُښ روی**= ترش روی، خشن.

**تِرۈختاو**= صدای ترخ-ترخ؛ ږېو ته نه ڤهرڎِیېت، سٲو دِسݑ تِرۈخ ڤا= اگر شکار کرده نمیتوانی، برو ترخ-ترخ کن( بی هدف شلیک کن).

**تِرۈقتاو**=تک- تک کردن، زدن در چیزی؛ اه-ڎه بهس دېڤ ژیرېن قتے تِرۈق!= اه بچه با این سنگ ها ترق ترق نکن.

**تِس: تِس چ**.= ریختن؛ دے ښَرڤات دے دَستارخۈن ارد ~ چود= شوربا را بالای دسترخوان ریختاندی؛ تِس س.= ریخته شدن.

**تِس-بر-تِس، تِس-تِس**=پری-پر، لبریز؛ یِد آش اجب تِس-تِس!= آش لبریز(پر) است؛ تِس-بر-تِس چ.= پر کردن، لبریز کردن.

**تِفئرتاو، تِفِرتاو**=۱-عجله کردن، سرعت گرفتن؛ وُز غَل پِس تاݑ تِفئر اُم ات، تو داڎ څاو ته نه ڤهرڎیم= من بدنبال تو عجله میکنم، اما به اندازه تو هنوز درو کرده نمیتوانم؛ اه-را تِفئر، وُز اُم اس تو پِرا ڎاد= ای برادر( دوست) عجله کن که من از جلو رفتم؛ سعی ک. تلاش ک

**تِفاق، تُفاق**= اتفاق.

**تِفاقے، تُفاقے**= اتفاقی. م. اتفاقی، اتتفاقی.

**تِفتئق، تِفتِرئق** = ۱-نازک، باریک؛ دِسَݑ ~ سِپِن ته تَنُکچه لۈڤېن= این قسم آهن نازک را" تَنُکچه" میگویند؛ ۲- کم عمق، پهن در بالا و باریک در ته( شکل ظروف)؛ دم ~ تاښچ-تے-ته آش نه بافت، تِس ته سۈد= در این ظرف پهن آش انداخته نمی شود، ریخته خواهد شد؛ ۳- خشک؛ تو گرڎه لپ ~، نهرمَݑ نه سۈد=نان تو بسیار خشک است، نرم نمیشود؛ اه یخ، یَم تو گرڎه لپ تِفتِرئک، مَگَم ار ښوڤد مے وېڎ اُم= ای خواهر این نان بسیار خشک است، مگم در شیر تر کنم؛ تِفتِرئکݑ= بی اراده، بی تمایل، خشک(خشک و خالی)؛ تِفتِرئکݑے جِواب مو-رد ڎاد= آن خشک و خالی برایم جواب داد.

**تِخ**= چتل، کثیف( کلمه برای اطفال)؛ ا-ڎه، تو ذُست ~، سه زِنے= اه بچه دستت چتل است، برو بشوی.م. کِخ؛ پَپۈ.

**تِخَک**= چتل، کثیف( کلمه برای اطفال)؛ دے ڎارگ مه زے، یِد ~= این چوب را نگیر، چتل است.

**تِخبِل**= بازی طفلانه: در آخر یک چوبک تار بسته میکنند و آنرا با چوبک های دیگر که بدن تار استند، گد میکنند. آین چوب ها را در کف دست خود میگیرند و هرا کدام یک چوبک را از کف دست بیرون میکند. هر کسیکه چوبک تار دار را گرفت، او را متهم میکنند که هوا را خراب کرده است( گوز زده است)؛ تِخبِل وېڎداو= بازی "تِخبِل"؛ هر چهی څه ځهغے ڎاد خو، دڎ ٲم تِخبِل وېڎد= کسی گوز زد و ما تِخبِل انداختیم.

**تِخیرم**= پراکنده؛ وهڎ وئبېن ېن وے شِرُم ارد ~، ڤِگه گُمۈن ښوځ ڤُد= درزه ها در خرمن گاه پراکنده استند، گمان میرود که شب باد بوده است؛ تِخیرم چ.= پراکنده ک.؛ تِخیرم س.= پراکنده ش. م. وِځئر.

**تِښک**=۱- سنگلاخ، لاغر، کم قوه( خاک)؛ یم زِمڅ لپ ~= این زمین بسیار لاغر( کم قوه) است؛۲- طعم نا خوشایند، نا خوش آیند؛ دۈند تِښکَݑ روغن یم یست ادے، آدم ارد نه-فارت= طعم این روغن آنقدر بد است که برای آدم نمی فارد؛ ترش رویی( اخم)، سخت، خشن؛ یو ڤا نُر هر چیز څه ~= امروز رویش باز چی رقمی ترش است( ابرویش کج است)؛ تِښک خو چ.= روی خود را ترش ک.، ابروی خود را کج ک.؛ لپ ~ خو مهک= بسیار رویت ترش نگیر؛ تِښک س.= اخم ش.، قهر ش.

**تِښک** **روے**= ترش روی، کج ابرو.

**تِښتاو**= تعویذ(نوشتن تعویذ در پوست درخت توس یا درخت غان)؛ بِروچ تے یېن نِڤِشت خو، دڎ وے بِروچ ار ښَڅ فِرئوېن خو، بېمار ارد ڎهڎېن، اِک وے ته تِښتاو لۈڤېن= در پوست درخت غان دعا نوشته میکنند، بعد آن پوست را در آب می شویند و برای بیمار میدهند و پوست را با دعا بنام "تِښتاو(تعویذ) یاد میکنند؛ تَمار ات تِښتاو= تیمار و تعویذ.م. تَمار.

**تِشپِرئخ**= سر و صدا، هیاهو، غالمغال؛ ار وېڤ چید هر چیز څه ~، سور تُلۈ وېڤ اند= در خانه آنها سر و صدا است، مثلیکه عروسی دارند؛ تِشپِرئخ چ.= سر و صدا، هیاهو کردن، غالمغال کردن؛ لپ ~ مهکېت، اگه نی زِوئڎ اُم تمه= بسیار سروصدا نکنید، اگر نی شما بیرون میرانم؛ وُز اُم ښاڤجِن ات پِشېن ~ سُت= من در خواب بودم که سرو صدای پشک های برآمد؛ نُر سور ارد ~ نه سُت= امروز در عروسی غالمغال نبود.م. پِشپِرئخ.

**تِغداو**= صدا، غر زدن، غر غر کردن(آهسته گپ زدن از سر خشم، سخن اعتراض آمیز زدن)؛ لپ مه تِغ، اگه نی یِمه توید اُم= بسیار غر غر نکن اگر نی میروم.

**تِغَست**= صدا، غر زدن، غر غر کردن، مخالفت کردن(آهسته گپ زدن از سر خشم، سخن اعتراض آمیز زدن)؛ یو ~ کِښت= او(بطور قاطع) مخالفت میکند؛ ښَوَست قهر کِښت یو، ~ کِښت= او فورا قهر میکند و غر میزند؛ یو اولے ~ چود، ات زِبا ره مو قتے سُت=در اول سروصدا میکرد، بعداً همرای من رفت.م. تیغَست.

**تِغرئو**= هق هق گریه" وېڤ ~ ٲم مٲش مِس ښُد= هق هق گریه شانرا ما هم شنیدیم؛ تِغرئو چ.= هق هق گریه ک.؛ بهس ~ کِنېت، دِس نی تمه پِد مود= هق هق گریه بس کنید، مثلیکه پدر تان مرده است.

**تِغُم** **دوز**= زین ساز، کسیکه برای اسپ و خر زین می سازد.

**تِجار، تِجارَک: تِجار چ**.= نگه داشتن، ذخیره ک. پِس انداز ک.؛ مو-ند چهی ادے، پول مو-رد تِجار کِښت؟= من کی دارم که برایم پول ذخیره کند؟ شخ. چودے تِجار- تِجار خو، سُت بای= او پس انداز پس انداز کرد و ثروتمند شد.

**تیڤد، تیڤدَک**= پشه.

**تیڤداو**= بب. تېپتاو.

**تیڤځ**=تکه یی از گوشت(تکه یی بسیار خورد از گوشت) ؛ یے ~ ارۈ نه ڤُد= تکه یی از گوشت در اینجا نبود( در آب پز، سوپ)؛ جۈندار اُم څه کُښت، ~ اس وے نه-رېد= گوسفند را کشتم، تکه یی از گوشت اش نماند.

**تیڤځَک**=تکه یی از گوشت(تکه یی بسیار خورد از گوشت)؛ یے ~ ڤهر ٲم خو، دۈند نی= آنقدر مهم نیست، تکه یی گوشت بیارویم.

**تیڤځ-تیڤځَ، تیڤځ-تیڤځَک**= خرد شده، خرد-خرد شده ، تکه- تکه شده(بیشتر اوقات در مورد گوشت)؛ ڤېگه اُم گوښت ڎاد ښَڤدېک، صحرَکئم وے زِواست، یو صاف تیڤځ-تیڤځَ(تیڤځ-تیڤځَک)= دیشب گوشت را در دیگ انداختم، صبح آنرا بیرون کردن که خرد خرد شده؛ تیڤځ-تیڤځَ چ.، تیڤځ-تیڤځَک گ.= خرد ک.، خرد-خرد ک.؛ تیڤځ-تیڤځَ س.، تیڤځ-تیڤځَک س.= خرد ش.، خرد-خرد ش.

**تیدمېج**= کسیکه قصد رفتن دارد، کسیکه در صدد رفتن است( برعکس. نیس مېج، نیست مېج)؛ یو ~= او قصد رفتن دارد؛ وُز اُم ~ نِست= من قصد رفتن ندارم.

**تیژگ، تیژگَک: تیژگ چ، تیژگَک چ.**= کش کردن؛ دے وورږ تیژگ مه-کِن= این تار را کش نکن؛ تیژگ س، تیژگَک س. بیرون ش.؛ یم پِدیۈڅ اس سِځ ارد تیژگ سۈد= این تار از سورن بیرون میبراید؛ مم فهښ اُم نَو ویفچ خو، یم تیژگ نه سۈد= این رسمان را نو باقتم، و کش نمیشود.

**تیژ-مے-کهښ**= کش کردن( طرف خود)؛ تیژ-مے-کهښ چ.= کش کردن( طرف خود)؛ یو غِڎه یے وے مو کُرته تے تیژ-مے-کهښ چود= آن بچه از پیراهن من کش کرد.

**تیزم: تیزم چ**.= فرو ریختن( در مورد فرو رفتن غله از زیر سنگ آسیاب)؛ خِدارج تیزمے چود= از آسیاب گندم فرو ریخته است( درآب)؛ ژالبَر(لهجه غاران و اشکاشم)؛ آسیاو(آسیاب)گلو ایله کده( در بهارک و جرم).

**تین**= کَپیک، پول فلزی؛ ڎو تینه= دو کپیک؛ پینځ تینه= پنج کپیک؛ ڎیس تینه= ده کپیک( پول فلزی).

**تینے**= کَپیک(کَپیکی)، پول فلزی؛ فُکَݑ ارد پنچاه ~ فِریپت= برای همه پنجاه کپیکی رسید.

**تیر**= ۱- بالا؛ اس تیر= از بالا؛ ۲- تیر( مرمی)؛ تیر ات تفنگ= تیرو تفنگ.

**تیر ماه، تیره ماه**= خزان؛ تیر مایے، تیره مایے= خزانی.

**تیر ماه جېڤ، تیره ماه جېڤ**= در خزان، هر خزان؛ تیره ماه جېڤے مردن ارد داس دِراوے چود= در خزان برای مردم درو میکرد.

**تیرگاو**= تحقیق، باز جویی؛ تیرگاو چ.= تحقیق ک.، باز جویی ک.م. دَرپَپوچ، دَرسَمه.

**تیر-ژیر**= سنگ بالایی(آسیاب)؛ خِدارج ~ ڤِرَښت= سنگ بالایی آسیاب شکست.

**تیرین**= سر، در روی(چیزی)؛ بالا، در سطح؛ ښوڤد ~ قیماق؛ ښَڅ تیرین یهخ ڤوسچ= در روی آب یخ بسته است؛ ښوڤد اُم نِماست ات، کو ~ غَل ار غِداره= از شیر ماست جور کردم و قیماق هنوز در تغاره است.م. تر تیر.

**تیر کهښ**= تیر کش( از سوارخی که فیر"شلیک" میشود).

**تیر-لِښا**= فک بالا.

**تیر-پهلے**= طرف بالا؛ پے ~= از بالا، در طرف بالا؛ اس ~= از بالا، از طرف بالا؛ سه وے رد اس ~ یت، وُز سٲم اس تَگاڤ= برو طرف بالا از او و من بطرف پاهین از او.

**تیر پُر**= تفنگ پر؛ تیر پُر چ.= تفنگ پر ک.؛ څَن ٲم ~ چو خو، وېڎد ٲم= تفنگ را پر کردیم و انداخت کردیم.

**تیرسېندَک، تیرڅېندَک**= ۱- بالایی هم، یکی بالای دیگر؛ دېڤ وئب ېن تیرڅېندَک مه ڎه= درزه ها را بالایی هم نگذار؛ دېڤ لېفېن شِچ ڎه تیرڅېندَک= حالا لیاف ها بالای همدیگر بمان؛ وېڤ ژیرېن تیرڅېندَک ڎهڎ= سنگ ها را بالای همدیگر بمان؛ ۲- مبهم، دو پهلو، بی مفهوم، بی معنی؛ وُز ته مے تیرڅېندَک گهپ نه ڎهم= من گپ بی معنی نمیزنم.

**تیر- خاښَک**= گیسو خورد از عقب( از زنان).

**تیر-چے-بیر**= سرنگون شده، واژگون شده، پشت و رو شده، وارونه؛ تیر-چے-بیر چ.= سرنگون ک.، واژگون ک.، پشت و رو ک.، وارونه ک.؛ تیر-چے-بیر س.= سرنگون شدن، واژگون شدن، پشت و رو شدن، وارونه شدن؛ دِنیا تیر-چے-بیر څه سۈد، یو ته تَر یے چے ښاڎ نه ٲېڎد= اگر دنیا سرنگون شود، او به خانه کسی نمیرود.

**تیر- چوب**= چوب بالایی در میله تفنگ( از تفنگ های قدیم)؛ څَن سُمبه څه ڎېن پے سِپِن، وے ته ~ لۈڤېن= وقتیکه با سنبه باروت را در تفنگ میکوبند، آنرا تیر- چوب میگویند.

**تیر-قۈپ**=سرویس توپ از دروازه میدان(گول میدان)؛ تیر-قۈپ ڎهداو=سرویس کردن توپ از دروازه میدان.

**تیر-جوښ**= گول کیپر(دروازه بان در وقت بازی در میدان گوی بازی)؛ ~ گۈی بئښت اند هر جایگه خېز نیݑت خو، دَڎ پۈت(گۈی) ڎید ازَم تیرقۈپ= در گوی بازی، جایکه گول کیپر میباشد و توپ را سرویس میکند.

**تیت**۱= روسری، چادر( زنانه)؛ وهڎ غهڅېن تیت اس خو کهل تے زېن=دختر ها چادر را از سر خود میکشند؛ دے خو تیت مو-رد دهک، خو کهل تے کِن اُم= چادرت را بمن بده بر سر خود بکنم. م. څېل

**تیت**۲= پراکنده؛ وهڎ پوښاکېن ېن ار چید تیت، جعم وېڤ کِن= لباس ها در خانه هر جا پراکنده استند، آنها را جمع کن. تیت چ.= پراکنده ک.؛ تیت س.= پراکنده ش.

**تیتَک**= روسری گک، چادرگک( زنانه).م. څېلَک.

**تیف**= آفت غله؛ شِتاجَښ کَښت ڎید خو، لۈڤ ٲم ~ دے یادے= وقتیکه گندم را سردی میزند، میگوییم که"تیف -آفت" آنرا زده است؛ دے ژِندَم ~ یاڎج= گندم را آفت"تیف" زده است؛ گرمے ند ئم ښَڅ ڎاد وے خو کَښت خو، ~ وے یادے= در گرمی گندم خود را آبیاری کردم و آفت"تیف" آنرا زده است.

**تیغداو**= صدا( مثال بوق زدن موتر)؛ هر چیز څه موتر تیغد، کو جِس چهی یت؟ صدای موتر است، ببین که کی آمده است؛ دَم موتر سِگنال څه ژَقے، یِد ته تیغد= اگر سیگنال موتر فشار بدهی، آن بوق میزند.م. تِغ: تِغد.

**تیغَست**= ۱- صدا( مثال بوق زدن موتر)؛ ماشین ~ اُم ښُد= صدای بوق موتر را شنیدم؛۲- سروصد، چیغ؛ دے یاُم تا لۈد اته وے ند ~ سُت=همینکه اینرا گفتم چیغ او برآمد.م. تِغَست.

**تابَښ**= تابش، گرمی؛ روغن اُم بِراښت خو، تابَښے مو-رد ڤُود= روغن خوردم سرم گرمی آمد؛ تابِښ تو-رد څه کِښت، ار ښَڅ خو ڎهڎ= اگر برایت گرمی کند، خود را در آب بگیر.

**تابِریۈن**= گوشت سرخ شده؛ تابِریۈن چ.= سرخ ک. گوشت؛ گوښتېن چود خو-رد تابِریۈن خو، خودېن= آنها گوشت را سرخ کردن و خوردند؛ تابِریۈن س.= سرخ شدن، پختن، سوختن؛ دے گرڎه زِبئت، ~ یِد سُت= نان را از تنور بکش که سوخت.

**تابِستۈن**= تابستان.

**تابِستۈن**-**جېڤ**= در تابستان.

**تابی**، **تابین**= تابع، اطاعت، وابسته، مطیع؛ یه خو چار-ارد تابین نِست= او(مݑ.) وابسته به شوهر خود نیست؛ تابی چ.، تابین چ.= تابع بودن، وابسته بودن؛ تابی س.، تابین س.= تابع ش.، وابسته ش.؛ وُز اُم تو-رد تابین سُت= من از تو اطاعت میکنم؛ مو-رد تابی سٲوے؟ از من اطاعت میکنی؟

**تاڤ**۱= رشته فرنگی( رشته آش)؛ تو تاڤېن-ېن دۈند غهفڅ دِدے! رشته های آش تو آنقدر ضخیم اند.

**تاڤ**۲= بار، مرتبه، دفعه؛ څۈند تاڤ اُم تو-رد لۈد:"بېخِنورے مه-کِن= چندین بار برایت گفتم بی ادبی نکن.

**تاوه**= ماهیتابه، تابه؛ تاوه تے تَرمُرخ پی} ٲم= در ماهیتابه تخم میپزیم؛ وَم تاوه ڤهر، مے چوشچ وَم تے سِتئب ٲم خو، پِښت ٲم= ماهیتابه بیار، این جو در آن بریان کنیم و تلقان جور کنیم.

**تاوۈن**= تاوان؛ تو مال څه میرت، مو-تے ~ نِست= اگر مال تو بمیرد، بالای من تاوان نیست؛ تاوۈن ڎهداو= تاوان دادن؛ تاوۈن نئڎداو(نئستاو)= تاوان ماندن؛ تاوۈن س.= تاوان ش.

**تاوۈندار**= تاواندار، قرضدار.

**تاوجهک، تاږجهک، تاڤجهک**=خس و خاشاک، تراشه؛ تاوجهک ڤه خو، پِڎِن ٲم= خش و خاش بیار بسوزانیم؛ دے تاږجهک یېد ارد تِخیرم مهک، یِد بد نِمای= خس و خاشاک( تراشه) را اینجا پراکنده نکن، بد معلوم میشود.

**تاݑچ**= کاسه چوبی. م. تَبهق.

**تازے**: **تازے**-**کُد**= سگ تازی.

**تال**۱: **تال** **ڎهد**=۱- آرام گذاشتن، استراحت؛ کۈد اندے مِس مٲش تال نه ڎاد خو، یادے ار خو چید=(او) در اینجا ما را آرام نگذاشت و برد خانه خود؛ څه نه تِیے، وُز تال نه ڎهم= اگر نمیروی، من تو را آرام نمی مانم؛ ۲- تحمل کردن، صبر کردن، منتظر ماندن؛ یک دم تال ڎهڎ، تو رد ته مِس قَند دهک اُم= کمی صبر کن، برای تو هم قند میدهم.

**تال**۲= از قیرگونی برای عایق کاری استفاده می‌شود؛ و به منظور تثبیت قیر از گونی استفاده می‌شود. الیاف گونی نقش مسلح کننده قیر را دارند و قیر را در محل خود تثبیت می‌کنند. قیرگونی به دو شکل اجرا می‌شود یک لایه و دو لایه: یک لایه:ابتدا یک لایه قیر سپس یک لایه گونی و دوباره روی آن یک لایه قیر می‌ریزند. دو لایه:ابتدا یک لایه قیر سپس روی آن یک لایه گونی و دوباره یک لایه قیرو روی آن یک لایه گونی و در آخر یک لایه قیر می‌ریزند. توجه:ضخامت قیر گونی در حدود ۲تا ۳ سانتی‌متر است. آهک و شفته آهکی قیر را فاسد می‌کنند و نباید در زیر قیرگونی از این ملات استفاده شود و برای این کار ملات ماسه سیمان مناسب‌تر است.وپ. وهڎېن خو دِشید تال انجوڤج= آنها بام خود را قیر گونی زدند.

**تالۈن**= سرقت، دزدی؛ تالۈن چ.= دزدی ک.، از بین بردن.

**تالۈنتاو**=۱- عذاب دادن، مشکل ایجاد کردن، زحمت دادن؛ نُر ٲم وے خُب تالۈنت، ڎیس نفر ٲم ڤَد، سَت ٲم وے تے مېمۈن= امروز( ما) او را خوب زحمت دادیم، ده نفر بودیم، رفتیم نزد او مهمان؛ دهڎېن مٲش لپ تالۈنت، پینځ مېݑ ٲم دېڤ قتے نئږد= آنها ما را بسیار به عذاب کردند، پنج روز با آنها گشتیم؛ ۲- تکان دادن، از سینه گرفتن؛ اولے مو تَلۈنت خو، ڎادے سیچ= اول از سینه من گرفت و انداخت دور.

**تاره-واره**= تاره واره، سرگردان.

**تاره**: **تاره** **وېڎداو**= متفرق کردن، پراکنده کردن( حیوانات)؛ وورجے مٲش مال تاره وېڎد= گرگ مال ما را پراکنده ساخت؛ تاره ڎے= پراکنده شدن( مال)؛ مٲش ڤَزېن ېن ڎاد تاره خو، شِچ وېڤ نه ڤِرے یٲم= بز های ما پراکنده شدند، حالا آنها را پیدا کرده نمیتوانیم.

**تارتهنَک**= عنکبوت؛ ~ څه تهنت، وے ته غینڅَک لۈڤېن= چیزی را که عنکبوت می تند، آنرا"غینڅَک" تار عنکبوت میگویند.

**تارتهنیجَک**= عنکبوت؛ تارتهنیجَک خو جای تے ڤَد= عنکبوت در جای خود بود.

**تارتُق**= پایه، حمایت گر؛ دے ند دے ڤِرا دے ~، تا دے قهر سِفېنېن اته، یِد لۈڤد:"خو ڤِرا-ره-ته لۈم= برادرش حمایت گر او است، وقتیکه قهر آن میخیزد، میگوید:" برای برادر خود میگویم."

**تارښ**= تیشه.

**تارښَک**= تیشه گک.

**تاسَک: تاسَک وېڎداو**= خفه کردن(در اثر دود)؛ تاسَک ڎهداو= خفه شدن، سوختن؛ واښجیڅ پِڎِد خو، یو ڎُد پِس دِڤے یݑ دېد ار غِجید خو، وهڎ مَږېن-ېن ~ ڎئڅ= کاه دان سوخت، دود از طریق دروازه داخل آغل میشود و گوسفندان را خفه کرده است.

**تاسۈنتاو**= ایجاد تشنگی، گرم آمدن؛ روغن اُم خود خو، تاسۈنتے مو=(من) روغن خوردم و برایم تشنگی ایجاد کرد.

**تاتَک**= خسته، مانده؛ تاتَک چ.= خسته ک.، مانده ک.؛ تاتَک س.= خسته ش.، مانده ش.؛ دهڎ-ېن سور اند اس ساز لۈڤدݑ ~ سَت= آنها در عروسی از آواز خوانی خسته شدند؛ **تاتَک-ات فَنا**= کاملا خسته، کاملا مانده و زله؛ وُز اُم نو اس دره خهڤد، یۈد اند اُم تاتَک-ات فَنا، تو مو-رد نزیر لۈڤے= من نو از دره پاهین شدم، اینجا کاملا مانده و زله شدم و تو همرای من شوخی میکنی؛ تاتَک-ات فَنا چ.= کاملا خسته ک.، کاملا مانده و زله ک.

**تاتَلهش**= همه جا، در هرکجا، اینجا و آنجا؛ در هر طرف، پراکنده؛ دېد اُم ار چید، مو پَڅېن-ېن ~، خوږم وېڤ وختے یاڎج= در خانه درآمدم، بچه های من در هر جا، خواب استند؛ وهڎ چَښېن-ېن هر-جا-ره ~ تے جعم ٲم وېڤ= آن مرغها هر جا پراکنده استند، بیا آنها جمع کنیم؛ تاتَلهش چ.= پراکنده ک.، راندن؛ وورج ار مال څه ڎېد، ~ وېڤ کِښت= اگر گرگ بالای رمه حمله کند، همه آنها را پراکنده میکند؛ تاتَلهش س.= پراکنده ش.

**تاتایَک**= تا، تا-تا شده( چندین بار)؛ اِک-ه ~ لېف یِوو مو انڅۈڤجِن= آن لیاف تا تا شده، دوخت من است؛ تاتایَک چ.= ةا ک.، تا-تا ک.( چندین بار)؛ دَم شال ~ کِن خو، ڎه ار خو جېبَک= آن شال را تا تا کن و بگذار در جیب خود.

**تاتو**(тоту)= ح. پونی، اسپ قد پخش؛ تاتو ڤارج= پونی( اسپ نر)، تاتو ڤئرځ= پونی(اسپ ماده)؛ تاتو سوارے اُخمهند کِنېن= پونی را سواری یاد میدهند؛ اِک-اِد تو ڤئرځ صاف تاتو= بیتل تو دقیقاً پونی است.

**تافچ**= کبودی، نقطه های سیاه در بدن؛ بثورات(راش، جوش یا دانه)؛ مو تنه ارڎۈنجَک خُب سُت ات، مے تافڅ غَل یَست= میلاریا( عرق سوز) در بدن من گم شدند و نقطه های سیاه هنوز استند. وَم غهڅ اند تافڅ وَم پیڅ تے = در روی آن دختر بثورات است. تافچ ڎهداو= بثورات(راش، جوش یا دانه) داشتن؛ کک ‌ومک دسته‌ای از ملانین متمرکزشده‌است که اغلب روی صورت افراد بور قابل مشاهده است. کک و مک تعداد زیادی از سلولهای تولیدکننده ملانین (ملانوسیت) ندارد، اما به جای آن سلولهایی دارد که مقدار زیادی دانه‌های ریز ملانین تولید می‌کنند که رنگ پوست را تغییر می‌دهد. (تعداد ملانوزم را افزایش می‌دهد) این مسئله موجب متفاوت بودن پوست انسان‌ها می‌شود، اما با گندمه و خال متفاوت است. وپ.

**تاخ: تاخ وېڎداو**= پاهین کردن(مال از دامنه کوه)؛ وهڎ ڤَزین ېن پے وے بر سِفهد، سٲو ارۈ وېڤ تاخ وېڎ= بز ها به تپه رفتند، بور آنها پاهین بیار؛ تاخ ڎهداو= پاهین شدن(مال از دامنه کوه)؛ مال اس پُښته ار کِښت تاخ ڎاد= مال از دامنه کوه به گندم ها پاهین شد.م. تاق.

**تاغ**= ب. مجنون بید؛ تاغ گهرم جای-ارد رۈی ڎېد، وم ته تُسبے کِنېن= مجنون بید در جای های گرم رشد میکند و از آن تسبیع می سازند؛ تاغِن= از چوب مجنون بید"تاغ".

**تاږجهک**= بب. تاوجهک

**تاق، تاقَک۱**= ۱- تاق، تاقچه( طاق، تاک)؛ دے ښوڤد پے وے ~ رِبے= شیر را در تاق بمان؛ ۲-کلکین.

**تاق۲**= طاق؛ تاق ات جفت = طاق و جفت.

**تاق۳: تاق چیداو**= ۱- جدا؛ لهک وُز مېڤ خېز نِݑ اُم، اس مېڤ مو تاق مه کِنېت= بگذار من پیش اینها باشم، مرا از اینها جدا نکنید؛ تاق ڎهداو= جدا شدن؛ مَږ تاق ڎاد اس مال اند خو، بېد= گوسفند از مال(رمه) جدا شد و گم شد؛۲- پاهین شدن؛ مال ~ ڎاد خو، یت ار چښمه خېز=مال پاهین طرف چشمه رفت.

**تاقَگے**=تنهایی.

**تاقه**۱= طاقه؛ یم اند یے ~ خاجَگے ڤُد= در آنجا یک خانواده تنها بود.

**تاقه**۲= ۱- دوره فَحْلی یا دوره پذیرش (به انگلیسی: Estrous cycle) مدت زمانی است که در آن پستانداری ماده آماده باروری است و به دنبال شریکی برای زادآوری می‌گردد. مشخصه دیگر دوره فحلی همچنین وضعیت بدنی ویژه‌ای به صورت کاوپشتی در خم ستون فقرات جانور است که باعث ایجاد کمری خمیده می‌شود. این وضعیت در گربه‌ها به سادگی تشخیص‌پذیر است. در رده پستانداران برخی از جانوران در طی دوره کوتاهی از طول سال از نظر جنسی فعال هستند که زمان این فعالیت در هر دو جنس با یکدیگر هماهنگ است. به این دوره، دوره فحلی می‌گویند. در واقع دوره فحلی دوره فعالیت جنسی شدیدی است که از طریق رفتار حیوان آشکار می‌شود. زمان این دوره در نزدیکی زمان تخمک‌گذاری است. دوره پذیرش به صورت تناوبی اتفاق می‌افتد که به آن چرخه پذیرش یا چرخه جنسی می‌گویند.وکیپدیا. ۲- سرد ترین وقت برای آهو کوهی؛ تاقه برگَښت سۈد ات، یو ږېوداج تیزد ږېو= وقتیکه سردی بگذرد، شکارچی به شکار میرود. م. تایے.

**تاقه، تاقه یݑ**= تنها، تنهایی؛ پات ښاه مو تاقه یݑ تر وَم حیز لهک کِښت= پاد شاه مرا تنهایی نزد او می ماند.

**تاقے**= ۱- عرقچین( کلاه)؛۲- تاج(خروس)؛۳- واحد اندازه گیری برای اجسام فرو ریز مثل غلجات(یک"تاقے" تقریبا یک و نیم کیلو گرام است)؛ یے ~ ژِندَمے چود ار خو دۈمهن= یک عرقچین گندم را در دامن خود کرد.م. تَلتَک، پَکال.

**تاقے-پِشماقے**= بازی با عرقچین(کلاه)؛ تاقے-پِشماقے چ.= بازی ک. با عرقچین(کلاه).

**تاج**۱= تاج پاد شاهی.

**تاج**۲= شاخه بید سرخ، خم، خمچه، خم کوچک؛ ار دے څین زار سٲو پِس تاج= برو به بید زار( بید سرخ)شاخچه بیار.

**تاج خروس**= ب. تاج خروس سرده‌ای از گیاهان گلدار است که دارای ۶۰ گونه متفاوت می‌باشد. گل‌های این گیاه به رنگ‌های بنفش، قرمز و زرد است. بسیاری از اعضای این سرده ویژگی‌ها و کاربردهای مشابهی با اعضای سرده سلوسیا دارند. گیاهِ تاج خروس باید در معرض نورِ کامل خورشید قرار بگیرد و خاکش نیز باید ماسه‌ای، زهکش و غنی باشد. اگرچه چندین گونه در این سرده علف هرز محسوب می‌شوند، مردم در سراسر دنیا از گونه‌های این سرده به عنوان سبزی، غلات و گیاه زینتی استفاده می‌کنند. سرشار از مواد معدنی مانند کلسیم، پتاسیم، آهن، مس، منیزیم، فسفر و منگنز است. میزان مناسب پروتئین و لیزین موجود در این گیاه برای سلامت موها و ناخن‌ها مفید است. گیاه تاج خروس باعث کاهش کلسترول شده و به این ترتیب خطر سکتهٔ قلبی و بیماری‌های قلبی عروقی را کاهش می‌دهد. برخی گونه‌های تاج خروس نیز به عنوان گیاه زینتی شناخته می‌شوند. وپ.

**تُب-تازه**=کاملاً صحتمند؛ مٲش ٲم ښُد تو-ت خو پاد ڤِرُښچ خو، وَرخَطا یٲم سَت، تو-ت اده ~= ما شنیدیم که تو پایت را شکستاندی، وارخطا شدیم، خوب شد که تو کملا صحتمند استی؛ تُب-تازه چ.=شفا یافتن.؛ دارئ-م خود خو، یو ~ یے مو چود=(من) دوا را خوردن و مرا شفا کرد؛ تُب-تازه س.= جورو تیار شدن(صحتمند شدن)؛ ار شِتا ښَڅ خو ڎه-ت، ~ سٲوے= در آب یخ خود را بگیر و جور و تیار میشوی.

**تُڤره**= توبره، تُبره( بفارسی با حذف واو، کیسه ایکه در آن دانه یا علوفه انداخته میشود و بر سر اسپ و خر می بندند)؛ وهڎ ~ دار ڤارجېن-ېن به قُوَت دے= اسپ های تبره دار به قوت تر استند؛ یه مو ڤارج ~ بېد= توبره اسپ من گم شد.

**تُورره**"**تُڤرره**"=( فریاد برای ترساندن گوسفند)؛ اس مَږ ته ~ لۈڤېن=بالای گوسفند" تُورره" صدا میکنند؛ اس مِنېچ ~، اس شیچ شَگ= در راندن برای گوسفند " تُورره" ، برای گوساله شَگ صدا میکنند.

**تُگ: تُگ ڎهداو**= راندن، نماندن( مثال گوساله را نمی مانند در وقت دوشیدن)؛ خو او ته ڎۈځ ٲم ات، خو شیگ تُگ ڎهڎ ٲم= گاو ها را میدوشیم و گوساله ها را( نزدیک شان) نمی مانیم.

**تُگ ڎارگ**= چوب برای راندن، نماندن( مثال گوساله را نمی مانند در وقت دوشیدن)؛ وے ~ مو-رد دهک خو، سٲم ژاو ڎیود= چوب را برای من بده بروم گاو دوشیدن.

**تُژما، تُژمای، تیژما**= ۱- برج، توده یی از سنگ ها را در بلندی بالای هم میگذارند؛ یے بَلَندے تے ژیرېن ڎېن دېوال خو، سُت تُژما= در یک بلندی سنگ ها را دیوار میکنند، میشود "تُژما"( برج)؛ ۲- سنگ برآمده؛ ار دَم قۈل مه دېڎ، پے دَم تُژما خو نه جُکے= دراین آب داخل نشود که با آن سنگ تصادم نکنی. م. قَلات.

**تُکمه**= تکمه؛ مو ~ زِدَښت= تکمه من افتید( جدا شد).

**تُک-تُک، تُک-تُکهک**= تکه-تکه، بکلی پاره شده؛ یَم تو تسمه تُک-تُکهک= تسمه(کمبر بند) تو بکلی پاره شده؛ تُک-تُک چ.، تُک-تُکهک چ.= تکه-تکه ک.، بکلی پاره ک.؛ تُک-تُک س.، تُک-تُکهک س.= تکه-تکه ش.، بکلی پاره شدن.؛ یو ښیج ڎاڎج ار کو خو، تُک-تُکهک سُڎج= آن گاو در کوه افتیده(سقوط) کرده و تکه-تکه شده.

**تُلَگهن**= مفت خور، سورچران؛ بادُربېک خو ځُلِکے-ندے صفرشاه جای ند ~ ڤُد= بهادربیک در خوردی در خانه صفرشاه مفت خور بود.م. اَگهن: اَگهنت.

**تُلت**= پارچه( لته، صافی در افغانستان)؛ وے ~ زے خو، خو موزه یېن زِده= آن لته را بگیر و موزه هایت را پاک کن؛ یو خو ڎُست ار جېبَک یاد خو، وے تُلتے پَتئوت(پَتئود)= او دستش را به جیب برد و لته را انداخت؛ تُلت مهک-ارد وېڎداو، تُلتَک مهک-ارد وېڎداو= عذاب دادن، ریشخندی ک. خندیدن( بالای کسی)؛ سور اندېن وے ند ازۈ پَدَم ,وے تُلت وے مهک-ارد وېڎد= در عروسی از اینجا تا آنجا("پَدَم" جهت بطرف بالا) او را عذاب دادند( ریشخندی کردند).م. جُل.

**تُلتَک**= پارچه گک( لته گک، صافی گک در افغانستان).

**تُلتۈنتاو**= ۱-کشیدن، تکان دادن؛ قَستین اند تو ڤِرا دۈند دے تُلتۈنت دِدے، آل تر دے نه رېد= در قوشتی برادرت او را چنان کش کرد و تکان داد که برایش حال نماند؛ ۲- عذاب دادن، سرزنش دادن؛ علے داد بیار تر کار نه سُت خو، پے اِداره یېن وے قیوت( قیود) خو، خېلَکېن وے تُلتۈنت= علی داد دیروز کار نرفت، او را به ادره خواستند و او را خیلی سرزنش کردند.

**تُلت-ښئزد**= ترمیم مجدد، دوخت مجدد( کلای کهنه)؛ ک-اَم ~ مو خوږجے= دوختن کالای کهنه مرا بیزار( خسته) کرد؛ ~ اُم نه ژیوج= خوش ندارم کالای کهنه را بدوزم.

**تو-لو، تو-لا، تو-لۈ(تو+لۈڤ)**= انگار، میتوان گفت، مثلیکه، شاید، دقیق؛ یو ~ دادېج، خو زِریاتېن بشهند نه چاست= او مثلیکه پدر اند است، از اولاد های خود خوب مراقبت نمیکند؛ یو ~ آدمے غَل اچݑ نه وینچ!= مثلیکه او آدم را هیچ ندیده است.م. دُرے، گویا.

**تُلخے**= ب. نام گیاه یے با طعم تلخ؛ تُلخے۱ واښَک= گیاه با طعم تلخ.

**تُلخے بُڅ**= تُلخے بِڅ= گوسفند خورد( یکساله)، گوسفندک؛ اَله وے تُلخے بُڅ تر دېڤ انځۈمېن گَد کِنېت= آن گوسفند یکساله را با این گوسفندان دیگر رها کنید.

**تُمهن**= مه (مِهْ)، قطرات ریز آب پخش شده در هوا است که در نزدیکی سطح زمین و عموماً در ارتفاعات ایجاد می‌شود، و در فصل بهار و تابستان بیشتر است.وپ.

**تُمتاو، تُمبتاو**= صدا( تمب-تمب ک.).

**تُمبه-ڎارگ**= چوب تنبه برای دروازه؛ ~ ته دِڤے ره اس درون ڎېن= چوب تنبه را از درون بند میکنند تا دروازه باز نشود.

**تُنبه-ژیر، تُنبه-ښئد**= سنگ قبر.

**تُمبَک**= پرش، خیزش؛ وُز ته یے ~ تے اس مم وئڎ زِیمبه تے تَرَم زِبَن اُم= من در یک پرش از اینطرف جوی به آنطرف عبور میکنم؛ تُمبَک چ. تُمبَک تیژداو= پرش ک.، خیزش ک. م. مَیتَک.

**تُمبه**= تنبه( برای بسته نگه داشتن دروازه)؛ پے دِڤے یاُم زور ڎاد ات، یو ~ وئښت= دروازه را زور زدم و تنبه آن افتید؛ تُمبه ڎ.= تنبه زدن( برای بسته نگه داشتن دروازه)؛ **تُمبه چ.**= تنبه ک.( برای بسته نگه داشتن دروازه).

**تُمبۈر: تُمبۈر سِتاو**= مردن؛ درم. مو ښیج ~ سُت= گاو من مرد.م. دُمبۈر.

**تُمچ**= ترش، تلخ، تیز، سمی؛ یَم روغن لپ رېڎج خو، ~ سُڎج= این روغن زیاد مانده و تلخ شده است؛ تُمچ-رهنگ= ترش رقم ، تلخ رقم.

**تُمغال**= بستن، گره زدن؛ تُمغال ڎ.= بستن، گره زدن؛ ښَجېن غئڤ ~ ڎېت، دے ژِندَم مه-خهرېن= دهان گاو ها را بسته کنید که گندم را نخورند( در وقت خرمن کوبی)؛ دَم قهپ غئڤ ~ ڎهڎ= دهن بوجی( خلته) را بسته کن؛ یه خو غونجے خِست- خِست ویفت خو، ڎادے تر زِبا ~= او(مݑ.) موی خود را بافت و به عقب گره زد.

**تُنگه**= سرزنش؛ تُنگه چ.= سرزنش ک.؛ یو مو-تے ~ یے چود= او مرا سرزنش کرد. م. نِق.

**تُند**۱= ۱- تند( طعم یا بوی طعام)؛ ۲- تیز، زشت، گرم؛ تُند گهپ اُم اس وم نه ښُڎج= گپ تند(زشت) از او نه شنیدم.

**تُند**= تند، شیب دار، شیب تند؛ مو زِمڅ لپ ~= زمین من شیب تند است.

**تُندَجگے، تُندهجگے** = تندی، شیب دار، شیب تند.

**تُپتاو**= تپ تپ کردن.

**تُپته**= پنهان، پناه گرفته؛ تُپته چ.= پنهان ک.، پناه گرفتن؛ یو خو پِد ارد کاچار ~ چوږج، خوقتے ڤا وے یئست= او(مذ.) برای پدرش اجناس را پنهان کرده و بعد همرای خود میبرد؛ تو-لا گَرڎه-م تَري ~ چوږج ات، تو ښِکَرے= مثلیکه نان در آنجا پنهان کردم و تو( آنها را)میپالی.م. تَپیه.

**تُرتاو**= صدا(صدایی تر-تر مانند)؛ ک-اِد تو موتر لپ تَرت= موتر تو بسیار تر-ترصدا میدهد؛ تو موتر تَرتاو اُم اس ڎَرݑ ښُد= صدای تر-تر موترت را از دور شنیدم.

**تُربَک**= سنگ با چقوری، جایکه چرخ آسیاب را جابجا میکنند.

**تُرغهک**= آهوی کوهی جوان؛ اس یکسالَگے تا چار سالِگے یېڅ ته اس نیر نَخچیر" تُرغهک" لۈڤېن= از یکساگی تا چهار سالگی آهوی نر کوهی را " تُرغهک" میگویند.

**تُف، تُفتاو**=تف، تف کردن.

**تُخچَک**= جوانه؛ مون تُخچَکے تیژ= درخت سیب جوانه زده است؛ وېد تُخچَکے چود= درخت بید جوانه زده است.

**تُښه، تُښه دۈن**= توشه( توشه راه)، توشه دان

**تُښنه، تُښنَگے**= تشنه، تشنگی.

**تُښپ**۱= ۱- ترش؛ یِد ښوڤد ~ ڤُد-آ؟ آیا شیرترش بود؟؛ یے چهی خو ڎۈغ تُښپ نه لۈڤد= کسی نمیگوید دوغش ترش است( متل)؛ ۲- زشت، تیز؛ تُښپ گهپ مو-رد مه ڎه= گپ زشت برایم نگو؛ تُښپ چ.= ترش ک.عذاب دادن، بیزار کردن؛ مے آش ات لپ تُښپ چوږج=این آش را ترش کردی؛ یو څاو دِگه مو تُښپ چوږج= آن درو مرا بیزارکرده است؛ تُښپ س.= ۱- ترش ش.؛ عذاب دیدن؛ ییوݑ زِریات قتے آدم تُښپ سۈد= با یک اولاد آدم عذاب می بیند.

**تُښپ**۲= قروت.

**تُښپَک-واښ**=ب. سلمک (سلمه تره) (نام علمی (Chenopodium album: گیاهی از خانواده‌ای به نام Chenopodiaceae که گیاهی دو لپه، یکساله، دو جنسی، ایستا و به ارتفاع ۳۰ تا ۱۸۰ سانتیمتر می‌باشد.این گیاه نوعی علف هرز می‌باشد و شبیه بای غاز است برگ های این گیاه خوراکی است. وپ.

**تُښپے، تَښپے**= ترشی؛ مو-رد تابِستۈن ~ فارت= تابستان ترشی میفارد.

**تُښپاڤ**= آب دوغ( قروت آب).

**تُغرے**= راست، مستقیم، صادق؛ یو آدمے ~= او آدم صادق است؛ تُغرے تو گهپ= گپ تو راست است؛ تُغرے چ.= حل کردن، اجرا کردن( کار، مشکلات)، ترتیب دادن، درست کردن؛ وُز-ته تو کار ~ کِن اُم= من کار تو را اجرا میکنم؛ تُغرے س.= حل ش.، اجرا ش.( کار، مشکلات)، درست شدن؛ هر وخت تمه کار دے ~ سُت، یَدېت پے مو خېز=هر وقت درست شد، بیائید نزد من.

**تُق- تُق**= تک-تک(صدا)؛ تُق- تُق چ.= تک-تک ک.

**تُقُز**= دسته(نان)؛ پات ښاه بچه سُت ادے، یه اږدَل غَل خاب-اند-ات، ڎو ~ گرڎه وَم پِرا= پادشاه بچه رفت، اژدهار خواب است و دو دسته نان در پیشروی آن( فلک.)

**توبه-تخسیر**= ببخشید! یا خدا!، خدا یا!؛ یا ~، یِد کو مو ڤِرا!= یا خدا! این برادر من است؛ یا ~، یِد ژیر شچ مو پاڎ تے ڎېد= یا خدا، نزدیک است سنگ در پای من میخورد.

**توڎ**= توت، درخت توت.

**توڎ-بَز**= توت پز( وقت توت پزی).

**توڎ-بَغهنَک**=ح. نوع سوسک، قانغوزک( حشره)؛ توڎ-بَز مئست اند یه نَښتیزد، لۈڤ ٲم توڎ-بَغهنَک=( قانغوزک) در ماه بزی میبراید، برایش میگوییم "توڎ-بَغهنَک".

**توڎ-بِښت، توڎ-پِښت**= تلقان توت.

**توڎ-کُښَک**= نوع اتاله؛ قدیم وختېن اس مَښِن یاږج ات کِلا گُلَک ښَرڤا پئخت خو، وَم-ٲم "توڎ-کُښَک" لۈد= در قدیم اس آرد باقلا و گل کدو اتاله پخته میکردند، و(ما) آنرا "توڎ-کُښَک" میگفتیم.

**توݑچَک**= کفه ی غولک؛ مو څَن-کَمۈنَک ~ زِدُښت= کفه تیرکمان سنگی من گسیخت.

**توپَلَنگ**= سروصدا، غالمغال؛ مے ~ ساز مِس نه ښَن اُم= در این سروصدا آهنگ نمی شنوم؛ توپَلَنگ چ= سروصدا ک.، غالمغال ک.

**تُپچ، تُب**=فرآوری، خاکستر پاشیده و ریخته شده( پوست)؛ پۈست اُم رهنگ چود ات، غَل نا-تُپچ یو= من پوست را رنگ کردم، اما هنوز فراوری نشده؛ تًپچ ڎ.، تُب=فرآوری ک.

**تور: تور چ.**= ترساندن، راندن بطرفی( چارپایان)؛ وے ڤارج اس موتر تورے چود خو، زِبُد تیر اس پۈند= اسپ او از موتر ترسید و از راه پرید.

**تورے**= ترسو( چارپایان)؛ یِد دۈند ~ مَږ ادے، گُد څه وینت، هر جا= این گوسفند تر سو است، در هر جائیکه سگ را می بیند.م. آچِخے.

**توتَک**= مرض کوهی( از قلت اکسیجن)؛ نفس تنگی؛ دے توتک ارد ته شیرینی فایده کِښت= برای این مرض کوهی "توتک" شیرنی فایده میکند؛ مو کهل دهرڎ کِښت، ~ ښا مو ڎاڎ= سرم درد میکند، شاید مرا مرض کوهی گرفته. م. تاتَک.

**طوطے**= طوطی.

**توتِیا**= نوع کریم(پماد) چشم دردی.

**تو-تو، څیپ-څیپ! تو-تو چ.**= صدا کردن مرغ ها، چوچه های مرغ؛ خو چَښېن تو-تو کِن خو، وېڎ ار چَښ-جیڅ= مرغا را " تو-تو" صدا کرده به مرغانچه ببر.

**توغ**=۱- عَلم؛ وے وخت ېن دایم توغ نئږد ات، وعزېن چود= در آنوقت های قدیم، علم را بگردش می آوردند و تبلیغ میکردند؛ ۲- چراغ مقدس.م. تاغ.

**طوغۈنتاو**= به مرض گرفتار شدن، عذاب دیدن، آزار و اذیت دیدن؛ ک-اِد دهرڎ دۈندے وے توغانت دِدے ، سئخ یو گهښچ= این مرض او را آنقدر آزار و اذیت کرد، مانند چوب لاغر شد است.

**تۈله**=۱- پر، زیاد؛ یه نَمَک وېڤ خېز اند ~ ڤَد= نمک در نزذ شان پر بود؛ ۲- تپه، بلندی؛ سه اس وے ~ تے چِس= برو از بالای آن تپه( بلندی) ببین؛ تۈله چ.= پر ک.؛ جمع ک. .م. بُق، خۈله.

**تۈمَت**= تهامت؛ تۈمَت چ.= تهامت ک.؛ وے ږِن دڎ مو تے یے ~ پی چید سَت= بعدن زن او در پایم تهمت بست.

**تۈنېڅ**= تا که، تا وقتیکه؛ ~دَلیل څه ڤېد، لهک نِݑېن= تا وقتیکه امکان باشد، بنشینند.

**تۈ-تۈ**= کف زدن( اطفال)؛ یم غَل ~ نه-ڤهرڎېد= او(بچه)هنوز کف زده نمیتواند؛ اه پُڅ، کو کِن= ای پسرم، کف بزن.

**تۈختاو**= دود کردن( مانند اسپند دود کرد)؛ یِده بېمار سٲوے، سِپهن دۈنه تۈخېن پے تو= ببین بیمار شدی، دانه اسپند را به تو دود میکنند؛ ڤئرځ نو څه زېد، پے وم کُره یے چیز تۈخېن ادے، لهک پِرشت=وقتیکه مادیان میزاید، به کره او چیزی دود میکنند، تا عطسه بزند.

**تۈغم**= تخم، غله؛ دهڎېن دے کَښت ~ ارد لهک چوږج= آنها این گندم را برای تخم پاشی مانده اند؛ تۈغم وېڎداو= تخم پاشیدن.

**تۈږداو**=مریض شدن، زجر کشیدن؛ یه ڎو مئستے تۈږد خو، خُب سَت= او( مث.) دو ماه مریض شد و خوب شد؛ وُز اُم دِگه اس تۈږداو مود= من دیگر از مریضی مردم؛ مو باب یے څَڤار مېݑے تۈږد خو، مود= بابایم یک-چهار روز مریض یود و مرد.م. پهغداو.

**تۈږَښ**= عذاب، رنج.

**تۈږِځ**= عذاب، رنج.

**تۈقتاو**= درزدن، دق الباب کردن، کوفتن، زدن در(دروازه)؛ لَپ مه تۈق، دے بالِقه تر مو دهک= زیاد در نزن، چکش را بمن بده.

**تۈقه**= تپه، بلندی، ارتفاع؛ مٲش سٲو ٲم یے ~ تے نِݑ ٲم= ما میرویم در یک بلندی می نشینیم.م. وِڎار.

**تۈقے-لعنت**= بب. توقے-لعنت.

**اُکمَند**= حتمن، باید.

**اُکۈمَت**= حکومت.

**اُمېڎ**=امید.

**اُمېڎوار**= امیدوار.

**اُمرے باد**= عمری، همیشه، تا زندگی؛ ~ ېڅ اُم خفه تو قتے=( من) تا زنده استم، همرایت خفه استم؛ وُز اُم خو ~ اند دِس کار نه چوږج= من در زندگی این قسم کار نکردم.

**اُنَر**= ۱-هنر، استعداد؛۲- تخصص، شغل.

**اُنَرمَند**= هنر مند.

**اُسمه**=( نوع گیاه برای رنگ کردن ابرو ها)؛ شابانَک، (همچنین: شابانک سالاد، مَنداب، جرجیر، کَحکیز) (Eruca sativa) یک گیاه خوراکی یک‌ساله است که بومی مناطق مدیترانه، از مراکش و پرتغال تا لبنان و ترکیه و ایران است. سَرده (جنس) شابانک در ایران یک گونه گیاه علفی یک‌ساله دارد که معمولاً به صورت هرز در کشتزارها می‌روید. این گیاه سرمادوست و بلندروز است که همانند گندم دارای انواع پاییزه و بهاره است. برگ‌های شابانک دارای پهنکی بخش‌شده به چند بریدگی عمیق و نامنظم است و گل‌های درشت به رنگ سفید مایل به زرد یا مایل به صورتی با شبکه‌ای از خط‌های ریز به رنگ بنفش دارد. از شابانک در تهیهٔ سالاد بهره می‌گیرند. گل و دانه‌ها و برگ‌های شابانک همگی قابل استفاده هستند. مزهٔ خاص و تند برگ‌های آن برای سالاد و سایر غذاهای سرد مناسب است. شابانک دارای ویتامین ث زیاد و هم‌چنین نیترات زیاد است و به این خاطر نباید روزانه مقادیر زیادی از آن را خورد زیرا ممکن است از میزان نیترات مجاز برای بدن بگذرد. این گیاه در ایران در بلوچستان و نواحی اطراف دریای خزر یافت می‌شود و در برخی کشتزارهای کرمانشاه، آذربایجان، اهواز، بوشهر، تهران، یزد و جندق نیز می‌روید. در قدیم در فارسی، شابانک را کک کوج هم می‌نامیدند و بدن شترهای دچارشده به جرب را با آن چرب می‌کردند.وپ.

**اُستُقا**= توبرکلوز شش.

**اُسول**= اصول، میتود؛ چِدۈم ~ تے ته درس ڎهڎے؟= با کدام میتود درس میدهی؟ م. وِسول.

**اُخمَندگے**= آموختگی.

**اُخمهند**= آموخته؛ اُخمهند چ.= آموختن.

**اُښیار**، **وُښیار**= هوشیار.

**اُشکېلدے**= سرگردان؛ وے یے یارݑ سِراق نه چو، ~ یو ڤُد= او را کسی سراغ نکرد، سرگردان بود.

**اُشکېلدِگے**= سرگردانی.

**اُجوم**= هجوم؛ اُجوم چ.= هجوم ک.

**اُجوم** **گهر**، اُجوم گَر= هجوم گر.

**اُجَت، اُججَت**= اسناد؛ خو ~ ېن مو رد دِڤېس= اسناد های خود را بمن ننشان بده.

**اُجَتے، اُججتے**= مستند؛ اُججَتے فیلم= فلم مستند.

**اُڤد، ووڤد**= هفت(۷)؛ اُڤدُم، ووڤدُم= هفتم.

**ۈن**= بلی.

**ۈښ، ۈښ چیداو**= گرم کردن( دستان با تنفس دهان)؛ تو ڎُستېن ېن ښِڅاد، ڤه ۈښ دېڤ کِن اُم= دست هایت خنک خوردند، بیا به آنها تنفس بکشم.

**ۈشه، ۈششه، ۈش- ۈش** = صدا کردن گاو؛ ~ رورڤَک= بیا گاو قهوه یے؛ وے ښیج ۈش- ۈش کے یت یو ته یاڎد= آن گاو را "ۈش- ۈش" صدا کن می آید.م. وُش.

**فَښتاو**= ۱- غر زدن، فریاد زدن؛ چیز دۈند فَښے، خو جای تے نِݑ= چی، اینقدر غر میزنی، در جایت بشین؛۲- نفس کشیدن.

**فَی**= راشبیل؛ دے ~ مو-رد دهک مے ژِنِج رۈب اُم= آن راشبیل بده برف پاک کنم؛ سئر- فَی= راشبیل برای باد کردن غله در هنگام خرمن کوبی.م. فَیَک.

فَی دسته= دسته راشبیل

**فَلتاو**=۱- دیدن کسی به دقت؛ چشم نه کندن از کسی؛ خیره شدن؛ چیز تر مو دۈند فَلے؟ چرا بمن اینقدر خیره شدی؟ ۲- پرسش برانگیز منتظر ماندن؛ وُز اُم پِرادَکے یِک دے فِکرے چود ات، امما(اما) پے تو-یُم فَلت، لۈد اُم کو تو ته چیز لۈڤے؟ از اول در این فکر بدوم، بعدن منتظر تو ماندم که تو چه میگویی؟ ۳- منتظر ماندن، انتظار کشیدن؛ ۴- تنبلی، فاژه(خمیازه) کشیدن؛ څه فَلېت، نُر ته دے څاو تیار نه کِنېت= اگر تنبلی و فاژه کشی میکنید، امروز درو خلاص نمی کنید.

**فَلۈن**= فلان.

**فَلۈنے**= فلانی.

**فَنه** ۱= گُوِه، گووه یا قاچ (به انگلیسی: Wedge)، یکی از ماشین‌های ساده و ابزاری مکانیکی مثلثی شکل است که برای جدا نگاه‌داشتن دو بدنه یا ایجاد شکاف در اجسام و کنترل بهتر بکار می‌رود. از مکانیزم این وسیله از دیرباز در ابزار سنگی مانند تیشه مشتی استفاده شده‌است. شکل گوه سه‌گوش است و نوک تیز آن در شکاف یا فاصله بین دو جسم فرومی‌رود و نیرو را می‌توان به انتهای آن، مثلاً با چکش، وارد کرد. سطح شیب دار گُوِه متحرک است؛ این کیفیت به افزایش و تغییر جهت نیرو کمک می‌کند، مانند: تبر، تیغه، چاقو. وپ.

**فَنه**۲= زیاد، پر، قناعت بخش.

**فَنا: فَنا س**.= خسته، زله، مانده، خسته ش.، زله ش. مانده ش.؛ یو نیودے، نیودے خو، فنا سُت= او گریه کرد، گریه کرد و مانده شد؛ نُر اُم اس کار چیدݑ مات ات~ سُت= امروز از کار کردن خسته و زله شدم.

**تاتَک-ات- فنا س.**= بسیار مانده شدن، بسیارخسته و زله شدن؛ ژئښت اُم خو، تاتَک-ات- فنا-یُم سُت= من دویدم و بسیارخسته و زله شدم.م. فانے: فۈنے.

**فَرَزن-واښ**= نام گیاه.

**فَرَنگ**۱: دَنے فَرَنگ، دهنه یے فَرَنگ = سولفات مِس.

**فَرَنگ**۲= فرانسوی.م. فِرَنڅوز

**فَرَنگے**= ۱- فرانسوی؛۲-کوتاه، پخش قد(کوتاه قد)؛ فَرَنگے ته اس پهست آدم ات اس کُد لۈڤېن=" فَرَنگے" از آدم های قد پخش و سگ میگویند.

**فَرهجے**=چپن یا پوستین در شانه؛ یو پۈستینے ~ پِنوید خو، نَښتوید= او پوستین در شانه کرد و برآمد؛ شِلَک قیچ تے ~= با شکم گشنه(چپن) بر شانه کردن(متل).

**فَرهشکه دار**= با کلاه لبه دار؛ یو ~ چارِک چهی؟= او نفر با کلاه لبه دار کیست.

**فَرهشکه**= کلاه لبه دار؛ دَم ~ تو-رد چهی ڤوږج؟= این کلاه لبه دار را کی برایت آورد؟

**فَر، فَرد**= پند، درس؛ څۈند نَصحت اُم دے څه چود، دے رد یِد فَر نه سُت= هر چند او را نصیحت کردم، پند نگرفت؛ ک-اس وے مو پُڅ خو-رد فَر زئز= از بچه اُم پند یاد بگیر.

**فَرڎِختاو**= ۱- سقوط کردن، افتادن، فروپاش شدن؛ یه ریښت فَرڎِخت خو، ڎادے مو غِجَدېن= آن بهمن سقوط کرد و آغل های مرا چپه کرد؛چِس یِد وِښتېن نه-فَرڎَښڅت خو، مو تے نه ڎېد= ببین این لی سر من فرو نپاشد؛ ۲- ضعیف شدن، نتوانستن؛ مٲش ٲم پیر سَت، اس ږِن ات چار دارے یٲم فَرڎِښت= ما پیر شدیم، از زنا شوهری افتادیم.

**فَرڎئښتاو**= ۱-انداختن، پاهین انداختن؛ دے تربُز پۈست ار مَم چَلَک فَرڎئخ= پوست تربز را در سطل بانداز؛۲- پاک کردن، خراشیدن؛ وُز جۈندار قیچ فَرڎئښ اُم= من شکم قچ را میخراشم( پاک میکنم).

**فَرزین**= دلیل و برهان، استدلال، بهانه گیری، حیله گری؛ ابهام؛ فَرزین ڤیداو= دلیل و برهان آوردن، استدلال آوردن؛ گپ کسی را گرفتن؛ وُز وے کار رِمے یُم، یو مو-رد ~ ڤیرت= من او را بدنبال کار روان میکنم، او دلیل و برهان آوردن می آورد؛ چیز مو-رد ~ لۈڤے؟= برایم چرا دلیل و برهان میگویی؟

**فرمۈن**= فرمان؛ فرمۈن ڎهداو= فرمان دادن.

**فَراوېز، فَراوېز، فَراوېځ**= فرآویز، سجاف، لبه( اطراف لباس)؛ مو پۈستین غَل بې ~= پوستین من هنوز بدون ڤَراوېزاست.

**فَراوور، فَراوورد، فَراوَر، فَراوَرد**= آهنگ دو بیتی( برعکس قاشِق)؛ ~ لۈڤداو= خواندن آهنگ دو بیتی؛ تو ~ لۈڤ ات، وُز قاشِق= تو آهنگ دو بیتی بخوان و من تکرار میکنم.

**فَراوۈن، فِرئوۈن**= فراوان.

**فَراش، فَرراش**= عشوه گر، ناز گر، وعده دروغ؛ تو-ت لپ ~ غهڅ= تو یک دختر عشوه گر استی؛ فَراش س.، فَرراش س.= بخود افتخار دادن، خود را مهم دانستن.

**فَرسنگ، ج. فَرسنگا، فَرسنگها**= واحد اندازه گیری مسافه نزدیک به ۷-۸ ک.م.

**فَرسئپتاو، فَرسِپتاو**= رفتن، حرکت کردن، حرکت دادن، کنار رفتن( بردن)= دَم ژیر تَرېدے فَرسئپ= ان سنگ را کناره تر ببر؛ دے کُنده دوسِک-گه پے تیر فَرسئپېت= آن کنده را کمی دیگر به بالا حرکت بده؛ خو فَرسئپتاو= حرکت کردن؛ اه-را تَرېدے خوفَرسئپ!= برادر آن سو تر برو؛ اه-ڎه، اس مو دهم تے خو چیز فَرسئپے؟= ای بچه، چرا از پشت من می میروی.

**فَرتَزَغ**= پر( تا بالا، تا سقف)؛ فَرتَزَغ چ.= پر ک.( تا بالا، تا سقف).

**فَرفَرَک**= فرفره(چوبی)، فرفره( کاغذی).م. فَرفَرَهنَک.

**فَرفَرَهنَک**= بب. فَرفَرَک.

**فَرختاو**= خُر خُر کردن، خس خس کردن( حیوانات)؛ ڤارج بېمار سۈد خو،دڎ فَرخت=( وقتیکه) اسپ مریض میشود، بعد خر خر میکند.

**فَرخیر**= عادت، عادت کرده، فَرخیر چ.، فَرخیر ڎ.= عادت ک.، عادت د.؛ دهڎېن مو کُد چوږج فَرخیر خو، یو ار مېݑ یاڎد تر دېڤ خېز= آنها سگ مرا عادت دادند، آن هر روز نزد شان میرود؛ فَرخیر س.= عادت ش.= رۈپڅَک دے ~ سَت، خایِم ته ار قَپقون انگَخڅت= برای روبا وقتیکه عادت شد، دیر یا زود به تلک می افتد.

**فَرڅئپتاو**= درم. کاوش کردن، کنجکاوی کردن، پرس و پال کردن؛ تو ږِن اُم یے-لهڤ فَرڅئپت= از زن تو کمی پرس و پال کردم.

**فَرچ: فَرچے خۈنه**= تنظیمات خانه، وسایل خانه؛ فَرچے خۈنه هر چیز تو چید اند څه، اس دېک تا ڤِرېک، تا فُک چیزېڅݑ= وسایل خانه تمام چیزیکه در خانه داری از دیک تا ظروف، تا همه چیز. دے ند لپ فَرچے خۈنه ڤُد= او بسیار وسایل در خانه داشت.

**فَرچِمهکتاو**=مالیدن( شقاندن، شقیدن تنباکوبا دست)؛ وُز اُم دے تَماکے فَرچِمۈکچَت= من تنباکو را شقاندم.

**فَرچِمۈځداو**= چسپاندن(چسپاندن موم نباتی در چوب)؛ درم. دے څِراو فَرچِمۈځ= شمع را در سوته موم بچسپان.

**فَرچِمۈږځداو**= درم. ربودن، قاپیدن( از دست)؛ اس دے ڎُست اند دے ښاج فَرشِمۈږځ= خسته ها را از دستش بقپان.

**فَرغېمڅ**= گاو(ماده) دو- سه ساله؛ بَکَل اس ~ ځَلدے= "بَکَل" گوساله( ماده) یک و نیم ساله از" فَرغېمڅ" خورد تر است؛ یه ~ غَلَݑ نه زئڅ= "فَرغېمڅ" هنوز نه زائیده.م. بَکَل، بُکُل، نۈبهند.

**فَرغیچتاو**= جیر-جیر( چِر-چِر) پرندگان؛ یه وِڎِچ وېڤ کِناره فَرغیچتے= گنجشک در اطراف آنها جیر-جیر میکرد.

**فَسون**= خوش لباس، با مود؛ نُرت لپ ~= امروز بسیار خوش پوش استی؛ فَسون ڎ.= لباس خوب پوشیدن، با مود پوشیدن.

**فَتَست: فَتَست ڎهد، فَتَست خیداو**=خوردن بدون پِس مانده؛ یو وے گرڎه یے ~ خود خو، سُت تر څاو= او تمام نان را خورد و رفت درو.

**فَچ۱:فَچ چ.**= ، قپاندن، گرفتن دولک(الک دولک نام یک بازی دو نفره‌است. ا لَ دُ لَ یا الک دلک، دو پاره چوب است که بدان بازی کنند یکی دراز و دیگری کوتاه. چوب دراز را دولک و کوتاه را الک نامند. (از فرهنگ جهانگیری ذیل چالیک). این بازی در شهرها و نواحی مختلف به نامهای گوناگون نامیده می‌شود بقرار زیر: الک دولک (طهران)، چلک مسته (شیراز)، لگدار (لار)، پل جفتک (اصفهان)، چفته بازی (کرمان)، ارچه خلوف (مازندران)، اله چو (بروجرد و همدان)، لوچنبه (مشهد)، گال چوب (نیشابور)، اکه اوتین(ایلام)، پتیماربازی (گیلان)، الک بازی (بیرجند)، الوکان (کردستان، سنندج)، پیل دسته (تبریز)، اَمِی بی (بهبهان)، هلاکوته (سمنان)، الاچنبش (قزوین)، الکان چوچکان (کابل)، گال چنبه (هرات)، چیلی. چالک. چیله بازی (در ممالک آسیای مرکزی تاشکند و بخارا و خجند و سمرقند). (از مجله یادگار سال چهارم شماره ۹ و ۱۰ ص ۷۱ تا ۸۰ به اختصار) این کلمات نیز از نامهای بازی الک دولک اند: لاو. لاوه. لاوبازی. دوداله. دودله. دُداله. کال چنبه. پله. پله چوب. الک جنبش. دسته پل. دیمین. دیمین چوب. چلک. چلک بازی. چالیک. دَندَه کِلَک. گلی دندا. غوک چوب. دسته چلک. قُلَه. مِقلی. مِقلاء. رجوع به مجله یادگار سال ۴ شماره ۹ و ۱۰ و مجله سخن سال چهارم (از بازی‌های محلی) بقلم پروین گنابادی و هر یک از کلمات مذکور در این لغت‌نامه شود. وپ.)؛ وُز دم لهش کَلتَک قتے دییوم ات، تو سٲو فَچ دَم کِن= من با چوب الک دولک را میزنم، تو برو آنرا بقپان.

**فَچ۲**= احمق، خالی؛ یو ~ ڤُڎج، دئݑ مِس نه فهمت= او احمق است، حتی او را نمی شناخت؛ فَچ چ.= سرزنش ک.، توهین ک. بی آب کردن؛ مو قهر مه- سِفېن ات، ڎهم ~ تو کِن اُم= بسیار مرا سر قهر نیار، تو را بی آب میکنم؛ یو نُرے ~ مو چود= او امروز مرا سرزنش کرد.

**فَچۈنه**= بیهوده، رایگان؛ مو ڤارجے فَچۈنه زاښت= اسپ مرا رایگان گرفت؛ مو مالے فَچۈنه خود= مال(دارایی) مرا رایگان خورد؛ یَم مو کار فَچۈنه سُت= این کار من بیهوده شد.

**فَغَک، فَغَکے**= بازی با توپ.

**فَغدَمه**= تیز، سریع، فوراً؛ تو چار ~ تے تر مغازه سُت= شوهرت بسیار سریع به مغازه رفت.

**فَغدود**= تیز، سریع، زود، با زور؛ ~ تے نَږجید پے تیر=(او) بسیار سریع بطرف بالا رفت؛ دِس خَښ فَغدودے مو وېڎد ادے، وُز اُم مات سُت=(او)مرا به عجله آورد و مانده شدم؛ دهڎ چاښ ویز گهرېن-ېن دے کَښت ~ وېڎج= بار کش ها بردن درزه های گندم را زود شروع کردند.

**فَغاچَک**= چرخیدن بدورخود(کسی، چیزی)؛ فَغاچَک چ.= چرخیدن بدور خود(کسی، چیزی)؛ چیز دَم کِناره ~ کِنے؟= برای چه دور او(مث.) می چرخی؟

**فهوَݑ**= ساکت، منجمد، بی حرکت؛ یم مردُم ~ رېذ= مردم در جای خود ساکت ماند؛ چیزَت ~ نیسڅ؟= چرا در جایت ساکت نشسته ی؟

**فهمتاو**= فهمیدن، دانستن؛ لازُم تمه خُبَݑ خو کار فهمېت= لازم است کار خود را خود تان بفهمید؛ څه ښایے، فهمے، اته نه ښایے= اگر میخوانی، می فهمی، مگر نمی خوانی.

**فهمِښ، فهمِش**= فهم.

**فهمیج**= دانسته.

**فهما**= قابل فهم، روشن، واضع؛ یِد مو-رد مِس ~= این برای من هم واضع است.

**فهمۈنتاو**= فهماندن، توضیع دادن.

**فهمۈنیج**= کسیکه می فهماند(توضیع) میدهد.

**فهند**= فن، فریب، حیله؛ فهند ڎ.= فن دادن، فریب دادن؛ فهند خیداو= فن خوردن، فریب خوردن.م. فِرېب.

**فهند** **ڎهڎیج**= فریب کار، حیله گر.م. فرېب-ڎهڎیج.

**فهش**۱= شف، قسمت پایان آزاد عمامه(لنگی)، عادتا طرف چپ کشال است؛ هر وخت آدم سَلله څه ڤیست، یو ته ~ مِس خو-رد لهکِښت خای ار زِبادهج، خای ار پِرادهج= هر وقت آدم عمامه که بسته میکند، اوطرف عقب یا پیشرو فش برای خود می ماند؛ فهش دار= شف دار.

**فهش**۲= فهش؛ وهڎ کَخایېن دِس ~ نظیر لۈڤېن ادے= آن زنها اینقدر شوخی فهش دار میگویند؛ لَپ ~ نقلے مهک= بسیار قصه فهش نکن؛ فهش گوی= فهش گو؛ فهش گویے= فهش گویی.

فهش لۈڤیج= فهش گو.

**فئل۱، فُال**= ۱-فعل، شخصیت، طبیعت، عادت؛ یِد ته خو فئل بهس نه کِښت= او فعل( عادت) خود را ترک نمی کند؛ فئل چ.= فریب کاری ک.؛ فئل زِوئستاو= فریب کاری ک.؛ ۲- قسمت، تقدیر؛ چیز ~ مو-ند ڤُد ادے، هوا مِس نه کِښت= چه قسمتی دارم که آب و هوا صاف نمی شود.

**فئل**۲= فعل( گرامر).

**فِدینگ**= ایستاده، راست، پیش برآمده؛ فِدینگ چ.= ایستاد ک.، راست ک.؛ فِدینگ س.= راست ایستاد ش.

**فِدینگݑ**= ۱- به حالت ایستاده، ایستاده، پیش برآمده؛ چیزت ماݑ جِناو ~ ات نوست، چے بُن نِݑ= چرا مانند عصا چوب نشسته ی، بنشین؛ ۲- با دستان خالی؛ یو ~ یت= او دست خالی آمد.

**فِدُمبَک**= تیله کانی، هل دادن، تنه زدن؛ بَچگَله ~ تے دېد خو، یِد دِڤے قَستے ڤِرُښچت= بچه با تنه و هل زدن داخل شدند، کمی ماند که دروازه را بشکنانند؛ فِدُمبَک ڎ.= هل دادن، تنه زدن؛ اه خَرچېن، بهس ~ ڎهڎېت!= بچه تیله کانی بس است. فِدُمبَک وېڎداو= به شتاب آوردن، سرعت دادن؛ مے خو کار تے یٲم ~ وېڎد= ما این کار خود به سرعت شروع کردیم. م. شِلُمبَک، فِشُمبَک.

**فِݑتاو**= ففن فن کردن یا موس-موس کردن(سدای سوت از بینی)؛ یم پِش نُر خو~ بهس چوږج= این پشک امروز فن فن کردن بس کرد؛ وَم نئځ غَل فِݑت، مال روغن ته وم اردفایده کِښت= او هنوز فن فن میکند، روغن گوسفند برای فایده میکند.

**فِیَک**= بیلک شانه، کتف، ناحیه گردن؛ مو ~ خُب سُت= بیلک شانه(کتِف) من خوب شد؛ مو ~ دهرڎ کِښت= بیلک شانه(کتِف) من درد میکند.

**فِلَخمۈن**= فلخمان.

**فلَقهنَک**، **فِلَقهنَک**= م. قَرنَفیچَک، ښِپقَک.

**فِلواد**= خیش( چوبیکه یوغ و اسپاررا اتصال میدهد؛ ا-را یے بشهند فِلوادېج اس دے خو ڎارگ اند ښِکَر= ای برادر، برای خیش خوب در بین چوب های خود یکی را پیدا کن(ببین).

**فِلِتۈن**= پاورقی (فرانسوی: feuillet‎, انگلیسی: Feuilleton‎) در اصل به گونه‌ای از ضمایم مطبوعاتی گفته می‌شد که به بخشِ سیاسیِ روزنامه‌های فرانسوی پیوست شده و بیشتر شاملِ اخبار غیر سیاسی، شایعات، ادبیات، نقدِ هنری، مطالبی از آخرین مدِ روز، حرف‌های نیش و کنایه‌ای و نیز مطالبِ جزئیِ ادبی بود. اصطلاح پاورقی در سال ۱۸۰۰ میلادی توسط ژولین لوئی ژوفروا (Julien Louis Geoffroy) و لوئی فرانسوا بِرتَن (Louis-François Bertin)، سردبیران نشریهٔ فرانسوی روزنامه دبا ابداع شد. اصطلاح «پاورقی» در روزنامه‌های انگلیسی‌زبان بیشتر خطاب به داستان دنباله‌داری به کار می‌رود که در قسمتی ثابت از روزنامه منتشر می‌شود. البته آنچه فرانسوی‌ها «پاورقی» می‌نامند نیز در روزنامه‌های انگلیسی‌زبان وجود دارد، اما به نام دیگری خوانده می‌شود. در فرانسوی امروز، اصطلاح «پاورقی» بیشتر در معنای سریال آبکی به کار می‌رود.وپ.؛ مَم ~ ښای= این پاورقی را بخوان.

**فِلله**= آغوز، فِله؛ اولین شیری که پس از زایمان ترشح می‌شود، آغوز می‌گویند که شامل مقادیر فراوانی پروتئین است. به آغوز، شیرماک، پَله، (در گویش خراسانی) مِکِه(در زبان تبری)فله ، (در زبان گیلکی)زرخشه و اولین شیر هم گفته‌اند و در زبان علمی به آن کُلستروم (Colostrum) می‌گویند.مترادف آغوز نوعی از شیر است که توسط غده‌های پستانی پستانداران در اواخر حاملگی تهیه و ساخته می‌شود. بسیاری از گونه‌ها کلاستروم را درست پیش از زایمان تهیه می‌کنند. آغوز دارای پادتن‌هایی‌ است که از نوزاد در برابر بیماری‌ها حفاظت می‌کند و نسبت به شیر معمولی مادر دارای چربی کمتر و پروتئین بیشتر می‌باشد. آغوز در انسان به در هنگام اولین شیردهی به عنوان اولین چیزی است که نوزاد انسان می‌خورد بنابراین، ماده‌ای حیات‌بخش برای حمایت اولیه از دستگاه ایمنی آن‌ها با محتوایی شامل پروتئین‌های لاکتوفرین، مواد معدنی، ویتامین‌ها، آنزیم‌ها و دیگر فاکتورهای مهم رشد می‌باشد. وپ.

**فِندُق**، **فِندئق**= قد پخش؛ دۈند ~ غِڎهت، فُک کار ڤهرڎېد= اینقدر آدم قدپخش هر کار را میتواند.

**فِنار، فِننار**= دوزخ؛ تو جای ار ~= جای تو دوزخ است.

**فِنُخستاو، فِنُخڅتاو**=چیزی را آهسته انجام دادن، به تاخیر انداختن؛ فِنُخس خو، ښهب-ارد- ته ڤا پیځے= به تاخیر باندازی، شب باز غذا پخته میکنی.

**فینڅَک، فینڅِک**=۱-نا آرام، جنجالی( بیشتر اوقات در مورد زنان)؛ تو-ت لَپ فینڅَک غهڅ، خو جای تے نه نِݑے= تو بسیار بک دختر نا آرام استی، در جایت نمی شینی؛ عجَب فینڅَک غهڅَت تو نِست! چطور یک دختر ناآرام استی!

**فِرتاو**=صدا، جیر-جیر؛ ڤَزِچ غَل فِرت= ملخ هنوز جیر-جیر دارد.

**فِرَښمهک**= لایه بر داری، شقاندن، ریختن؛ رَښمهک چ.= تکان دادن، پاک کردن( با دست)؛ تَماکے څه یهنېن، آخِر ارد ته اس وم سئد تے وے نصوار خو ڎُست قتے فِرَښمهک کِنین= وقتیکه تمباکو را خرد میکنند، بعدن از روی سنگ آنرا با دست آنرا لایه بر داری میکنند؛ فِرَښمهک س.= فرو آوردن.

**فِریوستاو**= آبکش کردن، شستن؛ یم چینے فِرَد، چای ارۈ کِن= این پیاله پاک است، چای در آن بانداز.

**فِرَون**= آبیاری( قبل از شخم زدن)؛ فِرَون چ.= آبیاری ک.( قبل از شخم زدن)؛ پینج ~ کِن ٲم= زمین ارزن را آبیاری میکنیم( قبل از شخم زدن)؛ یه زِمڅ غَل ~ نا چید= آن زمین هنوز آبیاری نشده است.

**فِریپتاو**= ۱-رسیدن؛ سایه ڎئد ارد ٲم ار ڎے-رِښۈن فِزیپت= تا آفتاب نشست، ما به دی روشان رسیدیم؛ ۲- دست خوردن(زدن)؛ وے ڎُست تا تر وم ڎُست فِریپت ات، یه اگه سَت= وقتیکه دستش به دست اوخورد، او بیدار شد؛ ۳- حمله کردن؛ ږِنِک مو تے فِریپت خو، وُز اُم رِڅوست= زن سر من حمله کرد و من گریختم؛ ۴- کفایت کردن؛ اِک اَم واښ ته تا بُهارېڅ فِراپت= این کاه( علوفه) تا بهار کفایت میکند(میرسد).

**فِرېب**= فریب؛ فِرېب ڎ.= فریب د.

**فِرېب گَر، فِرېب گهر** = فریبکار.

**فِرېب** **گَرے**= فریبکاری.

**فِرئوداو**= آبکش کردن، شستن؛ لهک خو غئڤ فِرئو اُم= بگذار دهن خود را بشویم.

**فِرئۈان**= فراوان.

**فِرئپتاو**= رساندن؛ ک-ازۈد یے پَله انجهڤ اُم، ارېد ته وَم فِرئپ اُم= از اینجا من یک جویچه را درو کرده تا آنجا آنرا میرسانم.

**فِرئږج**= کَک(حشره، کییک-افغانستان)؛ م. مۈرَښ.

**فِرِښته-گُم: فِرِښته-گُم چ**.= ترساندن؛ خو همسایه یے ~ چود= همسایه خود را ترساند؛ لَپ فِرِښته-گُم مو مهک= مرا زیاد نترسان.

**فِرِښته**= فرشته.

**فِراخ** **بېز**=اَلَک(غربال) با سوراخهای کلان( فِراخ+ بېز= فراخ+ الک کردن)؛ دَم ~ وے رد دهک= این الک را برای او بده.

**فِراښ**= پیشانی.

**فِرصَت، فُرصَت**= فُرصت، اوقات فراغت.

**فِرُت**= مایع، آبگین؛ یم خَمېر ~= این خمیر آبگین است؛ یِد شَرݑک غَل ~=واښ ارې کِن= این گِل هنوز آبگین است، کاه در آن بانداز.

**فِرو، فُرو**= فرو؛ فِرو یئداو، فُرو یئداو = فرو بردن( قرت کردن).

**فِروز: فِروز ڤیداو**= به گریان آوردن، عذاب دادن؛ یو مٲش غُله یېن فِروز ڤیرت ات، یِد ته دے ڤهر نه ڎېد= او ما کلانها را عذاب میدهد، زور این به او نمی رسد؛ ماندن؛ وے ند ېن ارهی پُڅ ڤَد، آخِر ارد یے پُڅ تیر ~ یَت= او سه بچه داشت، در آخر یکی ماند.

**فِرونج-ښَڅ**= شستشو؛ ڤِرېک ته دویُم باره څه زِنِیېن، وے ته ~ لۈڤ ٲم= در آبی که ظروف را دوباره می شویم ، آنرا بنام شستشو "فِرونج-ښَڅ" یاد میکنیم.م. لېلگ.

**فِرونج-ښُڅ**= باقیمانده مایع از پنیر؛ سِرُم( سیروم)؛ ~ اس الیاک ښَڅ رِست= سِرُم وقتیکه آب از پنیر باقی می ماند.

**فِروږج**= ۱- تکه یے از نان که در تندور چسپیده است؛ ~ ته اس دِس گرڎه لۈڤ ٲم ادے، وے دهم پے کِڅار څه رِست= "فِروږج" لایه نانی میگوییم که پشت آن به تندور چسپیده می ماند؛ ۲- باریک، لاغر؛ پَرواس یو فَربے ڤُد، اسید وے پیڅ ~ = پارسال او فربه بود، امسال رویش باریک(لاغر) شده .م. چِنوښج.

**فِرۈږن**= بند از خمچه بید که یوغ و اسپار با آن وصل میکنند.م. اریَگ.

**فِرڅئپتاو**= دانستن، گپ دادن( کنجکاوی کردن)؛ تو مو چیز فِرڅئپے، مو جه پول نِست= تو چرا اینقدر کنجکاو میکنی، در نزدم پول نیست.

**فِرږداو**= اشک ریختن، بلند گریه کردن؛ ا-ڎه چیز دۈند فِرږے؟= ای بچه چرا اینقدر گریه میکنی؟؛ نیوداو اتِرږداو= اشک ریختن، بلند گریه کردن.

**فِستاو**=صدا، دماغ(بینی) باد دادن(پاک کردن)؛ چیز دۈند فِسے؟= چرا دماغت را باد میدهی؟ خو نئځ زِده خو، بهس فِس= بینی اترا پاک کن و باد دان بس کن.

**فِتوا**، **فَتوا**= دعوا، جنجال، اختلاف نظر؛ شرعت ات فِتوا= دعوا و جنجال؛ وُز اُم شرعت ات فِتوا نه ژیوج= من وعوا و جنجال را خوش ندارم.

**فِختاو**= صدا هیس، خِش خِش؛ دِڤوسک فِختاو اُم ښُد= صدای خش خش مار را شنیدم؛ ابُبهک ته مِس فِخت= هد هد هم خش خش میکند.

**فِشېږځداو**= ۱- چلاندن، فشردن(مثال چلاندن/فشردن کالا بعد از شستن)؛ دے کُرته فِشېږځ، زِناد اُم دے= پیراهن را بچلان، من آنرا شستم؛۲- جزا دادن، پوست کردن؛ قرار کِن ات، وُزه تو فِشېږځ اُم= آرام باش، پوستت را میکنم.

**فِشتیر(مذ.)، فِشتهر(مث.)**= خورد؛ کتته چید ~ ڤِراد ارد ڤِراپت= خانه کلان برای برادر خورد می ماند(به میرث).

**فِغۈن**، **فُغۈن**= فغان؛ فِغۈن چ. فُغۈن چ.= فغان ک.؛ فِغۈن ڎ.، فُغۈن ڎ.= فغان د.

**فِقتاو**= صدا، هق-هق گریه کردن؛ یِد غِڎه بُڅ نُر ښهبے فِقچݑ= این بچه گک تمام شب هق-هق گریه میگرد.

**فیتهن**= کسیکه فلوت می نوازد.

**فیتهنَک**=فلوت.

**فِختاو**= به مشکل نفس کشیدن.

**فِښ** **فِزهن**= به مشکل نفس(نفسک) زدن؛ وُز اُم نو ~ فِریپت خو، شِچ ښا اندئغ سٲم= من نفسک زده آمدم، حالا اندام من شخ میشود.م. فِښ دِرَم.

**فِچتاو**= سوت کردن.

**فِچَک**= سوت( از چوب).

**فِچه** **بیڅ**=( فِچَک+پیڅ) روی مستطیل شکل، روی مانند سوت.

**فاوه**= مات و مبهوت، متحیر، بی فکر، بیحال؛ دلشاد مم مَږ کهل تے فاوه یݑ رېڎج= دلشاد بالای سر گوسفند مات و مبهوت مانده؛ یو ~ سُت خو رېد= او مات و مبهوت مانده.م. فهواک، اباخ.

**فایِز**= فیصد؛ خو پِلهنت څۈند ~ اجرا چود؟= پلان خود را چند فیصد اجرا کردی؟

**فانی۱، فانے**= بسیار زله و مانده، خسته.

**فانی۲، فانے، فۈنی، فۈنے**= فانی.

**فارتاو**=خواستن.

**فارِښ**=خواست.

**فارِغ**= آزاد( از چیزی)، داشتن اوقات فراغت؛ فارِغ چ.= آزاد ک( از چیزی)؛ فارِغ س.= آزاد ش( از چیزی)؛ شچ اُم اس فُک کارݑ فارِغ سُڎج= حالا از همه کار آزاد شدم.

**فارِغ** **بال**= آزاد از مراقبت، بی خیال؛ فارِغ بالَݑ= آزادنه، بی خیال

**فارُم، فارَم**= دلپذیر، دلنشین، جذاب، عزیز.

**فاخته**= فاخته، کبوتر چوبی.

**فاغۈنتاو**= به زمین زدن؛ تو فاغۈن دے ښیج ات، وُز دے کهل زئم= تو گاو به زمین زبن، من سر او ببرم.

**فاږه**، **فاږَک**= فاژه؛ فاږه چ.، فاږَک چ.= فاژه ک.م. دهم فاږَک.

**فُک**، **فُکَݑ**= همه، تمام؛ فُک چیز= همه چیز.

**فُر: فُر نئږداو**= سرگردان کردن، عذاب دادن، آرام نگذاشتن؛ یو مو فُر نئرد، دِل کَف اس وے سٲم= او مرا آرام نگذاشت، از او میترسم.

**فُرتاو**= خوردن خوراک مایع( مانند اتاله).

**فُرختاو**= خرو پف کردن؛ یه پِش کِڅار تے اږیڅ خو، فُرخت= پشک در بالای دیکدان دراز کشیده خرو پف میکند.

**فُرښتاو**= خش خش کردن؛ تو دۈند چیز فُرخے، قرارݑ نِݑ= چرا اینقدر خش خش میکنی، آرام بنشین.

**فَرښَست، فُرښَست** = زود، فورن؛ فَرښَستے یود وےکَښت= (او) فورن گندم را آرد کرد.

**فَرښَ-فَرښَ، فُرښَ-فُرښَ** = زود-زود؛ تو-ت ~ خود ات، وُز اُم رېد= تو زود-زود خوردی و من ماندم.

**فُرشتاو**= هرت زدن، هش هش زدن( صدا در آوردن در وقت خوردن یا نوشیدن)؛ یو ته خیداو تے لپ فُرشت= او در وقت خوردن بسیار هرت میزند.

**فُستاو**=نفس کشیدن؛ دهڎ نصوار پے خو نئځېن فُسېن خو، ښَپ-ښَپ پِرشَک ڎېن= اینها نصوار به بینی خود میکشند و زود زود عطسه میزنند.

**فُسَک: فُسَک ڎهداو**= بو کردن؛ کُد ته ~ ڎید خو، آدم ته ڤِرېد= سگ بو میکند و آدم را پیدا میکند.

**فُت: فُت چ.، فُت س**.= خساره کردن، ضعیف شدن، مانده شدن؛ یو لپ ژیرے تیژد خو، فُت سُڎج= او بسیار سنگ کشید و مانده شد.

**فُښ: فُښ چ**.= ساکت ماند، قهر شدن، ترش رویی کردن؛ یو نُر درقهر، فُښ نه کِښت= امروز او قهر است، ساکت در جای خود است.

**فَښتاو**= به مشکل نفس کشیدن.م. چِنهرݑتاو.

**فُڅ، فُت**= انگشت شست بین انگشتان اشاره و وسط برای ابراز مخالفت یا رد کردن یک درخواست استفاده می شود؛ وم چار یے-گه ~ تر تو کِښت= شوهرش برای تو انگشت شست نشان میدهد.

**فُشک(مذ.)، فَشک(مث.)**= بینی کوتاه.

**فۈغ**= بسیار زیاد، قناعت بخش، پر؛ کته ~ ژیز چه ڤُد، نه رید= هیزم بسیار زیاد بود، نماند. م. لَپ، نهش.

**خَبر**= خبر.

**خَبرکَښ**، خَبرکَښَک = خبر رسان.

**خَبرکَښے**= خبر رسانی.

**خَوالَک**= حمام خاک، خاک بازی( پرندگان)؛ مهڎ زَریځېن لهک ار دَم سئپڅ خَوالَک کِنین= بگذار این گوگ ها در زمین خاک بازی بکنند.

**خَواص**= غمگین؛ نُر هر چیز څه ~ یو= او امرزو چه رقمی غمگین است؛ خَواص س.= غمگین ش.

**خَواصات**= شخصیت، طبعیت، خاصیت؛ وے ~ اُم اَچَݑ نه فهمت= خاصیت او را هیچ نداستم.

**خَزۈنه**= خزینه.

**خَلمه** **کوڤ**= کنده چوبی برای کوبیدن خرمنگاه؛ شِرُم ته ~ قتے جُکېن ادے، یو شِرُم خَښ سۈد= خرمنگاه را با کنده می کوبند تا سخت شود.

**خَلمَنځېڤ**، **خَرمَنځېڤ**= رقص و پایکوبی گرد یا دایره ی( رقص و پایکوبی اغلب به اشتراک اطفال)؛ شِرُم مازېن، یو غَل خِست خو، دَڎ نِښپېن وے، یِد ~ = وقتیکه خرمنگاه را می سازند، هنوز تر است و در آن پایکوبی میکنند، بنام "خَلمَنځېڤ " یاد میشود؛ خَلمَنځېڤ چ.= پایکوبی خرمنگاه. م. الوَند.

**خَلۈن**= توده ی از غلجات پاک نا شده در خرمنگاه؛

**خَلق، خَلایِق**= خلق

**خَمهک**= ریزه، خورد؛ خَمهک چ.= ریزه ک.، خورد ک.؛ دے واښ ات ~ چود= علوفه را ریزه ریزه کردی. خَمهک س.= ریزه ش.، خورد ش.

**خَمهکے**= خس و خاشاک؛ دَم توڎ ~ ته خیداو نه بافت= خوردن خس و خاش توت ممکن نیست.

**خَنبېنتاو، خَمبېنتاو** = ۱- پاهین آوردن، پاهین کردن؛ دَڎ گَرڎه خَمبېن-ېن ار نئخ= بعدن نان را به دکان(خانه) پاهین می آوردند؛ اس یېل مٲش خَمبېنېت، شِتا چود= از ایلاق ما را پاهین کنید که سرد شده اسن؛ ۲- پاهین کردن(بار)؛ یو ویز دَرو خَمبېنت سُت= او به پاهین کردن بار شروع شد؛ ۳- یو موتروۈن ته لۈڤد:" ار چَقۈن سرای توخَمبېن اُم."= آن دریور میگوید:" در سرای چقان تو را پاهین میکنم." ۴- بستن(دروازه)؛ ا-ڎه دِڤے خَمبېن= ای بچه دروازه را بسته کن.

**خَمبے، خمے**= خمی، شیب، سرنشیب.

**خَمِښڅ**= خاکستر داغ؛ وېڤ کَرتُشکه یېن اُم پے ~ ڎاد= کچالو ها را در زیر خاکستر داغ زدم؛ قماچ خئښ ېن خو، ڎهڎ ېن ار ~ تا پِست= قماق را ورز میدهند و می میگذارند در زیر خاکستر داغ تا پخته شود.

**خَمُښ**= بد قهر، ترش رو، عموس، اخمو؛ یو نُر هر چیز څه خَمُښَݑ= او امروز چه رقمی قهر است.

**خَمُښ-گیر**= موزی، حیله گر، بد جنس( سگ)؛ یو تمه-ند ~ کُد، نه-جَقت خو، پِرېنت= سگ شما حیله گر است واق( ووف) نمی زند و گاز میگیرد.

**خَمُچ**= خاکستر داغ، زغال داغ؛ دے کَرتُشکه ڎه پے ~ خو، شئپ= کچالو را در خاکستر داغ بزن و(بعدن) بخور؛ تندور با خاکستر(زغال) داغ؛ مو لېمال ار ~ ڎاد= روسری من به تندوربا خاکستر داغ افتید؛ چِس، یِد غِڎه ار ~ مه ڎېد= ببین، بچه به تندور در خاکستر داغ نه افتد.

**خَموت**=خاموت(خاموت ، چوب حلقه ی در گردن اسپ)؛ دے ~ ار ڤارج مهک وېڎ= خاموت را در گردن اسپ بانداز.

**خَن، خَنَک**= قایق توتن(کشتی ساده)؛ ~ ېن ڤوست خو، ڤارج ېن پار وېڎد= آنها قایق توتن را بسته کردند و اسپ را از دریا گذراندند.

**خَنه**= تخته برای تیار کردن خمیر و آش

**خئښت اند خمېر خئښېن، ~ تے آش تېبېن**= در تشت خمیر را ورز میزنند، در تخت آش را میبرند.م. تخته.

**خَنگے**= دره باریک و چقور؛ ا-را دم ژاو تر دے ~ چِس= ای، گاو را در دره ببین.

**خَناوج، خِناوج**= شیار، دیوار حفاظتی(در کنار رود خانه)؛ وېڤ ~ نِخَښت= شیار شان فرو ریخته است؛ مے مٲش جای ته ~ لۈڤېن= جای ما را ~ میگویند.

**خَنُک روی خُنُک روی** = ۱- زشت روی، روی نا خوشایند؛ یو تو-ند ~ پُڅ، مو رِزین ته وے رد چار نه کِښت= بچه ات زشت روی است، دخترم به او شوهر نمیکند؛ ۲- گستاخ، بی شرم، تند رو؛ عجب ~ بچه-ت تو نی= عجب بچه بی شرم استی.

**خَنُس**= خنک، لوس، تند رو؛ ~ آدمت تو، وُز اُم تو نه ژیوج= تو آدم لوس استی، تو را دوست ندارم.

**خَرَښ**= اکنه، جوش(در بدن)؛ یے گۈن اس غَژدے مِس ~ رۈی ڎېد= بعضی اوقات از چتلی هم اکنه میبراید.

**خَرَغېج**= کسی که از شهرخاروغ باشد( خاروغی).

**خَر در رېگ، خر د رېگ**= خر در ریگ، بی فایده، بیهوده.

**خَرید، خَریت: خَرید چ**.= خرید، خرید ک.

**خَرکُره**=(مرض) شکم پندیده.

**خَرمَندَک، خَلمَندَک**= حشره، نوع کنه.

**خَراجات**=هزینه، مصرف؛ خَراجات چ.=هزینه ک.، مصرف ک.؛ هر مېݑ ته صد سۈم خیداو ارد ~ کِن ٲم= هر روز صد سام مصرف میکنیم.

**خَر**-**پَلهنگ**= نوع پلنگ.

**خَر-پنجه**= حرکت تند و سریع ، تکان سریع؛ دَم نُهال ته وُز یے ~ تے نِښفېن اُم= این نهال را در تکان از جایش بیرون می کنم؛ خَر-پنجه وېڎداو= چسپیدن، گرفتن؛ موتر تا روۈن سَت اته، بچگله یېن بعد اس زِبا وَم ارد ~ وېڎد= موتر حرکت کرد و بچه از پشت به آن چسپیدند؛ تو-ت دے رد چیز ~ وېڎج، لهک سۈد تر خو چید= تو برای چه به او چسپیدی، بگذار خانه خود برود.

**خَرره، خَره**= ۱-کلان؛ یه مو مَږ خَرره یے وهرگے ڤود= گوسفند من یک گوساله کلان زائید؛ ۲- توده، جمع؛ ژیز ات واښ وېڤ کِناره ~ ڤُد= هیزم و کاه در کنار آنها توده بود؛ خَرره چ.= توده ک.، جمع ک.( در یک جا).

**خَر-غهښ**= گژدم، عقرب؛ یه ~ اس ژیر بُن اند نَښتاید= گژدم از زیر سنگ برآمد.م. غِندهل.

**خَس** **وَجِن**= ژولیده، درهم رفته، آشفته(چرک و چتل).

**خَس** **گِل**= دیوار را اولین بار گل ولای زدن.

**خَسِچ، خِسِچ**= گرد آرد در وقت آرد کردن؛ تر خِدارج ~ لَپ= در آسیاب گرد آرد زیاد است؛ اس فُک نهرم ~ گرد آرد از همه نرم تر است.

**خَسیس**= خسیس؛ لپ ~ مه ڤے!= بسیار خسیس نباش! م. خَس، گنده.

**خَس-خَرَښ**= زخم، آبسه، جوش؛ ~ آدم اَنگِښت تے دے نَښتوید، آدم شیل سۈد= اگر جوش در انگش آدم برآمد، آدم شَل میشود.

**خَس-خَس**= دل بدی، استفراق؛ زارڎ ~ کِښت= دل بد شدن.

**خَس-خار، خَس-ات-خار**= ۱- کثافت، خس و خاشاک؛۲- اشیا.

**خَتَک، خَتَکے**= رسوب، رسوبی( ته مانده).

**خَط بَرگ**= اشاره گر( در مکتب)؛ پېښ وخت اند مکتب بچگله یېن ېن ښئیداو اند ~ زاښت خو مے ڎُست خو، خهط ڤه یېن خو-رد نِښۈن انجوڤد ات ښئیدېن=در گذشته بچه های مکتب اشاره گیر را بدست خو میگرفتند و خط را نشانی میکردند و می خواندند.

**خَطے طلاق**= طلاق خط.

**خَتاڤ، خَته، ختته**= رسوب، رسوبی( ته مانده).

**خَښ**= سخت، محکم، قوی.

**خَښ وهل**= خس و خاشاک، تراکم، شلوغی، موانع؛ سُت اُم تر وئڎ گهل دَدے، ژیز نَرمه ارَم ~ سُڎج= رفتم در سر جوی( کانال) که خس و خاشاک جوی را بند انداخته است؛ خَښ وهل خو چیداو= خود محکم گرفتن، مستقر شدن؛ ا-را ک-ارېد اُم خَښ وهل خو چود، بشهند کار اُم خو رد ڤِرود= ای برادر، در آنجا خود را محکم گرفتم و کار خوب برای خود پیدا کردم؛ خَښ وهل نیستاو= فرو رفتن در ریگ تر؛ مو کُرته چے ښَڅ سُڎج خو، خَښ وهل نوسچ= پیراهن مرا آب برد و در ریگ فرو رفت؛ خَښ وهل ڎهداو؛ گیر ماند، غرق شدن؛ یه گِج وئڎ اند خَښ وهل ڎاڎج= بزغاله در جوی گیر مانده است.م. شاش وهل.

**خَښ وئل**= لجباز، گستاخ؛ تو-ت لَپ خَښ وئل آدم، څۈند لۈڤ اُم ات، جِدا نه سٲوے= تو بسیار یک آدم گستاخ استی، هر چند که میگویم، جدا نمی شوی؛ خَښ وئل س.= چسپیدن، مزاحم شدن.م. چُست.

**خَښ وئل گرے، خَښ وئلے**= گستاخی، لجبازی؛ خَښ وئل گرے چ.، خَښ وئلے چ.= گستاخی ک.، لجبازی ک.

**خَښچه: خَښچه زئښتاو**= شخم زدن(بار اول).

**خَجالَک**= لایه سفید و خاکستری بالای زغال سوخته یا خاکستر.

**خَیَک**= آبنای کوچک، شاخابه.م. نِوئرځ.

**خهس**= غشای جنین، پرده جنین(در زایمان)؛ وم ژاو اند یو وم ~ غَل نه وئښچ= از گاو( ماده) آن پرده جنین هنوز نه افتیده.

**خهط**= خط.

**خهطَک**= پرزه خط، رقعه.

**خهط ڤهریج، خهط یاسیج** =پسته رسان.

**خهط** **دۈنَک**= صندوق پستی.

**خهط** **کَښ**= خط کش.

**خهف**= ۱- آتش زنه، خاشاک(هرچیز خشک که با آن آتش روشن می کنند یا چیز نرم که زود در میگیرد)؛۲- نرم، ملایم؛ رروعن ته اس پۈست ~ گَرڎېنت= روغن پوست را ملایم میکند؛ خهف تر څَخماک= تیز، سریع؛ یه ته یے خهف تر څَخماکَݑ تیار کِښت= او(مث.) دفعتا همه آماده میکند.م. خهف-جۈڤ.

**خهڤداو**= پاهین شدن.

**خهف-جۈڤ**= علف خشک که از آن آتش زنه جور میکنند. ~ کِرهندېن خو، کِن ېن ته خهف= نرمی علف را میخراشند و آتش زنه جور میکنند؛ خهف اس کِروښ اند کِن ېن= آتش زنه را از گلپر( مغز در داخل ساقه) تیار میکنند؛ خهف اس دے څه کِن ېن، دے ته خهف-جۈڤ، هم کَمال لۈڤېن= آتش زنه ایکه از آن جور میکنند، آتش زنه و هم انغوزه یا "کمال" می گویند.

**کَمال**= انغوزه.

**خهږَک**= شیرین، عزیز، محبوب؛ خو ~ تیر اُم درگیل= من پشت محبوبم دلتنگ(دِق) شدم.

**خهږَ-بِښت**= پستان حیوان ذبع شده.

**خېڎ**= چرک، کثافت. م. غَژد.

**خېڎِن**= چتل، کثیف.

**خېز**= راست.

**خېز** **بیڎَک**= نوع تیشه.م. چَپ-بیڎَک چَپ-ویڎ، چَپ-ویڎَک.

**خېل**= ۱- خیل، نوع، قسم، سرده، کتگوری؛ ۲- پسوند؛ سوار خېل= سواری ها.

**خېمڅ**= نرمی کاه؛ پینج نَرمه واښ ته ~ لۈڤېن= نرمی کاه ارزن را " خېمڅ " میگویند.

**خېر**= لغو، قطع، ختم، آخر؛ خېرچ.= لغو ک.، قطع ک.، ختم ک.

**خېره**= ۱- گستاخ، بی ادب؛۲- خیره کردن.

**خېر-بادا**= لغو، قطع، ختم.

**خېښ**= خویش، قوم.

**خېښه** **بُر**= شیشه بر.

**خېښه** **یِن**= شیشه ی.

**خېښه** = شیشه.

**خېښے**= نامزادی؛ خېښے چ.= نامزاد ک.

**خېښے** **گهر**= خواستگار؛ خېښے گهرېن ېن رِماد ار وم غهڅ داد چید= خواستگاران به خانه پدر دختر روان کردند.

**خېجَک**= سردرگم، پیچیده( تار، کلاف) درم. یِد وورږ سُڎج ~ = این تار سر در گم شده است.

**خېجَک-وېجَک**= ۱- بی نظم، اختلاف، مبهم، گیچ کننده؛ وېڤ کار ~، وهڎ خُبَݑ وے سَر-ات پَی نه فهمېن= کار شان بی نظم است، آنها خود شان سر و برش را نمی فهمند؛۲- سردرگم، پیچیده، بی نظم؛ دِس ~ کار اُم نو وینت= اینقسم کار سر در گم را نو دیدم؛ **خېجَک**-**وېجَکݑ**= بی نظم؛ خېجَک-وېجَک چ.= سر در گم ک.، پیچیده ک.، بی نظم ک.

**خېر( ج. خېریۈن، کمتر خېرېن)**= برادر زاده، خواهر زاده؛ اه ~، دے نۈم-پۈم نِڤِش= برادر زاده نام پام او را نوشته کن.

**خېر بِڅ**= برادر یا خواهر زاده(مث.)

**خېر بُڅ**= برادر یا خواهر زاده(مذ.)

**خېرتاو**= مصرف کردن(به خوردن)؛ مو وِښتېن ات فُکَݑ خېرت= تمام لی مرا مصرف کردی.

**خېرۈنتاو**= زخم کردن، صدمه رساندن( اغلب در وقت نعل کردن اسپ)؛ مو ڤارج ېن خېرۈنت خو، شِچ یو شُت-شُت تیزد= اسپ مرا زخمی( در وقت نعل کردن) کردن، حالا لنگ-لنگان راه میرود.

**خئښ، خئښَک، خئښچَک** = شاخه، شاخچه؛ یے ک-اِد ~ تارښ دسته-رَد بشهند= این شاخه برای دسته تیشه خوب است.

**خئښ** **پَر** = شاخه، شاخچه؛ دَم وېد ~ لَی ڎهڎ= شاخ و پر بید را جمع کن.

**خئښتاو**= ۱- ورز دادن (خمیر)؛ شچ ته تهم وُز گرڎه خئښ اُم= حالا من خمیر را ورز میدهم؛ ۲-گد کردن؛ شَرݑک خئښ خو، ڎهڎ ٲم دے واښ تے غۈره گِل= گل(لای) را گد کن، و علوفه را پنهان کنیم(در بام).

**خئښنېڤ، خئښِنېڤ**= جایی در دیکدان برای نگهداری ظروف؛ یه پِش سِفهد پے ~ خو، بعدے خَمېر ماه خود= آن پشک به "خئښنېڤ" بالا رفت و خمیر مایه را خورد.

**خئښ-پے-جۈمچ**= پاگُنده (به انگلیسی:(Bigfoot یا ساسکواچ یا ساسکوآچ (به انگلیسی: Sasquatch)، یکی از موجودات خیالی در شمال آمریکا است. پاگنده شکلی گوریل‌وار دارد و در جنگل‌های دورافتادهٔ شمال آمریکا، منطقهٔ دریاچه‌های بزرگ و کوه‌های راکی زندگی می‌کند. قد پاگنده میان ۲٫۱ تا ۲٫۷ متر گفته شده؛ چشم‌های او ریز، ابروانش درشت، و سرش کوچک و نوک‌تیز گزارش شده‌است. پاگنده را دارای بویی بسیار بد و زننده می‌دانند. پاگنده موجودی توصیف‌شده شبیه به انسانیان و کپی‌ها است. کپی‌ها شامل گوریل، شامپانزه، بونوبو، اورانگوتان، انسان، و میمون درازدست (گیبون) هستند که با میمون تفاوت دارند. موجودات مشابه پاگنده در همهٔ فرهنگ‌ها و در همهٔ کشورهای جهان وجود دارند. وپ.؛ یک مود تخیلی مانند انسان در جنگل زندگی میکند؛ اجنه(جن).

**خئښت**= تشت چوبی.

**خئښ-خَنه، خئښ-ات-خَنه**= انواع مختلف ظروف؛ خئښ-ات-خَنه پیځیځ ارد= انواع مختلف ظروف برای پختن غذا.

**خِدیر**(مذ.)، خِدهر(مث.)، = کلان، بزرگ، بالغ.

**خِدیر**-**ایۈم**= نوروز، سال نو، جشن سال نو.

**خِدارج**= آسیاب.

**خِدارج** **بۈن**= آسیاب بان.

**خِدارج** **یید**= آرد کردن در آسیاب.

**خِڎۈن گَر، خِڎۈن گهر**= کسیکه درزه ها جمع میکند(تقریبن۲۰دانه توده ی).

**خِثتاو**= عرق کردن( اغلب در بدن اطفال)؛ وے بَغَل خِݑتے= بغل او عرق کرد.

**خِذمَت**= خدمت؛ خِذمَت گَر(خِذمَت گهر)، خِذمَت گرے= خدمتگار، خدمت گری.

خِیۈن( ج. خِیۈنارج)؛ زن برادر.

**خِیۈنَت**= خیانت؛ خِیۈنَت کار(خِیۈنَت گهر)= خیانت کار؛ خِیۈنَت کارے= خیانت کاری

**خِلوار، خِروار**= خروار، توده بزرگ، مقدار زیاد.

**خِلېوَک**= آبگین؛ خِلېوَک س.= آبگین ش.

**خِلېسے خار، خِلېسے خهریج**= کسیکه گوشت چربی دار میخورد.

**خِمچه مِیۈن**= خمچه میان(در مورد زن کمر باریک).

**خینه**= خینه.م. غۈزِچ.

**خِنئښ، خَنئښ، خِنهښ، خَنهښ**= ۱- سر با خال های سفید، سر با خالهای ستاره مانند( در مورد چار پایان شاخدار)؛ خَنهښ مَږ= گوسفند با خالهای سفید در سر؛ خِنهښ شیگ= گوساله با خالهای سفید در سر؛ ۲- گستاخ، بی ادب، خشن.م. لۈک، پَنجه رۈښ.

**خِنور**= ادب، وجدان؛ اه- را وے ند وے پیڅ تیر ~ نه رېڎج= بشنو، در روی او شرم نمانده؛ خو ~ خیداو= گستاخی کردن، بی شرمی کردن؛ وے ند ښَرم نِست، یو خو خِنورے خوږج= او وجدان ندارد، او بی شرم است.

**خِرتاو، خِرداو**= خارش کردن؛ تو دهم څه خِرت ڤه چئو اُم= اگر پشت تو میخارد، بیار آنرا می خارانم.

**خِرگاه**= خِرگاه( خیمه کلان).

**خِرِځَک**= خارش.

**خِرمَن**= خرمن.م. شِرُم.

**خِرمَن-روبۈن، خِرمَن-روڤۈن** = خرمن تیار کردن، ختم خرمن کاری.م. شِرُم زِدید.

**خِرجین**= خورجین.

**خِسیرځ( ج. خِسیرځ یۈن، خِسیرځ ېن)**= شوهر خواهر(آیزنه، یزنه).

**خِسمېنځ**= نامزاد(مث.).

**خِسمۈنج**= نامزاد(مذ.).

**خِست**= خیست، تر؛ خِست چ.= خیست ک.، تر ک.( ادار کردن)

**خِستِنیج**= خیست، تر.

**خِسُر**= خسر.

**خِتایے**= چینایی.

**خِښت**، **خِښتِن** = خشت، خشتی؛ دَم ~ مو-رد دهک= آن خشت را بمن بده.

**خِښتَک**۱= خشتک( تنبان، پطلون).

**خِښتَک**۲، خِښتَک وِڎِج= سار نوعی پرنده( نام علمی:sturnus vulgaris ).

**خِښۈب**= کَتَم، مدفوع گاو بشکل مسطع آنرا جور میکنند و برای سوخت استفاده میشود.

**خِښڅ**= حلوا.

**خِڅیو**= ب. ماشَک با نام علمی (به انگلیسی: Vicia sativa) یکی ازگیاهان علوفه‌ای می‌باشد. این گیاه از تیرهٔ پروانه‌داران (Fabaceae)، راستهٔ نخود (Fabales) است.وپ. **خِڅیو رِڤَند جِناو ات، شِتئق یه**= ماشک مانند نخود است، اما مسطع است.

**خِشتاو**= خش خش کردن( پرنده عکه)؛ دهڎ کِښئپڅېن نُر لپ خِشېن= امروز عکه ها بسیار خش خش میکنند.

**خِش خِش**= خش خش(پرنده عکه)؛ هر گۈن کِښئپڅ ~ څه کِښت، لۈڤېن دِدے:" خُش خبر، حلوا تو پے غئڤ!"= هر وقتیکه که عکه خش خش کند، میگویند:" خبر خوش، حلوا در دهانت!"

**خیر**= آفتاب؛ خیر تُغرے مَڎار سُت= آفتاب دقیق در نصف روز( چاشت) است؛ خیر مِڎېندېج= نصف روز؛ خیر پېښینَکے= بعد از ظهر؛ خیر ار ژیر= نزدیک غروب آفتاب؛ **خیر پے چار**= نام عید(جشن) در ایام زمستان. م. آفتاب.

**خیر نیست**= آفتاب نشست؛ خیر نیستېڅ ک-ۈد اند نِݑېت= تاآفتاب نشست اینجا بمانید.

**خیر پَل**= ۱- آفتاب برآمد؛ ۲- شرق؛ نو پوښاک ېن څه پِنوید، خو پیڅ ېن تر ~ چود= (آنها)وقتیکه کالای نو را می پوشیدند، روی خود را بطرف شرق میکردند.

**خیر-څِرَخ**= ۱- آفتاب برآمد، گل صبح، صبح وخت؛ اس ~ اند ٲم څاو چود تا مَڎارېڅ= (ما) از صبح وخت درو را شرع کردیم تا چاشت.

**خیت، خید**= دانه برای مرغ، خوراک مرغ.

**خیت دۈن، خید دۈن**= دانه خور(ظرف)، خوراک دان.

**خیت ڎارگ**= چوب برای ریختن دانه غله در سوراخ آسیاب، تنظیم کننده.

**خیف**، **خیفَک**= قف؛ دے ~ پِتئت، دَم ښَڅ کِن ار کَچَک= قف را بگیرید و آب را در کاسه باندازید؛ یو ښیج دۈند مات سُت دِدے، وے نُسک-ارد ~ روۈن سُت= آن گاو آنقدر مانده شد که قف از فک او روان است؛ خیف چ.= قف ک.

**خیښ(ج. خیښ یۈن، خیښېن)** = مادر شوهر.

**خیښ** **سَلۈم** = سلام رفتن به خانه مادر زن بعد سه روز عروسی.

**خیچ**= ۱- میده، ریزه، خرده ریز؛ دېڤ ~ ژیزېن علایِد رِبے= هیزم های میده را علحیده بگذار؛ خیچ چ. = میده ک.، ریزه ک.؛ خیچ- خهپِچ، خیچ-ات خهپیچ = میده و ریزه، خرد و ریزه ۲- خورد، جوان؛ وُز اُم تهم غل ~ ڤُد= من آنوقت خورد بودم.

**خیږ**= شیرین.

**خاب** ۱= خوا، بلی، خوب.

**خاب**۲= خواب. م. خوڎم.

**خابگاه**= خوابگاه، لیلیه.

**خاڤۈنتاو**= پاهین زدن، سرنگون ک. چپه کردن

**خاوَند**= صاحب( حیوانات)؛ وورج قتے پِرېنت ات، خاوند قتے نۈد= با گرگ گاز میگیرد و با صاحبش( حیوان) گریان میکند(متل).

**خاگِنه**= خاگینه.

**خاده**= خاده( چوب برای راندن کشی).م. ماݑ، ڎارگ.

**خاده** **دار**= با خاده( کسیکه با چوب راست و محکم کشتی میراند).

**خایِم**= در آخر، در نهایت.

**خایِن**، **خائِن** = خاهین.

**خایِښ**= خواهش؛ خایِښ چ. = خواهش ک.؛ خو خایِښ تے= به خواهش خود.

**خایِښمَند**، **خایِشمَند** = خواهشمند.

**خاک**= ۱- خاک، زمین؛ بشهند خاک څه ڤِد، لَپ کَښت ته سۈد= اگر خاک خوب باشد، گندم زیاد میشود؛ ۲- جای قبر؛ یو یت خو باب خاکے خو، درو نیود ڎاد= او به سر قبر بابای خود آمد و گریان کرد؛ به خاک چ.، آب ات خاک چ.= بخاک سپردن، دفن ک.م. سِت.

**خاک بارَښ، خاک بارِښ**= مه خشک، مه غبارآلود.

**مَنیار**= مه(ابر) (مِهْ)، قطرات ریز آب پخش شده در هوا است که در نزدیکی سطح زمین و عموماً در ارتفاعات ایجاد می‌شود، و در فصل بهار و تابستان بیشتر است. به وجود آمدن مه، مستلزم اشباع هوای اطراف زمین از بخار آب و کمتر بودن دمای هوای اطراف زمین نسبت به سطح زمین است. اصولاً تشکیل مه، به دلیل ایجاد ابرهایی متراکم در نزدیکی سطح زمین، باعث کاهش دید و بسیاری از سوانح جاده‌ای می‌شود. این کاهش دید به خودروهای شخصی محدود نبوده‌است و معمولاً باعث به وجود آمدن تصدام کشتی‌ها و مشکل شدن حرکت هواپیماها می‌شود. وپ.

**خاکِستین**= قبرستان.

**خاکاڤ**= اولین آبیاری زمین بعد از کشت؛ ک-اسید ~ جهلد تیار سُت= امسال آبیاری زود تیار شد؛ خاکاڤ چ.= اولین آبیاری ک. زمین بعد از کشت.

**خاک روغن**= تیل؛ چِس یِد ~ تِس نه سۈد= ببین تیل چپه نشود.م. تېل.

**خال بچه**= بچه خاله، عمو زاده؛ ما-ت یَم ٲم ~= من و این خاله بچه استیم.م. پِتِش.

**خالَک، خال( خالَکیۈن، خالَکېن)**= ماما.

**خاله**= خاله.

**خاموښ**، **خاموش**= خاموش؛ خاموښ چ.، خاموش چ.= خاموش ک.

**خاموښے**، **خاموشے**= خاموشی.

**خا-ناخا**= حتمن، در پایان، دیر یا زود؛ یو تو پُڅ ته نُر ~ یاڎد= امروز بچه توحتمن می آید؛ وُز ته ~ تو ڤٲم =من دیر یا زود تو را میگیرم( به زن).

**خارَک**= ارایش؛ خارک سِت دستور، کَخایېن وے زېن خو، خو لَنجېن ارد وے مالېن، وهڎ سېن راشت= ارایش"خارَک" مانند خاک(پودر) است و زنان آنرا در کومه های خود می مالند، کومه های شان سرخ میشود.

**خارَښ، خارِښ** = خارش.

**خارکَښ، خارکش** = خارکش.

**خارا**= کلان، بلند قد، بزرگ؛ مٲش ٲم ~ چارِک وینت= ما نفر بسیار بلند قد دیدیم؛ وے ~ ښیج کَږ= گاو کلان را ذبع کن.م. غُله، گُراز.

**خارپُښت**، **خارپُښتَک**= خارپشت، خارپشتک.

**خارپُښتَکے**= تخم مرغ لقاع (باروری)ناشده.

**خاتون**= ۱- خانم؛ ۲- اسم خاص مث.( خاتون، دولت خاتون).

**خاښ**= شاخ.

**خاښَک**= گیسو؛ مه مے مو ~ وهف= گیسو مرا بباف.

**خاښ-بېل**= کندن با شاخ؛ خاښ-بېل چ.= با شاخ کندن؛ ښیج زِمهڎ ~ کِښت= گاو زمین را با شاخ خود می کند.

**خاښِن**= شاخدار، از شاخ؛ یو موند ~ گُج فُد= بزغاله من شاخدار بود؛ وم چاقو یند ~ دسته= دسته چاقو از شاخ است.

**خاښچ**= خمیر.

**خاږ**= شش(۶)، خاږ ڎیس= شصت(۶۰).

**خاږُم**= ششم(۶).

**خاجه**= خواجه، بزرگ، صاحب.

**خُب**= خوب.

**خو-بَدِله**= آهسته، بدون عجله، بی اظطراب.

**خُبَݑ**= ض. خودم، خودش.

**خُد**، **خود**=خود.

**خُدَنگ**= لجوج، سفید چشم، ستیزه جو؛ یِد ~ آدم، یے یار گهپ ته نه زئزد= این یک آدم لجوج است، گپ هیچکس را قبول ندارد.

**خُدَنگݑ**= واضع، راست، مستقیم، با جسارت، پوست کنده؛ یو اِک اۈند راست آدم یَست، یو ته~ لۈڤد= او آدم راست است، واضع میگوید.

**خُدے، خودے**= خودی.

**خود** **کُښے**، **خود** **کُشے**= خود کشی

**خُد موږج، خود موږج**= مرده؛ ~ ښیج= گاو مرده.

**خُڎای**= خدا(ج)، الله.

**خُڎایے**= خیرات.

**خُل**= لای و گِل.

**خُم**= کوزه گلی کلان.

**خُرتاو**= خر خر زدن؛ وے ند وے نای لپ خُرت= گلو او بسیار خر خر میکند.

**خُراک**، **خِراک**= خوراک؛ خُراکه، خِراکه= خوراکه.

**خُراک** **وارے**، **خِراک** **وارے**= خوراکه باب.

**خُراښه**= خراشه؛ ~ اس ارره غئڤ اند څه واښت= خراشه از دندانه های اره می افتد.

**خُراج، خِراج**= خرچ.

**خُروښ، خِروښ**= هیجان، خوشی ؛ خُروښ چ.= هیجان ک.؛دېڤ چارېن-ېن یېت سَت خو، دهڎ دېڤ ږِن ېن ~ چوږج= شوهر های شان آزاد شدند و زنهای شان خوش شدند.

**خُښه**= ۱- خوشه ارزُن؛ پینج ~ چوږج= ارزن خوشه کرد؛۲- خوشه( انگور)

**خُښ گاو**= غژگاو.

**خُښے**= خوشی؛ خُښے چ.= خوشی ک.

**خُښک**= خشک؛ خُښک چ.= خشک ک.؛ خُښک س.= خشک ش.

**خُښکه- سهږ، خُښکه سهو**= ۱- افعی (نام علمی: Vipera) نام یک سرده از تیره گرزه‌ ماران است.؛۲- مزاق. زن چاق، زن فربه؛ اس مو-یېن ~ مِس څه لۈد، قهر اُم نه چود= مرا زن چاق هم گفتند، قهر نکردم.

**خُښکه، خُښکے**= خشکه، خشکی.

**خُښکه سال**= خشکه سال؛ خُښک سالے، = خشک سالی.

**خُښکه-دهرڎ**= یبوست یا خشکیِ مزاج عارضه‌ای در دستگاه گوارش است که بر اثر آن، مواد دفعی در رودهٔ بزرگ سفت می‌شوند و دفع آن‌ها با درد و سختی همراه می‌شود. یبوستِ حاد ممکن است سبب بسته‌شدن روده شود، که به نوبهٔ خود حتی ممکن است نیاز به عمل جراحی داشته باشد. علل بروز این عارضه ممکن است رژیم غذایی نامناسب، برهم خوردن تعادل هورمونی، اثر جانبی داروهای مصرفی یا آناتومی بدن باشد. روش‌های درمان شامل اصلاح رژیم غذایی و تمرینات ورزشی است.وپ.

**خُښنود**= خشنود؛ خُښنودے= خشنودی.

**خُښپه**-**لینگ**= زود از راه گشتن مانده شدن، راه رفتن عادت نداشتن، تنبل در راه رفتن ؛ تو جِناو ~ آدم اُم نو وینت= مثل تو یک آدم تنبل در راه رفتن را نو دیدم.

**خُښپه**= اتاله.

**خُښپه خار**= نان خور؛ وېڤ اندېن خاږ ~= آنها شش نان خور دارند.

**خُښ-خَرَښ**= خارش، دانه، جوش.

**خُش، خُشے**= خوش، خوشی.

**خُش زارڎ**= مهربان.

**خُش کرڎه**= خوش کرده، به انتخاب.

**خُشروی**= خوش روی، زیبا.

**خُږنۈنے**= شغنانی.

**خوڎم**= خواب.

**خوڎم زه، خوڎمِن، خوڎمِنیج** = خواب آلود.

**خۈݑتاو**=پوشاندن، خواباندن( خواب دادن)؛ دے نو تُلت پهر ات چوږج جای ات، دے یېن ارېد خۈݑچ، ار دے خۈنه=کالای نو را پنهان کردن و برای او کالا های کهنه پوشاندند.

**خۈله**= توده، خاکریز؛ ښوځ لپ څه ڤِد، تا ڤېگه ره ڤا یِد پهرک یۈد اند ~ سۈد= اگر باد زیاد باشد، تا شام اینجا برگ ها توده میشوند.م. بُق، تۈله.

**خۈم، خۈمے**= خام، خامی.

**خۈمِنه، خۈم** = ۱- خام(پوست)؛ یو پۈست غَل ~= آن پوست هنوز خام است؛۲- بی تجربه، ساده، لجوج؛ تو-ت غَل ~ ، غُله سه-ت، تهم ته فهمے= تو هنوز تجربه نداری، کلان که شدی، آنوقت می فهمی.

**خۈمَک**= نخ پیج وتاب داده شده در دوک نخ ریسی.

**خۈمنے گول**= آب پز( آب گوشت، سوپ) از چارمغز میده شده؛ غۈز یهن ېن خو، دَڎ ښَرڤا وے کِن ېن خو، دڎ گرڎه ارَم وېڎېن خو خېن، وے ته ~ لۈڤېن= چارمغز را میده میکنند، آنرا شوربا جور میکنند، نان در آن تر میکنند و میخورند، آنرا بنام "خۈمنے گول" یاد میشود.

**خۈماڤ**= اتاله جوش نا خورده.

**خۈمچ**= گرد و نرمی کاه( از کاه غلجات در وقت خرمنکوبی).

**خۈنه وَیرۈن**= خانه ویران.

**خۈنواده**= خانواده.

**خۈنَگے**= خانگی.

**خۈنه** **دۈماد**= خانه داماد.

**خۈنه** **نَښین**= خانه نشین.

**خۈنه**-**سور**=مراسم ختنه سوران؛ خۈنه-سور چ.= ختنه سوران ک.م. چول بُران.

**خۈنه**= خانه.

**خۈت**-**خۈت**= صدا کردن خر.

**خۈفچېڤ**= خُفچی( باشنده خُفچ).

**خۈښ**=۱- خود را مات و مبهوت انداختن، در جایی ساکت شدن؛ چیزت خو جای تیر ~ سُڎج؟= چرا در جایت ساکت شدی؟؛ ۲- سخت، غلیظ؛ ک-اَم خُښپه ~، ار نای نه سۈد= این اتاله غلیظ است به گلو نمیرود؛ خۈښ چ.= مانع حرکت شدن؛ وُز اُم وے ~ چود خو، یو خو جای تئݑ رېد= من او را نماندم که حرکت کند و در جای خود ماند؛ خو خۈښ چ.= در جای خود ساکت( مات و مبهوت ماندن)، از جای خود شور نخوردن؛ وُز اُم شِچ ~ خو پے چید اند څه چوږج، خو زِریاتېن اڤېن= من حالا در خانه از جای خود شور نمی خورم، بخاطر اولاد های خود.؛ خۈښ س.= در جای خود ساکت شدن( مات و مبهوت شدن)، سخت شدن.

**ښَبه** **خون**، **ښَبه** **خان**=تهاجم شبانه، حمله شبانه، نا آرامی در شب؛ ښَبه خون ڎهد= در شب نا آرام بودن، مزاحم شدن، در شب حمله کردن؛ خوڎم مو یاد ات زِبا رَد تو ڤِرا مو ښَبه خون ڎاد= مرا خواب برد و برادرت در نصف شب مرا نا آرام ساخت.

**ښَب-گَردَک**= خفاش؛ ~ زېن خو، وِڎئد ڎېن، ادے دولتمند سېن= خفاش را میگیرند، بلیست میزنند که دولتمن شوند(باور، اعتقاد).

**ښَب گۈر**= شب کور؛ تو-ت ~ نِست= تو شب کور نیستی؛ ښَب گۈر س.= شب کور ش.

**ښَبېست( ښهب= شب، ېست=ایستادن)**= شب ماندن، شب گذراندن؛ ک-ۈندے یٲم ~ روۈن=(ما) صقد داریم اینجا شب را بگذرانیم؛ ښَبېست چ.= شب ماندن، شب گذراندن.

**ښَبِستۈن**= شبستان.

**ښَبینجه**= شب؛ نُر ښَبینجهت مو خېز اند نیسڅ= امشب نزد من بمان؛ تو نُر ~ سٲو پے یېل= امشب برو ایلاق.

**ښَبیځ**= چوب، خمچه.م. تاج، ښېب.

**ښَبنَم**= شبنم.م. وَخوا، ښهک.

**ښَباده**= باد شبانه.

**ښَباڤ**= آبیاری در شب؛ دَم خو ژِندَم تے ~ دئ= زمین اترا در شب آبیاری کن.

**ښَباد**=( برعکس روز باد)= شب، باد شبانه.

**ښَبار**= جای برای شب گذراندن، توفق گاه شبانه؛

**ښَبۈنه روز**= شبانه روز.

**ښَب** **چادر**= روجایی؛ ~ څه ڤِد، لېڤ خېڎِن نه سۈد= اگر روجایی باشد، لیاف چرک نمی شود.

**ښَڤدېک**= پختن گوشت در طول شب؛ ښَڤدېک ڎ. = پختن گوشت در طول شب.

**ښَنگَرَک**= چوب دو شاخه برای دور کردن خار.

**ښَوَک**= ۱- کف دست؛ ۲- مشت(یک مشت)؛ یے ~ یاږج مو رد دهک= یک مشت آرد برایم بده؛ ښَوَکېن اند س.= لاغر شدن( بسیار)؛ یو غِڎه ښَوَکېن اند ښُڎج= آن بچه بسیار لاغر شده؛ پیرے ره گۈر، شچ ښَوَکېن اند سِڅ= پیری در گور شود، حالا بسیار لاغر شده است.

**ښَوَست**=صدا، سرو صدا(شوست)؛ چوښت اُم مو تر کهل هر-چیز څه ~ نَږجید= دیدم چیزی از سر من شوست گذشت.

**ښاوجَک**= مفصل تحتانی پا( درحیوانات).م. ښئوځَک، شَزنَک.

**ښَڎداو**= آب شدن؛ دے روغن تر ڤَج زِوئڎ، ارۈ مه ښَڎد= روغن را بیرون ببرید، اینجا آب نشود.

**ښَپپَست، ښَپَست**= زود، تیز؛ ښَپ- ښَپ= زود-زود.

**ښَر**= ب. رُز، گل سرخ، گل محمدی، گل سوری، یا وَرد( (Rose sp.، سرده‌ای (رده‌ای) از تیرهٔ گل‌سرخ است که نزدیک به ۱۵۰ گونه دارد. جای اصلی رویش رز خودرو در نیمکرهٔ شمالی کرهٔ زمین است و تاکنون در نیمکرهٔ جنوبی رز خودرو دیده نشده‌است.گل رز در بسیاری از بخش‌های ایران به خوبی می‌روید همچنین در اکثر بخش‌های خاورمیانه، اروپا و روسیه نیز به فراوانی یافت می‌شود. این گیاه برای مصارف صنعتی بیشتر در کشورهای بلغارستان، ترکیه و فرانسه کشت می‌شود. وپ.

**ښَرڤا**= شوربا، سوپ.

**ښَرم**= شرم؛ ښَرم-ات- حیا= شرم و حیا؛ ښَرم چ.= شرم ک.؛ ښَرم رَزېنتا= شرماندن.

**ښَرمِنده** **گے**= شرمنده گی؛ ښَرمِنده = شرمنده.

**ښَر-مَرجۈن، ښَرَک-مَرجۈن**= مهره های سرخ، مانند میوه گل سرخ.

**ښَت**= خپ، خاموشی؛ ا-ڎه ښَت، دِس ته نه لۈڤېن= ای بچه خپ، این قسم نمی گویند؛ ښَت چ.= خپ ک.، خاموش ک.

**ښَف**= تزریق، سوراخ، خلِش؛ ښَف چ.= تزریق ک.، سوراخ ک.، خلاندن، درون ک.؛ یو شوڎے مو پاڎ اند ~ چود= او خار را در پای من خلاند؛ بېل اُم ژِنِج اند ~ چود= بیل را در برف درون کردم.م. غَرق.

**ښَښوئل**=پر حرف؛ پرحرفی، پرگویی؛ وے ښَښوئلے مو رد خُش نه سُت= پر گویی او خوشم نه آمد؛ ښَښوئلے چ.= پر گویی ک.؛ تو لپ ښَښوئلے مهک= تو زیاد پر گویی نکن. م. پُروِسولے.

**ښَڅ**= آب.

**ښهب**= شب؛ ښهبَجېڤ= شبانه، در شب، از طرف شب.

**ښهب- لَږځَک**= کابوس شب؛ خوڎم اند ~ وے انجوڤد، یے قهد به ناکهف اند اندیود خو، در لیږځد سُت= در خواب او را کابوس شب گرفت، از جایش تکان خورده بلند شد و شروع به لرزه کرد.

**ښهب-تاقے**= کلاه برای پوشیدن از طرف شب.

**ښه دهخت**= تخته ایکه در پهلوی تیر اصلی در داخل خانه می اندازند؛ ~ ووس تیر تے، اس وے تے چارخۈنه سر سۈد= "ښه دهخت" در بالای تیر اصلی است و بالای آن چهار خانه( بطرف روزن) شروع میشود.

**ښه دوڎ، ښه دود( ښه+ توڎ)**= شاه‌توت، گونه‌ای درخت گل دار متعلّق به خانوادهٔ توت سانان (Moraceae)، و بومی آسیای جنوب غربی می‌باشد. کاشت این درخت در زیستگاه بومی‌اش از پیشینه‌ای چنان طولانی برخوردار است که مشکل می‌توان گسترهٔ طبیعی انواع مختلف آن را به‌طور دقیق مشخّص نمود. در سردهٔ توت‌ها (Morus)، درخت شاه‌توت از همه کوچک‌تر است و بلندی آن گاه ممکن است تا ۳۰ پا (حدود ۹ متر) برسد، و در صورت عدم رسیدگی در سنّ پایین به شکل بوته باقی می‌ماند. این درخت عمری طولانی دارد و بعضاً دیده شده چند صد سال میوه دهد. میوه شاتوت بزرگتر از توت سفید است و رنگ آن قرمز تیره یا ارغوانی و مزه‌اش ترش و شیرین و مطبوع است. شاتوت را می‌توان به صورت خام، پخته یا مربا مصرف کرد. وپ.

**ښهک**= نم، نمناک؛ ښهک زئښتاو= نم گرفتن.م. وَخوا، ښَب نم.

**ښهل**= برآمدگی، لبه، طاقچه؛ تے تر ~ خو، ار تَگاف کَله ڎهڎ ٲم= برویم به لبه کوه و از آنجا پاهین ببینیم.م. پَره.

**ښهنه**= شاه زاده؛ یو ~ ڤُد، یعنے اس ښَه یېن= او شاه زاده بود، یعنی ازنسل شاه.

**ښه پَرَک( ښهب+ پَرَک)**= شاپرک.

**ښه پَرَک گُل**= گل شاپرک( گل قاصدک).

**ښه پهلَوۈن گل**=ب. گل جعفری.

**ښه پهر**= پر زدن( بال زدن)؛ ښه پهرڎهداو = پر زدن؛ تو بشهند رقاصے نه ڤهرڎَیئت، دِسَݑ ~ ڎهڎے= تو خوب رقص نمی توانی و همینطور بال میزنی.

**ښهر**= شهر.

**ښهرگَښته**= شهر گشته.

**ښهرے**= شهری.

**ښهربینج**، **ښهرے** **بینج** =۱- ارزن گلان(در پامیر کشت میشود)؛ ۲- گل آفتاب پرست.

**ښهرے-واښَک**=ب. سنبل الطیب یا علف گربه (نام علمی: Valeriana officinalis) گیاهی است که بوته ای استوار و چندساله دارد و در اروپا و بخش‌هایی از آسیا می‌روید. دارای ریشه‌ای کوتاه و بوته‌ای با ارتفاع بین ۵۰ تا ۱۵۰ سانتی‌متر می‌باشد. ریشهٔ این گیاه در طب سنتی ایران دارای ارزش دارویی است و از آن به عنوان آرام‌بخش اعصاب، خواب آور، ضد تشنج، درمان افسردگی، هضم‌کننده غذا و ضد دل‌پیچه استفاده می‌شود. نام علف گربه برای این گیاه ناشی از ویژگی آن است که گربه‌ها را به خود جذب می‌کند و نوعی اثر روان گردان در آن‌ها دارد. این خاصیت به دلیل وجود آکتینیدین در عصارهٔ این گیاه است که به فرومون‌های بدن گربه‌ها شباهت دارد. این گیاه اثر مشابهی نیز بر روی موشهای صحرایی دارد. خواص درمانی سنبل الطیب (علف گربه) سنبل الطیب گیاهی است علفی و چند ساله که ساقه آن به‌طور عمودی تا ارتفاع دو متر بالا می‌رود. این گیاه به صورت وحشی در جنگل‌های کم درخت، در حاشیه جویبارها و گودال‌ها در بیشتر مناطق آسیا و ایران می‌روید. سنبل الطیب دارای بویی مطبوع است و گربه بوی این گیاه را از فاصل دور تشخیص داده به طرف آن می‌رود و در اطراف آن به جست و خیز می‌پردازد و از بوی آن مست می‌شود. گل‌های سنبل الطیب برنگ سفید یا صورتی و به صورت خوشه‌ای است. قسمت مورد استفاده این گیاه ریشه آن است و معمولاً از ریشه گیاهی که بیش از سه سال عمر دارد استفاده می‌شود. سنبل الطیب پس از خشک شدن برنگ قهوه‌ای در می‌آید. طعم آن تلخ ولی خوشبو و معطر است. عطر آن پس از خشک شدن بیشتر می‌شود.وپ.

**ښهرِستۈن**= شهرستان.

**ښهرم**= اناتومی، رَحِم یا زِهدان اندامی است در بدن جنس ماده پستانداران که جنین در آن به‌وجود آمده و رشد می‌کند تا هنگام زایمان فرا رسد. رحم مانند یک گلابی وارونه در محوطهٔ لگن و در خط وسط، میان مثانه و رکتوم قرار دارد. رحم دارای یک تنه و گردن رحم است و مهبل (واژن) در سمت داخل بدن به رحم متصل می‌شود. رحم دیواره‌های ضخیم عضلانی دارد. در حقیقت این عضلات، قوی‌ترین عضلات بدن یک زن هستند. انقباض همین عضلات است که در هنگام زایمان بسیار شدید می‌شود و باعث خروج نوزاد و نیز درد زایمان می‌گردد. وقتی‌که زنی حامله نیست رحم تنها حدود ۵٫۷ سانتی‌متر طول و ۵ سانتی‌متر عرض دارد و در حدود ۳۵ گرم وزن می‌باشد اما پس از بارداری ابعاد و وزن رحم افزایش می‌یابد.وپ.

**ښه-سِتَن**= ۱- ستون شاه( ستون مهم در خانه)؛ ۲- اتکاه، امید؛ توند تو ڤِرا ~، دے اڤېن ات یے چے پَروا نِست= برادرت برای تو اتکاه است، به همین خاطر پروایی کسی را نداری.

**ښهسپِرُخ**=ب. شاه اسپَرغم، شاه اسپرم (نام علمی: Tanacetum balsamita) یکی از گیاهان دارویی خوشبواست که به ویژه در مراغه یافت می‌شود و تابستان‌ها که رشد آن پایان می‌یابد عرق آن را می‌گیرند. عرق آن برای درمان دل درد و دل پیچه و همچنین برای خوشبو و خوشمزه کردن چای، دوغ و آبدوغ خیار به کار می‌رود. برخی آن را به نام ریحان عروسان آورده‌اند. وپ. م. ښهڅپِرُخ.

**ښهست**، **ښهس**= قلاب ماهیگری، چنگک ماهیگیری.

**ښهش**۱=ب. نوع باقلا.

**ښهش**۲= بیضه.

**ښیڤداو**= لت و کوب ک.، زدن.

**ښېب۱، ښېپ: ښېب ڎهد**= ۱- قطع کردن؛ وُز سٲم خو توڎ بُن ېن ښېب ڎهم= میروم زیر درخت توت را پاک کنم؛ ۲- ریز ریز کردن؛ دهڎ ته وے ڎاښڅ ڎېن ښېب= آنها با چوب ها پشم را ریز ریز میکنند؛ اول وۈن وِښکَمبېن، بعد ته ښېپ ڎېن خو، درو نمد مالت سېن=اول پشم را حلاجی میکنند، بعد با چوبها ریز ریز میکنند و شروع میکنند به نمد مالی.

**ښېب**۲= چوب، خمچه.

**ښېب-ڎارگ**= چوب برای ریز ریز کردن پشم.

**ښېوه**= شیوه( نام جهیل در ولایت بدخشان افغانستان)؛ ښیوه قۈل پے ارخت کهل= قول بالا تر از ارخت است؛ ښېوه ښئڤځ= مهم نیست، بی تفاوت؛ دم ارد ښېوه ښئڤځ، یِد ته نه فهمت دېڤېن= برای او(مث.) بی تفاوت است، او این چیز ها را نمی فهمد.)

**ښېگ**= رُخام گچی یا آلاباستر نوع توده‌ای ریزدانه سنگ گچ است که متراکم، چرب مانند، بی‌رنگ یا سفید می‌باشد. رخام گچی که زیاد شفاف نیست و فاقد رگه است و ترکیبش برخلاف رخام آهکی به جای آن‌که از کربنات کلسیم باشد از سولفات کلسیم و سفیدرنگ است و برخلاف رخام آهکی در برابر اسیدها جوش نمی‌کند. از رخام گچی هم برای ساختن لوحه و سنگ قبر استفاده کنند و به رخام سپید نیز مشهور است.سنگ گچ رشته‌ای با جلای ابریشمی را ساتین اسپار و نوع دارای پولک‌های رخ‌بزرگ بی‌رنگ و شفاف را سلنیت می‌گویند. رخام گچی و ساتین اسپار را برش و صیقل می‌دهند و برای اهداف تزئینی استفاده می‌کنند اما کاربرد آن‌ها به دلیل سختی کم، محدود است. وپ؛ ~ قتے یٲم خو ووژره سَفے چود= با رخام حجره خود را سفید کردیم.م. سَفے-خاک.

**ښېد**= سنگ مسطح کلان؛ دم ~ مو رد دهک، تماکے دم تے سئو اُم= آن سنگ مسطح را بمن بده، تمباکو بالای آن خرد(نرم) میکنم؛ ~ تے زَریځ(زَریځَک)= مقبول، جذاب؛ یه ~ تے زَریځ جِناو، دِس خِشروی ادے اَچَݑ نه بافت= او(مث.) جذاب است، آنقدر خشروی که امکان ندارد؛ تر ~ ڎهد= به زمین انداختن؛ تر ~ خو ڎهد= به زمین خود را انداختن.

**ښېدِن**= سنگی، جور شده از سنگ مسطح.

**ښېم**۱= ۱- مواد خوراکی؛ یے ښهب ~ مو رد ڤِرے= برای نان شب مواد خوارکی برایم پیدا کن؛ ۲- حصه، بخش، مقدار غذا برای یکمرتبه؛ ڤېگه ره، یے ~ گ.ښت یست= برای نان شب یک مقدار گ.شت برای یکمرتبه است.

**ښېم**۲= بب. شېم.

**ښېمۈن**= پشیمان؛ ښېمۈن س.= پشیمان ش.

**ښئڤ-جاگه، ښئڤ-جایگه**=جای برای گذراندن شب در تابستان؛ تیڤد لپ څه ڤېد، تر شَرڤِداج لهڤ کِنېن ښئڤ-جایگه خو ښافڅېن= اگر پشه یاد باشد، در لب رود خانه جایی برای خواب کردن جور میکنند.م. ښَبار- جاگه.

**ښئوتاو، ښئوداو**= خارش کردن( در چشم)؛ ار مو څېم غُبار ڎاد خو، مو څېم شِچ ښئوت= در چشم من غبار رفته و حالا می خارد.م. خِرتاو.

**ښئڎ**= شاله، طویله، حیاط تابستانی برای چارپایان.م. ښاڎ، قِراو.

**ښئڎ بۈن**= پاسبان حیاط تابستانی برای چارپایان.

**ښئݑتاو**= محافظت، دل سوختن؛ تو خو پُڅ ښئݑئت موند کار رِمے یے= تو به بچه ات دل می سوزانی و بچه مرا بکار روان میکنی؛ خو ښئݑتاو= تنبلی کردن؛ بهس خو ښئݑ، سه پِس ژیز= تنبلی بس است، برو پشت هیزم.

**ښئزداو**= دوختن، ترمیم کردن؛ لُق لَپهر ښئزېت، وختے څاو اند درکار سۈد= کالای کهنه را ترمیم کنید(بدوزید) که در وقت درو کار می آیند.

**ښئڅَک**= هسته سیب.

**ښِبورجِن**= بیات، شب مانده(نان)؛ گَرڎه دراز څه رِست، وے ته ~ لۈڤېن= وقتیکه نان دراز بماند، آنرا نان بیات( شب مانده) میگویند.

**ښِبۈنے**= شبانی( چوپانی)؛ ښِبۈنے چ.= شبانی ک.( چوپانی ک.).م. پاده بۈنے، چوپۈنے.

**ښِبۈنیج**= شبان( چوپان).

**ښِوئزن، ښِوئرځ**= چوب دراز، عصا چوب( از شکارچی)؛ ~ قتئم وم ڤَز کهل ارد ڎاد= با عصا چوب در سر بز زدم.م. ماݑ.

**ښِوینچ**= کرباس.

**ښِوینچِن**= از کرباس ساخته شده.

**ښِدوودېج**= شدوجی( باشنده شدوج، در بدخشان افغانستان).

**ښِدیار**= شخم، خاک ورزی.

**ښِکَمبَک**=ب. یک نوع سمارق(paxillus involutus)؛ ~ اند وے تَنه گُلَکِن بیڅ مِغوند= ساقه " ښِکَمبَک" مانند روی چیچکی است؛ " ښِکَمبَک" چِجارچ مِغوند رۈی ڎېد= " ښِکَمبَک" مانند سمارق میروید.

**ښِکَنه**=نام خوراک ،نان میده و گوشت در شوربا تر میکنند؛ ~ گَرڎه یېن چو تاݑچ تیر پِرئغ خو، دَڎین گوښت چود اس تیر، دے ته سورین اند بېښدے کِنېن= "ښِکَنه" وقتیکه نان را در کاسه چوبی میده میکنند، بعد گوشت را بالای آن می اندازند و این غذا بیشتر در عروسی ها است.

**ښِکَنجه**= دستگاه ی برای قفل کردن دروازه، چنگک چوبی؛ ښِکَنجه ڎهد= قفل کردن دروازه با چنگک؛ دے سِتۈار دِڤے ~ ڎه= دروازه ستوران را قفل کن.م. تَرسَک.

**ښِکیداو**=پالیدن.

**ښِکَریج**= جوینده، کسیکه می پالد.

**ښِکَست**= شکست؛ ښِکَست ڎ.= شکست دادن؛ ښِکَست خیداو= شکست خوردن.

**ښِکَفڅتاو**، **ښِکِفڅتاو**= ۱- شکوفه کردن؛۲ مو مونېن لهک ښِکَفڅېن ات، دَم ښَڅ دېڤ تے دئ= بگذار سیب های من شکوفه کنند و آنها را آب بده؛ ۲- مقبول شدن؛ یِد ږِنِک نُر لپ ښِکِفڅ= این زن امروز بسیار مقبول شده؛ تو-ت چار مِس چود ات، غَلت نه ښِکِفڅ= تو شوهر هم کردی، هنوزهم مقبول نه شدی.

**ښِکَخچَک**، **ښِکَخچَ**= سردرگم، در گیچی؛ مو کار ښِکَخچَک= کار من سر در گم است.م. کَخچَک.

**ښِکَخچِن**= سردرگم، در گیچیو.م. کَخچَکِن.

**ښِکار**= قسمت کلمه مغلق، مثال. بَند ښِکار= دست در رفته؛ شانه خال کردن؛ ۲- شکار

**ښِکُرهنگ**= ب. گل سیلن(silene sp.). با گل سیلن ناخن ها، کف دست و انگشتان پا رنگ میکنند.

**ښِکُفه**=پراکنده؛ دم ژیر ار ښَڅ مه پِتے، دَم اند ~ سۈد= سنگ را در آب ناندازه، که پراکنده میشود.

**ښِکُفته**= ۱- کف دست، سیلی، یک تکه ؛ ښِکُفته ڎهد= سیلی زدن؛ ښِکُفته-م دے ڎادوے، یو رِڅوست= یک سیلی او را زدم و گریخت؛ (ارقام) یک تکه؛ یو مو رد یے ~ گرڎه ڎاد= او برای من یک تکه نان داد.

**ښِکۈف: ښِکۈف ڎهد**= چکچک کردن، کف زدن؛ ښِکۈف دیتاو؛ ا-را، ښِکۈف دِیېت! ای شما، کف بزنید.م. چَچَک.

**ښِله، خِلله**= مخروبه، ساختمان مخروبه؛ وېڤ چید ات محله یېن ېن شچ ~ گهښچ= حالا خانه و کاشانه شان به یک مخروبه تبدیل شدند.

**ښِمېڎ، ښُمئڎ، ښومئڎ**= شیرترش؛ وُز اُم نُر ~ چوږج= من امروز شیر ترش جور کردم؛ دوسِک ~ مو رد دهک= کمی شیر ترش برایم بده.م. نِماڎ.

**ښِملِت**=ب. یک گیاه خوشبو.

**ښِداو**= شنیدن.

**ښِنیج**= گوش کن.

**ښِناو، ښِناج**= شنا؛ وُز ته ڎو ~ تے مم قۈل سهر کِن اُم= من با دو شنا این قول را طی میکنم؛ ښِناو ڎهد، ښِناج ڎهد= شنا کردن؛ یو بشهند ښِناوے ڎاد= او خوب شنا کرد؛ تو غَل ~ ڎئد نه ڤهرڎِیے= تو هنوز شنا کردن را یاد نداری.

**ښِناورے**= شناوری؛ ښِناورے چ.= شناوری ک.

**ښِناورے** **جاگه**، **ښِناورے** **جایگه** = جای برای شناوری، حوض شناوری.

**ښِناورڎهڎیج**، **ښِناوهر**= شناور.

**ښِپَلتاو**= درخشیدن؛ یِد تو چِلله قُبه ښِپِلت= نگین انگشترت میدرخشد.

**ښِپَلَست**، **ښِپَلتَست**= درخشش؛ ښِپَلَست چ.، ښِپَلتَست چ.= درخشش کردن.

**ښِپَقتاو**=صدای مکیدن آوردن در هنگام خوردن یا نوشیدن؛ یو ته پَی فُرت ات، ښِپَقت= او شیر ترش میخورد صدای مکیدن می آورد.

**ښِپَقهنَک**= ب. قَرَنفُل گیاهی است دوساله از جنس میخک‌ها (Dianthus)، راسته میخک‌ سانان (Caryophyllales)، خانواده میخکیان(Caryophyllaceae) . قرنفل گل‌های کوچک، مخملی با پنج گلبرگ در نوع کم پَر و به رنگ‌های صورتی، سفید، قرمز، بنفش و مخلوط سفید و قرمز دارد که به تعداد زیاد در یک گل‌آذین چترمانند با هم مجتمع می‌شوند. عمر گل‌ها به چند هفته می‌رسد. قرنفل گلی است خردبته با گلی معطر که در باغ‌ها برای زینت می‌کارند. قرنفل و میخک را گاه یکی می‌گیرند. گلهای سفید قرنفل در اثر تابش نور خورشید به رنگ صورتی و قرمز تبدیل می‌شود و به دلیل فاصله زمانی شکوفایی گلها، در یک بوته رنگهای مختلفی قابل مشاهده است. اصل نام آن کَرَن‌پهول از زبان هندی و به معنای «گل گوش» است که صورت عربی‌شدهٔ آن به شکل قرنفل درآمده‌است. کرن در هندی به معنای گوش و پهول به معنای گل است. زنان اهل هند آن را در سوراخ گوشواره در گوش می‌کردند تا بسته نشود. واژه کرن‌پهول در هندی بعداً به معنای عام گوشواره نیز به‌کار رفت. در قدما از این گیاه برای خوش بو کردن بوی دهان نیز استفاده میشده است. یارم هر گاه در سخن می آید بویی عجبش از دهن می آید این بوی قرنفل است یا نکهت گل یا رایحه ای مشک ختن می آید (بیدل دهلوی-انتشارات الهام-ص ۵۳).وپ.

**ښِپهن** **پهر**=ب. بابا آدم که باردان، فیلگوش ، آراقیطون، علف پیرزن و پینه خاله(نام علمی: Arctium ) نیز نامیده می‌شود گیاهی است علفی و دوساله ازتیره گل‌ستاره‌ای‌ها(Asteraceae). گیاهی است که به اندازه یک متر و نیم تا دو متر ارتفاع رشد می‌کند. با برگ‌های درشت و خشن و سبز رنگ با گل‌های توپ مانند و به اندازه فندق یا بزرگتر از آن در باغچه و کنار آبها و یونجه زارها مراتع و مزارع می‌روید. این گیاه در اطراف تهران، البرز، راه چالوس، خراسان، کرمان، رودبار، تفرش،ارومیه اروپا و شمال آمریکا می‌روید و در بعضی نقاط پرورش داده می‌شود. این سرده در ایران ۴ گونه علفی چند ساله دارد، بابا آدم (گیاه) «Arctium lappa»، بابا آدم صغیر «Arctium minus» و دو گونه بابا آدم خویی «Arctium palladinii» و بابا آدم برگه پهن «Arctium platylepis » که علاوه بر ایران در شرق اروپا، آناتولی، قفقاز، ماورای قفقاز و ترکمنستان نیز می‌رویند. بابا آدم ازگروه کاسنی ها به شمار می رود.این گیاه از سوی رومیان باستان شناسایی شده و فوایدآن برای سلامتی مشخص شده است.وپ.

ښِپېښک=ب. نام گیاه(Morotomia cana)؛ ~ قتے ته خو لَنجېن رهنگېن= با" ښِپېښک" گونه های خود را رنگ میکنند؛ ~ وے بُن روشت= ریشه" ښِپېښک" سرخ است.

ښِپئخ= ۱- طبیعی(در رنگ)، رنگ نشده، بی رنگ؛ مو وورږ ښِپئخَݑ ږېد= تار( پشمی) من بدون رنگ ماند؛۲- راست، مستقیم، صمیمی؛ وُز اُم ~ آدم، وُز ته کَږے نه وِزۈن اُم= من آدم راست استم و کجی(حیله گری) را نمی شناسم.

**ښِپئخَݑ**= راست، مستقیم، صمیمانه(در صحبت)؛ وے رد ٲم ~ لۈد= (ما)برایش مستقیم گفتیم.

**ښِپئخ**-**گوی**=راست گو، مستقیم در روی گفتن.

**ښِپئغجِن**= با اضطراب، با تشویش، درترس.

**ښِپِک**= پنکیک؛ ڤېگه ره ~ پیځ ٲم= امروز شام پنکیک میپزیم.م.خَمېلَپه.

**ښِپِلتَݑ**، **ښِپِلَݑ** = کاملا، بکلی، مطلق؛ ~ اس مو یاڎ نَښتویج= کاملا از یادم رفت؛ ~ اُم رِنوښت وے نۈم=(من) بکلی نامش را فراموش کردم؛ یِد تو گهپ ښِپِل دروغ= این گپ تو مطلق دروغ است.

**خِپِرَخَست**، **خِپِرَخخَست**= درخشش، درخشان( در مورد مقدار زیاد گل های شکفته)؛ باغېن اند ناش، مون یا دِگه مېوه یېن څه چِسے، وېڤ گُل خِپِرَخخَست کِښت= در باغ اگر زردآلو، سیب و دیگر درخت های میوه دار را ببینی، گل های شان رنگا رنگ میدرخشند؛ خِپِرَخَست چ.= درخشش ک.، درخشان ش.

**ښِپِرئزداو**=۱-شکافتن، شق کردن، چاک دادن؛ دے ڎارگ ښِپِرئز!= این چوب را بشکاف!؛ گَرڎه ښِپِرئزېن خو، کِنېن وے تیر تے گوښت یا روغن= نان را شق میکنند، در بالای آن گوشت یا روغن می اندازند؛ ۲- اجرا کردن بدون نقص و اشتباه، دقیق بودن، دقبق اجرا کردن؛ مو ساَت نُر ښِپِرئزد= ساعت من امروز دقیق است؛ یِد سازمند نُر ڤا ښِپِرئزدے= این سازنده امروز باز بدون نقص و اشتباه اجرا کرد(این سازنده امروز بازطوفان کرد).

**ښِپُڎ**= نام گیاه فشار خون را پاهین می آورد( به باور مردم).

**ښِپُڎېج(ښِپُڎَجېن، ښِپُڎېجېن)**= شِپدی، باشنده شِپد در قریه روشان پایان).

**ښِپُخ، ښِپَخ**= روشن، بسیار روشن (رنگ)؛ ښِپُخ(ښِپَخ) سَفېد= بسیارسفید؛ وے پیڅ ښِپُخ سَفېد= روی آن بسیار سفید است؛ ښِپُخ روشت، ښِپَخ راشت= بسیار سرخ، سرخ روشن؛ ښِپُخ پِڎِداو= مکمل سوختن، مکمل خشک شدن؛ یه مو ژِندَم ښِپَخ پِڎِڎج= گندم من مکمل خشک شده(سوخته).

**ښِپُقهک**= تفنگ چوبی آبپاش؛ خو ڎُست قتے وېد نوجَک فَرچِمۈځېن خو، ~ کِنېن= با دست خود پوست چوب خمچه بید را جدا میکنند و تفنگ چوبی آبپاش جور میکنند.م. فِلَقهنَک، قَرنَفیجَک.

**ښِربیج**= بقه.

**ښِربیجَک**= پله( زینه، نرده بان).

**ښِرن**= صاف، لشم، نرم؛ ښِرنے= صافی، همواری.

**ښِرت**= متصل، چسپیده؛ ښِرتے بُرج څه ڤېد، وم ته چَسپَک سِتَن لۈڤېن= اگر ستونی در دیوار چسپیده باشد، آنرا ستون چسپک"چَسپَک سِتَن" میگویند.

**ښِرف، کِرف**= لغزنده؛ ښِرف(کِرف) چ.= لغزاندن؛ ښِرف(کِرف) س.= لغزیدن.

**ښِرف۱، ښِرفَݑ**= پاک، خالص، انتخاب شده؛ یم کِښت ښِرفَݑ مِښارج=این غَله باقلا نا خالص است؛ یے کهفچ لئخ مَښ ات، ییو ښِرف چوشچ اُم راښچ=(من) یک کهفچ(یک کهفچ ۲۵ کیلو گرام) باقلا خالص و یک کهفچ جو خالص گرفتم؛۲- پاک، مطلق؛ ک-اِد اده ~ دِروغ= این مطلق دروغ است.

**ښِرفِچَک، کِرښِچَک**= لغزنده؛ اِک-دۈند ~ ڤُد دِدے، وِیاو زئښت نه بیفت= آنقدر لغزنده بود که قدم گذاشته نمی شد؛ ښِرفِچَک چ. ښِرفِچَک س. = لغزاندن، لغزیدن.

**ښِرڅ**= ب. نام گیاه. م. ویښَک.

**ښِتئرځ**= ستاره؛ اس آسمۈن ~ خَمبېنتاو= مهارت خاص نشان دادن، موفق بودن( از آسمان ستاره آوردن)؛ توند تو چار اس آسمۈن ~ خَمبېنت= شوهر تو آدم موفق است. .م. سِتاره.

**ښِتُم**= خرگوش؛ ښِتُم پین، ښِتُم پینَکے= در خواب خرگوش رفتن؛ کمی بخواب رفتن.

**ښِتُر(ج. ښِتُرېن، ښِتُرخېل)**= شتر(ج. شتر ها، شتر خیل).

**ښِتُرژهش**= ب. خارشُتُر یا آدور (نام علمی Alhagi) گیاهی است پایا از خانواده باقلائیان (Papilionaceae یا Fabaceae) از زیرخانواده باقالی‌ها (Faboideae) و یکی از بنشن‌ها به‌شمار می‌رود. نام دیگر آن علف ترنجبین است. میوه این خانواده ناشکوفا است. بوته‌های آن نیمه درختچه‌ای و نیمه‌چوبی است که تا ارتفاع ۵۰ تا ۱۵۰ سانتی‌متر می‌رسد. ساقه‌های آن سبزرنگ با خارهای تیز نوک‌زرد است. ادرارآور و ضد سیاه‌سرفه و تب و لرز است. کاسبرگ آن بدون کرک، زنگ‌مانند و با پنج دندانه مثلثی کوتاه نوک تیز است. دانه‌های آن در درون نیامک پهلوی هم قرار دارند. خارشتر از نظر پزشکی پزشکی سنتی دارای طبع سرد است و برای رفع صفرا و سنگ کلیه و مثانه مؤثر است. خارشتر یکی از علوفه‌های خوراکی برای دام‌ها به ویژه بزها است. این گیاه مقاوم به سرما و دارای ریشه عمیق است و به آب کمی نیاز دارد. خارشتر برای گیاهانی مانند غلات و چغندر به عنوان علف هرز به‌شمار می‌آید. ریشه‌های خارشتر گاه تا ژرفای ۵ تا ۷ متر هم می‌رسد. میوه آن را ترنجبین (تَراَنگَبین) می‌نامند که به معنی عسل تر است. این گیاه در شوره‌زارهای ایران، عربستان، صحرای سینا، سوریه و هند و پاکستان تا ارتفاع ۴۰۰ متری از سطح دریا می‌روید.

**ښِتۈگ: ښِتۈگ نئڎداو**=فرو گذاشتن، غرق کردن در آب؛ ښِتۈگ نیستاو= غرق شدن در آب؛ ښِتۈگ یم بِرِنج ناست= برنج در آب فرو رفت.

**ښِڅهوِن، ښِڅهوین**= خنک خور؛ یو بر تو ښِڅهوین= او نسبت به تو زود تر خنک میخورد.

**ښِڅئداو**= خنک خوردن.

**ښِڅیڅ، ښِڅیت**= انگور فرنگی سیاه (نام علمی:(Ribes nigrum یکی از میوه‌های مناطق معتدل است. این میوه بومی کشورهای مرکزی و شمالی اروپا و شمال آسیا است و در این کشورها به‌طور وسیع کشت می‌شود. انگور فرنگی سیاه میوه‌ای است که در ایالات متحده آمریکا کمتر شناخته شده‌است. این میوه (به فرانسوی: Cassis) نامیده می‌شود و در قنادی و شیرینی‌پزی فرانسوی برای تهیه سس میوه یا تزیین کیک کاربرد دارد. این گیاه در منطقه ارسباران به اشتباه قره قاط نامیده می‌شود. انگور فرنگی سیاه درختچه‌ای است با شاخه‌های مستقیم و برگ‌های بریده بریده که پشت برگ‌های آن برجسته می‌باشد، گل‌های زردرنگ و کم‌رنگ آن به میوه‌های سیاه تغییر پیدا می‌کنند که بلندای آن به ۱/۵ تا ۲ متر می‌رسد.وپ.م. ږِنید، قَرَقات.

**ښِځېج**= شدزی، باشنده شِدز.

**ښِچِښتاو**= بریدن.

**ښِچیفتاو**= ۱- درز دادن، ترکیدن؛ دَم پِبیزگ لپ مه پف، یِد ښِچافت= این مثانه( پوقانه) را پف نکن می ترکد؛ ۲- آرام نشستن؛ خو جای تے ښِچیفتاو= در جای خود آرام نشستن.

**ښِچئفتاو**= انفجار دادن، شکافتن.

**ښِچیف**=ح. مارموت( از سرده Marmota).

**ښِچیف-رئ**ز= غارمارموت.

**ښِچیف- خارݑ، ښِچیف- خارڎ**= ب. پونه ‌سا ([نام علمی](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%86%D8%A7%D9%85_%D8%B9%D9%84%D9%85%DB%8C" \o "نام علمی):Nepeta glutinosa ) نام یک [سرده](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%B3%D8%B1%D8%AF%D9%87" \o "سرده) از [تیره](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AA%DB%8C%D8%B1%D9%87_(%D8%B2%DB%8C%D8%B3%D8%AA%E2%80%8C%D8%B4%D9%86%D8%A7%D8%B3%DB%8C)" \o "تیره (زیست‌شناسی)) [نعناعیان](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%86%D8%B9%D9%86%D8%A7%D8%B9%DB%8C%D8%A7%D9%86) است. این سرده در حدود ۲۵۰ گونه دارد که بومی اروپا، آسیا و آفریقا است، و همچنین به آمریکای شمالی نیز رفته‌است.

**ښِچافچ**= شکاف، درز، سوراخ؛ پورگ ار دے ~ زِبُد= موش در این سوراخ درآمد؛ مو ماݑ اس مو ڎُست اند خَطا سُت خو، ڎاد ار تهخ ~= عصا چوب از دست من خطا خورد و افتید در شکاف سنگ.

**ښِقَوست**= قل قل؛ یو ښوڤد ~ تِس سُت= شیر قل قل چپه شد.

**ښِقَپ**= کاملا، مطلق(کور)؛ مو باب ~ کۈر، اچعݑ نه وینت= بابایم مطلق کور است، هیچ نمی بیند.

**ښِقهپتاو**= ۱- پالیدن، جستجو کردن؛ څۈندے تر تارِکے ښِقهپ، نه ڤودے= هر چند در تاریکی پالید، نیافت؛۲= بیهوده گپ زدن، یاوه سرایی.م. څئپتاو.

**ښِقیمباڤ**= گمشده، ناپدید؛ احمد بېک ار پَستېڤ سُت خو، ښِقیمباڤ سُت، غَل نِست اده= احمد بیک پستیو رفت و نا پدید شد، تا بحال نیست.

**ښِقارَک-واښ**=ب. اُشنان (نام علمی:( Seidlitzia rosmarinus نام یک گونه از سرده اشنان (سرده) است. اشنان گیاهی است با شاخه‌های باریک، برگ‌های ریز، و طعم شور که معمولاً در شوره‌زارها می‌روید. نام‌های دیگر آن چوبک اشنان؛ اشنان قلیا؛ آذربو؛ آذربویه؛ غاسول؛ خَرند؛ و خلخان است. از خاکستر حاصل از سوزاندن شاخ و برگ گیاه اشنان، ماده‌ای قلیایی «کلیاب» بدست می‌آورند که در مراکز صنعتی و سنتی مانند صابون سازی، سفالگری، شستشوی نخ‌های ابریشم و شیشه‌گری استفاده می‌کنند. در گذشتهٔ نه چندان دور نیز مغز ریشهٔ آنرا خشک کرده و به عنوان شوینده استفاده می‌کردند.وپ.

**ښِڎجېج(ج. ښِڎجَجېج)**=شِدجی، باشنده شدجی( در خاروغ).

**ښین**= خاکستری(رنگ).م. کبوت.

**ښین بۈښک**=ورم، التهاب، جوش(اکنه).

**ښین-ڤِدیرم**=ب. درمنه، یوشان، ترخ( نام علمی: Artemisia rutifolis) جنسی از گیاهان شامل ۲۰۰ تا ۳۰۰ گونه گیاه از تیره کاسنیان هستند که کپه های خوشه ای و گل هایی معمولا تلخ دارند.وپ.

**ښینېځَک**= صبح وخت، سپیده صبح(گل صبح).

**ښین-ځېم**= چشم آبی، چشم خاکستری؛ ښین-ځېم مِس ڤېد، وُز اُم وَم زیوج= اگر چشم خاکستری هم باشد، من او( مث.) را دوست دارم.

**ښینچ**= ۱- ساقه های خشک جاشیرعلوفه ای برای سوخت استفاده میشود؛ ۲- بقایای ساقه های خشک علوفه.

**ښین-شوڎد**=ب. سنجد تلخ، کام، کهام (نام علمی: Hippophae rhamnoides) نام یک گونه از سرده سنجد تلخ است.وپ؛ گیاه سنجد تلخ درختچه ایست خاردار و به ارتفاع 1 تا 3 متر که به حالت وحشی وجود دارد نام علمی آن یونانی است و از دو واژه Hippos به معنای اسب و pheos که نباتی است خاردار تشکیل یافته است انتشار این درختچه در اروپا و آسیای غربی و مرکزی است و تا مغرب چین و شمال غرب هیمالیا پیش می رود و در ایران در ارتفاعات البرز تا آذربایجان و طالقان و دره کرج انتشار دارد و برای پرچین باغها بکار می رود. از ریشه های ضخیم این درختچه به سهولت پا جوشهای بسیاری خارج می شود که خود موجبات انبوه شدن گیاه را در ناحیه ای فراهم می آورد و از این جهت است که در اراضی ماسه ای سواحل دریاها برای جلوگیری از حرکت تپه های ماسه ای این درختچه را می کارند تا به سهولت بر اثر انبوه شدن جلوی پیشرفت این تپه ها را بگیرد. برگهائی دراز و باریک ، نوک تیز و به درازای 5 تا 6 و به عرض یک سانتی متر دارد. پهنک برگ آن فاقد دندانه ولی دارای دمبرگ بسیار کوتاه است سطح فوقانی پهنک برگهای آن به رنگ سبز خاکستری ولی سطح تحتانی آنها نقره ای و پوشیده از فلسهای مایل به خرمائی است گلهای آن که در اوائل بهار ظاهر می گردد ، رنگ مایل سبز دارد و بر دو نوع نر و ماده می باشد. میوه اش کوچک تقریباً کروی به رنگ زرد و نارنجی و دارای طعم ترشی است. دوران گل دهی : اردیبهشت – خرداد زمان برداشت میوه ها : اردیبهشت تا آبان. رشد؛ (Hippophae rhamnoides) شاخه های ضخیم آن برای ذغال و میوه و گل های آن برای آرایش و ملایم نگه داشتن دستان استفاده میشود؛ ~ تے ته مِس بهره سۈد= سنجد تلخ هم میوه دارد.م. گَل شوڎ.

**ښین چوشچ**= جو دامی.

**چوشچ**= جو دو سر( نام علمی: Avena sativa)گیاهی است از خانواده گندمیان که دارای گل‌های بسیار ریز و نامشخص است. گیاهی علفی یک‌ساله است که به عنوان غذای دام کشت می‌شود. گل‌های جو دو سر سنبله‌ای هستند و دانه‌های آن دارای مقدار زیادی کربوهیدرات مانند نشاسته و همچنین اسیدهای چربی مانند اسید پالمتیک، اسید اولئیک و اسید لینولئیک را در ترکیبات خود داراست. یولاف ریشه افشان و ساقه بند بند و توخالی دارد که هرکدام به یک خوشه منتهی می‌شود. برگ‌های آن باریک است و قسمت پائینی آنها به صورت غلافی دور ساقه را احاطه می‌کند. جو دو سر نیز همانند برنج و جو دارای پوسته (هال) می‌باشد. جو دوسر دارای یک سری برجستگی مو مانند به نام تریکوم است که این برجستگی‌ها سبب سختی کار با جو دو سر می‌شوند زیرا در هوا معلق می‌شوند و سبب سوزش بدن می‌گردند. از نظر ساختمانی جو دو سر کاملاً باریک و کشیده است و از دو طرف یکسان است برای همین به آن جوی دو سر گویند. تا به امروز نیز در ایران به طور گسترده کشت نمی‌شود.وپ.

**ښین-جوږ(مذ.)، ښین-جهږ(مث.)**=خاکستری خال خال(لکه لکه)؛ ښین-جهږ مَږېن مو-ند ڎییۈن= گوسفند های خاکستری خال خال دو رٲس دارم؛ شایِن ښین-جوږ ات وے کهل زَریځ دستور= رنگ شاهین خاکستری خال خال و سر آن مانند گوگ است.

**ښیرځ۱، ښیرځَک**= نام کرمک زرد رنگ؛ ~ دراز ات زیرد ات بِرِک چیرم= "ښیرځ"- کرم دراز، زرد رنگ و باریک است.

**ښیرځ۲، ښیرځَک**= ۱- پاک، خالص، خالی؛ مم ښیرځَک ښَرڤا-ت مو-رد چیز ڤود، ارۈ گوښت نِست= چرا این شوربای خالی برایم آوردی، درآن گ.شت نیست؛ ۲- لچ؛ تو-ت ښیرځَک، خو پوښاک پِنِځ= تو لچ استی، کالایت را بپوش؛۳- بدون چیزی؛ وم ښیرځه سِځَت مو-رد دهکچود، وُز اُم وم بِنئست= سوزن بدون تار ایکه بمن دادی، من آنرا گم کردم.م. شِلَک.

**ښیج( ج. ښَجېن، ښیجېن، ښیج خېل)**= گاو(نر).

**ښیج-اند، ښَج-اند**= از گاو؛ ښَج-اند بۈنه-ت، دئ قویند= گوشت گوسفند را بنام گوشت گاومیخوری( متل)؛ ښَج-اند گوست= گوشت گاو.

**ښیج-بۈست**= پوست گاو؛ مو-ند غُله(غُلله) ~= من پوست گاو کلان دارم.

**ښیج-وِڎِچَک**= تیره بال لاکی- bombycillidae(تعداد گونه ها: ۱) مشخصهٔ این پرنده، پرهای نرم و ابریشم مانند آن است و معنای نام علمی آن نیز دم ابریشمی می‌باشد. نوک برخی از شاهپرهای بال‌لاکی قرمز است و در بال‌لاکی‌های بوهمی و سدری به رنگ قرمز لاکی می‌باشد. پاهای پرنده کوتاه و قوی بوده و بال‌ها و کاکلشان نوک‌تیز می‌باشد. پاها، چشم‌ها و نوک پرنده تیره رنگ است و خطی سیاه از میان چشمها عبور میکند. پرهای پایین نوک نیز سیاهرنگ می‌باشد. دم بال لاکی کوتاه است و انتهای مربع مانند آن زرد و یا قرمز می باشد. بال‌لاکی‌ها پرندگانی شاخه‌نشین هستند و در جنگل‌های شمالی زندگی می‌کنند. غذای اصلی آنها را از آغاز فصل تابستان تا شروع بهار، میوه‌های فصلی همچون توت فرنگی، توت، تمشک، گیلاس، انگور و زغال اخته تشکیل می‌دهد. در فصل بهار نیز از شیرهُ جوانه و خود گل‌ها تغذیه می‌کنند. این پرندگان در زمان‌های گرمتر از سال به شکار حشرات نیز می‌پردازند و معمولاً لانه‌هایشان را یا در مناطقی که میوهٔ فراوان دارد بنا می‌کنند یا آنها را در نزدیکی آب می سازند تا بتوانند حشرات در حال پرواز در آنجا را شکار کنند.دپا.

**ښا**= شاید، ممکن، احتمالن؛ تو زارڎ ~ اس مو ڤِرُښت= شاید دلت از من شکسته است؛ یم کَښت ~ دوس؟= این غله شاید کم است؟. زایرا.

**ښاب چېد، ښاب چئد**=شمشیر؛ خوښاب چئد یے چے رد مه دهک= شمشیر خود را بکسی نده.

**ښاوجَک، ښَوجَک، درم.ښاږجَک، ښئوجَک**= یولاف وحشی یا یولاف پوچ، جو دوسر پوچ یا گندم کاهو (نام علمی: Avena fatua)، گونه‌ای علف از سرده گندمیان آونا است. این جو بومی اوراسیا است ولی به بسیاری از مناطق معتدل جهان هم معرفی شده‌است. در بسیاری از مناطق جهان طبیعی و در بعضی دیگر به عنوان علف مضر در نظر گرفته شده‌است. یولاف وحشی گیاهی است یک‌ساله و تک‌لپه‌ای که با بذر تکثیر می‌یابد. گل‌آذین خوشه‌ای خیلی باز و مرکب (پانیکول) منظمی دارد که در تمام جهات به‌طور یکنواخت رشد می‌کنند. سنبلچه‌های آن منفرد و از پهلو فشرده شده‌اند. و در هریک از آن‌ها ۲ تا ۳ گل ریش‌کدار دیده می‌شود که معمولاً گل انتهایی ان عقیم است.وپ؛ ~ به پَساڤے ژِندَم ښَڅ خیرت= جو دوسر پوچ ازپس گندم آب میخورد( متل).

**ښاگِرد**= شاگرد.

**ښاڎ**= خانه، حویلی.

**ښاڎ دار**= خانه دار، حویلی دار

**ښئیداو، ښئیتاو**= خواندن.

**ښای**= توده سنگ؛ وُز اُم خو ڤارج وے ~ تَر تیر زِبېنت= من اسپ خود را مجبور به پریدن از توده سنگ کردم.

**ښای بِش، ښای بُش**= پشک وحشی

**ښایدۈن**= در جایکه سنگ زیاد باشد، توده ای از سنگ ها.

**ښایېنڅَک، ښایېنځَک**=چندش آور، تند و زننده، بیزاری(برعکس. مَلغېنڅَک)؛ وُز اُم ارۈ ~ ڤَد ات، پَدئ سٲم مَلغېنڅَک= من اینجا بیزار شدم، بروم آنجا تا برایم خوشایند باشد.

**ښاییج**= خواننده، شاگرد.

**خار-سِکون، خار-سِکوند**= نوع چَنگَک، اَنْگُشْته یا چهارشاخ؛ خو خَلۈن اُم ~ چود=(من) خونیا خود را با چهار شاخ باد کردم.

**خَلۈن**= خونیا، خونیه، پَر، کویه.مدم.

**سِکون**= چَنگَک، اَنْگُشْته یا چهارشاخ (در برخی گویش‌های محلی: «اوسین») ابزار کشاورزی دسته‌داری است که دسته‌اش معمولاً از جنس چوب است و به دسته بیل و پارو شبیه است که به یک سر آن چهار شاخه نوک تیز معمولاً پولادین که اندکی خمیدگی دارند وصل شده‌است ازاین‌رو روی هم‌رفته به پنجه انسان و چنگال غذاخوری بی‌شباهت نیست (دلیل نام چنگک و انگشته هم همین است). شمار شاخه‌ها ممکن است پنج شاخه و بیشتر داشته باشد اما به همین نام چهارشاخ خوانده می‌شود و برای به باد کشیدن خرمن‌های کوفته بکار رود تا دانه را از کاه جدا گردانند.وپ.

لی= تلنبار( درزه های جمع شده).مدم.

ښارچے۱= انواع حیوانات اهلی (در مورد چهار پایان شاخدار خورد)؛~ جۈندار اند دُمبه نِست= گوسفند نوع اهلی دمبه ندارد؛ مٲش ار ~ گوښت به مزه دے دِڤېست= برای ما گوشت نوع حیوانات اهلی به مزه تر معلوم میشود.

ښارچے۲= کسیکه به ایلاق می آید؛ بیگانه، نا آشنا؛ یېل چِزهنېن ېن اس یېل تے چوست ادے، ښارچے یېن ېن سِفهد(نه آدم پے یېل څه سِفینت)= زنان ایلاق دار دیدند که نفر ها بطرف آنها می آیند؛ ک-اِد ښوڤد دے ښارچے یېن غئڤ ارد= شیر بر دهان بیگانگان در ایلاق رفت.

**ښارچے**-**بۈست**= پوست بز اهلی؛ ~ اس نَخچیر بۈست سُست دے= پوست بز اهلی از پوست آهو سست تر است.

**ښارچے یند**= گوشت بز یا گوسفند اهلی.

**ښئڤداو**= خواب کردن.

**ښاج**۱= خسته زردآلو.

**ښاج**۲- ترس؛ ښاج چ.= ترساندن؛ ښاج-ات-وئز چ.=ترساندن؛ ښاج ڎئرتاو= ترسیدن؛ ښاج پے ښاج، ښاج بر ښاج= باترس.

**ښاج** **بۈن**= کسی را که شب برای خواب کردن به خانه دیگری دعوت میکنند تا نترسند.

**ښاجے** **جِن**= ترسو.

**ښاج**-**ښَرڤا**= اتاله با خسته زردآلو

**ښُڤه**= آهن خام(فرآوری ناشده)؛ ژیر ار کوره کِنېن، اس وم ند سِپِن زِوئڎېن، کو ښُڤه= سنگ را در کوره آتش می اندازند و از آن آهن بیرون میکشند، آنرا آهن خام میگویند؛ ښُڤه دستور غهڅ ڤَد ات لاشه سَت= دختر مانند آهن خام قوی بود، اما لاغر شده.

**ښُڎجَک**= شنیده؛ تمه اواز ~ نه سُت= صدای تان شنیده نشد؛ وے اواز ~ سُت=صدای تان شنیده شد.

**ښُمئڎ**= بب. ښِمئڎ.

**ښُمنې**= فردا؛ تهم ته ~ خېښے چید سٲو ٲم=فردا خواستگاری میرویم؛ ~ ته چید سٲو ٲم= فردا خانه میرویم.م. سحر، صبح.

**ښُپ**= خمیده( برای پنهان نگه داشتن از دېد کسی)؛ یو غَل ک-اُم اند ~، یے یار ته وے نه وینت= او در آنجا هنوز خمیده پنهان است و کسی او را نمی بیند؛ ښُپ ڎهداو= له دادن( فشردن، به زور جا دادن)؛ سٲو وے یاږج ښُپ ڎهڎ= برو آرد را له بده؛ ښُپ خو ڎهداو= خود را خم زدن؛ یو ژیرے مو تے وېڎد ات، وُز اُم خو ښُپ ڎاد، اگه نی مو کهل اند ڎاڎجَت= او بالای من سنگ انداخت و من خود را خم زدم، اگر نی به سرم میخورد.

**ښُفچ**= چوب، خمچه؛ یے ~ زے خو، دے ښیج دئ= یک چوب بگیر و این را بران؛ ښُفچ ڎ.= چوب زدن؛ ~ پے درخت س.= ترسیدن؛ وهڎ ته اس مو ~ پے درخت سٲوېن= آنها از من بسیارمیترسند.

**ښُفچَک**= لوله چوبی یا از استخوان برای انتقال ادارا اطفال در گهواره.

**ښُښ**= اناتومی. شش.

**ښُښ**-**سور، ښُښ**-**سورَک** = گرفتن محفلی توسط اقارب نزدیک یک روز قبل از عروسی.

**ښُڅ**۱= جای زیر قبرغه ها؛ ~ اند څه دے یېن، آدم لپ زهر سۈد= اگر در زیر قبرغه بزنند، آدم بسیار درد می بیند.

**ښُڅ**۲= آب گوشت، سوپ.

**ښُجَندېج**= شجندی، باشنده شُجند.

**ښوڤد**= شیر.

**ښوڤد**-**اَشَو**= مخلوط شیرو روغن.

**ښوڤدَک**-**واښ**، **ښوڤد**-**واښَک**= ب.(کاهوی خار دار یا گاو چاق کن-**Lactuca serriola**) کاهوئَک یا کاهوی خاردار گیاهی یک‌ساله زمستانه یا دو ساله که توسط بذر تکثیر می‌شود. کاهوئک دارای ساقه‌های نسبتاً سخت و تو خالی، در بخش بالایی منشعب، به رنگ سفید متمایل به قرمز و رگه‌دار است. برگ‌های آن نسبتاً بزرگ، به رنگ سبز متمایل به آبی هستند. کاهوئک گیاهی است به صورت ایستا با ارتفاع ۳۰ تا ۱۸۰ سانتی‌متر.وپ.

**ښوڤد**-**واښَک**= بب. ښوڤدَک-واښ

**ښوڤد**-**خار**= ۱- شیر خوار؛ ۲- شیری(شیر دهند)؛ دم مَږ خو-رد ~ یاس=این گوسفند شیری را ببر برای خود.

**ښوڤ**-**جیڅ**، ښوڤد جیڅ= شیر خانه، محل نگهداری شیر در ایلاق.م.کِچارَک، شیرخۈنه.

**ښون**= کون، مقعد، نشستنگاه ؛ خو ~ سِت تے رِبیداو= نشستن؛ روزے بر دراز یو خو ښونے سِت تے نه رِبوید= تمام روز او در جایش نه نشست.م. شَرڎیځ.

**ښور**= تحریک، تهمت؛ ښورڎهداو= تحریک کردن، تهمت زدن؛ مو ته ښور مِس څه ڎېن، وُز ته پے خو چار قهر نه کِن ام= اگر مرا تحریک هم بکنند، ما بالای شوهر خود قهر نمی شوم؛ دے ېېن ښور ڎاد خو، یِد یَت به-داوے مو ښیڤداو= او را( در مورد من) تحریک کردند و آمد، دلش بود مرا لت کند.

**ښورَدَخ**= تحریک، تهمت.

**ښورڎهڎیج**= تحریک گر، تهمت گر.

**ښور**-**ښور**= دل بدی؛ تمه زارڎ ښورښور څه کِښت، قند چای برئزېت= اگر دل بدی دارید، چای بوره دار بنوشید؛ وے زارڎ غَل ښور-ښور کِښت= او هنوز دل بدی دارد.

**ښوځ**= باد؛ ښوځ چ.= باد ک.( گندم در ایام خرمن کوبی)؛ ښوځ خو ڎهداو.= خود را گاز دادن( خود را تاب دادن).م. شَمال.

**ښوځَدَخ**= طوفان، باد تند، گرد باد.

**ښوځ**-**بُفچ**= طوفان، باد تند، گرد باد.

**ښوځ** **خارَک**=ح. دِلیجه (نام علمی: Kestrel) پرنده‌ای شکاری از سرده شاهین است که در آسیا، اروپا و آفریقا زندگی می کند. دلیجه چند گونه دارد که دو گونه دلیجه معمولی و دلیجه کوچک در بیشتر مناطق ایران، در دشتها و کشتزارها و حتی در شهرهای بزرگ مانند تهران، به‌صورت مهاجر و بومی، دیده می شوند.وپ.

**ښۈم**= شام؛ ښۈمَکے= شامگاه.

**ښۈن**= گردنه خیک یا مَشک که از طریق آن پف میکنند؛ وُز خو زِناڅ ښۈنېن ڤیس اُم= من گردنه های مَشک خود را بسته میکنم.م.پُفیجَک.

**ښۈنه** **بَندے**= قسمت چار خانه در زیر روزن.

**ښۈنچے**= داماد.

**ښۈنچے** **گَرے**= داماد داری.

**ښۈفڅ**= سوراخ برای دسته(تبر، تیشه...)؛ یم تَڤهر دسته ار ~ افلَقه سِڅ= سوراخ تبر برای دسته اش فراخ شده است؛ چِب تر ښۈفڅ= پرشده، پرشده تا آخر؛ یه گَرڎېنت بې غَمَݑ چِب تر ښۈفڅ= او(مث.) قاشق را پر کرده و بی غم زده روان است(خورده روان است).

**ښۈج**= چیدن، وجین کردن، پاک کردن کشت ازعلف هرزه وخودرو؛ دهڎ ږِنِکېن ښۈج کِنېن= زن ها کشت را ازعلف هرزه پاک میکنند.

**ښۈج**-**واښَک، ښۈجَک-واښ**= علف هرزه چیده شده از کشت.

**ښۈج** **گهر**(**ج. ښۈج گهرېن**)= کسانیکه کشت را ازعلف هرزه پاک میکنند.

**څَڤار**= چهار(۴).

**څَڤار**-**ڎیس**= چهل(۴۰).

**څَڤاراُم** = چهارم(۴).

**څَڤار**-**ځېم**= چهارچشم.

**څه-وَخت**= چی وقت.

**څه دے، څه دَݑ**= چه؟ چه شده؟؛ چیزت ښاڤج، ~ تو-رد؟= چرا خواب استی، تو را چه شده؛ یو تو څه دے یے چود=او از تو چه میخواهد؟( او تو را چه کار داشت؟)؛ یے څه دے، یے څه دَݑ= هیچ.

**څَن**۱= تفنگ.

**څَن**۲= کمان(برای باز نمودن پشم و پنبه)؛ څَنِچ= کمان خورد

**څَنَک**= تفنگچه بازی

**څَن**-**ڎهڎیج**= نداف.

**څَنِچ**- **ڎهڎیج**= نداف(با کمان خورد).

**څَن**-**کَمۈنَک**، **څَن**-**کَمونَک** = فلاخن، فلخمان؛ څَن-کَمۈنَک قتے وِڎِچ ږېو ٲم= با فلخمان گنجشک را شکار میکنیم.م. کَن-څَمۈنَک.

**څه رهنگ، څَرهنگ**= ۱- چی؛ چی رقم، چطور؟؛ ۲-چرا؟ چی.

**څَخماخ**=چقماق(سنگ)؛ ار اریزم ~ څه واښت، یو اریزم پِڎِست= اگر در دوده دیگ چقماق بیافتد، دوده میسوزد؛ څَخماخ ڎئد= چقماق زدن(سنگ).

**څَخماخ-ژیر**=سنگ چقماق.

**څهڤداو**= گاز گرفتن( در مورد موش های زهر دار)؛ میرموشۈن ته مال څه څَڤد، مال ته میرت= وقتیکه موش تازی( قاقم) رمه را میگزد، رمه می میرد.

**څِرَخَک**=ب. دم شیر(گوش شیر)، لونوروس کاردیاکا (نام علمی: Leonurus cardiaca) نام یک گونه از تیره نعناعیان است.وپ.؛ غهڅېن ات بچگله یېن ېن ~ قاق ښوڤدَک ڎوڤد خو ساجق جیناوېن غِمئښت وے= دختران و بچه شیر خشک دم شیر را می چیدند و مانند ساجق آنرا میجویدند.

**څهښ**= پیاز وحشی(پیاز کوهی:Allium sp.)؛ ~ بېښدے گِردے چَښمه، پیاز دستور وېڤ مزه یت قالِب= پیاز وحشی بیشتر در اطراف چشمه میروید، مزه و شکل شان مانند پیاز(عادی) است.

**څهښ** **زار**= ۱- جائیکه پیاز وحشی زیاد است؛ ۲- نام محلی در بجوی است؛ پے ~ اسید لپ څهښ ڤُد= امسال در تسخزار پیاز وحشی زیاد بود.

**څهښ مون**= سیب ترش.

**څهښ ناش**= زردآلوبا خسته(هسته) تلخ.

**څېم(ج. څېمېن)**= چشم. م. چَښم.

**څېمَک**۱= عینک چشم.

**څېمَک**۲=مهره های خورد.

**څېمَک**۳= بازی طفلانه، وقتیکه به نوبت سنگچل ها را درچقوری ای درزمین میگذازند؛ څېمَک بئښتاو= "څېمَک" بازی کردن.

**څېمَکے**= چشمک زن؛ څېمَکے ڎئد= چشمک زدن.

**څېم** **ووس**= کاسه چشمک؛ څېم ووس خیداو=دشمنی کردن؛ وهڎېن تُلۈ(تولۈ) څېم ووس خوږج، تر همدِگَر گهپ نه ڎهڎېن= آنها مثلیکه دشمن استند، با همدیگر گپ نمی زنند.

**څېم** **دهرڎ**= چشم درد.

**څېم** **فئلَک**= نام حشره ای مانند زنبور؛ زنبورهای بی‌عسل(زنبورهای بی‌عسل حشراتی هستند که در راستهٔ پرده‌بالان و زیرراستهٔ باریک‌تنه‌داران قرار دارند. زنبورهای بی‌عسل نقشی بسیار حیاتی در کنترل جمعیت حشرات و دفع طبیعی آفات دارند چراکه تقریباً تمام گونه‌های حشراتی که آفت کشاورزی و باغ‌داری محسوب می‌شوند دست‌کم یک گونه زنبور بی‌عسل به عنوان شکارچی یا انگل آنها وجود دارد به همین دلیل استفاده از زنبورهای بی‌عسل برای کنترل بیولوژیکی آفات در حال گسترش است. زنبورهای بی‌عسل بیش از یکصد هزار گونه دارند. بیشتر آنها زندگی انگلی و انفرادی دارند اما برخی هم زندگی اجتماعی دارند و کندوهایی شبیه به کندوهای زنبور عسل می‌سازند اما هیچیک از آنها عسل تولید نمی‌کنند. بیشتر آنها همه‌چیزخوارند و از شهد گل‌ها، میوه‌های افتاده و لاشه‌ها تغذیه می‌کنند. اکثر زنبورهای بی‌عسل نقشی در گرده‌افشانی ندارند اما تعداد کمی از آنها در گرده‌افشانی مشارکت می‌کنند. به ویژه زنبورهای انجیر که تنها گرده‌افشان درختان انجیر محسوب می‌شوند و اهمیت حیاتی در بقای این درختان دارند.پ.)

**څېم** **غهڅَک**= مردمک چشم.

**څېم**-**سېر**= قانع، چشم و دل سیر(متضاد څېم-قهت).

**څېم**-**قهت**=گرسنه چشم، حریص(زیادت جو)، طمع کار(متضاد څېم-سېر).

**څېم**-**قهتے**= گرسنه چشمی، حریصی. م. قهت-ځېمے.

**څېښڅ**= سوزش دل(سوزش دل به دلیل زیادی اسید)؛ دے دارے خهر، تو ~ بِنئست= این دارو را بخور، سوزش دلت گم میکند؛ څېښڅ چ.= سوختن دل؛ مو-رد څېښڅ کِښت= دلم میسوزد.

**څېښڅَک**= نام سبزی خوردنی.

**څئپتاو**=دست زدن، لمس کردن؛ اه غهڅ، کو څئپ اُم، یَم چیز ار دَم بوجین بُقَݑ؟=ای دختر، من دست بزنم این کلوله مانند در بوجی چه است؟

**څئپ-څئپ، څئپ-څئپِک**= با احتیاط؛ نِگاره ته دۈند څئپ-څئپِک تیزد ادے، تُلۈ کِرښ ته سۈد= نگاره آنقدر با احتیاط راه میرود، مثل اینکه می لغزد.

**څئښتاو**=جمع کردن(توته های چوب و خمچه، سرگین)؛ رېزگے ژیز څئښ خو، ڤه= توته های خورد هیزم را جمع کن و بیار؛ ژیز وُز څئښ اُم ات پئختاو تو پیځ= من هیزم جمع میکنم و تو نان پخته کن.

**څئښَک، څئښے**= ساقه های کلان غله که در هنگام خرمن کوبی درست میده نشدند و آنها را باد نمیبرد.

**څِڤینڅ**=۱- زنبور؛ ۲- زنبور عسل.

**څِڤینڅ-رئز**= آشیانه(خانه)زنبور.

**څِڎجَک**= درو شده.

**څِڎاو**= درو کردن.

**څِلَقَک، څِلیقَک: څِلَقَک ڎئداو**=ایستاد شدن، به پیش نرفتن؛ یم مو کار~ ڎاد= کار من به پیش نمیرود؛ څِلَقَک س.= ایستاد شدن، به پیش نرفتن؛ لهش کهل ارد اُم ڎاد، یه دڎ تَر زِبا دے انگَخت، لۈڤېن ته ~ سَت، ڤا ته باز اُم= من با الک برسر دولک زدم، اگر آن به عقب پرید، میگویند"به عقب پرید"و دوباره میتوانم بازی کنم.

**څِلین-څِلهق**= عجولانه، با شتاب و سرعت؛ یه ~ پۈند تیزد= او(مث.) به سرعت راه میرود.م. بې ثمر، بې وِلِچ.

**څِلُلئخ، څُلُلئخ**= سریع، با دوش؛ یو اِک دۈن(اِک دۈند) څِلُلئخ زِبُد ات، وُز اُم وے گیر ڎاد= آن به سرعت پرید و من او توقف دادم؛ څِلُلئخ س.= به سرعت دویدن.

**څِلُق، څُلُق، څِلۈق، څُلۈق** = ایستاده.م. ځُق، څُق.

**څِلُقَک**= قله؛ گه در برے یار، گه در څِلُقَکے تار=گاهی در بغل یار و گاهی بر سر قله(کوه)( متل).

**څِلُق- بُلبُل**= نا آرام، آدم بی قرار، مضطرب؛ ا-ڎه، څِلُق- بُلبُل-ات-آ؟ چے بُن نَݑ= ای بچه چقدر نا آرام استی، در جایت بنشین.

**څِلُقاوَکے**= ایستاده؛ ~ ته خِراک نه خېن= ایستاده خوراک نمیخورند.

**څِلُق-خاښ**= با شاخ های راست؛ یے ~ بُچ دے ند بېد= یک بز او که شاخهای راست داشت، گم شد.

**څِمو، څُمو، څِمود، څُمود**= کجاوه.م. ڎید-ڤار.

**څِموبُڅ، څِمودبُڅ، څُمودبُڅ**= کجاوه خورد.

**څِمویَک، څِمودَک، څُمودَک**= کجاوه خورد؛ څِمودَک ته ښیج پے غئڤ ڎېن ادے، خاج خِستے کَښت مه خیرت= کجاوه خورد را به دهان گاو بسته میکنند، تا در هنگام خرمن کوبی غله را نخورد.

**څِمو-جاݑ، څِمود-جاݑ**=۱- توده پارو در زمین، با کجاوه انداخته شده؛ یه ڎید وم زِمڅ ارد ~، غَل تِخیرم نا چید=پاور در زمین است هنوز پراکنده نشده؛۲- **څِمو-جاݑ- ېن** محلی در بین قول سپک (څَپَک قۈل) و قول شیوه(ښېوه قۈل) در بدخشان افغانستان.

**څِنهښڅ، څِنهښڅَک**=۱- لاغر؛ څِنهښڅَک ژاو= گاو( ماده) لاغر؛ څِنهښڅ آدم=آدم لاغر؛۲- زشت، نا محسوس؛ یه اِک-دۈند څِنهښڅَک غهڅ یَست دِدے، تَر وَم دیدارڅه چِسے، لۈڤے بَغېر یے چیز اس وَم ڎُست نه یاڎد، ات یه وے کارݑ کِښت=او(مث.) یک دختر نا محسوس است به قواره اش ببینی، فکر میکنی که چیزی از دستش نمی آید، اما او آن کار را میکند.

**څِرَکتاو**= باران ریز و نمناک باریدن، بارش خفیف؛ بارۈن څِرَقت، مو چید چَکَک سُت= بارش خفیف بارید، خانه من چکید.

**څِرَفڅتاو**= سوزش کردن، درد کردن، سوختن.

**څِرَخ**= رعد و برق؛ اولین اشعه آفتاب از پشت کوه؛ آفتاب برآمد؛ څِرَخ چ.= برآمدن (آفتاب)؛ خیر ~ چود ات، یو اندوید= آفتاب برآمد او هم از خواب بیدار شد.

**څِرَخَک**=جرقه؛ ~ مو ڎادے= جرقه بالای من آفتاد؛ ~ انگَخت مو گِرېبۈن تے خو، ݑُد یَم= جرقه بالای گریبان من افتاد و آنرا سوختاند؛ څِرَخَک ڎئد=جرقه زدن.

**څِرَختاو**= جرقه زدن؛ یِد ژیز ارجا څه امبَښڅِن، څه څِرَقت= این هیزم جرقه میزند و ممکن از جایی آورده شده که ارچه دارد.

**څِرېمتاو**= ۱- سوزش کردن، درد کردن، سوختن؛۲- غم و غصه کردن، پریشان بودن.

**څِراو، څِراوَک**= چراغ، چراغک.

**څِراودۈن**= چراغدان

**څِراو-سئخ**= چوب برای چراغ(سوته چراغ).

**څِرتَک: څِرتَک ڎئداو**= پاش دادن لعاب دهن یا آب از طریق دندان ها؛ یه ښَڅ ار خو غئڤ کِښت ات، څِرتَک ڎید=او(مث.) آب در دهان میکند و از طریق دندان هایش پاش میدهد.

**څِرۈښتاو**= ۱- خساره رساندن، خراشیدن، صدمه رساندن؛ مو کَن څَمۈنَک(څَن کَمۈنَک) ات څِرۈښت خو، یه ڤِرَښت=به فلخمان من صدمه رساندی و آن شکست؛۲- پریشان بودن، تشویش کردن؛ یو مو خَښے څِرۈښت، ات وُز اُم دے رِنوښت= از خاطر او بسیار به تشویش بودم، اما من حالا فراموش کردم؛۳- فریب دادن؛ ڎو تاڤت مو خَښ څِرۈښت، شچ ته نه ڤهرڎے یے=دو بار مرا فریب دادی، حالا نمیتوانی.

**څِرڅِرهک**= ب. نام بوته(پیچ اناریان-Incarvillea olgae)، که از شاخچه های آن برای شمع استفاده میشود.

**څِفتاو**= دزدی کردن.

**څِفیج**= دزد.

**څِښ**۱= بوته، یک نوع نَعناعیان یا لب‌گشادگان Lamiaceae) یا (Labiatae‎ یکی از تیره‌های گیاهی است. این تیره در حدود ۲۳۶ سرده و ۶٬۹۰۰ تا ۷٬۲۰۰ یا ۷٬۵۳۴ گونه دارد. بسیاری از گیاهان دارویی و خوراکی و معطر مانند ریحان، نعنا، رومارن، مریم‌گلی، مرزه، مرزنگوش، پونه کوهی، زوفا، آویشن، اسطوخودوس و بادرنجبویه در این تیره جای دارند. برخی برای دانه‌هایشان کشت می‌شوند مانند چیا. برخی هم برای زیبایی کاشته می‌شوند مانند حسن یوسف. بسیاری از آنان به صورت درختچه و درخت (مانند ساج) هستند و به ندرت به شکل ویره (بالارونده) نیز یافت می‌شوند. گل‌های آنها ۵ گلبرگ متحد و ۵ کاسبرگ متحد دارند.وپ. م. څاښ.

**څِښ۲، څُښ**= در هم، آشفته، پشمالو؛ تو غونجِک عجب څِښ!=موی های سرت عجب پشمالو استند؛ څِښ س.= در هم شدن، آشفته شدن، پشمالوشدن. م. څیښ، پے څُښ.

**څِښ**۳=صدا ایکه با آن بز را میترسانند(میرانند).

**څِښ-بِروت**= شخ بروت.

**څِڅو(ج. څِڅویېن، څِڅوخېل)**= کبک دری.

**څِڅوبُڅ**= چوچه کبک دری.

**څیو**= موی.

**څیگ**= ۱- زایمان(برعکس فهرد)؛ نُر تَرَک ~ مَږ میږځ= امروز گوسفند نو زایمان مرد؛ مو-ند-ېن ڎو ~ ڤَز ڤَد= من دو زایمان بز داشتم؛۲- نو تولد، خورد( حیوانات)؛ مو ~ وهرگېن یېت مهک= بره های خورد مرا رها نکن.

**څیگَند**= شیر، گوشت زایمان(چهار پایان)؛ ~ ښوڤد ته خُبݑ خهر ٲم= شیر گاو زایمان را خود ما می خوریم. م. څِگۈنچ.

**څِگۈنچ**=بب. څیگَند.

**څین**= بید سرخ(نام علمی: Salix purpurea) نام یک گونه از سرده بید است.

**څینَک**= بید سفید(نام علمی: Salix alba) نام یک گونه از سرده بید است.

**څین-زار**= جایکه بید سرخ زیاد میروید( بید سرخ یک گونه از سرده بید است).

**څینڅاج**=ب.کلماتیس شرقی، کِلک (نام علمی: Clematis orientalis) نام یک گونه از سرده کلماتیس است.وپ.

**څیپتاو**= جیر جیر کردن(پرنده).

**څیپهک**= یک نوع گنجشک.

**څیښ**= تلخ. م. بِځیښ.

**څیښ واښ، څیښ واښَک** = ب. نام گیاه با طعم تلخ.

**څی ښاج، څیښ ښاج(برعکس خیږښاج)**= خسته تلخ زردآلو

**څیښ-تُخنه**=آروغ زدن؛ بوی ناخوشایند از دهن. م.څېښ-دُخ، څېښ-دُخنه.

**څیڅَک**۱= وجدان، تحمل.

**څیڅَک**۲=حشره؛ شپشک.

**څیڅَک**۳=ب. نبات وحشی غیر قابل خوردن، میوه آن شباهت به انگور است.

**څیڅه**= نرمه، میده ای نمک؛ څیڅه نمک ته اس نَرمه نمک لۈڤېن= نمک "څیڅه" را بنام نرمه نمک میگویند.

**څیغداو**= سوت زدن، جیر جیر کردن، ناله کردن؛ تو نَی څیغد= نی تو سوت میزند؛ زَریځ څیغد= کوگ جیر جیر میکند.

**څیغهن**= کسیکه جیر جیر و ناله میکند؛ ~ زَریځ یِد توند= کوگ تان جیر جیر کن است.

**څیږبهند**= ریسمان کنترول میزان ریزش غله در سنگ آسیاب؛ څیږ بهند یِد بهند اس خِدارج تاݑچَک تے پے دۈر څه= "څیږ بهند" این ریسمانی است که ازناودان ریزش غله( ناجه) "تاݑچَک" با دول"دۈر" وصل است.

**څیږځ-پِلیږځ، څیږځ-ات-پِلیږځ، څیږځ-ات-پِیږځ**= بچه ها، اطفال؛ لپݑ ځُل-ځُلِک بچگَله ار چید څه ڤېد، لۈڤېن:" ا-را، یو یِک دۈند څیږځ-ات-پِلیږځ دار دِدے!"= اگر درخانه بچه های خورد وریزه زیاد باشند، آنوقت میگویند؛" چقدر بچه های زیاد(څیږځ-ات-پِلیږځ) استند."

**څِقتاو**= چهچه زدن، جیر جیر کردن(گنجشک)؛ وِڎِچېن ار جِنگهل څِقېن= گنجشک ها در جنگل جیر جیر دارند.

**څاو**= درو؛ آخر مَخته ته ~ نزدیک سُڎج= وقت درو نخود نزدیک است؛ څاو چ.= درو ک.

**څاوگَر، څاوگهر** = دروگر.م. دِروگهر.

**څاوکُن**= دروگر.

**څاښ**= باقیمانده ساقه های کاه پِس از خوردن؛ یِد ژاو دے نَرمه واښے خود ات، ک-اِد ~ رېد= گاو(ماده) نرمی کاه را خورد و تنها کاه درشت ماند؛ دے ~ ڤهر، پِڎِن ٲم= آن کاه درشت بیار بسوزانیم؛ څاښ چ.= پاره کردن؛ څاښ س.= پاره شدن. م. پِلڅاښ، پِلڅاښَک، څِښ.

**څاښت**= به نوبت آوردن غذا توسط اقارب یا همسایه ها به خانه عزا دار؛ یے چهی میرت خو، تا ارهی مېݑ-ېڅ هر تهن تر مُرڎه خۈنه خُراک ڤیرت، وے ته څاښت لۈڤېن=کسیکه می میرد، تا سه روزهر کس بخانه عزا دار خوراک می آورند، آنرا "څاښت" میگویند.

**څاښت-یاسیج**= کسیکه نان را بخانه عزا دار میبرد.

**څاږځ**= دروش یا دِرَفْش میله آهنی نوک ‌تیز با دستهٔ چوبی است که در کفش‌دوزی برای سوراخ کردن چرم و گذراندن سوزن به کار می‌رود. از درفش به‌ویژه در ساخت کفش‌های سنتی مانند گیوه و چاروق بهره می‌گیرند. درفش ابزاری آهنین و نوک ‌تیز شبیه جوال دوز اما ضخیم ‌تر از آن با دسته ‌ای چوبی است که کفّاشان از آن برای سوراخ کردن چرم و دوخت‌ و دوز کفش استفاده می‌کنند. کفشگران به وسیله درفش در چرم سوراخ ایجاد می‌کنند یا سوراخ‌ های موجود را بازتر می‌کنند تا سپس از آن نخ و سوزن بگذرانند. نوک درفش ممکن است راست یا کمی خمیده باشد و نوک میله آن معمولاً به پهنای ۲ میلی‌متر به صورت تیغه است. دوخت برخی کفش‌ها سه‌مغزی است به این معنی که سه دور بخیه دستی با درفش و سوزن کفاشی دور آن زده می‌شود. در صحافی و برای دوختن جلد کتاب‌ها هم از درفش استفاده شده‌است. به سوراخ کردن چرم و مواد دیگر با درفش، درفش‌کاری یا بخیه زدن، یا سوزن زدن، یا خَلانیدن گفته می‌شود.وپ.

**څُپتاو**= ۱- در آوردن صدا با لبان یا تولید صدا از اثرمکیدن لب ها؛ تو ته خیداو تے څُپے= درهنگام خوردن ازلبانت صدا میبراید؛۲- صدا کردن حیوانات با تسُپ-تسُپ(цуп-цуп) لب ها.

**څُغ**= پاره، کنده؛ اه تهت، مو پئخین انڅهڤ، څُغېن= پدر، چموس های مرا بدوز پاره شدند؛ څُغ ڎئد= پاره کردن؛ څُغ س.= پاره شدن.

**څُق(مذ.)، څَق(مث.)**= ایستاده، برآمدگی، بلند؛ یه وِڎِچ وم څَق ژیرتے ناست= آن گنجشک درآن سنگ بلند نشست؛ څُق ڎ.، څُق چ. = ایستاد کردن، بلند کردن.

**څُقتاو**= بیرون آوردن صدای"څُق" با زبان؛ وُز وے رد گهپ ڎه-م، یو خو زڤ قتے څُقت= من برایش میگویم و او با زبان "څُق" میکند.

**څُق-بِروت**= شخ بروت

**څُق-ویز**= باردر حالت افقی.

**څُق-دَماغ، څَق-دِماغ**=مغرور؛ یو ~، وے کهل ار مٲش نه خهفڅت= او مغرور است، متوجه ما نمی شود.

**څوڎم**=ب. دِرمَنه‌، یوشان(پوش در افغانستان)، ترخ، خاراگوش (نام علمی: Artemisia) جنسی از گیاهان شامل ۲۰۰ تا ۴۰۰ گونه گیاه از تیره کاسنیان هستند که کپه‌های خوشه‌ای و گل‌هایی معمولاً تلخ دارند.وپ.

**څوڎم-پُخچَک**= برگ های خاراگوش( پوش)؛ څوڎم-پُخچَک ته څوڎم رَزد خو، مال وے خیرت= برگ هایکه از خاراگوش میریزند و مال آنها را میخورد.

**څوږځ**= نوک تیز؛ ښِوئزن اند وم نۈل ~= نوک عصا چوب شکارچی تیز است؛ دم ~ ژیر مو-رد دهک= آن سنگ نوک تیز برایم بده.

**څوږځ**-**نئځ**= بینی نوک تیز.

**څوږځ**-**نۈل**= نول نوک تیز.

**څوق**= جغد؛ څوق نارے= خوراک سبک، خوراک سرپایی، خوراک کوچک (مانند چاشت یا عصرانه یا لقمه ی پیش از خواب)؛ ناشتاشکن؛ وُز اُم څوق نارے نه ژیوج، لپدے پیځ= من خوراک سرپایی را خوش ندارم، بیشتر پخته کن؛ څوق نارے چ.= خوراک سبک، خوراک سرپایی خوردن.

**څۈند**= چند، چقدر.

**څۈند** **وخته**= چند وقته

**څۈند** **مېݑه**، **څۈند** **روزه**= چند روزه

**څۈندُم**= چندم، کدام.

**څۈق**= ایستاده، بلند.

**ځَرتَست، ځُرتَست**= صدا، در وقت خارج کردن باد.

**ځَغَن**= دوش سریع، حرکت تند و سریع؛ وُز ته یے ~ تے تو دریاڤ کِن اُم= من در یک دوش خود را به تو میرسانم؛ ځَغَن ڎ.= دوش سریع ک.، حرکت تند و سریع ک.

**ځَغَن** **ڎئد**= سریع دویدن

**ځهغ**= باد، گوز( در روده ها)؛ ځهغ ڎئداو= باد کردن، گوز زدن؛ وُزته تو پَڅېن جِناو ځهغ نه ‌ڎ‌ه-م= من مثل بچه های تو گوز نمی زنم.

**ځهغِن=** گوزک؛ وُزاُم تو پَڅېن جِناو ځهغِن نِست= من مثل بچه های تو گوزُک نیستم.

**ځئغداو**= بع بع کردن، ناله کردن( بز)؛ ڤَز ځئغد= بز ناله میکند.

**ځِڤرینگ**= تیز، چابک( در رفتار)؛ یو ~ آدم، یے سٲتے(یے سٲ تئݑ) ته فِراپت= او آدم تیز است در یک ساعت میرسد؛ یه دۈند ~ غهڅ ادے، وم دریاڤ ېن یے چے رد نه مُفچ= او(مث.) آنقدر تیز است که هرکس نمیتواند از عقب او خود را برساند.

**ځِلتاو**= غر زدن( از خشم آهسته گپ زدن)؛ چیز تو دۈند ځِلے؟= برای چی اینقدر غر میزنی؟؛ شچ اده یِد خو نهن جِناو ځِلت ات پلایست= حالا مثل مادر خود غر میزند و کار میکند.

**ځِلَوَست**= ۱- درد شدید، سوزش درد؛ ځِلَوَست چ.= درد شدید کردن، سوزش درد داشتن؛ مو ڎُست زخمے سُت خو، شچ ~ کِښت= دست من زخمی شد و حالا درد شدید میکند؛ ۲- نیش زدن( از سردی)؛ لَپ شِتا، ~ کِښت= بسیار سرد است، آدم را نیش مینزد.

**ځِل-وِل، ځِله-وِل، ځِل-ځِل، ځِله-ځِل**= سرو صدا، غالمغال؛ ار وېڤ چید ځِله-وِل، نه فهم چهی ارَم= در خانه شان سروصدا است، نمی فهمم در آنجا کی است؛ ځِل-وِل چ.، ځِله-وِل چ.، ځِل-ځِل چ.، ځِله-ځِل چ.= سرو صدا ک.؛لپ ځِل-ځِل مه کِنېت ات، بشهند نقلے کِنېت= بسیار سروصدا نکنید، خوب قصه کنید.م. ځِل وئښ، ځِرږ-وِرږ.

**ځِل وئښ، وِل ځئښ، درم. ځِرځ وېښ**= سروصدای نامعلوم، غالمغال نا معلوم؛ مے ځِل وئښ اند ته تو گهپ بشهند نه ښِن اُم= دراین سرو صدای نا معلوم، من صدایت را خوب نمیشنوم؛ ځِل وئښ چ.= سروصدای نامعلوم ک. م. ځِل- ځِل، ځِله- ځِل، ځِرږ- وِرږ.

**ځِل غئږځداو**= سرگردان شدن، گشتن؛ پِس تو-ݑ ٲم خېلَک ځِل غئږځد خو، آخر ارد ښهب مٲش ارد سُت= از پشت تو خیلی گشتیم، آخر سر ما شب شد.

**ځِرتاو**= جیر جیر کردن( در مورد گنجشک).

**ځِرهن**= جیر جیر کن( در مورد گنجشک).م. ځُرهن.

**ځِږځ-وِرځ، ځِږځ-ات-وِرځ** = سروصدای نامعلوم، غالمغال نا معلوم.

**ځِرچ**= فعل ناکافی قادر بودن، توانستن؛ دے ردېن نه ځِرچ ادے یِد مو ڎید= او نمی تواند مرا به زمین بزند( درمسابقه).

**ځِرږداو**= سروصدا ک.، غالمغال ک.

**ځِقتاو**= ناله و فغان کردن.

**ځِمبِرځُق**= پایکوبی، پریدن؛ ځِمبِرځُق مه زِبَن!= پایکوبی نکن!؛ وے ځِمبِرځُق مو اگه چو= پایکوبی او مرا از خواب بیدار کرد.

**ځین، ځینَک**= دخترک، دخترکم. م. رِزین.

**ځینگَک**۱، **ځینگ**= لبه جلو آتشدان( مقدس شمرده میشود)؛ سُت ځینگَک ېن تیرے چود دریاڤ=(او) رفت بالای لبه های آتشدان و زیارت کرد؛ خو کهل پے ځینگَک ېن اند مه ڎه، تو داد میرت= سرت را به لبه های آتشدان نزن، پدرت میمیرد(باورهای مردم)؛ دے ځینگ تے مه نِݑ= بالای لبه آتشدان مه نشین.

**ځینگَک**۲= قسمت پاهینی رباب.

**ځینگ**-**ځینگَک**= گاز دادن( اطفال) با پا ها؛ ځینگ-ځینگَک ڎئد= گاز دادن( اطفال) با پا ها.

**ځینځِلُقَک، ځینځِلهق، ځینځِلهقَک**= ۱- خیزش با یک پا، پرش با یک پا؛ یه ځینځِلهق تے یت=او(مث.) با یک پا خیز زده آمد؛۲- پریدن روی نوک پنجه پا؛ ځینځِلهق چ.، ځینځِلهقَک چ.= خیز زدن با یک پا، پریدن با یک پا، پریدن روی نوک پنجه پا ؛ یے پاڎ در هوا کئت، ییو تے ځینځِلهق کِن=یک پا بالا و با پا دیگر خېز بزن.م. ځین زه.

**ځیږځداو**=آهسته گریه و ناله کردن.

**ځیږځَک**= دمدمی مزاج، گریانے. م. بِځیږځَک، بِځُږځَک.

**ځاو**= قسمت کلمات مغلق"درو"، مثال"واښ ځاو" = درو علوفه؛ مَښ ځاو=درو باقلا.

**ځُڤ**=جمع، متحد؛ سَت ٲم تر شِرُم، بچگله یېن یم تے~= رفتیم به خرمنگاه، بچه ها در آنجا جمع استند؛ ځُڤ چ.=جمع ک.، متحد ک.؛ ځُڤ س.=جمع ش.، متحد ش.

**ځُل**(مذ.)، ځَل(مث.)=خورد.

**ځُلِک(مذ.)، ځَلِک(مث.)**=خورد.

**ځُمبِلهق، ځُمبِلهقَک**=وارونه، واژگون؛ یو ~ وئښت= آن وارونه افتاد؛ ځُمبِلهق چ.، ځُمبِلهقَک چ.= وارونه ک.، واژگون ک.؛ کو شچ ځُمبِلهق خو مه کِنېت!= خوب، حالاخود را وارونه نکنید.

**ځِرتاو، ځَرتاو**= خارج کردن باد.

**ځُرهن**= باد زن، گوزک. م. ځِرهن.

**ځُغداو**=غر زدن، نجوا گپ زدن.

**ځُغَن**= چیغ زن، غر زن.

**ځُغَک**= کسیکه به راحتی آزرده میشود، قهر کن، خصلت کودکانه. م. بِځُغدَک.

**ځُق**= ایستاده؛ فرو دادن؛ یِد بېل غَل وم وئڎ گهل تے ~= بیل در لب جوی فرو دادگی است؛ ځُق ڎئداو= فرو دادن؛ خو ماݑے ڎاد یو زِمهڎ اند ~= عصا چوب خود را در زمین فرو داد.م. څِلُق، څُق.

**ځوڎم، ځوڎمَک**= قسمت کلمات مغلق، مثال: باب ځوڎمَک= نوع یوشان(درمنه، پوش).

**چَبَت**= کج، کجی(بیشتر اوقات در استخوان ها)؛ تو پُڅ اند یے پاڎ ~= از بچه تو تو یک پایش کج است.

**چَبَت**-**رهنگ**= کج رنگ؛ وے ڎُستېن-ېن ~= دست های کج رنگ استند.

**چَوره**-**دِڤے**= دروازه سلولی؛ ~ ته پے یېل کِنېن= دروازه سلولی را در کلبه ایلاق استفاده میکنند.

**چَگَس**= ۱-میله چوبی بین ستون در دهلیز خانه( برای خشک کردن کالا و غیره)؛ دېڤ لېف ېن پېښواز ~ ارد وېڎ= لیهاف ها ببر در تیر دهلیز آویزان کن؛ چَگَس-دهلیځ سِتَن ېن مابین یے ڎارگ څه=" چَگَس"- تیریکه بین ستون های دهلیز است؛۲- نشیمن برای پرندگان اهلی؛ یه طوطے اس ~ تے زِبَد= طوطی از نشیمن خود پرید.

**چَدَک**= دوده؛ ~ ته کِرهندېن خو، دڎ ته ار شَرݑک کِنېن خو، لَوهک ېن= دوده را در می آورند و با گِل لای گد میکنند و دیوار را روکش میکنند؛ سِتَن ~ مالین خَرَښ ارد خو، یو وے قاق کِښت= دوده ستون را در جوش(اکنه) می مالند و آنرا خشک میکند.م. چِدیر.

**چَدېن**= ج. "چید؛(خانه).

**چَک**۱= به زانو فرود آمدن( نشستن شتر)؛ یه ښِتُر غَل کَمَند(ک-اَم-اند) ~، سه اندۈځ وَم= آن شتر هنوز درآنجا به زانو نشسته، برو بلندش کن؛ چَک ڎئداو، چَک نئڎداو = به زانو فرود آوردن( نشستن شتر)؛ ښِتُرېن ~ نئڎد= شتر را به زانو فرود آوردند؛ چَک نیستاو=به زانو نشاندن(شتر)؛ یو مو بُغرا ښِتُر ~ نوست= شتر(نر) من به زانو نشسته است.م. چُک.

**چَک**۲= ندادن شیر( گاو)؛ خشک، ندادن آب( چشمه، جوی و غیره)؛ مو ژاو ~ ات بند، نَمبَښ اس وم بِش اند نِست= گاو من هیچ شیر نمی دهد، قطره شیر در پستانش نیست؛ چَک چیداو= بستن، پرچاو کردن(آب)؛ چَک س.= بسته شدن، پرچاو شدن؛ پِښت پے غئڤ دهم چَک!=خاموشی، کسی گپ نمی زند( تلقان در دهن و نفس تنگ!).

**چَک: چَک ڎئداو**=راضی بودن؛ تحسین کردن، گرامی داشتن؛ مو موم ته چَکے تو ڤِرا ڎید= مادر کلانم از برادرت اظهار رضایت میکند؛ وهڎ ته تو تے ~ ڎهڎېن= آنها از تو زیاد تحسین میکنند؛ یو ~ ڎید تو نۈم تے= او نامت را گرامی میدارد.

**چِکتاو**= چکیدن.

**چَکَک**= چکیدن، قطره؛ تهم کۈڤه(ک-ۈ ڤه) چکک-آ؟ آیا اینجا آب میچکد؟؛ ~ ته چَکت، خُښپه ته لَقت(فلک.)=قطره میچکد، اتاله جوش میخورد(فلک.)؛ چَکَک چ.= چکیدن؛ چَکَک س.= چکیدن.

**چَکَکِن**= چکنده؛ یِد چید لپ ~= این خانه بسیار چکنده است.

**چَکهل**= زمین کوچک، توته زمین؛ دَم یے ~ خو-ند کَرتُشکه وېڎ اُم=این توته زمینم را کچالو کشت میکنم.

**چَکهلَک، چَکهل بِڅ، چَکهل بِڅَک** = زمین کوچک، توته زمین.

**چَکه، چَککه**= کره دوغ؛ ڎۈغ کِنېن ار قهپ درون خو، دڎ وَم ڎۈغ اند وم ښَڅ چَکت، اته دِگه څه رِست، ک-و یوو چَکه= دوغ را در خلته می اندازند، آب دوغ میچکد، چیزیکه باقی می ماند کره دوغ است.

**چَکلَست**= بصورت کامل، همه، تمام؛ وم ژاو اُم ~ ڎوید= گاو را بصورت مکمل دوشیدم؛ یِد مال پے یېل ~ مود= مال در ایلاق همه مرد؛ پَدرۈد نۈم جای-یند ېن ~ وے قومیات= در پدرود در هر قدم قومیات اش است.

**چَکېنتاو**= چکاندن.

**چَکۈن**= فرفری، پر پیچ و تاب، مجعد( نباتات)؛ یِد مښارج تر~ سُڎج= مشنگ به مانند گیاه پیچانک شده است.

**چَک-چَکۈن**= مضطرب، مشوش، خشمگین؛ موند یے رزین څه، یِمه دِس تر ~، وم پیڅ نۈد= من یک دختر خشمگین دارم، مثلیکه رویش در گریان است.

**چَل**۱:چَل ڎئد= روغن جمع کردن؛ مم ڎۈغ ~ ڎهڎ ٲم= از دوغ روغن بکشیم. م. چَل، چَلت.

**چَل**۲= فریب، حیله، مکر، نیرنگی؛ درم. دِس ~ شچ دے ند نِست= اوحالا نیرنگی (مانند گذشته) ندارد؛ چَل ڎئداو= فریب دادن، حیله کردن، مکرکردن ؛ درم. تو سٲو یے ~ ڎهڎ= برو یک نیرنگی کن.

**چَلتاو**۱، **چُلتاو** = ۱- چلپ چلپ کردن(آب)، جوش خوردن، غرغر کردن؛ ښَڅ څه چَلت، مو-ته خوڎم نه یئست= وقتیکه آب چلپ چلپ میکند، مرا خواب نمی برد؛ ۲- بیرون آوردن روغن از دوغ.

**چَلتاو**۲=خوش آمدن، به دلخواه بودن(تنها به شکل منفی)؛ مو-رد ک-اِد تمه بادے گَرے نه چَلت= این گستاخی تان خوشم نمی آید.

**چَلَک**۱= سطل.م. کَچَک، پُرَک.

**چَلَک**۲= دوک دستی؛ وُز اُم خو وورږ~ تے ژیڤد= من نخ پشمی خود را بدور دوک چرخاندم.

**چَلَک**-**آوېځ**، **چَلَک**-**آوېز**: چَلَک-آوېځ چیداو= با کسی تصفیه کردن(از راه جنگ)؛ جزا دادن، زدن= وُز اس چارِک چَلَک-آوېځ کِن اُم، مو به دل څه نه کِښت= من نفر را جزا میدهم اگر به دل من نکند(گپ مرا نشنود)؛ یَکبارگه بېخِنورے کئت چِس، وُز تو چَلَک-آوېځ کِن اُم= باردیگراگر بی ادبی بکنی، من همرایت تصفیه میکنم.

**چَلَنگ**= اخمو، ترش رو، با چهره خشن؛ یو چَلَنگے خو چوږج= رویش ترش است؛ دۈند خَښ چَلَنگ یو سُڎج ادے= او آنقدراخمو شده است؛ وے څېمېن چَلَنگ ات، ارې سُت= او با چهره خشن آنجا رفت.

**چَله** **سَواد**= کم سواد، کمی با سواد.

**چَله** **سَوادے**= کم سوادی؛ خو چَله سَوادے یٲم نېست چود=(ما) کم سوادی خود را نابود کردیم.

**چَلَښ**۱= بب. چَلِښ.

**چَلَښ**۲=توجه، دقت؛ دم ارد ~ یست نه؟ آیا او دقت میکند؟

**چَلِښ**، **چَلَښ**= قیمت، ارزش، اهمیت، وزن، تقاضا؛ مو گهپ اند چَلِښ نِست= گپ من اهمیت ندارد؛ تو کار اند چَلِښ نِست= کارتو(هیچ) ارزش ندارد؛ دے مېوه گے ند بازار تے چَلِښ یَست= در بازار تقاضای میوه جات است.

**چَلوس**، **چَللوس**=حیله گر، نیرنگ، دورویه، دروغگو، کلاهبردار؛عجب چَلوس غهڅ یه نَی! اوچی یک دخترنیرنگ است؛ یو چَلوس آدم، لپ دِروغ لۈڤد= او یک آدم دو رویه است، بسیار دروغ میگوید؛ یو چَلوس فهندے مو ڎاد= او یک آدم کلاهبراست، مرا فریب داد.

**چَلوسے**، **چَللوسے**=حیله گری، نیرنگی، دورویه ای، دروغگویی، کلاهبرداری.

**چَلاڤ**= چَلاڤ( یکنوع نوشابه از دوغ تغلیظ شده یا تلقان با علاوه کردن مقدار زیاد آب)؛ تُښپ ار ښَڅ کِنېن خو، وے ته چَلاڤ لۈڤېن= آب را در دوغ تغلیظ شده علاوه میکنند، آنرا "چَلاڤ" میگویند؛ پِښت ڤه خو، چَلاڤ کِن ٲم= تلقان بیار"چَلاڤ" جور کنیم.

**چَلاچوف**= نا پایدار، دودله( درنظریات)، پوچ، سبک سر؛ یه مادر وے ~ لۈڤد= آن زن (مادر) او را پوچ گفت؛ یو دۈند ~، مو-رد یے گهپ ڎید، تو-رد دِگه= او آنقدر سبک سر است که برای من یک گپ میزند وبرای تو گپ دیگر.

**چَلاچوفے**= نا پایداری، دودله ای( در نظریات)، پوچی، سبک سری.

**چَلت**: **چَلت** **خیداو**= لغزیدن، چپه شدن، از جا بیجا شدن؛ بعد یِد ڎارگ چَلتے خود خو، وئښت= بعد چوب از جایش بیجا شد و افتید؛ دَم ژیر ارد پَلۈن ڎه، اگه نَی یِد چَلت خیرت خو واښت=در زیر سنگ یک اتکاه بمان، اگر نی از جایش بیجا میشود و می افتد.

**چَلفَس**=بب. چَلفوس.

**چَلفوس**، **چَلفَس**= شیطان، نافرمان، دو دل، پوچ؛ مو نهن ته اس دَم چَلفَس څه لۈڤد، یِد ته شۈنت= وقتیکه مادرم به او(مث.) شیطان میگوید، او خنده میکند؛ یه چَلفَس غهڅ ښَڅے نه فود= آن دختر شیطان آب را نیاورد.

**چَلفوسے**، **چَلفوس** **گَرے**، **چَلفَسے**، **چَلفَ** **گَرسے** = شیطانی، نافرمانی، دو دلی، پوچی.

**چَمَنے**= غذای روغنی، چیزیکه با گوشت یا روغن است، با روغن؛ زِمِستۈن ٲم بې ~ نه ڤَد= در زمستان(ما) بدون گوشت و روغن نبودیم؛ ~ تمه ند کهم څه سۈد، خو بُچ کَږېت= اگر گوشت تان کم شد، بز تانرا بکشید.م.چَرڤَښایے، خِست.

**چَمَنے** **دار**= کسیکه غذای روغنی و گوشت داشته باشد.

**چَمبهر، چَمبَر**= حلقه؛ چَمبهرته دهف ات غَلبېل ات فِراخ بېځ ارد کِنېن=حلقه را برای دف، الک(غربال) و غربال زراعتی جور میکنند؛ چَمبهر چ= حلقه کردن، خم دادن؛ چَمبهر س.= حلقه شدن، خم شدن.م. وِښچ، وِښچَک.

**چَمبَرے**= زینتی؛ یو یے ~ شال مو-رد دهکچود= او برایم یک شال زینتی داد.

**چَنگِن** **غُمار**، **چَنگِن** **زینیج**= مگس کش.

**چَنگال**= چنگال، پنجه(چنگال در زبان فارسی به پنجه آدمی که کمی خم کنند نیز معنی می‌دهد.وپ)؛ پَلهنگ اند ېن وم چنگالېن لپ تېز= از پلنگ چنگال های او بسیار تیز استند؛ چَنگال ڎئداو= چنگال زدن.م. چهنگ.

**چَندۈن**= چندان؛ مو گهپ ته دهڎ ~ سِراق نه کِنېن= به گپ من آنها چندان سراغ( توجه) ندارند.

**چَپ**=بب. چهپ.

**چَپ: چَپ ڎئداو**= شستن؛ وُز خو لیلېن ~ ڎهڎ اُم = من کالای خود میشویم.

**چَپتاو**= صدای هش هش در آوردن، صدای مکیدن در آوردن؛ چِبَک قتے ٲم ار وهرگ نای ښوڤد چود، یو دۈند چَپت ادے= با قاشق شیر را در گلو بره ریختیم، اوآنقدرهش هش میکرد.

**چَپَک**= تشویق، کف زدن؛ یو تا تر مجلِس دېد ات، چَپَکېن سر چود= او همینکه داخل مجلس شد، کف زدن را سر کردن؛ چَپَک ڎئداو.= تشویق ک.، کف زدن ک.م. ښِکۈف.

**چَپَلاخ**= سیلی( به روی، صورت)؛ چَپَلاخ ڎئد= سیلی زدن.

**چَپَر**۱= کفش برفی؛۲- چپر خرمن کوبی.

**چَپهن**= چپن.

**چَپ-بیڎ**=بب. چَپ-وِڎ.

**چَپ-وِڎ، چَپ-وِڎَک، چَپ-بیڎ، چَپ-بیڎَک**=وسایل نجاری مانند تیشه؛ ~ قتے ته سېجِب، کهفښ تئښېن=(با تشیه)"چَپ-بیڎ" چمچه کلان، کفش چوبی میتراشند؛ چَپ-بیڎ تارښ ، چَپ-بیڎَک تارښ= تیشه "چَپ-بیڎ"؛ چَپ-بیڎ تارښ تَڤهر دستور= تیشه "چَپ-بیڎ" مانند تبر است.م. خېز-بیڎ، خېز-ویڎ.

**چَپ-دَست**= چپ دست.

**چَپلے**= چپلی

**چپات**= با کف دست در روی زدن؛ چپات ڎئد= با کف دست در روی زدن.

**چپاتے**= نان چپاتی(نان باریک از خمیرتازه"خمیر بدون خمیر مایه").

**چَپپه**۱= چپه(سرچپه)، کج؛ مو گهپ دے رد ~ مه فهمۈن= گپ مرا به او سرچپه نه فهمان؛ ۲-چَپپه چ.= چپه کردن؛ چَپپه س.= چپه شدن.

**چپپاتے**=بب. چپاتے.

**چپۈنه**= چپانه.

**چپ-چُرغه**= کج؛ یِد دِڤے ~ ڤُد، راست اُم دے چود= این دروازه کج بود، راستش کردم.

**چَرڤه ښایے**= مواد خوراکی شیر و گوشت؛ ک-اسید ٲم بې ~ نه ڤَد= امسال بدون خوراکی شیر و گوشت نبودیم.م. چَمَنے، خِست.

**چَرڤے**= چربی.

**چَرڤے-گَرڎه، چَرڤے-کُلچه** = نان چربی، کلچه چربی.

**چَرمَک**۱=تناب چرخ ایکه دوک را استوار نگه میدارد؛ موند چهرخ اند یے ~ زِدُښت= از من یک تناب چرخ گسیخت.

**چَرمَک**۲= زردک وحشی( ریشه و ساقه آن خوردنی است)؛ ~ پِس ڤازهکېن ات گازېنَݑ یو، خېن ته وے= زردک وحشی در لب جوی ها و در چمن ها میباشد و آنرا میخورند؛ هویج یا به فارسی دری گَزَر یا زردک گیاهی خوراکی و دوساله از خانواده چتریان است. هویج معمولاً به رنگ نارنجی یا سفید، یا مخلوطی از قرمز و سفید است و تازهٔ آن بافتی خشک و ترد دارد. نوع زرد آن را هویج قمی می‌نامند. هویج یک سبزی ریشه‌دار یا غده ای خوراکی است که می‌توان آن را خام یا خردشده یا رنده‌شده در سالاد خورد و بیشتر در پخت سوپ‌ها و خورش‌ها کاربرد دارد. بتاکاروتن، دوپاری از ویتامین آ، در هویج به فراوانی یافت می‌شود و رنگ نارنجی خاصّ این سبزی نیز به همین خاطر است. به‌علاوه هویج منبعی غنی از فیبر خوراکی، آنتی‌اکسیدان‌ها و موادّ معدنی به‌شمار می‌رود. همان‌گونه که در تصویر دیده می‌شود، هویج می‌تواند به‌طور مصنوعی در رنگ‌های گوناگونی به عمل بیاید.وپ.

**چَرمَنگوښ**، **چارمنگوښ**= سنگ قیراق برای تیز کردن تیشه و تبر و غیره؛ تر ~ ته تارښ، تَڤهر تېزېن= با سنگ قیراق تیشه و تبر تیز میکنند؛ چهد ته تر پِسېن ڎهڎېن ات تارښ ات تَڤهر تر ~= کارد را با قیرق ساده و تیشه و تبر را با قیراق "چَرمَنگوښ" تیز میکنند.

**چَرمهک**= مقاوم، با صبر و صاقت، قوی؛ ~ آدم اس کار تهر نه سۈد= آدم مقاوم است از کار مانده نمیشود؛ یو خَراب ات، اما ~= او لاغر است، اما قوی.

**چَرا، چَررا**= ۱-چرا، چراگاه؛ چَرا ڎئد= چراندن؛ چَرا چ.= چریدن؛ ۲- خو جۈن چَرا ڎئد، خو جۈن چَرا چ.= لذت بردن، خوشی کردن؛ چکر زدن، سیل کردن؛ ې یخ، تر دے ښهر خو جۈن چَرا کې= ای خواهر، در شهر چکرت را بزن؛ تۈنېڅَت بهچ-کهچ دار نِست، خو جۈن چَرا ڎه=تا که اولاد دار نیستی، چکرت را بزن.

**چَرا گهر**= چکر زن، سیل گر.

**چَراگاه**= چراه گاه.

**چَرا-دِدے**= چرا که، بخاطریکه، مانند؛ مٲش ته تو گهپ نِغۈږ ٲم، ~ تو-ت مٲش داد= ما گپ تو را گوش میکنیم، چرا که تو پدرما استی.

**چَرس**= سریع، چابُک، ماهر؛ با استعداد، هوشیار؛ یه ~ کَخای= او زن ماهر است؛ یو پۈند تید اند لپ ~ او در راه رفتن سریع است؛ وے غِڎه قَتے اُم قَستین انجوڤد، یِد بر مو لپ چرس دے نَښتوید، ڎادے مو=(من) همرای آن بچه قشتی گرفتم، او نسبت بمن چابُک تر بود و مرا بزمین زد. م. تهپڅ.

**چَرسَݑ**= سریع، چابُک، ماهرانه؛ با استعداد، هوشیارانه.

**چَرسے**= سریع، چابُک.

**چَرس**-**رهنگ**= سریع، چابُک.

**چَرۈنتاو**= چراندن.م. پئیداو.

**چَرخه**= ریزش سنگ از کوه.

**چَرښ ڤوند**= کاه برای گاو های قلبه ای؛ ڎئد وخت اند بې واښے ڤُد، ~ ٲم نه ڤود= در وقت جنگ علوفه نبود، حتی برای گاو های قلبه ای کاه پیدا کرده نتوانستیم.

**چَرچین باب**= پرچون باب.

**چَرغَندَک**=بوی سرخ شده در روغن( مثال چربی، گوشت)؛ چَرغَندَک بۈی، چَرغَندَک دُخ =بوی سرخ شده در روغن.

**چَرجِفڅتاو**، **چَرجَفڅتاو**= به بالا رفتن(در سنگ، سخره، کوه)؛ وُز غَل پے دَم تهخ چَرجِفڅ اُم= من هنوز به آن سخره بالا میشوم؛ څۈند اُم څه چَرجِفڅت، پے وم تهخ نۈل اُم نه ڤهر ڎاد= چقدر کوشش کردم به نوک آن سنگ بالا شده نتوانستم.

**چَسپَک**= ۱- چسپناک؛۲- با هم مجاور، بسته؛ دے بُچهک اند خِشروی ~ خاښېن= آن بز شاخ های با هم مجاور(بسته) مقبول دارد؛ چَسپَک س.= چسپناک شدن؛ لپ ~ پے دےمه سه در قهر ڎېد= به او خود را زیاد نه چسپان، قهر میشود؛ تو-ت پے مو چیز دۈند ~ سُڎچ؟= چرا اینقدر به من چسپیده ای؟؛۳- گرامر. پسوند، آخری(؛ دم ~ اس رېشه جِدا کِن= آخری را از ریشه کلمه جدا کن.

**چَسپَک**-**سِتَن**= ستون ایکه به دیوار چسپیده است.

**چَسپَک**-**خاښ**= با شاخ های حلقه ای یا به هم چسپیده.

**چَستۈن**= چیستان

**چَت**= محلی، نژاد محلی( حیوانات کلان چهار پا)؛ ~ شیگ= گوساله نژاد محلی؛ یِد تو-ند شِوېڅے ژاو، یه وے ند چَت= گاو تو از سویس است، از او از نژاد محلی.

**چَتاق**، **چِتاق**= ۱-سر در گم، پیچیده؛ وېڤ اند وېڤ کار ~= کار های سر در گم است؛۲- کاذب(دروغ)، بی اعتماد؛ وُز اُم ~ آدم څه ڤُڎجَت، وُرمَتېن مو نه چوږجَت= اگر من آدم کاذب میبودم، برایم حرمت نمی کردند؛ چَتاق چ.= گیج کردن، فریب دادن؛ خو پول کۈندئݑ اَساب کِن، چِس ~ تو نه کِښت= پولت را اینجا بشمار، ببین تو را فریب ندهد.

**چَته**، **چَتته**=۱- لکنت( درست گپ نزدن).

**چَفتاو**= جفیدن، فریاد زدن، چیغ زدن؛ ښِچیف څه جَفت، پے یېل ته بېگۈنه آدم یاڎد= اگر مارموت بجفند، آدم بیگانه به ایلاق می آید( بارورهای مردم).

**چَخهر**، **چِخهر**= کسیکه پای پرانتزی راه برود؛ دارای پای پرانتزی؛ یو چَخهر دَرَک کَچود؟= پای پرانتزی کجا شد؟.

**چَخ**-**بُڅ**(مذ.)، **چَخ**-**بِڅ**(مث.)= چوچه سگ.

**چَښ**= ۱- ماکیان؛ ۲- کبوترک، پسرک، دخترک؛ شمبے دایِم اس مو رزین دِس لۈڤد:" تو-ت خو باب ~، تو دهرڎ مو جۈن-تے= شنبه دایم برای دخترم میگفت:" تو کبوترک من استی، بگذار درد هایت در جان من باشد."؛ خو ~ رِوئزداو= لاف زدن، خود نمایی کردن؛ دهڎ- ته- یه نه-ڤهرڎے- یېن-ات، دِسَݑ ته خو ~ رِوئزېن= آنها اینکار را کرده نمی توانند، بیهوده لاف میزنند.م. چُښ.

**چَښَند**= از مرغ(گوشت، تخم)؛ ~ گوښت-ات ژیوج-آ؟= گوشت مرغ را دوست داری؟

**چَښ**-**عقاب**= نوع عقاب؛ ~ سَفېد ات، وم پهرېن ېن تئر= "چَښ-عقاب" سفید است، بال های او سیاه است.

**چَښ-بُڅ(مذ.)، چَښ-بِڅ(مث.)**= چوچه مرغ.

**چَښم**= چشم.م. څېم.

**چَښمه** **زار**= چشمه زار.

**چَښمه**= ۱-چشمه؛۲- ورمی، چرکی؛ چَښمه چ.= ورم ک.، چرک ک.؛ خو ڎُښت اُم چئد قتے ڎاد خو، یم چَښمه یے چود= من با چاقو دست خود را بریدم و چرک کرد.

**چَښ**-**بَند**، **چَښم**-**بَند**= روبند.م. بُقرے.

**چَښ-بَندے، چَښم-بَندے**=جادو گری؛ چَښ-بَندے چ.، چَښم-بَندے چ.=جادو گری ک.

**چَښچ**=۱- سیب خشک شده؛ یه ~ اس وے ڎُست اند باڎ سَت= سیب خشک شده از دستش افتید؛ بارۈن ڎاد خو یو ~ خِس سُت= باران بارید و سیب خشک شده تر شد؛ چَښچ چ.= سیب را خشک کردن؛ ۲- باقیمانده صابون؛ وے ~ قتے مے کُرته زِنے= همرای آن صابون باقیمانده، این پیراهن را بشوی؛ یے مون ڤِڅ خو، چَښچېن سِڅ= یکسان، شباهت با همدیگر، مانند دو قطره آب؛ یم ات وے ڤِرا یېن یے مون ڤِڅ خو، چَښچېن سِڅ= این و برادرش مانند دو قطره آب با هم شباهت دارند.

**چَښچ-بِښت**= تلقان از سیب خشک شده.

**چَښچ-خُښپه**= اتاله از سیب خشک شده.

**چَښ-جیڅ**= مرغانچه، خانه مرغان.

**چَچه**= نان( اطفال نان را چَچه میگویند).؛ ا-ڎه، خو چَچهت پِتئوت(پِتئود)= ای بچه نانت را انداختی؛ مه نهو ات ~ تو-رد دهک-اُم= گریان نکن نان برایت میدهم.

**چَغَنَک، چِغَنَک**= نا آرام، دویدن ، ایراد گیر(بهانه جو، خرده گیر)؛ مراقب؛ یو پِس وَمݑ ~= او پشتش میدود؛ چَغَنَک ڎئد، چَغَنَک چ.= دویدن؛ اه غهڅ، بهس دېڤ پَلئسېن ارد ~ ڎهڎ= ای دختر دوش در گلیم ها را بس کن.

**چَق**= گفتگو، گفتگوی دوستانه(چق چق کردن).

**چَقتاو**= فریاد زدن، جفیدن(در مورد مارموت)؛ اگه ښِچیف چَقت، دِگه تاقے نه ڤِرے یے= اگر مارموت بجفد، دیگر کلاه اترا پیدا نمی کنی( باور ها)؛ ښِچیف یېل گه تے څه چقت، نو آدم ته یاڎد= اگر مارموت در ایلاق بجفد، آدم نو به ایلاق می آید( باورها).م.چِرقتاو.

**چَقَک**۱= نام پرنده.

**چَقَک**۲=۱- ترقه؛ ۲-کلمپ ختنه(مانند کلمپ بند ناف برای بیرون نگه داشتن پوست آله تناسلی در هنگام ختنه).

**چَقَک**۳- چوب دراز با قیچی باغ برای کندن میوه درختان.

**چَق-چَق**۱= چق چق، گفتگوی دوستانه.

**چَق-چَق**۲= فریاد، سوت(چف-چف) مارموت؛ وُز اُم ښِچیف چق چق نه ښُد= من سوت(چف-چف) مارموت را نشیدم.

**چَققَگے، چَققه یے**= خشم، قهر، بد بینی؛ چَققَگے چ.= پوشاندن(جا دادن) خشم، قهر وبد بینی در خود.

**چَققه**= داشتن خشم بالای کسی، کینه جو؛ مٲش ٲم ~ ڤَد ات، شچ ٲم آښ سَت= ما با هم کینه داشیم، حالا با هم آشتی شدیم.

**چهگَردے، چهگِردے**= آتشدان( خورد تر از آتشدان اصلی).

**چهی**= ضمیر پرسشی کی(نفر).

**چهل**= کثافت، گودال، چاله فاضل آب.م. لای، غهر.

**چهلَک**= چقوری در پیشروی آتشدان خانه؛ چید درونېن ارهی ~ اس کِڅار خېزهج: ییو دَرون ~، ڎِیۈن ېن ڤَج ~= در درون خانه سه چقوری موجود است: یکی پیشروی آتشدان، دوی دیگر بیرون از آتشدان.

**چهلِن**= کثیف، در چتلی؛ چهلِن چ.= کثیف ک.

**چینتاو**= کندن؛ خو چینتاو= خود را کشیدن( از حساب).

**چهنگ**۱= ۱-چنگ؛ وَم پَلهنگ اند کو یے ~ لپ تېز= از پلنگ یک چنگ آن خیلی تیز است؛۲- دست؛ شچ پول دَم مے ~، ار چیز دَم ارد څه فارت، زئزد خو-رد= حالا پول در دستش(مث.) است، هرچیزیکه خوش دارد، برای خود میگیرد؛ چهنگ ڎ.= چنگ زدن.م. چَنگال، چهق.

**چهنگ**۲=چنگ( آله موسیقی)؛ مٲش اند ته کَخای ~ نِوازد= از ما زنان چنگ مینوازند.

**چهپ**= چپ.

**چهپتاو**، ۱- چاپتاو= مالیدن؛ وُز ته خو کهل ارد لپ روغن نه چهپ اُم= من در موی سر خود بسیار روغن نمی مالم؛ یم غڎه مے پهیے خو پیڅ ارد چهپت= این بچه شیر تر را بروی خود مالید؛ ۲-در چتلی رفتن، زدن در چتلی؛ دے لای ارد بهس چهپ= در چتلی دویدن را بس کن؛ ۳-جذب کردن، کش کردن؛ قاق کُنَک، دے سیایے یے لپ پے خو چهپت=خشک کن، سیایی را بسیار بخود جذب کرد؛ یِد پۈست دے روغن پے خو لپ چهپتے= این پوست روغن را بخود زیاد جذب کرد.

**چهپهک**= با دست چپ؛ یِد ~، خېز دُست قَتے ته تئښتاو نه ڤهرڎېد= او چپ است، با دست راست تراشیده نمیتواند؛ تر ~= چپ(دست)؛ یِد یِلهڤ تر ~ کارے چود= او کمی با دست چپ کار کرد.

**چهپیج، چهپیجَک**= جذب کن، خشک کن.

**چهرڤ**= روغن؛ چهرڤ چ.، چهرڤ ڎئد= چرب ک.

**چهرڤ دۈن**= روغن دان.

**چهرخ**= چرخ.

**چهخت**= حلقه چوبی( برای بستن بار وهمچنان بافندگی).

**چهچ**= ۱-پراکنده، کم؛ دے تو وِښوږج اند دے ڎِندۈنېن ~= دندانه های شانه ات پراکنده است؛ تو ڎِندۈنېن ېن اس مو-ند چهچ دے= دندان های تو از من کم تر است؛ ۲- نازک، ظریف؛ ک-اَم کاله ~، تنه ارۈ دِڤېست= این کالا بسیار ظریف است، بدن از طریق آن معلوم میشود؛ گَلیم ~ څه ڤېد، مالېن وم خو، یه غهفڅ سۈد=اگر گلیم ظریف و نازک باشد، آنرا می مالند و ضخیم میشود.

**چهچ-ڎِندۈن**= با دندان های کم.

**چهغ**= شاهین، پرنده بادبادک.

**چهږځ**= صافی، پالونه( چیزیکه با آن صافی کنند)؛ یے گه ~ اس برایے ښوڤد ات روغن تئزداو زېن= یک صافی دیگر برای شیر و روغن میگیرند.م. تئزیجَک.

**چهږبېن**= خاکستری، موی خاکستری؛ یے ~ یَخِک مو-رد دِچار ڎاد= یک خواهر موی خاکستری بمن دچار شد.

**چهږ دوڎ**= یکنوع توت خالداربا رنگ خاکستری.

**چهق**= دست، گرفتن دست، تاثیر(نفوذ)؛ ار چیز تر مو ~ یاڎد، بِرئز اُم= هر چیزیکه بدست من بافتد، مینوشم؛ اِک-و پات ښاه مو ~ اند= همان پاد شاه زیر اثر من است؛ هر څۈند مو تر ~ څه ڎېد، دهک اُم= هر چندیکه بدست من بیاید، میدهم؛ تر چهق وېڎداو= گرفتن، بدست آوردن.م. چهنگ، قهپ.

**چهقِر، چهقِرِم، چَقِر، چَقِرِم**= ورست(یک چهقر یا ورست مساوی به ۱.۶۶۸کیلو متر است. کمی بیشتر از یک و نیم کیلو متر)؛ وهڎېن ڎو ~ پۈند تاید= آنها دو ورست(۳.۳۳۴ کیلومتر) راه رفتند؛ مو زِمڅ ڎیس چَقِرِم اس چید ڎَر= زمین من ده وراست از خانه دوراست.

**چېب، چېپ**=سنگر، کمین، سوراخ تیر اندازی؛ وُز اُم مم ژیر خو-رد ~ انجوڤد= من این سنگ را برای خود سنگر گرفتم؛ څَن ٲم رِبود تر تاقَک خو، وے تے یېن لِښکَر وینت، وے یٲم چېپ لۈد= تفنگ را در سوراخ می ماندیم و از آنطریق لشکر میدیدیم، آن سوراخ را بنام سوراخ تیر اندازی میگوییم.

**چېک**= چِک؛ دَم ~ مو-رد دهک سٲم پِس پول= چِک را بمن بده برویم پشت پول.

**چېمتاو، چېمبتاو**= خواستن، موافقه کردن؛ چارے یه نه چېمت= او نمیخواست شوهر کند؛ یو اس که پَدۈ چېمت، شِتا زارڎ یو= از کجا میخواهد اینجا( بماند)، او آدم بی تفاوت است.

**چېت**= کمی تنباکو برای استشمام( مقدار کم نصوار برای استشمام یا جویدن)؛ یے ~ نَصوار مو-رد ڤِرے= برایم کمی نصوار پیدا کن.

**چې چې**= صدا کردن(جمع کردن) مرغها؛ چې چې چ.= صدا کردن (جمع کردن) مرغها؛ چې چې دېڤ چَښېن کِن خو ڤهر= مرغها را جمع کرده بیار.

**چئوداو**= ۱- خارانیدن، قشو کردن؛ دے ڤارج خارَک قتے چئو= این اسپ را با برس قشو کن؛ یِد ښیج چئوداو ارد= این گاوبه قشو ضرورت دارد؛۲- خارانیدن، گم کردن خارش؛ اه- پُڅ، مو دهم چئو= بچیم، پشت مرا بخاران؛ وُز وے گهپ ڎهم ات، یو خو کهل چئود= من برایش میگویم و او سرش را میخارد.

**چئویجَک**= برس درشت برای قشوکردن( خاراندن) حیوانات.

**چئد**=۱- کارد؛۲- شمشیر.

**چئد-مازیج**=۱- آهنگریکه کارد یا شمشیر جور میکند.

**چئکتاو**=چکاندن.

**چئکۈنتاو**=چکاندن.

**چئرتاو**= شخم زدن، قلبه کردن.

**چئرِځ**= قلبه.

**چے**= پیشوند برای نام گرفتن اعضای بدن، نشان میدهد که در کدام حالت موقعیت دارند؛ چے-دهم= به پشت، خوابیده به پشت؛ چے-بُن=نشسته؛ چے-پیڅ= به روی؛ چے-پهلے= به پهلو؛ چے-قیچ= به شکم؛ چے-غئڤ= به دهن(بر روی).

**چے، چئ، چی**= پسوند برای نشان دادن چیزی از جایی؛ خاښدره چے= شاخدره چی(از شاخدره)؛ پَتے چے= پتی( از پت).م. ے، ېج.

**چے-ارقه**= به پشت، خوابیده به پشت.

**چِب(ج. چِبېن)**= چمچه، قاشق.

**چِبَک(ج. چِبَکېن)**= چمچه گک، قاشقگک.

**چِبۈد**= کبوتر.

**چِوئر-چُښَک**=۱- پرنده با نول دراز مانند خروس؛۲- بسیار لاغر، استخوانی(از لاغری)؛ یِد غِڎه چِوئر-چُښَک گهښچ= این بچه بسیار لاغر شده است.

**چے وے یئوځ**= شنا کردن( بدون وسایل ایمنی یا شنا)؛ ~ وم دریا تے نَښتے یے یا؟= میتوانی از این دریا شنا کنان بگذری؛ تو باب دِس ښِناوهر ڤُد ادے، دم پنج دریا یے ~ سهر چود= بابایت آنقدر شناور بود که از دریای پنج شنا کنان میگذشت(بدون وسایل ایمنی یا شنا).

**چِگینه**= سورتمه، نوعی وسیله نقلیه بدون چرخ است که بیشتر در مناطق سردسیر، به‌ وسیله سگ، اسب یا گوزن شمالی بر روی برف کشیده می‌شود. این وسیله از دوران باستان به کار می‌رفته و در سطوح پوشیده از برف و یخ، که حرکت وسیله چرخ‌دار به کندی صورت می‌گرفته‌است سورتمه با داشتن تیغه (از جنس چوب، استخوان و بعدها فلز) به جای چرخ، از اصطکاک کمتری برخوردار و بدینسان کشیدن آن آسانتر بوده‌است. از این وسیله هنوز هم برای نقل و انتقال در نواحی لاپ‌لند، یوکون (شمال غرب کانادا)، آلاسکا و توندرای آسیا استفاده می‌شود و در مکانهای دیگر بیشتر برای تفریح و سرگرمی به کار می‌رود.وپ.

**چِگوښت: چِگوښت تیداو**= ۱- با بال راه رفتن(پرنده)؛ زَریځ مست څه سۈد، ~ تیزد= وقتیکه کوگ مست میشود با بال هایش راه میرود؛۲-جفت شدن، پریدن بر ماده( حیوانات)؛ یو مٲش زَریځ وم تمه زریځ تے توید چِگوښت خو، یه ڤودے ترمُرخ= کوگ ما بالای کوگ تان پرید و آن تخم داد.

**چِگۈر**= بسیار لاغر؛ وے باب ~ سُڎج= بابایش بسیار لاغر شده.

**چے-دهم**= به پشت، به پشت انداخته یا خوابیده.

**چے-دهمهک**= به پشت.

**چے-دِڤو، چے-دِڤے، چے-دُڤو**=تحفه برای کسیکه عروس را از دروازه خانه داماد مشایعت میکند.

**چِدیر**= دوده؛ ڎُدِن چید څه ڤېد، وے وِڎۈم تے ~ لَپ سۈد= اگر در خانه ایکه دود زیاد کند، سقف آنرا دوده میگیرد؛ وے ند وے پیڅ صاف ~= رویش مانند دوده سیاه است؛ چِدیر ڎئد= پاک کردن خانه از دوده( معمولن در سال نو صورت میگیرد.).م. چَدَک.

**چِدیر-ڎهڎیج**= کسیکه دوده(خانه) را پاک میکند.

**چِدیر-ڎئد**= پاک کردن خانه از دوده (درروز اول سال نو)؛ چِدیر-ڎئد-تے-ته ار چید ییوَݑ آدم رِست، کو ته چِدیرڎید= در وقت پاک کردن خانه از دوده، یک نفر در خانه می ماند و دوده را پاک میکند.

**چِدیرِن**= پوشیده از دوده.

**چِدۈم**= کدام.

**چِدۈمِن**= کدامین، با کدام؛ تو قَتیر ~ زڤ تیر گهپ ڎه-م؟= همرای تو با کدام زبان گپ بزنم؟

**چِدغینڅ**= ب. گَزنه(نام علمی: Urtica dioica)؛ ~ مو ڎُست ارد ڎاد خو، څِرېمتے= گزنه به دستم خورد سوزش داد؛ ~ وئڎ گهل ېن ارد نَښتیزد= گزنه در لب جوی ها میبراید.

**چِدغینڅ زار**= گَزنه زار.

**چے-کَله، چے-کَلله**= احترام؛ چے-کَلله چ.= احترام کردن؛ څه وِنېن تو، چے-کَلله یېن تو-رد= اگر تو را ببینند، برایت احترام میکنند.

**چے-کَش**= نان توته شده با شیر و روغن(به افتخار ورود عروس به خانه داماد داده میشود).

**چے-کهل**= سربه پاهین، سرچپه؛ دم چَښ چے کهل کِن= ماکیان را سربه پاهین کن؛ چے-کهل ڎئد= سربه پاهین کردن.م. اُله، اُل-له.

**چے-کوچ: چے-کوچ چ.(کوچ ڎئداو)**= کوچ کردن(کوچ دادن)، نقل مکان کردن؛ وېڤ نهن چے-کوچ پَدَم کَنېن= مادر شانرا به آنجا( منطقه ای بطرف بالا) کوچ میدهند.

**چے-کۈپ**= به کوهان؛ سُت اُم یو ښیج غَل وم زِمڅ اند ~= رفتم که گاو هنوز در زمین به کوهان افتیده است؛ یه ښِتُر ~ ڎاد= آن شتر به کوهان افتید.

**چِل**۱=۱- چهل(۴۰)؛۲-چهل روزه( معمولن پِس از زایمان)؛ وم ~ پُر سُت ات، یه انداید= چهل روز او پوره شد و از جایش برخاست.

**چِل**۲- راشیتیسم یا نرمی استخوان یابیماری ریکتز نرم‌استی (انگلیسی: Rickets‎) یک بیماری مربوط به رشد استخوان‌ها است که در نوزادان و کودکان دیده می‌شود. در این بیماری استخوانهای کودکان به دلایلی نرم باقی می‌مانند. این بیماری موجب خمیدگی و رشد ناقص استخوان‌ها و افزایش ریسک شکستن آن‌ها می‌شود. علت اصلی بیماری راشیتیسم کمبود ویتامین د است، ولی کمبود کلسیم نیز در آن نقش دارد که موجب ترشح بیشتر هرمون پارا ترمون میگردد. راشیتیسم بیشتر در کودکان دچار سوءتغذیه شایع است؛ ولی در بزرگسالان نیز دیده می‌شود.وپ؛ بچه چِل څه سۈد، وے قهد تے وورږ انجېن خو، دَڎ وے مُرڎه قتے گۈرېن= وقتیکه بچه بیماری یا نرمی استخوان را داشته با نخ او را اندازه میگیرند ومرده را با آن نخ دفن میکنند( باورهای مردم).

**چِلَپتاو**= کشیدن صدای مکیدن در وقت خوردن یا نوشیدن؛ بشهندݑ خهر، چیز چِلَپے= درست نان بخور، چرا صدای مکیدن را در می آوری.م. چهپتاو.

**چِلَپَک**= موج دریا؛ دریایېن ېن اِک دۈند لپ اندیڅ دِدے، وېڤ ~ پے مو باغ یاڎد= آب دریا آنقدر زیاد شده است که امواج آن به باغ من می آید.م. چِلَپاڤ، چِلچُپَک.

**چِلَپَست**، **چِلَپاڤ** = صدای موج دریا یا بحر.

**چِلَپچے**= چِلَپچی، لَگن؛ آفتابه یت چِلَپچے = آفتابه ولَگن( ظرف برای شستن دست ها)؛ ار چِلَپچے ته خو ڎُست زِنے یېن= در لگن دست های خود را میشوند.

**چِلهپتاو**= بروی آب زدن.

**چِل بئسک، چِربئسک**= چلپاسه.

**چِربئسک، چِل بئسک**= چلپاسه.

**چِلبُر، چُلبُر**= تسمه، ریسمان از پوست.

**چُلبُر، چِلبُر** = تسمه، ریسمان از پوست.

**چِلِم**= چلم؛ چِلِم تیژداو= چلم کشیدن.

**چِل-اِسم**= حیله گر، نیرنگ، چابک؛ یه ~ ږِنِک= او زن نیرنگ است.

**چِلیَک**= پوست درخت؛ اس وېد ~ نَصوار ارد ݑیر کِنېن= از پوست درخت برای نصوار خاکستر میکنند.

**چِله، چِلله، چَله، چَلله**= چله، چهل روزه( سرد ترین روزهای زمستان یا گرمترین روز های تابستان)؛ چِلله یے-زِمِستۈن= چله زمستان؛ چِلله یے- تابستۈن = چله تابستان.

**چِله، چِلله**= انگشتر؛ اسم خاص، چِله.

**چِلُم**= چهلم(۴۰).

**چِلُقے**= چقوری دردریا؛ ڤَز ار ~ ڎاد خو، غۈت ناست= بز در چقوری افتید و غرق شد.م. حوض، قِلُپڅے.

**چِل خۈنه**= جای زیر آسیاب که آب از آنجا میگذرد؛ ~ خِدارج بیر، ښَڅ یَمڤه(یَم-ڤه) څه تیزد" چِل خۈنه "= در زیر آسیاب، آبی که بیرون میرود بنام "چِل خۈنه" یاد میشود.

**چِلچُپَک**۱= خواندن، صدای کبک دری خورد.

**چِلچُپَک**۲، چِلُپَک، چِلچَپَک= فیلم(لایه) یا پرده بالای مایع( شیر، دوغ).

**چِل چوره**= یکنوع بافت موی زنانه، بافت مخصوص موی ها؛ چِل چوره- خو کهل څه وهف ېن، ناو تار وېڤ کِنېن=" چِل چوره " وقتیکه موی ها را میبافند، آنها را به نه(۹) رشته ای جداگانه میبافند؛ یه خو کهل چِل چوره ویفچ= او(مذ.) موی های خود را " چِل چوره " بافته است.

**چِمه**= گل سینه به شکل انگشتر یا حلقه؛ ~ حلقه، ږِنِکېن وِښیځ ېن پے وَم چُستېن= "چِمه" حلقه ای است که زنان در آن کلید ها را می بندند.م. تهک.

**چِم غېږځ، چِغ نئځ**= سوسک(قانغوزک) به شکل مستطیلی و مسطع.م.غۈږ-تَفَنَک (گوش‌خیزک).

**چِنهرݑتاو، چِنئرݑتاو**= به مشکل نفس کشیدن، پف کردن( در مشکل تنفسی)؛ یو اس ماتے چِنهرݑت= او از خستگی به مشکل نفس میکشد؛ درم. یِد هر چیز څه چِنئرݑت، مات گِمۈن سُڎج= او چی رقمی به مشکل نفس میکشد، به گمان که مانده شده است.م. فیښتاو، فُښتاو.

**چِنهرݑیج، چِنئرݑیج**= کسیکه به مشکل نفس میکشد.

**چے-نِوئرځ، چے-نِوېنڅ**= زن ایکه عروس را تا خانه داماد مشایعت میکند؛ نِوېنڅ قتے آدم څه کِنېن، که یوو چے-نِوئرځ= اگر با عروس کسی را روان میکنند، آن کس(زن)" چے-نِوئرځ" است.م. پَس- نِوېنڅ، نِوئرځ.

**چِنازگ**= ۱- لایه ای بالایی پوست به چیزیکه پشم و مو چسپیده است؛ پۈست رُت کِنېن خو، یو پۈست ڎاښڅ قتے څه اندیزد، وے ته چِنازگ لۈڤېن= وقتیکه موی را از پوست میکنند و وقتیکه با موی پوست جدا شود، آن پوست را "چِنازگ" میگویند؛ سبوسک موی سر؛۲- شورهٔ‌سر )ریشه لاتین: (Pityriasis simplex capillitii ریخته شدن سلول‌های مردهٔ اِسکالپ (فضای آناتومیک پوست سر٬از رُستَنگاه مو تا گردن) است و نباید با خشکی پوست سر اشتباه گرفته شود. پوست انسان در خارجی‌ترین سطح خود به‌دلیل داشتن کراتین مدام در حال بازسازی سلولی است و این بدین معنیست که در تماس مداوم با فضای اطراف کرار پوست خارجی (اپیدرم) در لایه بیرونی از بین می‌روند و نیاز به جایگزینی دارند. این بازسازی در تمام سطح بدن وجود دارد ولی هنگامی‌که در اسکالپ سر به‌دلیلی این روند مرگ سلولی افزایش پیدا کند به شکل ذرات قابل دیدن یا به اصطلاح شوره سر پدید می‌آید.وپ.

**چے-نۈل**= به نول؛ تو چُښ جهلد-جهلد چے-نۈل ڎېد= خروس تو زود زود به نول می افتد(در زمین)؛ چهخت-ات- چے-نۈل= کج و خم، پیر شدن؛ وُز اُم چهخت-ات- چے-نۈل سِڅ= من(مث.) کج و خم(پیر) شدم.

**چے-پَره**= به پهلو، شانه به پهلو.

**چے- پهلے**= به پهلو.

**چے-پیڅ**= به روی.

**چے-پاڎ**= به پا.

**چے-پاښنه**= جاری شدن جوی و تگرگ(ژاله)( در مورد اشک ریختن)؛ وے یوښکېن ېن ~ سَت= اشک های او جاری شدند؛ دے-ند-ېن دے یوښکېن دایِم ~ = اشک های او دایم مانند تگرگ جاری استند.

**چِرَختاو**=رعد کردن، غرش کردن، غرچ غرچ کردن، چق چق کردن؛ یه پِش ڎاد ار جاگه یېن خېز خو، دَرَو چِرَخت سَت= آن پشک در بین ظروف های درآمد و شروع به غرش کرد؛ یم تَڤهرَک چِرَخت، نه ڤِراږد خو= این تبر غرچ غرچ میکند، نه شکند.

**چِرخَست، چِرَقَست**= صدای چِرخَست، چِرَقَست.م. شِرَخَست.

**چِرئق: چِرئق س.**= ۱-دو شاخه شدن، شکاف شدن؛ مو سِتَن خِست ڤَد، خو ~ سَت= ستون من تر بود و شکاف شده است؛۲- چِرئق( نام قله کوه در بجو-تاجیکستان).

**چِرئقے**= درز، شکاف؛ یو پاݑ انگَخت وے دِڤے ~ ندے= گلوله در درز دروازه اصابت کرد.

**چِرئق-شَند۱**= لَب‌شِکَری یا لَبِ شکافته، یکی از نواقص زایشی بدن است. در این حالت بخشی از لب نوزاد بازمی‌ماند و گوشت آن رشد کافی نداشته‌است.حالت لب‌شکری ممکن است هم‌زمان با کام شکافته رخ بدهد. در حالت کام شکافته، بخش‌های چپ و راست سخت‌کام پیوستگی ندارند. کام‌ها یا لب‌های شکافته در هر ۶۰۰ تا ۸۰۰ زایمان رخ می‌دهد و امروزه می‌توان با جراحی سریع پس از زایمان آن را رفع کرد. نام های دیگر: لب‌شکری را با نام‌های خرگوش‌لب، شکافته‌لب، لب‌چاک، چهارلب، سه‌لبه، سه‌لنج، کفیده ‌لب، و شکرلب نیز می‌نامیدند.وپ.

**چِرئق-شَند۲**=ب. لب خرگوشی (نام علمی: Lagochilus) نام یک سرده از تیره نعناعیان است.وپ.(این واژه در زبان شغنانی رایج نیست و آنرا صرف بخاطر همخوانی با ترجمه دری علاوه گردید-سرورشاه ارکان).

**چِرِفڅ، کِرِفڅ**=ب.یکنوع گیاه از سرده جعفری(Platytaenia komarovi)؛ جعفری نوعی سبزی خوراکی است که در انواع غذا و سوپ مورد استفاده قرار می‌گیرد. جعفری معمولاً به صورت تر و خشک عرضه و مصرف می‌شود. خواص جعفری: جعفری یک منبع بسیار خوب ویتامین A، ویتامین C و ویتامین K می‌باشد. به علاوه جعفری منبع غذایی خوبی از آهن و اسیدفولیک است. جعفری شامل دو جزء خیلی مهم در ترکیب خود می‌باشد که موجب شده این سبزی نقشی بی‌همتا در سلامت انسان داشته باشد: روغن‌های فرار و فلاوونوئیدها. روغن‌های فرار: اولین جزء مهم موجود در جعفری، روغن‌های فرار می‌باشند. این روغن‌ها به نام روغن‌های ضروری یا اسانس‌های گیاهی نیز خوانده می‌شوند. وپ.

**چِرِفڅ زار**= جائیکه گیاه جعفری سبز میشود.

**چِرِکتاو**= صدا، جیرجیرکردن؛ وِڎِچېن چِرِکېن= گنجشک ها جیرجیر میکنند.

**چِریزَک**= تخت خواب(دکان) بطرف راست درورودی خانه.م. بهر-ریز.

**چِریچَک**= انگورفرنگی (نام علمی: (Ribes مترادف (نام علمی (grossularia) سرده‌ای از گیاهان گلدار دولپه‌ای شامل ۱۵۰ گونه است. این گیاه بومی مناطق معتدل نیم‌کره شمالی و رشته‌کوه آند است. انگورفرنگی‌ها درختچهای و خاردار هستند و دارای میوه‌های سته می‌باشند. انگورفرنگی با نام خارتوت یا گالش‌انگور نیز شناخته می‌شود. سرخ‌پوستان پاسیاه از ریشه انگورفرنگی برای درمان بیماری‌های کلیه و یائسگی استفاده می‌کردند. وپ.

**چِرے-چَف-چَف، چِرے-چَق-چَق** = صدای چف-چف مارموت؛ وُز ته اس ښِچیف ~ ښاج ڎئر اُم= من از صدای چف-چف مارموت میترسم؛ چِرے-چَف-چَف ڎئد، چِرے-چَق-چَق ڎئد= چف-چف دادن مارموت؛ چِرے-چَف-چَف چ.، چِرے-چَق-چَق چ = چف-چف کردن مارموت؛ ښِچیف چِرے-چَف-چَف ڎاد، خو زِبُد ار خو رئځ= مارموت چف چف زد و به سوراخ خود خیز زد .م. فِریچَست.

**چِریقتاو**= ۱-جیر جیر کردن؛ هر چِدۈم وِڎِچ څه چِریقت، پاݑ وم تے وېڎ= گنجشک ایکه جیر جیر میکند، آنرا با گلوله بزن؛۲- چیغ زدن، فریاد زدن؛ تو دۈند چیز چِریقے؟= چرا اینقدر چیغ میزنی؟

**چِرقَست**=۱- صدا، جیر جیر(پرندگان)؛ ۲- چیغ، فریاد( با قهر و ناگهانی)؛ مٲش ٲم اس وے نېکے طِلهپت، وے-ند ~ سُت= ما از او نیکی طلب کردیم، او چیغ زد؛ چِرقَست چ.=۱- جیر جیر ک.(پرندگان)؛ چِرقَست ڎئد=جیر جیر دادن(پرندگان و دیگر حیوانات)؛ یه نَخچیر مو-یے وینت خو، چِرقَستے ڎاد خو، رِڅاست= آن آهو مرا دېد و صدا زد و گریخت.

**چِرقهن**=۱- چیزیکه(پرندگان و دیگر حیوانات) جیر جیر وصدا میزند؛۲- کسیکه چیغ و فریاد میزند.

**چِرک**= چرک؛ دے تو ~ چهی پاږځه چود؟= چرک تو را کی پاک کرد؟؛ چِرک س.= چرک شدن.

**چِرک-بردار**= چرک بردار، تیره(کالا).

**چِرکے**= چرکی.

**چِرکِن**= چرکین؛ چِرکِن چ.= چرکین ک؛ خو تاقئت ~ چود= کلاهت را چرکین کردی.

**چراغ دۈن**= چراغدان.

**چِرۈږج**= الیاف(اسفنج) ظرف شویی(اسکاچ یا اسکاج در ایران) از الیاف گیاهان سرده چتریان.

**چِرڅ**= سنگ سرمه( گرافیت)؛ یه مو چِرڅ بېد= سرمه من گم شد؛ ~ ته اس تهخ ڤهرېن خو، پیځېن دَم= سرمه را از کوه می آورند و بعد آنرا می جوشانند؛ چِرڅ ات بۈنج= لوازم سرمه یا سرمه و کیسه؛ (گرافیت یک آلوتروپ از کربن است که از لایه‌هایی از اتم‌های کربن تشکیل شده‌است. این لایه‌ها می‌توانند به راحتی روی یکدیگر بلغزنند و این امر آن را به یک ماده معدنی بسیار نرم تبدیل کرده‌است. گرافیت رنگی خاکستری تیره و درخششی فلزی دارد. گرافیت الکتریسیته را به راحتی هدایت می‌کند زیرا بین لایه‌های اتم‌های کربن الکترون وجود دارد. در فشارها و دماهای خیلی بالا، گرافیت به الماس تبدیل می‌شود. این فرایند در واقع نحوه تولید الماس مصنوعی است. از گرافیت به دلیل داشتن خاصیت رسانایی الکتریکی بالا، در ساخت الکترودهای کوره‌های قوس الکتریکی، باتری‌ها و صفحات خورشیدی استفاده می‌شود. برخی دیگر از کاربردها شامل استفاده در ساخت مداد (به همین دلیل به عنوان «مغز مداد» نیز شناخته می‌شود)، و روان‌کننده‌ها است. گرافیت برای اولین بار در عصر نوسنگی به عنوان رنگ استفاده شد. از زمان کشف آن در انگلستان در حدود سال ۱۵۶۵ میلادی، استفاده از گرافیت افزایش یافته‌است.وپ.)

**چیښتاو**= دیدن، نگاه کردن(مراقبت کردن).

**چِسیج، چِسیځ**= نگاه کننده(مراقبت کننده)؛ ڎِیۈن ېن مال ~، ات ییو سِتۈر ~= دو نفر رمه را نگاه میکنند و یکی گاو ها را نگاه میکند.

**چِستۈن، چَستۈن**= چیستان؛ یِد ~ نِست، یِد مَثَل= این چیستان نیست، این یک مثل است.

**چِت**= چیت(پارچة نخی نازک و گلدار دارای رنگ های گوناگون.معین)؛ مه تو تنگه، ڤه مو ~= بگیر تنگه(واحد پول قزاقستان) خود و پس بده چیت من؛ چِتِن= چیتی.

**چے-تید، چے-تیدَک**= قصد رفتن، آماده رفتن؛ یه مو یَخ ار رِښۈان چے-تیدَک= خواهرم آماده رفتن به روشان دارد.

**چِتاق**=بب.چَتاق.

**چِت-چِلولو**= نام پرنده کوچک؛ ~ وَم صدا مِس اِک-دِس"چِت-چِلولو"، وَم قیچ بیر-ڤه زیرد= صدای "چِت-چِلولو"هم همین قسم"چِت-چِلولو" است، زیر شکم آن زرد است.

**چِخ**= برو!، گم شو!( فریاد برای راندن سگ)؛ اه کُد ~ ، اس مو خېز= ای سگ برو! گم شو!، از پیش من؛ چِخ لۈڤداو= برو گفتن!، گم شو گفتن!؛ وَم کِد ~ لۈڤ، وے گوښت-گه نه-خیرت= سگ(ماده) را بران(چِخ بگو) که گوشت را نخورد.

**چِخ-ڤَج**= حذف کردن، راندن، بیرون کشیدن؛ چِخ-ڤَج چ.= حذف کردن، راندن؛ دے کُد ~ کِن= سگ را بیرون بکش؛ لپ ~ مو مهک!= زیاد مرا شتاب زده نکن!؛ خُب ~ ېن مو چود خو، دڎ اُم در قهر ڎاد خو، توید اُم=(آنها) خواستند مرا بیرون بکشند، من قهر کردم و برآمدم.

**چِخیج، چِخیرج**= ۱- حشره؛ دۈند شَکه جای دِدے، همېښه چیرم-ات چِخیج یمند(یَم-اند)= آنقدر جای چتل است که همیشه کرم و حشره در آنجا است.۲- کرم پیله.

**چِخیجَک، چِخیرجَک**= حشره گک مانند ریشَکبال یا تریپس گندم؛ ژِندَم غلافَک درون روشت ~ سۈد= در غلاف گندم یک حشره گک(ریشَکبال یا تریپس گندم) پیدا میشود.

**چے-ښَڅ: چے-ښَڅ چ.**= به روی آب انداختن؛ سر پِراݑ جریب څه وهفېن، وے ته چے-ښَڅ کِنېن=اگر برای بار اول جراب می بافند، آنرا به آب روی آب می اندازند( رسم و رواج)؛ چے-ښَڅ س.= آب بردن.

**چِغداو**=جیک جیک، جیر جیر(پرنده ها)؛ یاغے زَریځ یے چے څه وینت، چِغد= اگر کوگ وحشی کسی را ببیند، جیک جیک میکند؛ یم مو زَریځ کُد ته وینت ات، درو چِغد سۈد= کوگ من وقتیکه سگ را ببیند، جیک جیک شروع میکند.

**چِغهن، چِغغهن**= جیک جیک کن، جیر جیرکن(پرنده ها).

**چے-غئڤ**= به روی، رو به پاهین.

**چِغُژجَک**=والک یا سیرموک، نام گیاهی از خانواده سیر های کوهی دارای ریشه شیرین شباهت به زردک دارد و در بهار اطفال آنرا میخورند. کِبِښڅَک.

**چِق**= پرنده گک خورد؛ ~ در دستت قِلۈنگ در هوا= پرنده گک در دستت، خروس در هوا(متل).

**چِقتاو**= چیق چیق، جیر جیر(پرنده گک ها).

**چِقَلتوس(/)**= کج‌ خط (/)، خط مورب یا اسلش نشانه‌ای از گروه نشانه‌های سجاوندی است که در موارد زیر به‌کار می‌رود: ۱- برای جدا کردن روز، ماه، و سال در تاریخ؛۲-برای جداکردن مصراع‌های یک بیت.وپ؛ چِقَلتوس(/) ک-اِد دِدے، یے نۈل تر یے کنج ات، ییو تر یِگه کنج= خط مورب اینست که یک نوک آن در یک کنج زاویه و دیگری در کنج زاویه دیگر.

**چے- قهد**= به قد.

**چِقِر**= انحراف چشم: هرگونه انحراف از هم‌ راستایی صحیح چشم‌ها را لوچی یا چپ‌چشمی یا استرابیسم (به انگلیسی: Strabismus) می‌گویند. انحراف چشم عبارت است از عدم هماهنگی حرکت عضلات چشم یا عدم توانایی تمرکز بین دو چشم که باعث می‌شود چشم‌ها در جهات متفاوتی قرار بگیرند. این بیماری یکی از مشکلات شایع چشم پزشکی است و در ۴٪ موارد در گروه سنی اطفال و بزرگسالان دیده می‌شود.‌این بیماری یکی از مهم ترین بیمار ها در شاخه چشم پزشکی است.وپ؛ کودک خو غونج ڤه دراز څه چاست، ~ سۈد= اگر کودک از طریق مویش(برای مدن) دراز ببیند، چپی چشم میشود؛ ~ ڤارج نه شوڎ چاست، نه ښَر چاست ات پے بَر ژازد= اسپ چپی چشم نه خار می بیند، نه گل سرخ می بیند و بطرف تپه می دود.

**چِقِرے**= انحراف چشمی.

**چے-قیچ**= به شکم.

**چِجارچ**= سمارق.

**چِجُکتاو**=۱- زدن، لت کردن؛ ڎارگ اُم زاست خو، یے-لهڤ(اِلهڤ) اُم وے ڤارج چِجُکت= چوب را گرفتم و کمی اسپ را( خفیف) زدم؛ خو چِجُکتاو=خود را زدن؛ یه زَریځ ار قفس خو چِجُکت= کوگ خود را در قفس میزند؛۲- انتقاد کردن؛ وے یېن مجلس اند نُر خېلَک چِجُکت= امروز او را در مجلس خیلی انتقاد کردند.

**چید(ج. چَدېن، چَدخېل)**= خانه.م. ښاڎ، خۈنه.

**چید بۈن**= نگهبان خانه.

**چیدِچَک**= خانه گک(خانه گک بازیچه طفلانه)

**چید-میزد**= خانه ساختن.

**چیداوَک، چیدَک: جهلدے چیداوَک، جهلدے چیدَک، تېزدے چیداوَک، تېزدے چیدَک**= زودتر، زودتر کردن؛ یَد مے کار جهلدے چیداوَک= بیا این کار را زود تر بکنیم.؛ جهر چیداوَک، جهر چیدَک= لغزاندن؛ مے ژیر اند عینے جهر چیدَک= این سنگ عین وخت است آنرا بلغزانیم.

**چید-جَمعت**= اعضای خانواده، خانواده.

**چیز**= ۱-اشیا، شی، دارایی؛ ۲- سوال: چی؟

**چین**۱=صخره؛ راه صعب العبور، دشوار گذر؛ تر دَم ~ نه ژاو سَت= میگویند که گاو( ماده) بطرف صخره رفت.

**چین**۲= چین خوردن(کالا)؛ تو کُرته چین مو-رد خُش= چین پیراهنت خوشم آمد.

**چین**۳: چین قَلاب!، چین-ته زیت! آی، چی بدبختی!، چی بد شانسی!، چی وحشت!؛ پاه، تو چین قلاب، ار چیز څهت بِږین چود= آی، چه بد بختی، چیزی را پنهان کردی؛ ات تو چین-ته زیت، ڤا یت دېر یت= چی بد شانسی، باز نا وقت آمدی.م.دَر-به-کَلے.

**چینے**۱= پیاله چینی(در بدخشان زیاد تر برای شیر چای خوری استفاده میشود)؛ چینے-پینے نه پِتئوے؟ پیاله-میاله را نه اندازی؟؛ ڎو-ارهی چینے-ات ځُلدے دَستارخۈن مو-رد دهک= دو-سه پیاله و دسترخوان خورد تر بمن بده؛ ۲- اسم خاص زنانه"چینے، چینے گُل چینے خۈن ".

**چیپتاو**= جیر جیر کردن؛ پچ پچ کردن، چهچه زدن( در مورد چوچه های کوگ)؛ یه زَریځ وَقت ات، وهڎ زَریځ بُڅېن چیپېن= کوگ وُق-وُق میزند و چوچه هایش چهچه میزنند.

**چیرَک**= سکسکه یک دم غیرارادی و قوی است که در نوزادان، کودکان و بزرگسالان تجربه می‌شود و در بعضی موارد خاص به دلیل از بین رفتن مجرای تنفسی منجر به مرگ می‌شود. علت ها: سازوکار سکسکه به خوبی درک نشده است. زیرا سکسکه معمولاً به صورت اتفاقی و در مدت زمانی کوتاه پیش می‌آید و بررسی در مورد آن را سخت می‌کند. عضلهٔ تنفسی دیافراگم، در حد فاصل میان قفسه سینه و شکم واقع شده است. این ماهیچه، هنگام عمل دَم به سمت پایین حرکت می‌کند و هوای دارای اکسیژن را به درون شش‌ها می‌فرستد. در هنگام بازدم نیز دیافراگم، شل و باعث می‌شود هوای حاوی ذرات زائد یا کربن دی‌اکسید به سمت دهان و بینی برود و از بدن دفع شود. حال اگر به هر دلیلی این عضله دچار تحریک ناگهانی شود، عملکرد درست خود را از دست می‌دهد و دچار انقباض‌های غیرارادی تکرارشونده‌ای می‌شود که به آن سکسکه می‌گویند.یک دلیل دیگر سکسکه می‌تواند بسته شدن راه هوا توسط پرده‌های صوتی باشد.همچنین گمان می‌رود سکسکه یک نوع میوکلونوس است که در نتیجه فعالیت غیرطبیعی هستهٔ تنفسی واحد (به انگلیسی: (solitary inspiratory nucleus در مغز ایجاد می‌شود.هیجان عاطفی شدید، غذای تند، نوشیدنی‌های گازدار، و دخانیات می‌توانند از دیگر عوامل سکسکه باشند.وپ.؛ چیرَک چ.= سکسکه ک.

**چیرم**= ۱-کرم؛ ۲- کرم پیله.

**چیرمَک**= کرم پیله.

**چیرم-ڎاڎج**= کرم زده گی؛ چیرم-خوږج، چیرم-خوږجِن = کرم خوردگی.

**چیف**=کاه درشت(ساقه های میده نشده غله در وقت خرمنکوبی)؛ کَښت ېن غَلبېل ڎاد خو، ~ نَښتوید= غله را غربال زدند و کاه درشت برآمد؛ یِد کَښت خِست څه ڤېد، چیف ته لَپ رِست= اگر غله تر باشد، کاه درشت زیاد می ماند.

**چیغداو**= جیر جیر کردن؛ پچ پچ کردن، چهچه زدن( در مورد کوگ ها)؛ اگه یه زَریځ څه چیغد، نه-تارڎد ته= اگر کوگ چهچه میکند،(خوب) جنگ نمی کند.

**چیقتاو**= جیر جیر کردن؛ ار جِنگهل وِڎِچېن چیقېن= در جنگل گنجشک ها جیر جیر میکنند.

**چا، چای**= چاه، گودال.

**چاوېځ**= انداختن در آب(اگر کسی نزد شناور ها بدون میوه خشک بیاید و یا"آمِن الله" نگوید، او را جزایی به آب می اندازند)؛ مٲش ته ~ لۈڤ ٲم، کَفچاک ته بېښ خُږنۈن مردم لۈڤېن= ما "چاوېځ" میگوییم، زیاد تر مردم شغنان" کَفچاک" میگویند؛ چاوېځ ڎئد= انداختن در آب.م. کَفچاک.

**چاز، جاز**= هوا پیما، طیاره.م. کېمه، جاز.

**چای**= چای

**چای-بِرئښت**= نوشیدن چای.

**چای-بیگ**=پیاله سفالی برای چای؛ ~، اس جِرهی وے مازېن، ښوڤد ارَم بِرئزېن= "چای-بیگ" را از گِل می سازند و درآن شیر می نوشند.

**چای-وَرڤېنت**= جوش دادن چای.

**چای-واښ، چای-واښَک**= ب. پیر بهار (نام علمی:SP Erigeron) نام یک سرده از تیره کاسنیان است.

**چای فَراش**= کسیکه چای می اندازد، پیشخدمت، گارسون.

**چای خۈنه**= چای خانه.

**چای-قَتَغ**= شیر برای چای( قتیغ چای).

**چای جوښ**= چایجوش.

**چاک**=کلنگ، بیل کج؛ ییو چاکېڅ بُللاد جای چۈنت= یکی تهداب( خانه) را بکند؛ مو ~ ڤِرَښت= کلنگ من شکست؛ چاک-ات بېل= منتظر مرگ ماندن، منتظر خاکسپاری؛ اس نود(۹۰) اُم ارهی ڤاښت، شَراب ته شِچ نه بِرئز اُم، پے چاک-ات بېل گیر= سن من ۸۷ سال است، حالا شراب نمی نوشم، منتظر مرگ خود استم.

**چاکهر، چاکَر**= ۱- نوکر؛۲- نام کلانی در بدخشان؛ تَمه یېت ~ زات= شما از قوم چاکهر(نوکر) استید.( احتمال دارد، باشنده چاکران مرکزولسوالی وردوج ولایت بدخشان هم از کلان های چاکهران(چاکران) استند-سرورشاه ارکان).

**چاک-دَسته**= دسته کلنگ.

**چاک-نئځ**= بینی کلنگی.

**چالهق، چالهقَک**=ترک، ترکش( اغلب در بدن)؛ مو ذُستېن ېن ~= دست های ترکیده اند؛ چالهق چ.، چالهقَک چ.= ترکیدن؛ ښَڅ اردے لپ تېود خو، وے پاڎېن ېن ~ سَت=او در آب بسیار چرخ زد و پا هایش ترکیدند.

**چالیا، چایلا**=کلبه؛ پات ښاه رِزین ~ تے ښاڤد= دختر پاد شاه در کلبه خواب شد.

**چاپ**۱= چاپ.

**چاپ**۲=بلاتورکاغذ( کاغذ خشک کن)؛ سیایے غَل قاق نِست، دے چاپ مو-رد دهک= سیایی هنوز خشک نشده، بلاتورکاغذ را برای من بده.

**چاپ چید**= ۱- چاپ کردن؛ ۲- تیپ کردن در ماشین( ماشین تیپ).

**چار۱(ج. چارېن، چارئځ)**= شوهر؛ چار ڎئد= شوهر دادن؛ چار چ.= شوهر ک.

**چار**۲= چهار(۴).

**چاراَنگُښت، چاراَنگِښت**= واحد اندازه گیری طول، چاریک(از انگشت اشاره تا انگشت کوچک)؛ یِد کاله ~ کهم ڎو گهز= این تکه(پارچه) یک چاریک کم دو متر است.

**چار باغ**= پارک، باغ کلان؛ تے تر دے ~ شَطرنج باز ٲم= بیا در باغ شطرنج بازی کنیم.

**چاربوند(چار+ پۈند=چهار+ راه)**= چهار راه.

**چاروا**=حیوانات اهلی، گاو ها.م. مال، چارپا.

**چاروادار**=دارنده حیوانات اهلی؛ چاروادارے=دارنده حیوانات اهلی.

**چاردَست**= چهارنعل ، تاخت؛ مرکهب دَرَو ~ سَت= خرشروع به چهارنعل کرد؛ ڤارج ته اول آسته-ݑ پۈند تیزد، بعد اس وے ته یوبیه کِښت، پِس وئݑ ته دُق-دُق کِښت خو، دَڎ ته تر چار دست دېڎد= اسپ اول آهسته راه میرود، بعد از آن یورتمه میکند، به تعقیب آن یورتمه کشیده میکند، بعد در چهارنعل می درآید.

**چاردار**= شوهردار.

**چارېځ**= نامزاد.

**چارزۈنے**= چهار زانو.

**چارے**۱= گوسفند کلان محلی؛ غُله مِږیج ته ~ لۈڤېن= گوسفند کلان را چاری میگویند.

**چارے**۲: چارے ڎئد، چارے س.= دچار شدن، ملاقات کردن.

**چارِک**= مرد، نفر.

**چارپره**= با چهار کنج تیز، چهار ضلعی.

**چار** **پاگے**= چهار پایی( بوت دوخت محلی).

**چارسو**=دستمال و چپن برای مهمان به عنوان تحفه.

**چارتَرک**=چهار ضلعی( کلاه).

**چارتِراښ**= چهار تراش.

**چارخهط**=چهارخط، صلیب؛ چارخهط تیژداو=چهارخط کشیدن، سرزنش کردن، درو کسی صلیب کشیدن؛ تو شچ چیز مو پیڅ ارد ~ تهژے؟= حالا چرا مرا سرزنش میکنی؟

**چارچَلَک**= قفس چهار ضلعی در بام برای نگهداری شیردرتابستان؛ وے ته ~ ڎارگ کِنېن خو، ښوڤد رِبے یېن یم تے= یک قفس چهار ضلعی را جور میکنند و در آن شیر نگه میدارند.م. شېراوېځ، شیراوېځ.

**چار چَښم**= چهار چشم، خالهای سفید در بالای چشم ها( در مورد سگها)؛ ~ کُد مو-ند ڤُد، وے څېم ېن کهل تے یِگه خال، څېم جِناو= یک سگ(نر) داشتم، بالای چشم های آن خالها بودند، مانند چشم.

**چار-چِگال**=۱- خزیدن به زانو ها، چهارغوک؛ مو رِزین غَل ~ نه ڤهرڎېد= دختر من هنوز چهار غوک کرده نمیتواند؛ ~ پۈند تیزد= چارغوک راه میرود؛ ۲- چار-چِگال چ.= خزیدن به زانو ها، چهارغوک کردن.

**چار-چید، چار چے**= شوهر کردن.

**چارغۈږ**= ۱-رو به زیر با پا های خمیده؛ یو ته اولَݑ ~ ښئفڅت= او اول سر به زیر با پا های خمیده بخواب میرود؛ ۲- روی زانو ها؛ ~ مِس یے-گۈن تیزد=(او) یگان وقت روی به زانو میرود؛ اه-ڎه اندِځ، ~ بهس وُڅ= ای بچه بخیز، روی زانو هایت خود را زیاد نه جنبان.م.چار-چِنگال.

**چار-جُلَک**=پارچه، تکه، قنداق؛ وېڤ ~ ېن ڤهر، تو ڤِرا وِښتَک اُم= قنداق(غنداق، ترکی) ها را بیار، برادرت را قنداق میکنم.

**چاسنُدېج، چاسنودېج**= چاسنُدی، چاسنودی، باشنده چاسنود(دربدخشان افغانستان).

**چاسنُدېج-دهرڎ**= بیماری تب مالت یا بروسلوزبه عنوان یکی از مهم‌ترین بیماری‌های مشترک انسان و دام محسوب می‌گردد. باکتری [بروسلا](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%A8%D8%B1%D9%88%D8%B3%D9%84%D8%A7" \o "بروسلا) که ایجادکننده بیماری است، طیف وسیعی از [پستانداران](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%BE%D8%B3%D8%AA%D8%A7%D9%86%D8%AF%D8%A7%D8%B1%D8%A7%D9%86" \o "پستانداران) اهلی و وحشی را مبتلا می‌سازد. این بیماری به علت ایجاد سقط [جنین](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AC%D9%86%DB%8C%D9%86" \o "جنین) در دام، کاهش تولید [شیر](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%B4%DB%8C%D8%B1_(%D8%AE%D9%88%D8%B1%D8%A7%DA%A9%DB%8C)" \o "شیر (خوراکی))، [عقیمی](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%B9%D9%82%DB%8C%D9%85%DB%8C) و نازایی دام‌های مبتلا و همچنین به علت ابتلای انسان به بیماری تب مالت، همواره از دو بعد [اقتصادی](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%B9%D9%84%D9%85_%D8%A7%D9%82%D8%AA%D8%B5%D8%A7%D8%AF" \o "علم اقتصاد) و [بهداشتی](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%A8%D9%87%D8%AF%D8%A7%D8%B4%D8%AA" \o "بهداشت) مورد توجه قرار می‌گیرد. عامل این بیماری گونه‌های مختلف میکروب بروسلا است. انواع بروسلا در حیوانات شامل سویه‌هایی بشرح زیر است: ۱ .بروسلوز ملیتنسیس (بز)،۲ . بروسلوز آبورتوس (گاو)؛۳. بروسلوز سویس (خوک)،۴. بروسلوز کانیس (سگی)،۵. بروسلوز نئوتوم،۶. بروسلوز اویس (گوسفند). وشایع‌ترین ان درسراسرجهان ملیتنسیس می‌باشد. تب مالت در انسان: تب مالت از گاو، خوک، گوسفند یا بز آلوده به انسان انتقال می‌یابد اما از انسان به انسان خیر. تب مالت روی اعضای خون‌ساز بدن مانند مغز استخوان، گره‌های لنفاوی، کبد و طحال تأثیر می‌گذارد. تب مالت در دو نوع حاد و مزمن دیده می‌شود. دوره نهفتگی این بیماری می‌تواند ۵ تا ۶۰ روز باشد (چندین ماه نیز دیده شده‌است). تب مالت در مردان ۲۰ تا ۶۰ ساله شایع‌تر است.مصرف شیر، محصولات لبنی (کره، پنیر) یا محصولات گوشتی حیوانات آلوده موجب سرایت بیماری به انسان می‌شود. کم‌خونی وخیم یا مشکلات معده و سابقهٔ جراحی آن به دلیل کاهش اسید معده امکان بروز بیماری را بالا می‌برد. اسید معده تا حدودی احتمال ابتلا را کاهش می‌دهد. به‌طور کلی این بیماری در میان افرادی که با حیوانات زیاد در تماس هستند (کشاورزان، دامداران، قصابان، دامپزشکان) و افرادی که به مناطق آلوده سفر می‌کنند شایع‌تر است.وپ.

**چاښ-ویز، چاښت-ویز**= بار، پشته از درزه های غله با یک وسیله چوبی؛ چاښ-ویز تیژداو= کشیدن پشته با وسیله چوبی.

**چاښدۈن**= صندوق.

**چاښت-سَر**= یک چوب از وسیله چوبی برای انتقال غله؛ اِک-و بیر ڎارگ څه چاښت ات، وے کَښت اند ته ڤا اس تیر څه یاڎد، چاښت سر لۈڤ ٲم= چوبی که در زیر است" چاښت"، و چوبی که درزه های گندم را محکم میگیرد،" چاښت سَر" میگوییم.

**چاشنے**=بازی گرگم به هوا( لمس کردن دیگری در بازی)؛ پۈت بئښت اند ته هر چے څه یاسېن، وے مُت دے یېن، دے مُت- ڎئد ته چاشنے لۈڤېن= در توپ بازی هر کسیکه باخت، او را مشت میزنند و این مشت زدن را"چاشنے" میگویند.

**چُنین**= چنین؛ به ضَلولِیَت-ېن ~ رَوا لۈڤج= به ضروریت ها چنین روا گفتند( متل)؛ چُنین-ات چِنۈن= چنین و چنان؛ وُز وے-رد بشهند گهپ ڎه-م، یو مو-رد چُنین-ات چِنۈن لۈڤد= من برای او بخوبی میگویم، و او برایم چنین و چنان میگوید.

**چُنۈنچے**=بب. چِنُنچے.

**چُپتاو**= خواندن، جیر-جیر کردن، بوق صدا دادن( در مورد پرندگان)؛ څِڅو بُڅ-ېن چُپتاو ٲم ښُد ات، وېڤ ٲم نه وینت= ما جیر جیر(صدای چُپ-چُپ) چوچه های کبک دری را شنیدیم اما آنها را ندیدیم؛ یو زَریځ بُڅ چُپتے= چوچه کوگ جیر جیر(صدای چُپ-چُپ)میکرد.

**چُپَک**۱= خاموش، چپ، ترسو؛ تو مِغوند آدم پے موندے ~= آدم مثل تو نزد من میترسد؛ یِد تو زَریځ ~ پے دَم مو-ند، تو لۈڤے: "ڎئد وېڎ!"= کوگ تو از کوگ من میترسد و تو میگویی: "جنگ باندازیم!"؛ وېڤ چُښېن-ېن تَښت، یو ییو شچ ~، اس چَښ مِس رِڅیݑت= خروس ها جنگ کردند، حالا یکی از ترس از ماکیان هم میگریزد؛ چُپَک چ.= زدن، غالب شدن، پیروز شدن؛ مو زَریځ بُڅ دے تو-ندے چُپَک چو= چوچه کوگ من از تو را زد؛ وُز اُم تو چُپَک چود= من بر تو غالب برآمدم؛ چُپَک س.= شکست خوردن، شکست را قبول کردن؛ تو زَریځ مو زَریځے ڎاد خو، یه مو-ند چُپَک سَت= کوگ تو کوگ مرا زد و شکست خورده است.

**چُپَک**۲= شاهین-نر؛ باشه جِناو پرنده ته ~ لۈڤېن= پرنده مانند باشه را"چُپَک" میگویند.

**چُست**۱= ۱محکم، قوی، پایدار، جدایی ناپذیر؛ تو پئخېن-ېن غَل ~، یو لۈڤد پِراسچېن= چموس های تو هنوز محکم استند، او میگوید که پاره شدند؛ عجب ~ آښنایېن دهڎ نه ڤَد!= عجب آشنا یان جدایی ناپذیر بودند!؛ ۲- بسته، قفل شده؛ وېڤ دِڤے ~، نه فهم تَر-که-یېن تیڅ؟= دروازه شان قفل است، نمی فهمم به کجا رفتند؟؛ ۳- چسپیده، محکم چسپیده؛ یم ناش پے مو بوت ~= این زردآلوی خشک به بوت من چسپیده است؛ چُست چ.= پیوستن، بند کردن، چسپاندن؛ چِمه حلقه، وِښیځېن پے وَم چُستېن= به حلقه( گل سینه)"چِمه" کلید ها را بند میکنند؛ خو ښیج-ات خلاص چود-ات، مو-ند-ات ~ چود= گاو خود را خلاص کردی و از من را بند کردی؛ چهرخ- تے-ته رېگ ات سِرېښ چُستېن خو، اسلا تېزېن= در چرخ ریگ و سریش را می چسپانند و ابزار را تیز میکنند؛ چُست س.= بسته ش.

**چُست**-**بسته**= بسیارمحکم؛ یه غهڅ بِڅ مو ڎُست ارد ~ انجوڤد= آن دخترک از دست من بسیار محکم گرفت.

**چُستے**= پایدار، مستحکم.

**چُښ**۱= خروس.

**چُښ۲، چو**= برو!(راندن اسپ)؛ خو ڤارجېن ٲم چُښ لۈد خو، تاید ٲم= برای اسپ های خو"چو" گفته، و رفتیم.

**چُښَند**= گوشت خروس؛ ~ گوښت=گوشت خروس؛ ~ گوښت تمه رد وېڎ اُم-آ؟ = آیا گوشت خروس برای شما پخته کنم؟

**چُش**= ساکت، خاموش، توقف، ایستاد کردن( صدا زدن خر)؛اه آشداد چُش، چُش! ا-ڎه سه، یه مَرکهب گیر سَت= توقف، توقف، تو لعنتی! ای بچه برو آن خر ایستاد شد؛ چُش چ.= ایستاد کردن خر؛ چُش س.= ایستاد شدن خر؛ اه مرکهب یِخ، چیز چُش ات سَت؟= ای خر ییخ، چرا ایستاد شدی؟؛ چُش رېداو، چُشَݑ رېداو= در جای خود ایستاد ماندن، در جای خود یخ شدن(ساکت ماندن)، معتل ماندن؛ چُشَݑ-اُم اده یۈد اند رېڎج= من در اینجا معتل ماندم.

**چُغ(مذ.)، چَغ(مث.)**= آماده جنگ، آماده حمله( در مورد حیوانات)؛ ک-و تو ښیج همېښهݑ چُغ= گاو تو همیشه آماده حمله است؛ چُغ س.= آماده جنگ شدن، آماده حمله شدن؛ یه زریځ چَغ سَت خو، وم یِگه قتے نِڎاڤد= آن کوگ آماده حمله شد و همرای کوگ دیگر به جنگ افتاد؛ چَغ وِریڤداو= آماده حمله بودن، آماده جنگ بودن( چهارپایان کلان)؛ وهڎ ژاوین ېن چَغ وِراڤد ات، وُز اُم وېڤ دیت= آن گاو ها(ماده) آماده جنگ بودند و من آنها از هم جدا کردم؛ چُغ خو چ.= ۱-به حمله آماده شدن، زیر حمله قرار گرفتن( پرنده گان)؛ یو څِڅو خو چُغ چود خو، فِریپت وم زریځ تے= کبک دری خود را آماده جنگ کرد و بالای کوگ حمله کرد؛۲- لوچی، چپ چشمی، انحراف چشم؛ چُغ انجَفڅتاو= خشک شدن؛ دے خِست ژیز ار کِڅار رِبے، لهک یِد چُغ انجَفڅت= هیزم تر در آتشدان بمان، بگذار که خشک شود.م. شَپ.

**چُغے، چَغے**= علامت، حرکت قبل از حمله؛ یِد تو زَریځ زور نِست ، چَغ دے خو کِښت، ک-اس دے دَم ~ زریځېن ښاج ڎئرېن= کوگ تو زور نیست، اما وقتیکه پرهایش را شخ میکند، دیگر کوگ ها از او میترسند.

**چوڤ گهز، درم. چوږ گهز**= گَز( مقیاس طول، یک گز تقریبا یک متر است)؛ چوڤ گهز ڎئد= اندازه کردن.

**چوک**= پرنده ای، شباهت به بوم؛ جغد؛ بهارے ندے ~ نَښتیزد خو، گویا ماږځ سۈد= در بهار بوم میبراید، گویا قعطی میشود؛ ~ لۈڤد= هیچ چیز نیست، خالی، لچ( در مورد سرمایه)؛ تو چید اند ~ لۈڤد= در خانه تو هیچ چیز نیست(خالی است).

**چول**=ویرانه، زمین خشک و بی حاصل، دشت، جای بیابان؛ چول-ات بِیه بۈن=دشت و بیابان؛ لۈدے:"تو-ت چَرهنگ پات ښاه بچه، چول-ات بِیه بۈن ارد سَیلے کِنے؟"(فلکلور)= از او پرسید:" تو چطور شاهزاده استی که در دشت و بیبان به سیل آمدی؟"؛ چول چ.=ویرانه ک.، نابود ک.؛ دَم جِنگهل-ېن دۈن تېپت ادے، چول-ېن دم چو= این جنگل را آنقدر قطع کردن که آنرا به جای لچ تبدیل کردند؛ چول س.=ویرانه ش.، نابود ش.

**چون**= کر؛ یم ~، گهپ نه ښینت= این کر است، گپ نمیشنود؛ چون چ.= کر ک.؛ چون س.= کر ش.م. کَر.

**چونَت: چونَت یافتم**=ببین چه یک ملاقاتی؛ لۈدے:" چونَت یافتم، خُب اُم تو وینت"= صدا زد:" ببین چه یک ملاقاتی، خوب شد تو را دیدم".

**چورڎ(مذ.)، چارڎ(مث.)**= کج؛ چورڎ چ.= کج ک.؛ چورڎ س.= کج ش.م. کَږ.

**چورڎے(مذ.)، چارڎے(مث.)**= کجی

**چورڎ-میڎ(مذ.)، چارڎ-میڎ(مث.)**= قوز پشت(کج کمر)؛~ غِڎه= بچه قوز پشت.

**چورڎ-نئځ(مذ.)، چارڎ-نئځ(مث.**)=کج بینی.م. کَږنئځ.

**چوت**= چرتکه ابزاری برای انجام محاسباتی مانند چهار عمل اصلی و ریشه دوم در خاور نزدیک باستان، اروپا و دودمان سونگ کار می‌رفت. علی‌رغم قدیمی بودن، هنوز در سراسر جهان از آن بیشتر در محاسبات ذهنی استفاده می‌شود. این وسیله آموزشی برای افرادی که مشکل بینایی دارند و همچنین برای هر کسی که می‌خواهد اصول محاسبات را بیاموزد مفید است. امروزه با پی بردن به نقش چرتکه در آموزش محاسبات به کودکان و حتی نوجوانان، و محاسبه ذهنی آنان، آموزش چرتکه گسترش یافته است. هر چندین سال مسابقات جهانی برای کودکان برای مسابقات محاسبه با چرتکه برگزار می‌شود.وپ.؛ چوت ڎئد= حساب کردن با چرتکه.

**چوت ڎهڎیج**= حساب کننده با چرتکه؛ چوت زن= حساب دهنده با چرتکه.

**چوت مال**= اتو؛ چوت مال ڎئد= اتو دادن؛ خو کُرته ڤه ~ ڎه-م= پراهنت را بیار اتو کنم.م. وِتوک.

**چوښچ: چوښچ س.**= مشاهده شدن، ملاحظه شدن، غور و بررسی؛ یِد تو عریضه ته چوښچ سۈد= حالا عریضه تو مشاهده( ملاحضه) میشود؛ نُر مجلِس-اند-ته ڎو مَسَله چوښچ سٲوېن= در مجلس امروزی روی دو مسله غور و بررسی میشود.

**چوشچ**= ب. جو (نام علمی: (Hordeum vulgare یکی از غلات است. چرخه زندگی این گیاه یک ساله و از خانواده گرامینه‌ها (گندمیان) است. کشت جو احتمالاً از اتیوپی و آسیای جنوب‌شرقی آغاز شده‌است . در سال ۲۰۱۷، جو از نظر مقدار تولید (۱۴۹ میلیون تن) پس از ذرت، برنج و گندم در رتبه چهارم قرار گرفت.وپ.

**چوشچِن**= ب. جوی؛ اَ-بَچېن، مو-ند مو یاږج نُر ~= بشنوید، امروز آرد من از جو است؛ ~ گَرڎه خهرے یا؟= آیا نان جو میخوری؟؛ مے ~ ته یو خِدارج کهم ییږد= آسیاب جو را خراب آرد میکند.

**چوږ(مذ.)، چهږ(مث.)**=خال دار، لکه دار، خط خط(راه راه)، پلنگی؛ چهږ گلیمېن بَجووېج= گلیم خط خط از بجوی ها است( آهنگ)؛ عجب خِشروی چهږ ڤهښ!= عجب مقبول ریسمان خط خطی.

**چوږجَک(مذ.)، چهږجَک(مث.)**=خال دار، لکه دار؛ چهږجَک ژاو= گاو(ماده) خال دار؛ چوږجَک ښیج= گاو(نر) خال دار.

**چوږ-باشه**= شاهین پاسرخ (نام علمی: Falco vespertinus) یک پرنده شکاری از تیرهٔ شاهینیان است. این پرنده پرنده‌ای اجتماعی است و زیستگاه آن دشتهای درخت دار مو، کشتزارها و تالابهایی که پوشش بوته‌ای دارند است. در ایران نیز یافت می‌شود.وپ.

**چوږ-ڎهڎیج**=کسیکه درهنگام درو از همه جلو تر است.

**چوږ-ڎئدَک**= مسابقه درهنگام درو؛ جلو بودن کسی از کس دیگر؛ دم زِمڅ ٲم ~ تیر جهلدَݑ تیار چود= این زمین را در مسابقه درو خلاص کردیم.

**چوږ-مِل-چوږ(مذ.)، چهږ-مِل-چهږ (مث.)**= خال دار، لکه دار، خط خط(راه راه)، پلنگی؛ پخته درون یِد ڤِڅ-ات، دَم صورتېن زاښچ، دَڎ اده چهږ-مِل-چهږ=او(مث.) در داخل پخته ایستاده بود و عکس او را گرفتند به همین خاطر خال دار آمده است.

**چوږجَک**=اجرا شدنی؛ مٲش پِلۈن ته چوږجَک سۈد= پلان ما اجرا شدنی است.

**چۈک**= بلند، قله، راست؛ دَم ښِتُر میڎ اک-دۈند چۈک!= کوهان شتر آنقدر بلند است!؛ یِد ږِنِک چۈک دے څه، اس ڎَرݑ دِڤېست=آن زن که قد بلند است، از دور دیده میشود.

**چۈکتاو**= ۱-چیدن( چیدن قروت مایع)؛ وے تُښپ یاسېن پے تهخېن چۈکېن= قروت(مایع) را میبرند بالای سنگ می چینند(دانه دانه)؛۲-چکاندن؛ دۈندِک روغن ار مو تاݑچ چۈک= کمی روغن در ظرف(چوبی) بچکان.م.چئکتاو.

**چۈک**-**شَپ**= ظرف بلند از گل، مدفوغ گوسفند و موی ساخته میشود؛ ار ~ ٲم چَښچ ات غۈز رِبوید= در ظرف بلند گلی میوه خشک و چارمغز ماندیم؛ چۈک شَپ-ېن اس مال غَݑ میزد= ظرف بلند گلی را از مدفوع مال ساختند.

**چۈمچ**= قسمت پشت بدن؛ دَم ~ نُر وېڎېت= امروز قسمت پشت بدن(حیوان) پخته کنید؛ چۈمچ-تیر چ.= پشت کردن، به پشت( اطفال)؛ وے غِڎه یے چود خو چۈمچ-تیر خو، بعد سِفهد پے وَم چَنار= او(مث.) آن بچه را پشت کرد و به چنار بلند شد.

**شَبَر**= باتلاق(باطلاق)، لجن زار؛ اس ~ اند غېښ ښِچَند ٲم= از باتلاق تورب( زغال سنگ نارس- Sphagnum Peat Moss) بریدیم.؛ هر جا-ره ښَڅ ڤُد ات، سِت سُست ڤُد، یو تهم ~= در هر جائیکه آب باشد، خاک آن سست باشد، باتلاق است.

**شَبَر زار**= باتلاق زار(باطلاق زار)، لجن زار.

**شَبَرے**= باتلاقی(باطلاقی)، لجنی.

**شباده، شبباده**= باد شامگاهی.م. ښهباده.

**شَڤځاد، شَڤزاد**=خسک، ساس؛ ساس (یا به فارسیِ شرقی خَسَک) حشره‌ای از راستهٔ نیم‌بالان و خانوادهٔ بسترساسان (Cimicidae) است. ساس از کَک بزرگ‌تر است و لای درز تشک و بالش و شکاف اجناس چوبی مخفی می‌شود و شب خارج شده و انسان را نیش می‌زند. ساسها بیشتر بهنگام شب فعالند اما اگر یک هفته از خانه دور باشید، همین که شروع به استراحت کنید یا روی مبل بنشینید به سراغ شما خواهند آمد. روشن گذاشتن چراغ‌ها در مورد این خون‌آشام‌های کوچک، مخصوصاً زمانی که گرسنه هستند، چندان تأثیری ندارد. ساس از راه خون‌خوراکی از انسان و دیگر جانداران خون‌گرم تغذیه می‌کند. دو نوع ساس که از نظر بهداشتی برای انسان اهمیت دارد، ساس معمولی (ساس تختخواب، Cimex lectularius) و ساس گرمسیری (Cimex hemipterus) هستند. این دو نوع ساس از روی پیش‌سینه یعنی بخش اول سینه از هم تشخیص داده می‌شوند. در حال حاضر شواهدی دال بر انتقال بیماری‌های عفونی مانند هپاتیت بی یا سی یا انتقال ایدز از طریق گزش ساس در دست نیست. ویروس‌ها در داخل بدن ساس تکثیر نمی‌شوند و در مدل‌های حیوانی انتقال بیماری‌های ویروسی از طریق گزش ساس ممکن نبوده.وپ؛ نُر ښهب ~ مو خود= امشب خسک مرا خورد؛ دَم ~ زین= آن خسک را بکش.

**شَوالَک**= شلوار، تنبان از پشم سیاه.

**شَگ**= برو!، گم شو!( صدا برای راندن گوساله)؛ اه شیگ، شَگ! تو آشداد به دِل نه کِنے= ای گوساله برو! لعنتی، به دل نمیکنی؛ اس مِنېچ"تُورر"، اس شیگ"شَگ" لۈڤېن= در راندن برای گوسفند"تُورر"، برای گوساله"شَگ" میگویند.م. شیگ، شۈگ-شۈگ.

**شَگَل غاو**=وضع گیج، بی نظم، ازدحام، مزدحم؛ یَم نُر ~، کُد اس خو خاوَند نه نه-ڤِرېد= امروز بسیار مزدحم است، سگ صاحبش را پیدا نمیکند؛ شَگَل غاو چ.=وضع گیج ک.، بی نظمی ک.، ازدحام ک.؛ بچگَله بُڅېن، بهس شَگَل غاو کِنېت= بچه ها بی نظمی را بس کنید.

**شَگَند**= ۱- از گوساله، گوشت گوساله؛ شَگَند گوښت=گوشت گوساله؛۲- از گوساله؛ ~ بۈنهت دے قویند= به بهانه گوشت گوساله، گوشت گوسفند بزن( متل).

**شَده، شَدده**= محکم؛ شَدده مَرجۈن= مهره های محکم.

**شَزنَک**=نیش بالای سم( در حیوانات جفت سم سانان)؛ حیوۈن اند ڎو ~= حیوانات جفت سانان دو نیش بالای سم های شان دارند؛ دېڤ شَزنَکېن ڎېت ات، تهم دېڤ پیلچَک ېن پیځېت= نیش ها(بالای سم) را جدا کنید و پاچه( پا ها) را پخته کنید؛ مو ڤَز ~ زَخمے سُڎج= نیش بالای سم بز من زخمی شده است.م. وئزنَک، سورچَک، سِپیل، ښئوڅَک.

**شَی**= خوش تیپ، خوش قیافه، دلپذیر، خوش لباس، خوش پوش؛ یه اس کهل پاڎ خُب ~=او(مث.) از سر تا پا خوب لباس پوشیده؛ شَی چ.= خوش تیپ ک.، خوش پوش ک.(لباس پوشاندن)؛ وم نِوېنځ ېن ~ چود= برای عروس لباس پوشاندند؛ شَی خو چ.=خود را خوش تیپ ک. ، خود را خوش پوش ک.(لباس پوشیدن)؛ یَم دے یېل چِزهن ~ خو کِښت= زن ایلاقی خوب لباس پوشیده؛ شَی س.= خوش تیپ ش.، خوش لباس پوشیدن؛ یو ~ سُت= او(مذ.)خوب لباس پوشیده.

**شَی گَر**= کسیکه خوش تیپی، خوش قیافه گری ، خوش پوشی میکند.

**شَیطۈن**= ۱- شیطان؛ ۲- حلیه گر، فریبکار.

**شَیطۈن-ارابه**= بایسکیل.

**شَیطۈن- بِڅ(مث.)، شَیطۈن- بُڅ(مذ.)**= حیله گر، فریبکار، تقلب کار؛ تو-ت دۈند ~، فُک چیزݑ تو-ند یست= تو آنقدر نیرنگ استی که همه چیز داری.

**شَیطۈن گَری، شَیطۈنے**= شیطان گری، شیطانی؛ مو قتے ~ مهک!= همرای من شیطانی مکن!

**شَکَلاد**= شکلات (به فرانسوی: Chocolat) به خوراکی‌های ساخته شده از کاکائو گفته می‌شود. این ماده غذایی پرطرفدار و انرژی زا، به‌گونه ساده از ترکیب شیر، شکر، کره کاکائو و پودر کاکائو با نسبت‌های دگرگون ساخته می‌شود.

**شَکر**= ۱- شکر، قند، بوره؛۲- اسم خاص؛ مردانه: شکر بېک، شَکَرېن؛ زنانه: شَکر ماه، شَکر خاتون.

**شَکَرَک**= امراض نباتی( شپشک یا شکرک نبات در برگ، ساقه و شاخچه)؛ ~ جۈنِن= شپشک نبات ارگانیزم زنده است؛ ~ ته پے مَښ لَدهق سۈد= شپشک نبات به باقلا می چسپد.

**شَکے**=بب. شَککے.

**شَکے گَرے، شَکےگے**= حماقت گری، حماقت؛ وے ~ ک-اِد ڤُد ادے، تر یے چے خېز نه سُت= حماقت گری او(مذ.) این بود که نزد هیچکس نمیرفت(مراجعه نمی کرد).

**شَکےگے**=بب. شَکے گَرے.

**شَکے جِن، شَککے جِن**= ۱- فرومایه( بد سرشت، بی آبرو، پست)، منگی، لوس( چاپلوس، چرب زبان)؛ یے شَکے جِن شیگ اُم زاښت= یک گوساله منگی خریدم؛۲- خراب، ناراحت؛ تو-ت لپ شَکے جِنَݑ نوسڅ= تو بسیار نا راحت نشسته ای.م. گَنده جِن.

**شَککے، شَکے**= خراب، بد، بی زیب، ناخوشایند؛ مو-ند یے تهت نۈم څه، دۈند ~ ، نۈد خو نۈد= یک بچه من(پدر نامم) آنقدر بد است که گریان میکند و گریان میکند؛ یے چیز بې زېب دے ڤُد، وے ته شَککے لۈڤېن= هر چیزیکه بی زیب بود، آنرا "شَککے"میگویند.

**شَله دَخ**=مداخله( در کار بیگانه)؛ نق زنی؛ ک-اِد تو ~ ته خایِم تو کهل خیرت= این نق زنی تو آخر سرت را میخورد؛ شَله دَخ چ.=مداخله ک. نق زدن؛ یو پے مو شَله دَخے بهس چود= او نق زدنش را بالای بس کرد.م. شَل بِگیږځ.

**شَل بِگیږځ**=بب. شَله دَخ.

**شَلخه-بُن**= ریشه ترشک؛ ار ~ ته وورږ رهنگېن، زیرد سۈد= در ریشه ترشک نخ پشمی رنگ میکنند، زرد میشود.

**شَلخه**= ترشک (نام علمی: Rumex) نام یک سرده از تیره هفت‌بندیان است. ترشکیان حدود ۲۰۰ گونه هستند. این سرده کاربردی دارویی دارد. در گونه‌های سرده ترشکیان گیاهان یک ساله، دو ساله و پایا موجود می‌باشد.وپ.

**شَلغَم**= شَلْغَم(نام علمی: Brassica Napus) نوعی سبزی ریشه‌ای است به رنگ سبز و سفید یا بنفش و با برگ‌هایی ناصاف و بریدگی‌های زیاد. ریشهٔ آن غدّه‌ای و به شکل‌های گرد یا دراز به رنگ سفید با لکه‌های بنفش می‌باشد. شلغم نه تنها از نظر داشتن ویتامین و خواص معدنی‌اش ارزنده‌است، بلکه از حیث سایر ویژگی‌های غیر غذایی هم سرآمد بوده و در زمره سبزی‌های مهم شمرده می‌شود. شلغم در خانواده سبزیجاتی نظیر کلم بروکلی، کلم بروکسل، کلم برگ و خردل قرار می‌گیرد.شلغم گیاهی بومی اروپا و آسیای مرکزی است که هنوز هم در زمین‌های وسیع ،یا در کنار جویبارها به صورت وحشی می‌روید. رومی‌های باستان و مردم اروپا در سده‌های میانه شلغم مصرف می‌کردند.وپ.

**شَمبے، شَنبے**= شنبه.

**شَملَمه**=شعله، زبانهای شعله؛ شَملَمه ڎئد= افروختن شعله، آتش دادن.م. الاو، وِلدُب.

**شَمائل، شَمایئل**= شمائل، شکل، قیافه، شکل ظاهری؛ وم ~ مو-رد خُش یت= قیافه اش خوشم آمد.

**شَند(ج. شَندېن)**= لب، لب ها.

**شَند-دهرڎ**= درد لب؛ ~ پِڎَفڅَک= درد لب ساری است.

**شَندېنتاو**=خنداندن؛ یِد بې پدر غِڎه دِسے مو شَندېنت دِدے= این بچه بی پدر(لعنتی) مرا آنقدر خنداند.

**شَپ**۱= ظرف سفالی از گل، مدفوع بز و گوسفند و موی بز جور میشود؛ دے وۈن ار ~ رِبے= این پشم را در ظرف سفالی بگذار.

**شَپ**۲= ۱- پف کردن پرها(پرنده)؛ زَریځ شپ څه ڤېد، وم داو تِښتاو= وقتیکه کوگ پر هایش را پف کند، قصد جنگ دارد؛ شپ خو چ.= خود را پف کردن( پرنده)؛ ۲- گم شدن صدا، شل شدن(دف، توپ)؛ مهڎ دهفېن ېن فُکَݑ ~= تمام این دف ها شل استند.

**شَپَلاخ**= زدن با دست، سیلی؛ شَپَلاخ ڎئد= زدن با دست، سیلی زدن؛ قصت-اردے ~ مو ڎاڎجَت= مرا نزدیک سیلی میزد.م. چَپات.

**شَپ-آ-شَپ**= ۱- زدن(با تسمه..)، سیلی زدن؛ ۲- در اثنای، در جریان؛ سُت-اُم، وهڎېن ~ خیداو اند= رفتم آنها در جریان خوردن بودند.

**شَپۈنتاو**= ۱-زدن؛ مو دِل تے څه نه کِنے، شَپۈن اُم ته ڤا تو= اگر به دل من نکنی، باز تو را میزنم؛ ۲- خوردن؛ څۈندَت څه شَپۈنت، فربے-ت نه سُت= هر چند که خوردی، چاق نشدی؛ ۳- تصاحب شدن؛ مو دولتت دۈند شَپۈنت= از سرمایه من آنقدر صاحب شدی.م. شئپتاو.

**شرعت**= ۱-جر و بحث، جنجال؛ تو-ت ~ لپ زیوج= تو جنجال را بسیار خوش داری؛ ۲- حق، درستی؛ یِک-دے-تې څه ڤېد، ~ وېڤ اند= اگر اینقسم باشد، آنها حق بجانب استند؛ شرعت چ.= جر و بحث ک.، جنجال ک.

**شرعت گهر**= کسیکه جر و بحث و جنجال را خوش دارد.م. شرعت-کُن.

**شرعت-ڎهڎیج**= کسیکه جر و بحث و جنجال را حل و فصل کند؛ قاضی.

**شَرڤِداج**=رود خانه.

**شِښتاو**= ۱- مدفوع کردن؛ ۲- ترسیدن؛ یو از مو خو-رد شیرݑد(شیرݑت)= او از من میترسد؛ یِد اس کُد خو-رد شیرݑد= او از شگ میترسد.

**شَرڎیځ**=مقعد.م. کون.

**شَرݑک**= گل ولای (ساختمانی).

**شَرݑکاڤ**= گل آلود.

**شَتَک**= تذکره(برای انتقال مرده)؛ وے افندے یېن موږجِن خیال چود خو، وے مرڎه یېن ڎاد ~ تے= افندی را مرده خیال مردند و او را بالای تذکره ماندند.

**شَتَل: شَتَل ڎئد**= ممانعت کردن، مداخله کردن، معطل کردن؛ وُز اُم روۈن سَت ات، شَتَل مو ڎېن= من میرفتم، اما(آنها) مرا معطل کردند؛ پۈند اند شَتَل وے ڎهت، وُز ته وے دریاڤ اُم= در راه او معطل کن و من خود را به او میرسانم.

**شته، شتته**= لگد زدن، ضربه، پرش(پریدن)، یورش؛ یم مو کُد ته یے شتته تئݑ دے تو-ند ڎید= سگ من در یک یورش سگت را میزند؛ شته ڎ.، شتته ڎ.= لگد خوردن، ضربه خوردن، تلو تلو خوردن؛ تېز مه ژاز، شتته خو نه ڎهڎے=بسیار تیز ندو که تلو تلو نخوری؛ شته خیداو، شتته خیداو۱= تلو تلو خوردن؛ وے ڤارج شتته خود خو، چے قیچ ڎاد= اسپ او تلو تلو خورد و به شکم افتید؛ شته خیداو، شتته خیداو۲- منفک کردن، سبکدوش کردن، پراندن؛ تۈمت ېن وے تے چود خو، قصت اردے اس خو وظیفه تے شتته خوږجَت= بالای او تهمت کردند، قریب بود از وظیفه اش سبکدوش میشد.

**شَتال، شَتتال**=۱- مسموم، خراب، لگد مال( در مورد نباتات)؛ ۲- کنده شده؛ شَتال چ.، شَتتال چ.= خراب کردن، لگد مال کردن(نباتات)؛ تو ژاو دېد ار مو باغ خو، گُلېنے شَتتال چود= گاو(ماده) تو داخل باغ من شد و گل ها را لگد مال کرد.

**شَفتَل**۱= شفتل یا شَبدَر (نام علمی: Trifolium) جزء مهم‌ترین گیاهان علوفه‌ای خانواده لگومینز (Leguminous) در مناطق معتدل و مرطوب است که از نظر علوفه‌ای و مرتعی دارای ارزش بسیار زیادی است و در تغذیه دام‌ها نقش بسزایی دارند. شبدرها گیاهی سه برگچه‌ای اند و به همین خاطر اسم علمی آنها از دو کلمه لاتین "Tria" به معنی سه و "Folia" به معنی سه بر گچه‌ای گرفته شده‌است. تعداد گونه‌های شبدر در دنیا حدود ۳۰۰ گونه ذکر شده که از این تعداد ۲۵ گونه از نظر کشاورزی مهم است که از این تعداد فقط ۹ گونه آنها از جمله شبدر زیر زمینی به صورت تجارتی کشت می‌شوند. بیشترین پراکنش شبدرها در منطقه مدیترانه است، به طوری که در منطقه اورآسیا ۱۶۰–۱۵۰ گونه، آمریکا ۶۵–۶۰ گونه و در آفریقا ۳۰–۲۵ گونه گزارش شده‌است. بر اساس تحقیقات بانک ژن گیاهی و ذخایر توارثی مؤسسه تحقیقات اصلاح و تهیه نهال و بذر تعداد گونه‌های تاکنون شناخته شده شبدر در ایران حدود ۵۴ گونه‌است که از این تعداد دو گونه شبدر ایرانی (Trifolium resupinatum) و شبدر برسیم (Trifolium alexandrium) به صورت وسیع کشت می‌شوند.وپ.

**شَفتَل**۲= تنبل، غمگین؛ اس تو شَفتَلے ک-اِد تو چید کِناره واښَݑ نا څِد رېد= از تنبلی تو علف اطراف خانه درو نا شده ماند.

**شَفتَلے**= تنبلی، غمگینی.

**شَفتالے**= شفتالو.

**شَخشول**= غالمغالی، آزار دهنده؛ شَخشول چ. = غالمغال کردن، آزار دادن؛ تو پے مو چیز شَخشول کِنے؟= تو چرا مرا آزار میدهی؟

**شَخشول گهر**= نزاع گر،غالمغالی، آزار دهنده.

**شَخشولے**= نزاع، غالمغال، آزار .

**شش-وئل**= شش انگشت؛ وے ند یے ~ پُڅ سُت= از او یک بچه با شش انگشت تولد شد.

**شش مَنے**= کلان، بزرگ؛ یو اس پُښته ~ ویزے ڤود= او پشته بار کلان(هیزم) آورد.

**شش-تِرَنگ، شش-تَرَنگ** = محکم، تنگ؛ ~ دے ڤارج پے مون اند ڤیس خو، لهک واښ مه خیرت= اسپ را به درخت سیب محکم بسته کن که علف نخورد؛ شش-تِرَنگ انجیڤداو = محکم گرفتن، تنگ کردن؛ واښ-ځاو-ېن شش-تِرَنگ انجوڤد= درو را محکم گرفتند.

**شَغ**= ب. خار.م. شوڎ.

**شَقئقه**= ۱-شقیقة؛ ۲- میگرن(درد نیم سری)، سر دردی.

**شَقاب**= بزله گو، شوخ، لطیف پرداز؛ ~ آدم = آدم بزله گو؛ تمه یېت ~ آدم= شما آدم بزله گو استید.م. مسقره باز.

**شَقه، شَققه**=متراکم، بطور انبوه، ؛ غلیظ؛ باغ گِرگِنوښه یېت دِس شَققَݑ ښَر انجوڤج ادے، ارېد دېداو نه بافت= اطرف باغ را آنقدر غلیظ خار گرفتی که در آن داخل شدن سخت است؛ یو مردم دے پۈند تے شَقهَݑ نوسچ= مردم بطور انبوهی در راه نشسته اند.

**شعم**= شمع.

**شه مار**= شه مار( از داستانها).

**شهن**= شان، کرامت، عزت؛ شهت-ات شَرَف= شان و شرف؛ در شهنے دوست-ات دُښمَن= در موجودیت دوست و دشمن؛ یو مِس زِبا ره در شهنے دوست-دُښمَن یت تر مٲش خېز= او هم در آخر از ترس خنده دوست و دشمن نزد ما آمد.

**شینتاو**= خنده کردن.م. شَندېنتاو.

**شهندِځ، شَندِځ**= خنده، مزاح، شوخی؛ وُزِک ته ~ جهت دېڤ تمه-رد لۈڤ اُم= من اینها را بخاطر خنده برای شما میگویم؛ تو ته راست لۈڤے یا، ~ ته کِنے؟= تو راست میگویی یا شوخی میکنی؟

**شهر**۱= خر؛ ار رِښۈن ته اس مرکهب ~ لۈڤېن= در روشان خر را"شهر" میگویند؛۲- جز کلمه مغلق، مثال شهر-مېښچ، شهر-غۈږ.م. مرکهب.

**شهر-بِڎهن، شهر-بِڎهند**= ۱-زین خر؛ ۲- ~ وېڎداو= بیزار کردن، آرام نگذاشتن؛ وُز دے ښاج څه نه کِن اُم، یِد ~ مو تے وېڎد= اگر او نترسانم، مرا آرام نمیگذارد.

**شهر-ویڎم، شهر-ویڎمَک**=ب. نوع نعناع با بوی بد؛ شهر-ویڎمَک اند گَنده بۈی، حیوۈن مِس وے نه خیرت= نعناع"شهر-ویڎمَک" بوی گنده دارد، حتی حیوان هم آنرا نمیخورد.

**شهر-مېښچ**= سمارق غیر قابل خوردن در باتلاق ها میروید.

**شهر-سِځ**= سوزن کلان برای پارچه درشت؛ دم ~ دههک، مم بوجین انڅه-م= سوزن کلان بده بوجی را بدوزم.

**شهر-غۈږ**= تنظیم کننده(وسیله ای برای تنظیم نرمی و درشتی آرد درآسیاب)؛ ~ خِدارج دِرُښت(دُرُښت)-ات نهرم چیداو جهت=" شهر-غۈږ" برای تنظیم درشتی و نرمی آرد در آسیاب است؛ شهر-غۈږ سېن ېن، یو خِدارج دِرُښت کِښت= وقتیکه" شهر-غۈږ" را بلند میکنند، آسیاب آرد را درشت میکند.

**شهف**= بُزاق، لعاب دهن؛ تو ~ تیزد، خو غئڤ جعم کے= لعاب دهنت میرود، دهانت را جمع کن؛ خو ~ گیر نه کِښت ات، قَستین ته شِچ انجیڤد= او لعاب دهنش را گیر کرده نمیتواند و حالا قشتی میگیرد.

**شهقاق**=بسیار حریص؛ یو ~ ڤُد، لپ پول وے ند ڤُد ات، یے-چے-ردے قهرځ نه دهکچود= او بسیار حریص بود، برای کسی قرض نمیداد.

**شېڤ، اِشېڤ** = لرزه، تب و لرزه؛ اِشېڤ چ.= لرزه ک.، تب و لرزه ک.؛ مو-رد نُر شېڤ کِښت= امروز جانم لرزه میکند.

**شېوه**= قید، گویش، لهجه(زبان).

**شېله، شېلله**= ترشده؛ شېله چ.، شېلله چ.= ترکردن، آبیاری ک.؛ خو ژِندَم اُم اس ښَڅ-ڎئدَݑ شېله چود، شِچ ته وېڤ ڎد-ارهی هفته یېڅ ښَڅ نه ڎهم= من گندم خود را بسیار خوب آبیاری کردم، حالا تا دو سه هفته دیگر آنرا آبیاری نمی کنم؛ شېله س.، شېلله س.= تر ش.، آبیاری ش.

**شېلۈن**= مهمانی، ضیافت؛ شېلۈن ڎئد= مهمانی دادن، ضیافت دادن؛ خاږ مېݑ ېڅ یو پات ښاه خَلق ارد ~ ڎید(فلکلور)= تا شش روز پاد شاه برای خلق مهمانی میدهد(فلکلور)؛ پَلاو ات گوښت ېن سور اند ~ ڎاد= در عروسی پلو و گوشت مهمانی دادند.

**شېلۈن-ڎهڎیج**= مهمانی دهنده، ضیافت دهنده.

**شېلۈن-ڎهڎ**= مهمانی دادن، ضیافت دادن.

**شېم**= قیچی ها برای کوتاه کردن پشم و موی حیوانات.؛ یه ~ که چهد؟ قیچی کجا شد؟؛ یو شېمېن تېز چید سُت= او برای تیز کردن قیچی ها رفت.

**شېم خۈڎ، شېم خۈݑ**= مقدار کم پشم( به عنوان مزد کار برای کسیکه پشم و موی حیوانات را کوتاه مکیند)؛ شېم خۈڎ-ېن مٲش ارد دهکچود= برای ما کمی پشم دادند؛ مال پِښئوېن خو، دۈندِک وۈن شېمېن تار ره ڎېن، وے ته شېم خۈڎ لۈڤېن= پشم مال را کوتاه میکنند، کمی پشم را در نوک های قیچی ها بلند میکنند، آنرا" شېم خۈڎ " میگویند(تحفه برای کارگر).

**شېر**۱= ۱-ح. شیر؛ ۲-اسم خاص؛ شېر، شېر غازے، شېرۈن، شېرعلے.

**شېر، شئر**= شعر.

**شېرگهر، شئرگهر**= کسیکه شعر میسراید، شاعر.

**شېر-نِڤِشیج، شئر نِڤِشیج** = کسیکه شعر می نویسد، شاعر.

**شېراوېځ، شېراوېز**= قفس آویزان برای نگهداری لبنیات؛ دے ښوڤد دے ~ تے رِبے=این شیر در قفس بمان.م. چارچَلَک.

**شیرازے**=گلدوزی، تسمه با گلدوزی، لبه با گلدوزی؛ هر وخت پَکال څه انڅهڤېن، وَم گَرگِنوښه ته ~ وېڎېن= وقتیکه کلاه را میدوزند، در اطراف آن تسمه گلدوزی شده میدوزند؛ شیرازے ویفتاو= بافتن تسمه با گلدوزی، بافتن لبه با گلدوزی؛ یے شیرازے وهف خو، تاقے تو-رد انڅه-م= یک تسمه با گلدوزی بباف و من برایت کلاه میدوزم؛ یه ار رِښۈن رِزین مو-ند قابل: جِریب تا شېرازے یېڅ وافت= آن دختر من در روشان بسیار قابل است: از جراب تا تسمه گلدوزی میبافد.

**شئبتاو، شئبداو**= ۱- تر کردن درآب؛ دے تُښپ شئب، بِرئز ٲم= قروت را در آب تر کن بنوشیم؛ ۲- شستن؛ ښِڅِڅ ته شئبېن خو، دَڎ مربا(ڤَرېنے) پیځېن=مویز(انگورخشک) را می شویند، جوش میدهند و مربا جور میکنند؛۳- چتل نویسی؛ وُز دے نه وِزۈن اُم، دِسَݑ ته دے شئپے-شئپے، خُبَݑ دے څه وِزۈنے، ک-اِدَݑ مِس بشهند= من اینرا خوانده نمیتوانم، این چتل نویس را خودت اگر خوانده بتوانی هم خوب است.م. شَپۈنتاو، زِنئداو.

**شئخ**= شیخ.

**شئخ خو میزدا**و= شاد شدن؛ در دل شاد شدن؛ تو کُد پاݑ څه ڎهڎېن، وُز خو شئخ ماز اُم= اگر سگ تو را به گلوله بزنند من شاد خواهم شد.

**شئخ-بزور**= گستاخ، آزار دهنده؛ تو-ت دِس ~ ادے، بزورَݑ مٲش پېښڅے= تو آزار دهنده استی، بزور از ما سوال میکنی؛ شئخ-بزور خو چ.= گستاخی کردن، آزار دادن، مزاحمت کردن؛ یِد چپهن موند، دم تے شئخ-بزور خو مهک= این چپن از من است، بخاطر آن برایم مزاحمت نکن.

**شِگِرگِت**= پریدن، خیزک و جستک زدن؛ شِگِرگِت ڎئد= پریدن؛ یو لَپ شِگِرگِت ڎید= او بسیار خیزک و جستک میزند؛ بهس یېد ارد ~ ڎه! خیزک و جستک زدنت را در آینجا بس کن!

**شِدَت، شِددَت**= شدت، ؛ شِدَت چ.، شِددَت چ.= شدت ک.؛ شِدَت ٲم چود ات، ڤېگه-رَد-ٲم خو فِرئپت= به شدت راه رفتیم و شام خود را رساندیم.

**شِدقَرے**=بب. شِتقَرے.

**شِزده گهر، شِزده گَر**= ۱- سجده گر، دعا گر، پرستش گر؛ ۲- تهدید گر.

**شِزده**=۱- سجده، دعا، پرستش؛ ۲- فرمان، امر، جزا؛ وُز اُم تو ~ غَم نِست، ښاج مو مهک= من در غم امر تو نیستم، مرا نترسان؛ شِزده چ.=۱- سجده کردن، دعا کردن، پرستش کردن؛هندویېن ته بُت ارد شِزده کِنین= هندو ها برای بت سجده میکنند؛ ۲- فرمان دادن، امر کردن، جزا دادن؛ دِس ~ کِښت دِدے، تولۈ بر فُکَݑ یو زوردے= آنقدر امر میکند، مثلیکه از همه او زورتر است؛ شچ اُم تر تقاعدے، یے-یار-ته مو-تے ~ نه-کِښت= حالا در تقاعدی استم، کسی به فرمان نمی کند.

**شِکَلهد**= بب. شَکَلهد.

**شِکاشُم**= اشکاشم.

**شِکاشُمے**= اشکاشمی؛ ~ پَکال= کلاه اشکاشمی؛ ~ دَم زِمڅ وېڎ= این زمین را غله(نوع)اشکامی بکار.

**شِلَک**= برهنه، لچ؛ شِلَک خو چ.= خود را برهنه ک.، خود را لچ ک.؛ شِلَک س.= برهنه ش.، لچ ش.؛ شِلَک چ.= برهنه ک.، لچ ک.م. وُریۈن، ښیرځَک کُلا.

**شِلَک گیل(مذ.)، شِلَک گهل(مث.)** = کل، سر بی موی، کچل.

**شِلَکے**= برهنه گی، لچی؛ قدیم ٲم اس رویے خو ~ پے چید اند بندۈن ڤَد= در قدیم از خاطر برهنه گی درخانه بندی بودیم؛ اس ~ یٲم خلاص سَت= از برهنه گی خلاص شدیم.م. وُریۈنے.

**شِلَپَست**= ۱- صدای شلپست؛ یه مون ~ وئښت، وُز اُم وم زاښت= سیب ~ افتید و من آنرا گرفتم؛ ۲- تیز، زود؛ سٲو وَم چَلَک مورد ~ ڤهر= زود برو، سطل برایم بیار.

**شِلَق**۱= بی توجه، بی مراقبت، بی اعتنا؛ یِد ~ آدم، آینده فِکرے دے ند نِست= او آدم بی توجه است، فکر آیند در او نیست.م. شِلین-شِلهپ.

**شِلَق**۲= قرت، لقمه؛ یِد وِڎِچ ته مو پِش ارد یے ~ سۈد= این گنجشک برای پشک من یک لقمه میشود؛ شِلَق ڎئد= قرت کردن، نابود کردن؛ یو کُد وے گوښتے ~ ڎاد= آن سگ گوشت را قرت کرد؛ یو وورج وے وهرگ ~ ڎاد= آن گرگ بره را قرت کرد.م. لَق.

**شِلَقَست**= ۱-صدای شیقست؛ مایے ~ اس مو ڎُست اند باڎ سَت= ماهی ~ از دستم خطا خورد؛۲- زود، تیز؛ وهڎېن *~* زِبَد= آنها زود از جای خود خیز زدند؛ دِسدے اس وے زَبۈن اُم دے ښُد، ~ ته ار ڤۈمهر سٲم= همین که از زبانش شنیدم، زود به وامهر میروم.م. شِلۈقَست، شِلَقَت.

**شِلَقَت**=بب. شِلَقَست.

**شِلیگ**=۱- خلته کلان پوستی برای گندم، خلته پوستی؛ خای قهپ، خای ~، هر چِدۈم دے نه ڤُد، ڤه تَرۈ= یا خلته تکه یے یا خلته پوستی، هر چه که باشد، بیار اینجا؛ غُله جۈندار کَږېن، وے پۈست کِنېن ~، کَښت اڤېن= گوسفند کلان را میکشند، پوست آنرا برای گندم خلته جور میکنند؛۲- خسته، زله، لنگ و افتاده، ضعیف، تنبل؛ تو-رد لۈم سٲو پے خو ڤِرا خېز، تو-ت خو جای تے ~= برایت میگویم:"برو نزد برادرت"، اما تو در جایت افتاده یے؛ شِلیگ چ.= نرم کردن؛ مَږ پۈست اُم ~ چود= پوست گوسفند را نرم کردم.م.شِگِل گِت، گِچ، کِلوار.

**شِلیگَک**= ۱- خسته، زله؛ لنگ و افتاده؛ تو ڎُست شِلیگَکَݑ= دست تو ضعیف و افتاده است.

**شِلینگاڤ**= خالی، بدون مصاله، تنها آب؛ ~ ښَرڤا مو رد مه دهک، گوښت ات روغن ارې نِست= شوربای خالی برایم نده، گوشت و روغن در آن نیست؛ یو تو خُښپه لپ ~= اتاله ات پر از آب است.م. شِقُزاڤ.

**شِلتهپَک، شِلتیپَک**=۱- چسپناک، بی مصاله؛ یم گَرڎه نُر ~، پے ذُست نِڎافڅت= این نان امروز بسیار چسپناک است، به دست می چسپد؛۲- خسته، افتاده، ضعیف، تنبل(انسان)؛ مو رزین تو جِناو ~ نِست= دخترم مثل تو تنبل نیست.م. پِلهود.

**شِلُمبَک، شِلَمبَک**= تیله و تکان؛ سور اند ~ څه ڤېد، علے داد ته اس ښاج نه دېڎد= اگر در عروسی تیله و تکان باشد، علی داد از ترس داخل نمیشود؛ شِلُمبَک ڎئد، شِلَمبَک ڎئد= تیله و تکان دادن؛ بچگله، ~مه ڎېت= بچه ها تیله و تکان ندهید.م. بَرغه دَخ، فِشُمبَک، فِدُمبَک.

**شِلُمبَک ڎئد، شِلَمبَک ڎئد** = تیله و تکان دادن.

**شِلۈق، شِلۈقَست**= صدای شلوقست؛ یو شِلَنگ(پایپ)اس مو ڎُست اند شِلۈقَست باڎ سُت= شِلَنگ(پایپ) شِلۈقَست از دستم خطا خورد؛ یه دِڤوسک دے ڎاد ژِمهڎ ارد، شِلۈقَست سُت= مار وقتیکه به زمین خورد، شِلۈقَست(صدا) شد.م. شِلَقَست.

**شِلۈق-شِلۈق**= صدای شِلۈق-شِلۈق؛ قمچے قتے یے دِس خَښ وے ڤارج ڎاد دِدے، وے ~ اُم وُز مِس ښُد= او با قمچین آن اسپ را آنقدر سخت زد که من صدای ~ را هم می شنیدم.

**شِمیښڅ، شِمیږځ**=زدن، کشتن، تا مرگ زدن، تا جان برآمدن؛ اه پِش، وُلفَت یاڎد خو، ~ ڤا تو کِښت= ای پشک، الفت که آمد تو را تا مرگ میزند؛ لپ تَقل مهک اته، وُز تو شِمیښڅ کِن اُم= بسیار گپ نزن اگر نی تو را میزنم؛ وَم المَستے غونجے دۈند رُت چود ادے، شِمیږځے وم چو(فلکلور)= موی های زن جادوگر را آنقدر کند که جانش برآمد.م. شِمهی(بجوی).

**شِنگه، شینگهن**= صدای شینگه، خندیدن(به صدای بلند)؛ یه ڤئرځ شینگهن کِښت= مادیان شینگه میکند؛ ڤارج شینگه چود، واښ وے رد وېڎ= اسپ شینگه کرد، کاه برایش بده.م. سَندهن.

**شِنئڎداو**= غرق کردن، فرو بردن(در آب)؛ یو زِبُد ار دریات، وُز اُم مِس زِبُد خو، شِنئڎد اُم وے= او پرید به دریا، من هم پریدم و او را غرق دادم. م. غۈت، غَرق.

**شِنیزگَک، شِنیځگَک شِنیڤځگَک**=زکام، ریزش(آب ریزش بینی)؛ شِنیزگَک-دهرڎ=درد، زکام، انفولانزا، سرما خوردگی.م.کئخَک، نِواکَک.

**شِناس**= آشنا، شناس؛ شِناس س.= آشنا شدن، معرفی شدن.م. شَناس.

**شِناسے**= آشنایی، معرفی.

**شِپَل، شَپَل**=گِل، گچ( گِل برای رنگمالی)؛ ~ گَچ رهنگ تے سفېد= "شِپَل" مانند گچ سفید است(برای رنگمالی)؛ یِد ڎید ~ مِغوند وَزمِن= این پارو مانند گچ سنگین است.

**شِپَقتاو**=صدای کلیک، تق دادن(با زبان صدای شپق درآرودن)؛ به مزه ښا یِد، لپ شِپَقے= شاید بسیار به مزه است که با زبان صدای کلیک میکنی؛ تمه خو زِڤېڅ شِپَقېت ات قلم رقاصے کِښت= شما با زبان تان تق تق دارید و قلم رقص میکند.م. ښِپَقتاو، شِپَقتاو.

**شِپهل**= ضعیف، ناتوان، افتیده؛ درم. دۈند ~ آدم ادے، نه پۈند تید ڤهرڎېد ات، نه یے چیز= آنقدر آدم ضعیف است که نه راه رفتن میتواند و نه چیز دیگر میتواند.م. ښِپهو.

**شِپهک**=بب. شِپیک.

**شِپهک**-**نئځ**= شِپیک-نئځ.

**شِپِلتینگ**=۱- مطلق برهنه، مطلق لچ؛ یو غِڎه صاف شِپِلتینگَݑ= آن بچه مطلق برهنه است؛ **شِپِلتینگ** **چ.**= برهنه ک.، لچ ک.؛ شِپِلتینگ خو چ.= خود را برهنه ک.، خود را لچ ک.؛ تو خو شِپِلتینگ مهک، شهندېن تو= تو خود را برهنه نکن، سرت میخندند؛ شِپِلتینگ س.= برهنه ش.، لچ ش.؛۲-کاملن، مطلقن؛ وَم تو سۈگ اُم ~ رِنوښت=(من) داستان تو را کاملن فراموش کردم.

**شِپِت**=۱- تنبل، به پهلو خود را انداختن، افتاده( در مورد انسان)؛ وے رد گهپ ڎېن، یو خو جای تے ~= برایش میگویند و در جای خود افتیده است؛ ۲- با دهن باز، با لبان کشال؛ دے تو پُڅ اند دے غئڤ ~، گه نۈد، گه ڤا شۈنت= دهن بچه ات بسته نمیشود، گاهی گریه میکند، گاهی میخندند؛ شِپِت خو چ.= ۱- خود را انداختن؛ ۲- لوچه پیچک، دهان کجی کردن؛ یو غِڎه خو ~ کِښت ات، چَلَک نه ڤیرت= آن بچه دهان کجی میکند و سطل را نمی آورد.

**شِپِتَݑ**= به پهلو خود را انداختن، افتاده( در مورد انسان)؛ وهڎ مردینه خېل ته چیرېن؟-شِپِتَݑ-ېن نیسڅ= آن مرد ها چه میکنند؟- خود را انداخته نشسته اند.

**شِپِت-نئځ**= بینی کوچک و سر بالا؛ نه وِزۈن اُم، یه ~ تر چی؟= من نمی دانم اوبا بینی کوچک و سر بالا به کی مانند است.م. شِپیک-نئځ.

**شِپِت-غئڤ**= ۱- لبان بزرگ و کشال؛۲- دهان باز، همیشه خندان؛ عجب شِپِت-غئڤَت تو نهی، وُز تو کار رِمے یُم، تو شهندے= عجب دهان باز داری، من پشت کار تو را روان میکنم و تو خنده میکنی.

**شِپیک(مذ.)، شِپهک(مث.)**= ۱- مسطح، هموار؛ یه شِپهک مَښارج ته جهلد پِست= مشنگ مسطح زود پخته(میرسد) میشود؛ شِپیک چ.(مذ.)، شِپهک چ.(مث.) = هموار ک.؛ دے سِپِن شپیک کِن= آهن را هموار کن؛ شِپیک س.(مذ.)، شِپهک س.(مث.)= هموار شدن؛ یو سُرب شپیک سُت= آن سرب هموار شد؛ ۲- کوتاه، کوتاه قد(قد پخش) (در مورد انسان)؛ یو تو-ند شپیک پُڅ= بچه تو کوتاه قد(قد پخش) است.م. پیک، بُق.

**شِپیک گیل(مذ.)، شِپهک گهل(مث.)**= سر کلان، با سر کلان.

**شِپیکے(مذ.)، شِپهکے(مث.)**= مسطح، هموار.

**شِپیک-نئځ(مذ.)، شِپهک نئځ(مث.)**= بینی کوچک و سر بالا، بینی مسطح؛ یو ~ ته مو رزین ارد خو نه یاڎد= آن با بینی کوچک و سر بالا خوش دخترم نمی آید.م. شِپِت-نئځ.

**شِپُلتاق، شِپِلتاق**= کاملن برهنه، کاملن لچ؛ شِپُلتاق ڤارج ته سوارے نه بافت= اسپ برهنه را نمیتوان سواری شد؛ شِلَک- شِپُلتاق، شِلَک-ات شِپُلتاق=لچ و برهنه.م. شِلَک، لیش.

**شِپُلتاقے، شِپِلتاقے**= برهنگی.

**شِپُتَست**= صدای شپتست؛ مو گُلېنے ~ نِښفېنت= او گل های مرا ~ کند.

**شِرَخَست**= صدای شِرَخَست؛ بارۈن ~ ڎېد= باران ~ میبارد.م. چِرَخَست.

**شِریپتاو**=۱- جوشیدن( در مورد قروت غلیظ)؛ مو تُښپ دَرو شِریپت سُڎج= قروت من سر جوش آمده؛ مو تُښپ شِریپتاو اند= قروت من در حال جوش است؛ ۲- غلیظ شدن(در مورد قروت)؛ مٲش تُښپ شِریپت اده، شچ ته مم دېک قتے تر پهلے رِبے یٲم خو، شِتا سُت، جُک ٲم ته= قروت غلیظ شده، حالا دیگ را در پهلو می مانیم، سرد شود و بعد قروت می چکانیم.م. شِرئپتاو.

**شِرئپتاو**=بب. شِریپتاو.

**شِریزم، شِریڎم**=انگور فرنگی(نام علمی:(Ribes aureum؛ یه ~ مِس به مونایے دَم ڤین=انگورفرنگی شباهت به گیلاس وحشی است؛ اس ~ تیر ژیز مازېن= از انگور فرنگی هیزم جور میکنند؛ ک-ازۈدهج وم بِوۈن(غار به بجوی) غئڤ کهل تے یے ~ ڤِڅ= از اینطرف در دهان آن غار یک انگور فرنگی بود.

**شِریزمِن، شِریڎمِن**=۱- ازانگور فرنگی؛۲- نام ایلاق در شغنان؛ مو ژاو پے شِریزمِن یېلېن= گاو(ماده) من در ایلاق شریزمن است.

**شِرُم**= خرمن گاه.م. خِرمَن.

**شِرُم-تهپیچ**=تخماق(زمین کوب برای کوبیدن سطح خرمن گاه).

**شِرۈپَست، شِرَپَست**=صدای "شِرَپَست"؛ قستین-ېن انجوڤد خو، یو ییو وے یِگه شِرَپَست ڎاد=(آنها) قوشتی گرفتند و یکی دیگری را "شِرَپَست" زد.

**شِتَختاو**= زدن، در آوردن صدای شِتَخ مانند؛ چیز دے ڎارگ دۈند شِتَخے؟ چرا به این چوب میزنی.

**شِتَخَست**= ۱- درآوردن صدای شِتَخَست مانند( با زبان)؛ وم قَندے اباښت ات، شچ اده دِسَݑ شِتَقت= قند را قرت کرد حالا با زبانش "شِتَخَست" دارد؛ ۲- خواندن، جیر جیر کردن(پرنده گان)؛ روشت- ڎُمَک وِڎِچ ته شِتَقت= گنجشک دم سرخ صدای جیر جیر" شِتَقَست " میدهد.م.ښِپَخَست.

**شِتَق-تَق، شِتَق- شِتَق**= درآوردن صدای "شِتَق-تَق، شِتَق- شِتَق" مانند. شِتَق- شِتَق چ.= درآوردن صدای شِتَق- شِتَق.

**شِتهرت(مث.) شِتُرت(مذ.)** = ضعیف، ناتوان(بیشتر اوقات در مورد زنان)؛ دِس ~ غهڅ یه ادے، جِریب ویفت نه ڤهرڎېد= یک دختر ناتوان است که حتی جراب را بافته نمیتواند؛ اه تهت، وُز اُم ~ نه، یِده ژیز اُم ڤِرُښت= ای پدرم، آیا من ناتوان استم، ببین که هیزم را میده کردم.م. شِتُرت.

**شِتئق**= مسطح، هموار با لبه پهن( طور مثال ظروف)؛ دم ~ تاښچ مو-رد مه دهک= این ظرف(چوبی) هموار برایم بده؛ ۲-پهن، گشاد( مثال دهن)؛ تو غئڤ ~ ات، دے رد ڤا نزیر لۈڤے= دهنت گشاد و برای او پرزه میگویی.

**شِتئق-غئڤ**= دهن گشاد.

**شِتیک**= سر نیزه؛ وےفاشیست اُم ~ قتے ڎاد= آن فاشیست را با سر نیزه زدم.

**شِتا، شِتتا**= سرد، سرما، خنک؛ شِتایے زار= بسیارسرد؛ شِتا س.= سرد ش.م. سرد، سَرما.

**شِتا-گهپ**= خشن گپ، گستاخ در گپ زدن.

**شِتا-گهپے، شِتا-گهپے چ.**= گستاخی کردن در گپ؛ لپ ~ مو-رد مهک!= برایم گستاخی زیاد نکن!

**شِتاگے**= بب. شِتایے.

**شِتا-زارڎ**= بی تفاوت، دلسرد.

**شِتایے، شِتاگے**= سردی، سرمایی، خنکی.م. سردے.

**شِتا-رهنگ**= سرد رقم.

**شِتارݑک**= رواش، ریواس(نام علمی: Rheum moorcroftian) یا به فارسی افغانستان چوکری گیاهی است از تیره هفت‌بندان (Polygonaceae) بومی آسیا (به احتمال سیبری یا هیمالیا) که از سده شانزدهم در اروپا کشت می‌شد. نوشته‌ها حاکی از آن است که پیش از میلاد مسیح در چین به عنوان دارو مصرف می‌شد. ریشه شناسی: نام اصلی آن ریواچ است و ریواس و رواش از آن ریشه می‌گیرد در فلات شرقی ایران- فارسی زبانان آن را به نام رواش و ریواچ می‌شناسند امروزه در ادبیات کتابی آن را ریواس می‌گویند در افغانستان به آن چوکری هم می‌گویند. برگ ریواس​: ساقه ترش مزه و مفید ریواس خواصی جدا از برگ آن دارد و از آن در تهیه غذاهای گوناگون استفاده می‌شود. اگر چه می‌توان این ساقه را خام خواری کرد اما برگ‌های آن مسموم‌کننده هستند. دو ترکیب به نام اگزالیک اسید و آنتراکوینون گلیکوسید در برگ‌های ریواس یافت شده که به بدن آسیب می‌رسانند. محل رشد: ریواس گیاهی است که به صورت طبیعی و دیمی رشد می‌کند و در مناطقی که گل لاله وجود دارد این گیاه نیز رشد می‌کند. بیشتر در مناطق کوهپایه و سردسیر رشد می‌کند و به آبیاری نیاز ندارد. فصل برداشت ریواس در بیشتر مناطق ایران فروردین ماه است. مجموع سطح رویشگاههای ریواس در شهرستان گناباد بالغ بر ۱۰ هزار هکتار می‌شود که بزرگترین و انبوهترین رویشگاه ریواس از لحاظ سطح و پراکنش گونه در مراتع زیبد قرار دارد. وپ.

**شِتارݑک-بِښت**= آرد(تلقان) از رواش؛ شِتارݑک ٲم چود قاق خو، ار خِدارج ٲم وے یود خو، خود ٲم، وے نۈم شِتارݑک-بِښت=(ما) رواش را خشک میکردیم، در آسیاب آرد میکردیم و (آنرا)میخوردیم؛ و نام آن تلقان رواش "شِتارݑک-بِښت" است.

**شِتاجَښ**=سرد، خنک.

**شِتاجَښے**=سردی، خنکی.

**شِتُپَست، شِتۈپست، شِتَپَست**= صدای شِتُپَست مانند؛ یه پۈت شِتۈپست ڎاد ار پایگه= توپ شِتُپَست در پایگه افتاد.

**شِتُرتاو، شِتَرتاو**= بیرون دادن باد به صدای بلند، فریاد زدن، چیغ زدن؛ وُزاس تو ښاج نه ڎئر اُم، چیز دۈند شِتهرے؟= من از تو نمیترسم، چرا اینقدر چیغ میزنی؟ م. تُرتاو.

**شِتُرهنَک، شِتَرهنَک** = بیرون دادن باد به صدای بلند.

شِتُرت(مذ.)= بب.شِتهرت(مث.).

**شِتقَرے، شِدقَرے**= ۱-ناخوشایند، نفرت انگیز، چندش آور؛ تو تر مو چید مه یه:" تو-ت مو-رد ~"= تو بخانه من نیا:" برایم نفرت انگیز استی".تو-ت فُک خېز اند ~= تو پیش هر کس چندش آور استی؛۲= پرزه گو، مزاحی، خندان؛ ~ آدم یِد، فُکَݑ ارد نزیر لۈڤد= آدم خندان است برای همه بزله میگوید.

**شِفَقتاو**= ناله کردن(با بینی)، با بینی ناله کردن؛ تو پُڅ شِفَقتے چود خو، خوڎم وے یاد= بچه تو گریان(با بینی) میگرد و خواب کرد؛ چیز شِفَقے؟ چهی تو ښیڤد؟= چرا گریه (با بینی) میکنی؟ کی تو را لت کرد؟

**شِفَقَک، شِفِقَک**= گریان و ناله( با بینی)؛ شِفَقَک چ.، شِفِقَک چ.= گریان و ناله( با بینی)کردن.

**شِفَقَکُن، شِفَقَک کُن، شِفِقَکُن، شِفِقَک کُن**= کسیکه گریان و ناله(با بینی) میکند؛ عجب شِفَقَک کُن غهڅَت تو نَی! عجب دختر گریانک(با بینی) استی.

**شِفَقَست، شِفِقَست**=گریه ناگهانی(با بینی)؛ لۈدېن ڤَرݑېن وهڎ میږځ، ات وَم پات ښاه رزین اند شِفِقَست سُت خو، انداید(فلکلور)= گفتند هر دوی شان مردند، و دختر پاد شاه نا گهان گریه(با بینی) را شروع کرد و از جایش بلند شد؛ شِفَقَست چ.= گریه ناگهانی(با بینی) کردن.

**شِفَقهن، شِفِقهن**= کسیکه گریان و ناله(با بینی) میکند؛ تو لپ شِفِقهن مه ڤے! تو آنقدر گریانک(با بینی) نباش!.

**شِفُرجَک، شِفُرچَک**=ب. ناز طوقه‌ای (نام علمی: Rosularia) نام یک سرده از تیره گل‌نازیان است.وپ.؛ شِفُرجَک-ېن قدیم اند خود= در قدیم گیاه ناز طوقه ای میخوردند.

**شِفۈن**= پارچه شیفون، نوعی پارچه ابریشمی، تور نازک؛ یو ~ څۈند سۈم؟ قیمت آن شیفون چند سام(واحد پول تاجیکستان) است؟

**شِچ**= حالا، فعلا، همین لحظه؛ شِچَݑ= همین لحظه؛ ترشِچ ارد= تا همین لحظه؛ شِچ-ېڅ= تا بحال.

**شِچ-گُنه**= همین الان؛ یو غِڎه ~ ک-ۈد اند ڤُد، خو توید=آن بچه همین الان اینجا بود و رفت.

**شِق**=۱- عوام فریب، حقه باز، زرنگ، کنایه آمیز، مضر؛ عجب ~ آدمَت نَست!= عجب آدم زرنگ استی!؛۲- مخالفت کردن، مانع شدن، طفره رفتن، تعلل کردن(شانه خالی کردن)؛ دے کار-تے-یېن وهڎ ~ چوږج، نه-چېمت-ېن= به این کار(آنها) مخالفت کردند، نخواستند؛ تمه ~ مه لۈڤېت، لهکېت شاه مبارک قتے دے یاسېن= شما مانع نشوید، بگذاراو(داماد) را با خواندن ترانه"شاه مبارک" بدرقه(همرایی) کنند.

**شِقَپتاو، شِقَپداو**= عوام فریبی کردن، حقه بازی کردن، زرنگ بودن؛ درم. مهڎ یے ناو شِقَبېن، نه-لهکین مٲش ښافڅ ٲم= این عوام فریب ها ما را نمی مانند که خواب کنیم.

**شِقَبے**= عوام فریبی، حقه بازی، زرنگی، مضری؛ درم. شِقَبے چ.= عوام فریبی ک.، حقه بازی ک.؛ درم. هر چهی ~ کِښت، خو جزا وینت= هر کسیکه عوام فریبی میکند، جزای خود را می بیند.م. قَیتے، بَخیلے، بَغیتے.

**شِقَرتاو**= لرزاندن، جنباندن(پرنده با پرهایش)؛ یه وِڎِچ غَل شِقَرت= آن گنجشک هنوز پرهایش را می جنباند.م. پرتاو.

**شِقَرَست**= لرزاندن تیز، جنباندن تیز(پرنده با پرهایش)؛ شِقَرَست رِوِښتاو= پرواز کردن با صدای" شِقَرَست"؛ یِد زَریځ شِقَرَست رِوَښت= کوگ" شِقَرَست" پرواز کرد.

**شِقُل دُم**=برگشت ناپذیر، بی رد پا، بیهوده، مفت ؛ یو مو پئخېنے شِقُل دُمَݑ بِنئست= او چموس های مرا بی رد پا گم(مفت) کرد؛ یو مو پول شِقُل دُمَݑ سُت= پول من بیهوده رفت.

**شِقُتَست: شِقُتَست ابئښتاو**=بلعیدن(چیز سخت وغلیظ به صدای شِقُتَست بلعیدن)؛ تو پِش مو زَریځ بُڅے شِقُتَست اباښت= پشک تو چوچه کوگ مرا"شِقُتَست" بلعید.م. شِقُزَست.

**شیگ(ج. شَگېن، شیگ خېل)**= گوساله؛ خَرغ ارد مو شَگېن=اصلن چیزیکه به نظرم بود، چنین نیست؛ وے داد وے کار ات وے زِندَگے یے سِتاوَښ چود، ات وُز اُم څه وینت، یو خَرغ ارد مو شَگېن= پدرش از کار و زندگی او تعریف میکرد و چیزیکه من دیدم، چیزیکه به نظرم بود، چنین نیست؛ تر شَگېن مېدۈن، تر شَگېن مَیدۈن= نا توان، بی استعداد، نا خوشایند.م. شَگ.

**شیگَک(مث.)**= گوساله گک؛ یه ~ ار ښَڅ زِبَد= گوساله گک به آب پرید.

**شی-گُلَگ۱، شیگ-گُلَک**=ب. گُل قاصِدَک، خبررسانک، خبربیار یا خبرچین (نام علمی: Taraxacum) که در طب سنتی به طَرَخشَقون یـا طَرَشقوق معروف است گیاهی می‌باشد علفی و دائمی که ساقۀ آن به ارتفاع ۴۰ سانتی‌متر می‌رسد. این گیاه دارای ریشه‌ای است به رنگ قهوه‌ایِ مایل به زرد که پر از شیرابۀ سفیدرنگی می‌باشد. گل‌های قاصد معمولی «Taraxacum sect. Ruderalia» و «Taraxacum officinale Weber» دسته‌ای از دک را تشکیل می‌دهند که همگی از خانواده گیاهان دارای گل‌های سبدی (Asteraceae) هستند. گل قاصد که به نام‌های «هِندَبای بَرّی»، خبربیار، کاسنیِ بَرّی و دندانِ شیر نیز معروف است گیاهی است علفی و دائمی که به‌طور خودرو در بیشتر مزرعه‌ها و دشت‌ها، در وسط چمن، حاشیه شوره‌زار، کنار جاده‌ها و اراضی بایر و به‌طورکلی در همه جا می‌روید. این گیاه دارای ریشه‌ای به رنگ قهوه‌ای است که که تا یک متر (و به ندرت تا دو متر) می‌رسد. ساقه و ریشۀ این گیاه پر از شیرابۀ سفیدرنگی می‌باشد.وپ.؛ م.مَستَک-واښ، صغیر گِلَک.

**شی-گُلَگ۲، شیگ-گُلَک**= مرض پوستی در حیوانات؛ ~ ژُرن-ژُرنهک، شیگ ارد رۈی ڎېد، وے-رد چِپاس روغن مالېن، بېست دڎ=(مرض)"شیگ-گُلَک" برآمدگی های گرد گرد در پوست گوساله میبراید، آنها را با روغن پخته می مالند و گم میشوند.م. گهر.

**شیگ-پئید**= گوساله چراندن.

**شیگ-پاییج**= گوساله چران.

**شیل(مذ.)، شهل(مث.)**= شل، چلاق(دست پیچان و کج) بی دست؛ شهل انگِښت= انگشت شل؛ شیل چ.، شهل چ.= شل کردن، معلول کردن؛ شیل س.، شهل س.= شل ش.، معلول ش؛ شیل-ات شهل= شل از دست و پا.

**شیلے(مذ.)، شهلے(مث.**)= شلی، محلولی، معیوبی.

**شینه دَخ**=ابر آلود( با پیش بینی باران).م. اَبرے دَخ.

**شینه**= هوای ابر آلود( با پیش بینی باران)؛ شینه چ.= هوا ابر آلود شدن.م. اَبرے.

**شیرَک**= خَرخاکی یا گوخدا(گاوخدا)(به انگلیسی: Woodlouse) سخت‌پوستی است که ده جفت پا، پوسته‌ای سخت و بندبند و شاخک‌هایی دراز دارد. خرخاکی‌ها جزو معدود سخت‌پوستانی هستند که همواره روی خشکی زندگی می‌کنند. خرخاکی‌ها بیشتر از فضولات حیوانی، کپک، و پسمانده‌های گیاهان و غیره تغذیه می‌کنند. خرخاکی‌ها متعلق به زیرراسته خرخاکیان(به انگلیسی: Oniscidea) از راسته جورپایان با بیش از ۵ گونه شناخته شده هستند. نوعی از خرخاکی که خانواده خرخاکی‌های گلوله‌ای(به انگلیسی: Armadillidiidae) را تشکیل می‌دهند در موقع برخورد با خطر خود را گلوله می‌کند. شگون خرخاکی​: یکی از باورهای رایج این است که دیدن خرخاکی پیش از نوروز یا در نوروز خوش یمن است و اگر پیش از نوروز خرخاکی به چشم بخورد، آن را با کمی خاک مرطوب کرده در شیشه ای جای می دهند تا همه بتوانند در نوروز به عنوان چیز خوش یمن به آن نگاه کنند.وپ.؛ شیرَک س.= در جایی زیاد ماندن، معتل شدن؛ مٲش دَکا ار مم زِمڅ شیرَک سٲو ٲم= مثلیکه ما در این زمین زیاد ماندیم.م. شېرَک.

**شیر-اماچ**= اماچ شیر.

**شیره**۱= اتاله؛ مٲش ته ~ لۈڤ ٲم ات، پایتخت-ته توڎ کُښَک لۈڤېن=اتاله را ما" شیره " میگوییم، در پایتخت آنرا" توڎ کُښَک" میگویند؛ یو پېښڅت:" تمه چید اند شیره یست-آ؟"= او پرسان کرد:"آیا در خانه تان اتاله شیره است؟"؛ ۲-نوشابه؛ مون ~= نوشابه سیب.

**شیرینه**= خنازیر(به انگلیسی:Scrofula) آماس غدد لنفاوی ناحیه گردن است. التهاب و تورم این غدد می‌تواند بعلت بروز عفونت‌های مختلف باشد ولی در۹۵ درصد موارد میکرب سل عامل بیماری است. علائم بیماری​: علائم و نشانگان شایع در این بیماری شامل تورم بدون دردی است که به‌طور مزمن رشد می یابد و علائم التهابی عفونت‌های حاد میکروبی را ندارد به اینجهت به آن آبسه سرد گفته می‌شود. خنازیرهای سلی ممکنست همراه با تب و ضعف عمومی و کاهش وزن همراه باشند. تشخیص: تشخیص بیماری معمولاً با نمونه برداری با سوزن از محتویات آبسه امکان‌پذیر می‌باشد. و در بعضی موارد کل حجم خنازیر به روش جراحی خارج و سپس مورد آزمایش بافت شناسی قرار داده می‌شود. در متون طب قدیم (منتهی الارب) (تاج العروس) ( لسان العرب) (ناظم الاطباء) اینگونه تعریف شده‌است: نام مرضی است از نوع سل که در گردن ظاهر شود، اورام صغار سخت برنگ تن که برگردن و غیر آن پدید آید، اشیاء غددی در بغل و کشاله ٔران و زیر گلو. (یادداشت بخط مؤلف ): آماسی است که از گوشت جدا باشد و از پوست جدا نباشد.(ذخیره ٔ خوارزمشاهی): باب ششم: اندرآماس‌ها که آن را بتازی خنازیر گویند این علت را بپارسی خوک گویند. خنازیر درعربی جمع خوک است. در پزشکی کهن به تورم غدد لنفاوی گردن ناشی از سل خنازیر گفته می‌شد.وپ.

**شیراوېځ، شېراوېځ، شیراوېز**= چوکات چارکنج آویزان شده برای ظروف با لبنیات؛ شیراوېځ تے ښوڤد رِبے یېن= در چوکات آویزان شده شیر نگه میدارند؛ مه، مے ښوڤد پے شیراوېځ رِبے= بگیر، این شیر در چوکات بمان.

**شیروغن، شیر روغن**= شیر گرم روغن؛ وُز اُم ~ بِراښت= من شیر روغن نوشیدم؛ دے گرڎه خای قاقَݑ، خای ~ قتے خین= نان را یا خشک یا با شیر روغن بخورند.

**شیر-ځوڎم، شیر-ځوڎمَک**=ب. گاوچاق‌کُن یا جــِزّه (نام علمی: Lactuca orientalis) نام گیاه علفی دوساله و چندساله است از تیره کاسنیان است. سرده گاوچاق‌کن (Scariola) در ایران دو گونه دارد: ۱-گیاه گاوچاق‌کن (Scariola Orientalis)،۲- گاوچاق‌کن ترکه‌ای (Scariola viminea). گیاه گاوچاق‌کن علاوه بر ایران در عراق، ترکمنستان، افغانستان و پاکستان نیز می‌روید.وپ.؛ ~ دوا کاچار=" شیر-ځوڎمَک " یک چیز دارویی است. م. واښَک، باب-ځوڎمَک، څوڎم.

**شیرچای**= شیر چای.م. تلخ چای.

**شیر-غارجَک**=ب. انواع مختلف یونجه ها(رشقه ها) با گل های زرد؛ ۱-اسپرس(سرده:) ~ ته ار زِمڅ رۈی ڎېد= اسپرس در زمین میروید؛۲-شبدر شیرین یا شاه افسر(نام علمی: Onobrychis)گ.گ.؛ ۳- شَبدَر(Trifolium sp, Melilotus albus)؛ ۴- شبدر زرد(گیاه دارویی) (نام علمی: Trifolium campestre).

**شِتَق-تَق**=جیر جیر، خواندن دم سرخ معمولي ( (Phoenicurus phoenicurusپما؛ روشت ڎُمَک ته شِتَق-تَق کِښت= دم سرخ معمولی خواندن"شِتَق-تَق" میکند.

**شاه** **بابِر**=۱- تیره ای از پرندگان شباهت به هدهد؛ ۲- شاه بابِر زیرجهږ وِڎِچ، توڎ پِست ات، یه ته نَښتیزد خو، درو لۈڤد کِښت= "شاه بابر" پرنده زرد مانند، وقتیکه توت شروع به پختن میکند او پیدا میشود و میخواند؛۳- اسم خاص(مذ.) شاه بابر.

**شاڤ**= آرام، ساکت؛ مو ڤارج لَپ ~، نه تِنځِق ڎید ات نه پِرېنت= اسپ من بسیار آرام است، نه لگد میزند و نه دندان میگیرد؛ عجب بشهند بچه، ~!= عجب بچه خوب، آرام!؛ شاڤ چ.= آرام ک.، ساکت ک.؛ دے بچه ~ کِن= آن بچه را آرام کن؛ دڎے طلا تر ڤَج وے زِواست خو، شاڤے وے چود=آنوقت طلا او را به بیرون کشید و آرام کرد؛ شاڤ س.= آرام ش.

**شاڤ-کُنَک، شاڤ-کُنیج** = کسیکه آرامی می آورد.

**شاگون**= ۱- اسم خاص(مذ. و مث.) شاگون، شاگونے شاگون؛ ۲- شاگون بهار مبارک!= شاگون بهار مبارک( آمدن بهار مبارک، سال نو مبارک!).

**شادے-غَلبېل**= پَری‌شاهرُخ یا پری‌شاهرخ معمولی (نام علمی: Oriolus oriolus) پرنده‌ای کوچک و درخت‌زی از تیرهٔ پری‌شاهرخان است. جنس نرش دارای بال‌ها و انتهای دم سیاه و پرهای زینتی به‌رنگ زرد درخشان در قسمت سر، شکم و کناره‌های دم بوده و جنس ماده و نابالغ آن به‌رنگ سبز مایل به زرد با بال‌ها و دم پررنگ‌تر و سطح شکمی تقریباً خاکستری که تا حدی رگه‌رگه می‌باشد است. به این پرنده، مرغ انجیرخوار و مرغ‌انجیرهم گفته می‌شود. مشخصات: پری شاهرخ پرنده‌ای به طول حدود بیست سانتیمتر است. پرنده نر با بال‌ها و انتهای دم سیاه و پرهای زینتی به‌رنگ زرد درخشان در قسمت سر، شکم و کناره‌های دمش است، ولی ماده و نابالغ این پرنده سبز مایل به زرد با بالها و دم پررنگ‌تر و سطح شکمی تقریباً خاکستری که تا حدی رگه‌رگه می‌باشد است و در بین شاخ و برگ درختان تشخیص آن دشوار می‌باشد. پرواز پری شاهرخ سریع و موجی است. با نشیب و فرازهای طولانی که با یک اوج گرفتن خاص روی شاخه می‌نشیند. او معمولاً نزدیک به نوک درخت، خود را در بین شاخ و برگ پنهان می‌کند. بین ۳ تا۶ تخم می‌گذارد و خوراکش حشرات و میوه‌ها هستند. زیستگاه: پری شاهرخ درخت‌زی است و روی درختان برگ‌ریز پاییزی در درختستان‌ها، پارک‌های پردرخت، میوه‌زارهای کهن و جنگل‌ها زندگی کرده و بیشتر اوقاتش را در لایه تاج‌پوش جنگل می‌گذراند. او لانه‌اش را معمولاً بین دو انشعاب یک شاخه افقی به صورت آویزان می‌سازد. پراکندگی: پری شاهرخ از پرندگان مهاجر تابستانی در غرب آسیا و اروپاست و فصل‌های سرد را در مناطق استوایی می‌گذراند. به صورت مهاجر عبوری در همه جای ایران دیده می‌شده ولی به‌دلیل نابودی زیستگاه‌های مختص به این پرنده، اعم از قطع درختان کهنسال باغ‌ها و پارک‌ها، جمعیت این پرنده در ایران رو به کاهش نهاده است. این پرنده با نام محلی اهیل یا ائیل در منطقه ی گیلان زندگی می کند. آواز: صدای این پرنده شبیه صدای زاغ است ولی آوازش نوای گوشنوازی دارد که یکبار شنیدن، باعث تمیزدهی آن می‌شود. [آواز پری شاهرخ را بشنوید](https://www.nabu.de/tiere-und-pflanzen/aktionen-und-projekte/vogel-des-jahres/1990-pirol/index.html).وپ.

**شاه زهن**= زن شاه، شاهینه.

**شاه زاده**= بچه شاه، شهزاده.

**شایِد**= شاهد.م. گواه.

**شایِدے**= شاهدی.

**شایِدے-ڎهڎیج**= کسیکه شاهدی میدهد.

**شایِر، شاعِر**=شاعر.

**شایِرے** =شاعری.

**شایین**= شاهین نام عمومی ۳۷ گونه پرنده شکاری است که در سردهٔ Falcon قرار می‌گیرند و در تمام قاره‌های جهان به جز قطب جنوب زندگی می‌کنند. شاهین‌ها با چشمان کاملاً سیاه، بدن لاغر، بال‌های نوک‌تیز و منحنی، وجود یک پلکان در منقار بالا، توانایی پرواز با سرعت بسیار بالا و تغییر جهت ناگهانی از دیگر پرندگان شکاری متمایز می‌شوند. شاهین‌ها در سال اول عمر خود شهپرهایِ پروازِ بلندتری دارند که مشابه پرندگان شکاری چندمنظوره است (شاهین‌ها از نظر نوع شکار و تکنیک شکار یک شکارچی تخصصی محسوب می‌شوند) تا به این شیوه بهتر بتوانند پرواز را بیاموزند و در سال‌های بعد با تغییر شهپرها تکنیک‌های پروازی خاص شاهین را می‌آموزند. شاهین‌ها در شکار پرندگان در حال پرواز تخصص دارند و با منقار خود شکار را می‌کشند درحالیکه پرندگان شکاری دیگر تکنیکهای متنوعی در اين كار دارند و با پنجه‌های خود طعمه را می‌کشند. شاهین معمولی (یا بحری) که بیشترین پراکندگی را در بین شاهین‌ها دارد با رکورد سرعت ۳۹۰ کیلومتر در ساعت سریعترین جاندار روی کره زمین است. بالابان (پرنده)، لاچین و ترمتای از دیگر انواع معروف شاهین هستند. شاهین‌هایی که بال‌های باریکتر و درازتر دارند به «لیل» معروف هستند این نوع بال‌ها برای شکار پرندگان بسیار مانور پذیر همچون پرستو و بادخورک مناسب است. شاهین‌های نسبتاً کوچک و چاقتری که به پرواز درجا علاقه دارند نیز به دلیجه معروف هستند. شاهین‌ها از دیرباز محبوبترین پرندگان در بازداری بودند و از شاهین‌های رام‌شده و آموزش‌دیده برای شکار استفاده می‌شد.وپ.

**شال**= شال، روسری پشمی.

**شال-به سَر**=۱- شال به سر؛۲- در معنای مجازی مالیدن، گذاشتن؛ در بالای آن چیزیکه را که میگذارند(در بالای نان)؛ غۈز ات ښوڤد کِنېن گَرڎه پیڅ تئ، دڎ اِک-وے لۈڤېن شال-به سر= چارمغز و شیر در بالای نان میگذارند و آنرا " شال-به سَر" میگویند.

**شالچه**= پتو اسپ؛ ڤارجېن-ارد- ته ~ کِنېن خو، اس ڎُم تر یال بِږینېن= برای اسپ ها پتو جور میکنند و از دم تا یال(یا گردن اسپ) شان میپوشانند.

**شاه-مُبارَک، شاه مبارَک(شامبارَک**)= آهنگ به افتخار داماد(شاه) در عروسی.

**شاپ ښُڅ**=آب پنیر(پنیر آب)، مایع ایکه بعد از جور کردن پنیر می ماند؛ ~ یِد اِک دِس ښُڅ: اس الیاک که ښَڅ څه رِست، شیگ ارد وم ڎېن= آب پنیر آن مایع ای است که بعد از جور کردن پنیر می ماند، و آنرا برای گوساله میدهند.

**شاتے**= تذکره ایکه بالای آن مرده را به قبرستان انتقال میدهند.

**شاتُره**=.ب. تاتوره (نام علمی: Datura) نام یک سرده از تیره بادنجانیان است. مهمترین عضو این سرده تاتوره است. داتورا (Datura stramonium L) یا تاتوره، گیاهی است یک‌ساله به ارتفاع ۲۰۰- ۵۰ سانتی‌متر، از تیره سیب‌زمینی. جزو گیاهان داروئی محسوب می‌شود. از این گیاه ماده آتروپین بدست می‌آید که خاصیت ضدسم دارد؛ ولی خود این گیاه به شدت سمی می‌باشد. آب موجود در آوندهای این گیاه اگر در چشم ریخته شود باعث بازماندن مردمک چشم می‌شود. اگر جوشانده این گیاه به کسی خورانده شود، اعصاب ارادی انسان برای مدتی غیرارادی می‌شود. و مصرف جوشانده این گیاه به مقدار زیاد باعث مرگ می‌شود. معرفی گیاه​: تاتوره یک گیاه علفی یکساله‌است که از خرداد تا مهر گل می‌دهد و به احتمال زیاد بومی شمال شرقی آمریکای شمالی می‌باشد و از آنجا به دیگر مناطق آمریکا، اروپا و سایر مناطق دنیا وارد شده‌است. تاتوره در زمین‌های بایر، کنار جاده و نزدیک مناطق مسکونی در ارتفاعات کم تا نسبتاً زیاد در بیشتر مناطق معتدله و نیمه حاره نیمکره شمالی یافت می‌شود. امروزه این گیاه در تمام کشورهای دنیا یافت می‌شود. داروی خام بیشتر در برگ‌های گیاهان گلدار و به ندرت دربذور رسیده وجود دارد. برگ‌ها را در سایه یا در گرمای مصنوعی حدود ۵۰ درجه سانتی گراد خشک می‌کنند. دارو طعم تلخ و شوری دارد. با توجه به اینکه گیاه شدیداً سمی است دقت زیادی هنگام جمع‌آوری باید صورت گیرد. برگ‌ها حاوی الکالوئیدهای تروپان سمی به مقادیر ۵/۰ درصد بوده و علاوه بر آن بذور حاوی حدود ۲۰ درصد روغن می‌باشند. عمل الکالوئیدهای تروپان و موارد استفاده آن همانند بذر البنج و بلادون می‌باشد. دارو بعضی اوقات در سیگارهای ضد تنگی نفس استفاده می‌شود. تاتوره معمولاً به صورت وحشی جمع‌آوری می‌شود. انواع زراعی آنهایی هستند که برای تهیه دارو استفاده می‌شوند بخصوص گونه‌هایی که غنی از اسکوپولامین می‌باشند مانند Datura innoxia (مناطق حاره‌ای آمریکا) D.metel (مناطق حاره و نیمه حاره آسیا و آفریقا) یا ارقامی از D.Stramonium بخصوص آنهایی که کپسول‌های بدون برآمدگی و محتوای بیشتر آلکالوئید هستند. این گیاه از نیمه دوم قرن شانزدهم در اسپانیا شناخته شده بود و به دیگر کشورها به‌عنوان یک گیاه زینتی وارد شد. یک قرن بعد از این وضعیت خارج شد و به‌عنوان یک گیاه وحشی مستقر گردید.وپ.

**شافِدینگ، شافِدینگَݑ**= خالی، با دست خالی؛ یو شافِدینگَݑ یت، یے چیز وے جه نه ڤُد= او با دستان خالی برگشت، هیچ چیز در نزدش نبود؛ تو بې مزهت شافِدینگَݑ تر که رَوۈن؟ تو دیوانه، با دستان خالی کجا میروی؟

**شاش**= ریگ، شن؛ تو څېم اند ~!= کور شوی( به معنای واقعی ریگ در چشمت!)؛ شاش پَروېځداو=بیکار گشتن، بیکاره؛ یو ته چیز~ پَروېځد؟= او بیکارگشته چه میکند؟؛ شاش ارد مِښتاو= چیزی را بیهوده انجام دادن، بی فایده کاری کردن؛ بیهوده کوشش کردن؛ یو چارِک لۈد:" پات ښایېن ارد نیکئت، شاش ارد مِښتاو ییوَݑ"= آن مرد گفت:" خدمت کردن برای پاد شاهان، به مانند آنست که آب درهاون کوبیدن(آب به غربال پیمودن، یعنی کار بیهوده انجام دادن )" به معنای واقعی در ریگ شاش کردن.

**شاش وهل**= باتلاق ریگی(باتلاق شنی)؛ اس وے ~ اند یو به-یېله نَښتوید= او از باتلاق ریگی به مشکل برآمد؛ شاش وهل نیستاو= در باتلاق ریگی فرو رفتن(غرق شدن)؛ مرکهب ~ ناست= خر در باتلاق ریگی غرق شد؛ اه-را وُز شِچ ~ نِݑ اُم= بشنو، نزدیک است در باتلاق ریگی غرق شوم.م. ښَښ وهل.

**شاش وهلَک**= باتلاق ریگی(باتلاق شنی)؛ ~ چیداو= بازی با باتلاق ریگی( در ریگ تر).

**شاشِن**= ریگی(شنی)؛ ؛ یِد زِمڅ عجب ~= این زمین بسیار ریگی است؛ وم ~ زِمڅ اُم وېڎد= زمین ریگی را کاشتم.

**شاش-رېزۈن، شاش-رېزۈنَک: شاش-رېزۈن س.، شاش-رېزۈنَک س.**= ترساندن، لرزیدن؛ اس ښاج مو موی تَنه ~ سُت= از ترس مو های جانم شخ شدند.

**شاش تُمبور**= چاق؛ خُب ~ ږِنِک= خوب یک زن چاق.م. فِربې.

**شاعِر**=بب. شایِر.

**شُبه، شُبهه**= شبهه، شک.

**شُبهی**= بد زبان، خشن، بی ادب.

**شُباب**=۱-جوانی؛ ۲- وقت، وقت(رفتن، آمدن، ..)؛ مے کارے جُوۈن(دُنیا) ~، شچ اُم پیر سُت= هر کار در این جهان وقت خود را دارد، حالا من دیگر پیر شدم.م.مهیار.

**شُبهه**=بب. شُبه.

**شُدمَنے**= توانا، با استعداد،؛ عجب بشهند بچه نهی، ~!= عجب بچه ای خوب، توانا!؛ تو داو چیز ادے وُز اُم دِگه یېن جِناو ~؟= به فکر شما، من مثل دیگران توانا استم؟

**شُکرَت**= تشکر، سپاسگزار، قدردانی؛ تو احوال څه رهنگ؟-شُکرت، بشهند=حال تان چطور است؟- تشکر، خوب استم؛ شُکرَت چ.= تشکر ک.، سپاسگزاری ک.، قدردانی ک.؛ دېڤ مو پَڅېن ارد ~ کِن، دهڎېن تو اس دے کُد خَلاص چود= از بچه هایم سپاسگزاری کن، اینها تو را از سگ نجات دادند.

**شُلوه، شَله، شَلله، شهله، شهلله**=۱- شعله، زبان آتشین، آتش؛ یاڅ شَلله مو گهرم چود= شعله آتش مرا گرم کرد؛ دَم څِراو شَلله تَرۈدېڅ = شعله چراغ تا اینجا(دیده میشود)؛ ۲- شعاع، روشنی؛ څِراو ات یاڅ شُلوه-ند-ٲم کتاب ښئیت= در روشنی چراغ و آتش ما کتاب میخواندیم؛ خیر شُلوه نُر نه دِڤېست= شعاع آفتاب امروز معلوم نمیشود؛ شُلوه ڎئد= شعله دادن، آتش دادن؛ څِراو شَله ڎید= چراغ شعله میدهد؛ یمند هر چیز څه شَله ڎید= در آنجا چیزی شعله میدهد؛ گَرڎه مه نِڎېمب، یاڅ غَل شِله ڎید= نان را هنوز(در تندور) نچسپان، آتش هنوزمیسوزد؛ خیر شُلوه ڎید=آفتاب شعاع میدهد.

**شُلے**۱=بب. شُلے، شُللے.

**شُلے**۲=زرد پی(تاندون) گردن؛ ښیج کَږېن، وے ~ زېن خو، دَڎ وَم قَتے دسته پے وِسکوند یا فَی ڤیسېن=(وقتیکه)گاو را میکشند، زردپی گردن او را میگیرند و دسته را با چهار شاخ یا بیل برف محکم بسته میکنند؛ یو لۈد:" ڎه-م تو ~ ندے، مَرے"= او گفت:" در زردپی گردن تو میزنم، می میری".

**شُلکے**= کارد آشبری.م. خَلَنجے.

**شُلے، شُللے**=سنگ مربع شکل، کاشی(یاسفال) برای بازی"شُللے-بئښت" ( خط و خونه - اِکر دوکِر "وب رسول")، (آیاق جیزیق در آذربایجان)؛ ییو خو شُللے نئڎد ات، دِگه یېن یِگۈن ڎیس قدم ڎَر نَݑېن خو، کِریایے وَم وے شُلے پَتئوېن، هر چهی ڎید، سِوارے وے تے کِښت=یکی کاشی خود را می ماند و دیگران یگان ده قدم دور می باشند، و به نوبت کاشی های خود را بطرف کاشی نفر(اول) پرتاب میکنند، هر کسیکه کاشی را زد، اوبالای همان نفر(اول) سوار میشود؛( درشغنان، این بازی را بچه ها و دختران میکنند و کاشی"شُلے، شُللے" را با پا لی لی میکنند، در بجوی، تنها بچه ها بازی میکنند و کاشی"شُلے، شُللے" را با دست می اندازند)؛ شُلے بئښتاو، شُللے بئښتاو=بازی کردن "شُللے" ( خط و خونه - اِکر دوکِر)، (آیاق جیزیق در آذربایجان)؛ شُللے ته پاڎ قتے بازېن= "شُللے" خط و خونه را با پا بازی میکنند؛ شُلے ته هم غهڅېن ات هم بچگَله بازېن= بازېن= "شُللے" خط و خونه را هم دختران و هم بچه ها بازی میکنند؛ تِیېت شُللے باز ٲم= برویم "شُللے" خط و خونه بازی کنیم.

**شُللے بئښت**=بازی با "شُللے" خط و خونه - اِکر دوکِر(آیاق جیزیق در آذربایجان).

**شُللے بازے**= بازی "شُللے" خط و خونه - اِکر دوکِر(آیاق جیزیق در آذربایجان).

**شُم**۱= تنبل، بیکار.م. ابتَر، تَمبَل.

**شُم**۲=بب. شوم

**شُمَک**۱= تنبلی؛ مورد تَرَم سِداو ~= رفتن به آنجا برایم تنبلی میکند.

**شُمَتگے**= تنبلی؛ شُمَتگے چ.= تنبلی ک.

**شُمے**۱= تنبلی؛ شُمے چ.= تنبلی ک. .م. ابتَری، تَمبَلی.

**شُمے**۲=بب. شومے.

**شُم-تهتَر، شُمے-تهتَر**= تنبل اصلاح نا شدنی، بیکار، ولگرد، هلپند؛ یو دۈند شُم-تهتَر ادے، ژیز نه ڤِریږد= او آنقدر تنبل است که هیزم را میده نمیکند.

**شُپُلتاق**=بب. شِپُلتاق.

**شُرست، شُررست، شَرست، شَررست**= صدای شُرست، شَرست(در مورد مایع)؛ یو ښوڤد ~ خالے سُت= شیر"شَرست" خالی شد؛ یه ښَڅ شَرست تیزد= آب "شَرست" میرود.

**شُرچَک**= بب. سورچَک.

**شُرغُپ- شُرغُپ**= آشفتگی(نا آرامی)، گیجی؛ ڎو سال یه څَن وے جه رېد ات، یم ~ سُت خو، یو وَم ڤودے=دو سال تفنگ پیش او بدو و در این نا آرامی ها آنرا آورد(تفنگ).

**شُت(مذ.)، شَت(مث.)**= لنگ؛ شُت چ.(مذ.)، شَت چ.(مث.)= لنگ ک.؛ شُت س.(مذ.)، شَت س.(مث.)= لنگ ش.

**شُت بَست(مذ.)، شَت بست(مث.)**= لنگ رقم؛ عزیز بېک ~ دِڤېست= عزیز بیک لنگ رقم معلوم میشود. م. شُت رهنگ.

**شُتے(مذ.)، شَتے(مث.)**= لنگی؛ ک-اِد تو ڤارج ~ غَل نه بېڎج-آ؟= لنگی اسپ تو هنوز گم نشده؟

**شُت رهنگ، شَت رهنگ** =لنگ رقم.م. شُت بَست.

**شُت- شُت(مذ.)، شَت-شَت(مث.)**= لنگ-لنگان؛ مو موم شَت-شَت ار تَگاڤ سَت= مادر کلانم لنگ-لنگان بطرف پاهین رفت؛ یو شُت- شُتے ک-اُم ارد ښَڅ ڎاد= او لنگ-لنگان آنجا را آبیاری کرد.

**شُش تُمبُر**= باور ناکردنی، تسلیم ناپذیر، عجیب؛ عجب ~ آدم نَی!= عجب آدم عجیب است!

**شُغنے**=شغنی(شغنانی)؛ ~ با بَرادَر مرد لۈڤېن، مٲش متَل اند= در متل ما، شغنی با برادر مرد (قوی)است.م. خُږنۈنے.

**شوبه**=بب.شۈبه.

**شوڎ**=۱-خار؛۲- خار یا تیغ(چوب یا شی خورد وتیز) در دست، پا، پوست.م.شَغ.

**شوڎ-ویز**=پشته خار.

**شوڎ دار**=خار دار؛ یِد ~ واښ، دست موزه قتے دے مَگَم څِی ٲم= این علف خار دار است، ما باید همرای دستکش آنرا درو کنیم.

**شوڎ زار**=خار زار.

**شوم، شُم**= ۱-شوم، نحس، بدبخت؛۲ از رویے یے ~ ، ښهرے روم ݑُڎج= از رویی یک شوم شهر روم سوخت( متل)؛۲- نفرت، متنفر، چندش آور؛ ~ ات مېڤ کَخایېن گهپ اُم=از گپ این زنها متنفرم؛ شوم چ.= بیزار ک.؛ یِد تو پُڅ دِگه ~ چوږج، دایم نۈد= بچه تو خیلی بیزار کرده، دایم گریه میکند؛ شوم س.= متنفر شدن؛ تا-ت مو-رد ~ سُڎج= از تو متنفر شدم.

**شومه خُر**=بب.شۈمه خُر.

**شومه**۱= بب. شۈمه.

**شومه**۲(شو+ عمه)=شوهر عمه(شوهر خواهر پدر).

**شومے، شُمے**= شومی، نحسی، بدبختی.

**شوم-نهفڅ، شُم-نهفڅ**= ۱- حریص، طمع کار، گشنه؛ یو ~ نه-ڤُد= آن حریص نبود؛۲- حریصی، طمع کاری، گشنگی؛ آدم اند ک-اَم وے ~ وے دُښمَن= برای انسان حریصی دشمنش است.

**شونچ، شینچ**=خنده، با خنده اظهار داشتن، ول خندیدن=تا دئ-م لۈد ات وے ~ یَت= همینکه اینرا گفتم برایش خنده آمد؛ شونچ ڎئد= خنده کردن؛ یو وېڤ داد مِس ڎاد شونچ= پدر شان هم خنده کرد.م. خنده.

**شونچَک**=خنده، با خنده اظهار داشتن، ول خندیدن.

**شونچِن شونچِنَک**=خنده آور.

**شورَکے**= وحشی( بر عکس یُختے)؛ ~ زَریځ ته اَچَݑ اُخمهند نه-سۈد= کوگ وحشی هیچوقت اهلی نمی شود.م. یاغے.

**شوتاڤه**=غذای گوشتی، غذای چرب؛ هر چهی ~ خوږج، ڎۈغ بِرئزد= کسیکه غذای چرب خورده است، دوغ بنوشد.

**شوخاله**=(شو+خاله) شوهر خواهر مادر، شوهر خاله.

**شۈبه، شوبه، شعبه**= شعبه، اداره.

**شۈگ-شۈگ**= صدا کردن گوساله؛ غُله شیگ مِس ~ قیوېن= گوساله کلان "شۈگ-شۈگ" صدا میکنند.م. شَگ.

**شۈمه خُر**= تفاله خور(تفاله چای)، کسیکه بقایایی چای دم شده گی شیرچای را میخورد؛ تر یے چے دے چای نه رېد، دَڎ لۈڤېن:"چای خُر ات ~ برابر"= وقتیکه برای کسی شیرچای نرسید، میگویند:" چای خور و تفاله خور برابر".

**شۈمه، شومه**= تفاله چای، بقایایی چای دم شده گی؛ دَم چای برئز ات، دے ~ لهک= چای بنوش و تفاله را بمان؛ ار وَم چَینَک ~ لَپ= در چاینک تفاله زیاد است.

**غَبِرز، غِبِرز**=شکسته، میده؛ یه تو چَینَک صاف غَبِرز، پِش وَم پِتئوج گُمۈن=چاینک تو بکلی شکسته، بگمانم پشک آنرا انداخته است؛ غَبِرز چ.= شکستن، میده ک.؛ غَبِرز س.= شکستن، میده ش.

**غَبِرزاڤ چ**.= بکلی شکستتن، بکلی میده ک.؛ یو چینے یے زاښت خو، چودے وَم غَبِرزاڤ = او پیاله(شیرچایخوری) را گرفت و بکلی آنرا شکست؛ غَبِرزاڤ س.= بکلی شکستتن، بکلی میده ش.؛ وهڎ پیاله یېن ېن غِبِرزاڤ سِڅ= آن پیاله ها بکلی شکستند؛ یو ووس وئښت خو، غَبِرزاڤ سُت= آن تیر افتید و بکلی میده شد.

**غَبۈزنَک**=ب. چایر (نام علمی: Cynodon dactylon) نام یک گونه از تیره گندمیان است. نام‌های دیگر آن مَرغ، چکواش، بندواش، سگ واش، پنجه‌مرغی و علف دوروا است. چایر از علف‌های دستک‌دار است که در مناطق گرمسیری و نیمه‌گرمسیری جهان پراکنش زیادی دارد. چایر در مناطق گرم و نیمه‌گرم هر دو نیمکره زمین تا ارتفاعات ۳ هزار متری یافت می‌گردد. چایر در زمره گیاهان چهارکربنه‌ای (C4) به‌شمار می‌آید که در زیستگاه‌هایی چون زمین‌های بایر، کشتزارها و باغ‌ها، کناره‌های جوی‌های آبیاری، کانال‌های زهکشی، اطراف تالاب‌ها، جنگل‌های کم‌پُشت، اراضی بیابانی و مراتع یافت می‌شوود. چایر در زمره علف‌های هرز مهاجم با قدرت رقابت زیاد در مقابله با سایر گیاهان از جمله گیاهان زراعی- باغی می‌باشد. این گیاه با استعانت از ویژگی تولید ریزوم و دستک قادر به گسترش سریع است ولیکن برای این منظور نیازمند شدت نور و دماهای بالا بویژه در اراضی مشوّش است. چایر گواینکه نسبت به تنش خشکی متحمل است ولیکن تمایل زیادی به رشد در اراضی مرطوب نظیر شالیزارها دارد. این گیاه نسبت به شرایط سایه و بروز یخبندان متحمل نیست. ضمناً دستک‌ها و ریزوم‌هایش به شرایط آبکافت حساسند.وپ.

**غَوَست، غۈَست**= با قل قل یا چلپ چلپ(مایع)؛ یه ښَڅ ~ وَم تاره سَت= آب قل قل به سرش چپه شد؛ ښَڅ ~ یت= آب چلپ چلپ کرده آمد؛ یو ښوڤد غۈَست تِس سُت= شیر قل قل چپه شد.

**غَورَس**= نجات دهنده، حمایه کننده، کمک کننده، اتکاه؛ پِرا وَخت یے یار مو-ند ~ نه-ڤُد، شِچ-ېن اده مو پَڅېن غُله سِڅ=در گذشته هیچکسی حمایه کننده نداشتم، حالا بچه هایم کلان شدند؛ تو خېښ-تَبار-ېن تو-رد ~ سِڅ= خویش و تبارت برای تو اتکاه استند.

**غوغا**= غوغا؛ غوغا چ.= غوغا ک. غوغا س.= غوغا شدن.

**غوغاگَرے**= غوغا گری.

**غوغاگهر، غوغا گَر**= غوغاگر.

**غوغا کُن**= غوغا کن.

**غَدار، غَددار**= غدار؛ غَدار چ.، غَددار چ.= غدار کردن.

**غَدارے، غَددارے**= غداری

**غَدرے**= غدری.

**غَدوک**= ترس، هیجان؛ وُز اُم وے ~ نِست= من از او ترس ندارم؛ وُز اُم غَل تو باب ایۈم غَدوک!؟ مو-ند اس وے ښاج نِست= آیا من از بابایت ایام ترس دارم!؟ من از او نمیترسم؛ غَدوک چ.= ترساندن، هیجان کردن؛ تو اَچَݑ غَدوک مهک، یو ته تو یېڅ نه لۈڤد= تو هیچ نترس، او تو را سرزنش نمیکند؛ غَدوک مِس څه کِنېن، یو ته نه یاڎد= اگر او را بترسانند هم، او نمی آید.م. دُقَت، پَروا.

**غَڎه بُڅ**= بب. غِڎه بُڅ.

**غَڎه**= بب. غِڎه.

**غَݑ**= ۱- مدفوع، مواد غایطه، پارو؛ ژاوېن بِش غَݑ کِنېن دِدے، شَگېن مه رهڤېن= به پستان گاو ها پارو می مالند تا گوساله ها شیر نخورند؛ ~ تهرتاو= پاک کردن کثافت، پاک کردن پارو از چیزی؛ وُز سٲم وے ژاو ~ تهر اُم= من میروم پارو گاو را پاک کنم؛ از طفل مراقبت کردن، تربیه کردن؛ وُز اُم تو ~ تهرت، غُله-م تو چود= من تو از تو پرستاری کردم و تو را کلان کردم؛۲- هیچ چیز؛ پِرا وختېن وېڤ اند ~ نه ڤُد= در گذشته آنها هیچ چیزنداشتند؛ څۈند اُم وے پېښڅت، یو ~ نه وِزېنت= هر چقدریکه او را پرسان کرم، او هیچ چیز نمی فهمد؛ ۳= خورد، نابالغ؛ وے پُڅ غَل ~، غُله سۈد ات تهم چِس= بچه اش هنوز خورد است، کلان که شد، باز ببین.

**غَݑ-بهل**=آبسه، جوش؛ مو مهک تے ~ نَښتیڅ خو، سُت اُم ار داکتر= در گردن من آبسه برآمد و رفتم نزد داکتر.

**غَݑ بېشیځ، غَݑ بېشیرځ** = ملاقه چوبی برای گرفتن پاروی حیوانات در وقت کار( در ایام خرمن کوبی).

**غَݑ دُخ**= بوی مدفوع؛ چیز خو ~ اند زینے؟= چرا در این بوی بد زندگی میکنی؟

**غُݑِن**= کثیف از مدفوع.

**غَݑ رِش**= محتویات روده های حیوانات ذبع شده.

**غَݑ جۈن، غَݑ جۈند**= تشناب.

**غَژد**= ۱-کثیف، چتل؛ تو کُرته ~ څه ڤېد، ڤه زِنِی اُم= اگر پیراهنت کثیف باشد، بیار بشویم؛۲- خراب، بد؛ ~ چارِک ارد مهرگ!= برای آدم خراب مرگ باد؛ عجب ~ کار تو نه کِنے!؟= عجب کار بد میکنی!؟؛۳- مضر، زیان آور؛ ~ آدم= آدم مضر؛ ~ آدم یو نِست، هر چیز څه ڤِد، یو ته راستݑ لۈڤد= او آدم مضر نیست، هرچیزیکه باشد، او راست میگوید؛ غژد-ات غاو= کثافت، چتلی؛ چَکَک چ.د خو، یو غژد-ات غاو ار ښوڤد ڎاد= چکک کرد و شیر چتل شد؛ غَژد چ.= کثیف ک.؛ غَژد س.= کثیف ش.م. خېڎ، اِفلاس.

**غَژدے**= کثیفی، چتلی؛ خو لېمال ار دے ~ مه پَتئو= روسر خود را در چتلی نه انداز.

**غَژد کار**= چتل کار.

**غَژد کارے**= چتل کاری.

**غَل**= ۱- برای فعلن، هنوز؛ کِنېت ~ دے لَفکَچئت، تهم چِس ٲم= برای فعلن او را مدیر مغازه بگمارید، و بعدن می بینیم؛۲- حالا؛ ییو اس مو رزین ېن غَل تو چید اند څه، وَم اند چیز کمبودے؟!= حالا یکی از دخترانم در خانه تو است، او چه کمبودی دارد؟!.

**غَلَݑ**= ۱- هنوز، تا بحال؛ یو ~ نیم تیرَک، چَتته غَل لۈڤد= او تا بحال لکنت دارد، هنوز هم درهم(آشفته) گپ میزند.

**غلط**= غلط؛ غلط چ.= غلط ک.

**غلطے**= غلطی

**غلط فهمے**= غلط فهمی.

**غَلبېل، غَلبېر**= غربال؛ غَلبېل ڎئد، غَلبېل چ. = غربال کردن.م. یېلَک.

452-453

**غَنَک**= ۳- بوی کَپَک(کَفَک)، کهنه، بیات؛ ا-را یَم کَښت ~ بۈی ڎېد=ای برادر این غله بوی کَپَک میدهد؛ کَښت ار ښهکِن ژیڤ لَپ څه رِست، غَنَک ته سۈد=اگرغله در چاه زیاد بماند، بوی کَپَک میدهد.م. کَنَک، بُگ.

**غَنَکے**= ۳- بوی کَپَک(کَفَک)؛ غَنَکے س.= ۳- کَپَکی ش.(کَفَک ش.).

**غَندهل، غِندهل**= رتیل یا شُتُرزَنَک یا عنکبوت شتری از راستهٔ عنکبوتیان است که «عقرب باد» نیز نامیده می‌شود، مشتمل بر ۱۰۰۰ گونه شناخته شده در قالب ۱۵۳ سرده است. بزرگترین آنها می‌توانند تا ۱۹ سانتیمتر رشد کنند. بدن آنها از دو بخش شکم و سر تشکیل شده و از قلابک‌های بزرگ و قدرتمندی نیز برخوردارند که از آنها برای تولید صدا نیز استفاده می‌کنند. بیشتر شترزنک‌ها ساکن نواحی بیابانی هستند و از بندپایان و مهره‌داران کوچک تغذیه می‌کنند. گذشتگان آنچنان ترسی از شترزنک داشته‌اند که افسانه‌وار می‌گفته‌اند که هرگاه کسی را نیش بزند، به سرعت خود را به گورستان می‌رساند و به جانوران گوشتخوار گورستان، مژدهٔ رسیدن گوشت تازه را می‌دهد. عنکبوت شتری فاقد غدد زهر میباشد.وپ. یک نوع آن شترزنک مصری است(Galeodes arabs).م. خَرغهښ.

**غَندُمچ، غُندُمچ**= دود سیاه، دود غلیظ؛ دے یاڅ ~ مٲش زید= دود غلیظ آتش ما را کشت؛ غَندُمچ چ.، غَندُمچ وېڎداو= دود سیاه ک.، دود غلیظ ک.، دود سیاه انداختن.، دود غلیظ انداختن؛ غَندُمچَت چود، دِڤے مَگَم یېتَݑ لهک ٲم=(تو) دود سیاه کردی، مگم دروازه باز بگذاریم.

**غَنڅَک، غِنڅَک، غَنځَک**= آیین سوختاندن هیزم به محض رسیدن به ایلاق؛ پَپ ژهش پِڎِن ېن خو، بهند قتے خو تَر کهل نئږېن، اِک-اِد-ته غَنڅَک لۈڤېن= گون کتیرا را میسوزانند، بعد با تناب آنرا بر سر خود میچرخانند، اینرا"غَنڅَک" میگویند.م. کِنڅَک.

**غَپَت، غَپَست**= صدای "غَپَت"، "غَپَست" با افتیدن چیزی؛ دَم سِتَن څه نښِفِنے، یِد چید ته غَپَت چُک ڎېد= اگر ستون بکنی، این خانه "غَپَت" چپه میشود؛ شِچ ارد یه ژیر غَپَست مو پاڎ تے ڎئڅَت= نزدیک میبود آن سنگ(مسطح) "غَپَست" سر پای من میخورد.

**غَرَمبه**= بب. غِرَمبه.

**غَرَست**=بب. غُرَست غُررَست.

**غَرهت**= گرفتن، چنگ زدن؛ غَرهت ڎئد= گرفتن، چنگ زدن، ربودن؛ وَم مون اُم اس وے غَرهت ڎاد خو، رِڅوست اُم=(من) سیب را از دست او چنگ زدم و گریختم؛ مو ڎئرڤے غَرهت ڎاد=(او) داس مرا ربود.

**غَرهت ڎئد**= گرفتن، چنگ زدن، ربودن؛ غَرهت ڎئد چ= گرفتن، چنگ زدن، ربودن.

**غَرڎیڤ، غَرڎیب**=ب.حشره شباهت به سوسک(قانغوزک).

**غَرݑتاو**= غرغر کردن؛ پارس زدن سگ(پارس، زوزه، خرخر..)؛ چیز کُد جِناو غَرݑے؟ چرا مثل سگ غرغر میکنی؛ وهڎ کَدېن څه غَرݑېن، مه-سه تر وېڤ خېز= اگر سگها پارس(عوعو) میکنند، نزد شان نرو.

**غَرݑهن**= پارس زن(عوعو کن).

**غَرݑ- غَرݑ** = پارس، عو-عو(سگ)؛ تا-ت(تو-ت) وېڤ کَدېن غَرݑ- غَرݑ ښُد-آ؟= تو پارس(عو-عو) سگ ها را شنیدی؟

**غَرېن**=بب.غُر.

**غَرِڅَست**=بب. غِرِڅست.

**غَریب**= ۱-سرگردان، بیگانه، نا آشنا، دور از وطن؛ یو ته اس پات ښایے واښت، غَریب ته سٲوے(فلکلور)= اگر از پادشاهی بیافتد، تو سرگردان میشوی(فلکلور)؛۲- اسم خاص(مذ و مث. یا جز اینها)؛ مثال: مذ. غریب، غریب شاه، غریب محد؛ مث. غریب، غریب ماه، غریب سلطۈن؛ ۳- فقیر، بیکس.

**غَریب گۈر**= سرگردان، بی سرپرست، یتیم؛ اَچَݑ نه دِڤېسے!- خهی وُز غَرقے ~ جِناو=هیچ معلوم نمی شوی!-من(اینجا) نبودم،(من) مثل بی سرپرست.

**غَریبے**= زندگی در وطن بیگانه( زندگی دور از وطن).

**غَرغَره**= ۱-غرغره( صدای آب)؛ دَم ښَڅ ~ نه ښِنے نه؟ آیا صدای غرغره آب را نمیشنوی؟؛ ۲- خطرناک، در معرض خطر انداختن؛ به ~ تو ڎه-م=(من) تو را در معرض خطر می اندازم؛ غَرغَره چ.= غرغره ک.(آب)؛ ښَڅ ار وئڎ ~ کِښت= آب در جوی غرغره میکند؛ غرغره کردن دهن با آب(شستن دهن)؛ ښَڅ خو غئڤ اند ~ کے= آب را در دهن غرغره کن.

**غَسپ**= گم شده، ناپدید شده؛ مٲش ٲم یت ناست ٲم ات، یو ~، الے ښهب ارد یَت= ما آمدیم، نشستیم، و او گم شده، فقط شب آمد؛ دِس نَی سحرَکے اندِځ ٲم، تو-ت ڤا ~=اینطور نباشد که صبح ما میخیزیم و تو ناپدید شده ای؛ غَسپ چ.= گم ک.، ناپدید ک.؛ غَسپ س.= گم ش.، ناپدید ش.؛ غَسپ خو چ.= خو را گم ک.، خود را ناپدید ک.؛ یو تا مو وینت ات، ~ خو کِښت= اینکه مرا بیند، خود را گم میکند.

**غَسپ اِلله، غَسپ اُلله** = گم شده، ناپدید شده؛ څۈند اُم وے ښِکود، یو ~= هر چند(من) او را پالیدم، او ناپدید شده است؛ غَسپ اِلله چ.= برای همیشه گم ک.، بکلی خراب کردن؛ تو پُڅ مو څاږځے ~ چود= پچه تو دروش مرا بکلی خراب کرد؛ غَسپ اِلله س.، غَسپ اُلله = برای همیشه گم ش.، پنهان شدن، مردن.

**غَفڅے**=بب.غهفڅے.

**غهم**= غم؛ غهم اَنجیڤداو= غم گرفتن.م. غَم.

**غهم خۈنه**= در خانه ایکه غم است.

**غهنتاو**= چیغ زدن، فریاد کردن، گریان کردن، هرهر کردن(خر)؛ مرکهب څه غهنت، یِد ته ښاج ڎئرت= وقتیکه خر هرهر میکند، او میترسد.

**غهر**= ۱-گودال سرگین( گودال مدفوع حیوانات)؛۲- گودال، چتلی؛ خو لهقېنے ڎاڎج ~ اند بِیار اُم یے-لهڤ دے-یېڅ لۈد=(او) تبان خود را در چتلی زده، دیروز کمی او را سرزنش کردم. م. لای، چهل، غار.

**غهرڎ**= سوراخ سنگ آسیاب در جائیکه گندم میریزد؛ کَښت ار ~ رَزد= غله در سوراخ(سنگ آسیاب) میریزد؛ یوښک پےغهر، یوښک پےغهرڎېن = اشک درچشم (چشمان)، گریانُک؛ یَم دۈند یوښک پےغهر دِدے، یے چیز نه یت، دَر نیود ڎېد= این آنقدر گریانُک است، بی موجب اشک در چشمانش جاری است.

**غهرِن**= ۱- در گودال سرگین چتل شدن ( گودال مدفوع حیوانات)؛ دېڤ مَږېن وۈن ~، مَگم زِنے یٲم دېڤ خو، پِښئو ٲم= پشم گوسفندان در گودال سرگین چتل شده،(ما) باید آنها بشویم و بعدن قیچی کنیم.

**غهراڤه**= ۱- چتل، گِل آلود.

**غهفڅ**۱=۱- ضخیم؛ ~ پِدۈڅ یَم= این تار ضخیم است؛ ۲- چاق؛ وے قهد اده دۈند-گه، تا-ت(تو-ت) څه، ات یَک چیز یو غهفڅ دے= قد او به اندازه قد تو است، و یک چیز او چاق تر است؛ ۳-غلیظ؛ مَږ اند ~ مَرۈب = گوسفند قیماق غلیظ دارد؛۴- خشن(صدا)؛ ~ اواز= صدای خشن؛ غهفڅ چ.= ضخیم ک.؛ غهفڅ۱ س.=ضخیم ش.

**غهفڅ-اواز، غهفڅ-آواز**= بِیس (گونه صدا) نام بازه‌ای از صدا در موسیقی و گونه‌ای از صدای بسیار بَم مردان در خوانندگی و اپرا است.وپ؛ دے جِناو ~ نِست=مثل او بِیس کسی نیست.

**غهفڅَکے، غهفڅَکیج** =۱-بسیار ضخیم، بسیار چاق؛ ڎوغهفڅَکیج ڎارگے مو-رد دهک-چود(دهکچود)= (او) برای من دو چوب(تیر) بسیار ضخیم داد؛ ۲- غلیظ؛ غهفڅَکے مَرۈب اُم وُز نه ژیوج= من قیماق غلیظ را دوست ندارم.

**غهفڅے**=ضخیمی.

**غهفڅ-مهک**= گردن ضخیم.

**غهفڅ-نئځ**= بینی ضخیم.

**غهفڅ-شهند**= لب ضخیم.

**غهڅ( ج. غهځېن، غهڅ خېل، غهڅ گَله، غهڅ گَلله** =۱- دختر(ج. دختران)؛ اه- ~ ، خو نیوداو بهس کِن!= ای دختر گریانت را بس کن!؛ ۲- دختر(فرزند)؛ غهڅ مِس بینایے(خُب)، مٲش ٲم خو نهن اند خاږ ~= دختر هم خوب است، ما از مادر خود شش دختر استیم؛۳- معشوقه؛ وے وزیر ږِن وے پات ښاه ~ ڤِڅ= زن وزیر معشوقه پادشاه بود.

**غهڅَک**۱= مردمک چشم.

**غهڅَک**۲=دخترک.

**غهڅ بِڅ، غهڅ بُڅ**= دختر کوچک.

**غهڅے**= دختری.

**غهڅِن**=جنس زنانه؛ پُڅ وے ند نِست ات، غهڅِن-ېن وے ند خاږ= بچه ندارد، از جنس زنانه شش دختر دارد.

**غهڅِنگے**= دختری.

**غېبت**= غیبت؛ غېبت چ.= غیبت ک.

**غېبت گهر**= غیبت گر؛ ~ خُڎای دُښمَن= غیبت گر دشمن خدا است(متل).

**غېله، غېلله**= ۱- اشغال، دانه های علف هرز بعد از کوبیدن(خرمن کوبی)غله؛۲- جغجغک، صابونک(هزار سراهرامی) (نام‌های علمی:Vaccaria pyramidata ، Vaccaria hispanica یاSaponaria vaccaria ) یکی ازعلف‌های هرز یکساله اروپایی با گل‌هایی به رنگ صورتی کمرنگ است. جغجغک گیاهی دولپه ‌ای ازخانواده میخکیان (caryophyllaceae) است؛ ۳- گل پادشاه یا سرده تاج‌ الملوک (نام علمی: Aquilegia lactiflora) نام یک سرده از تیره آلالگان است؛ مٲش اند ار مٲش کَښت دِس لپ ~ ادے، اچَݑ نه-بافت= در غله ما آنقدر دانه های علف هرز است که هیچ توان نیست( درپاک کردن آن).

**غېر، غېره**=بیگانه، نا آشنا؛ یو ~ ڤُد مو-رد= او برایم نا آشنا بود؛ وُز اُم تو-رد ~ نِست ات، تو بَلَد اُم= من برای تو بیگانه نیستم، همرای تو آشنا استم.م. غَیر.

**غېرَت**=نطفه، آب منی(آب مرد).

**غېردوست**=دوست داشتن(احترام به)بیگانه (متضاد قوم دوست).

**غېرپَرست**= بیگانه پرست(متضاد متضاد قوم دوست).

**غېښ**۱= تورب یا زغال سنگ نارس؛ ۲-پوسته( خسته زردآلو ، چارمغز، بادام).

**غېښ زار**= تورب زار یا جائیکه زغال سنگ نارس وجود دارد.

**غېښِن**= از تورب، از زغال سنگ نارس.

**غئڤ**= ۱- دهن؛خو غئڤېن یېت تمه اره ڤیر کِنېت= شما هر سه دهن های تانرا باز بگیرید؛۲-گپ؛ بشهند مُعلِم اند ته اس وے ~ اندݑ آدم زئزد=از معلم از گپ هایش آدم یاد میگیرد؛ ۳- دهان، سوراخ؛ گردنه؛ مم بوجین ~ ڤیس ٲم= دهان بوجی را بسته میکنیم؛ ۴- دروازه؛ یو سُت خو، دروازه ند وے غئڤ اند نوست= او رفت و در دهان دروازه نشست؛ ۵-لقمه، تکه، کمی؛ یے ~ =یک تکه(لقمه)؛ تو ڤارج لهک یے- ڎۈ ~ واښ خیرت خو، تهم ښَڅ دے ڎهڎ= بگذار اسپ تو کمی کاه بخورد و بعدن برایش آب بده.

**غئڤَک**= سرپوش ظروف.

**غئڤَنداج، درم. غئڤُنداج**=۱- چوب بید برای بستن دهن گاوها در وقت خرمن کوبی( برای اینکه آنها نتوانند غله بخورند)؛۲- نام بند برای بستنن دهان بوجی یا مشک؛ غئڤ تر غئڤَنداج نه یاڎد=دهن تا گوشها، اگر با بند بسته شوند؛ دهن در خنده باز است؛ درم. تو غئڤ تر غئڤَنداج نه یاڎد!=دهنت تا گوشها است!

**غئڤ-وښ، غئڤ-ڤوښ، غئڤ-وند، غئڤ-ڤوند**= بند برای بستنن دهان بوجی یا مشک.

**غئڤ-ېڅ**= تا دهن، زیاد؛ ارَم مردم ~ ڤُد= در آنجا مردم زیاد بود.

**غِبِښتاو**=۱- خلاص شدن(بافندگی)؛ مو-رد اَچ-گه(اَچگه) وورږ بکار نِست، مو جِریب اده غِبُښت= برای من تار(پشمی) دیگر کار نیست، بافتن جراب من خلاص شد؛ ۲- توقف نمو کردن، در یک سطح ماندن؛ یه فَربے آدم ڤَد اته، غِبِښچ= او(مث.) وقتی آدم چاق بود، حالا دیگر چاق نمیشود.

**غِبُښتاو**=خلاص کردن، تا آخر رساندن(بافندگی)؛ جِریب اُم غِبُښت=(من) بافتن جراب (جراب ها) را خلاص کردم؛ مے څِمو غِبُښت اُم خو، تهم ڤا یے-گه(یِگه)نئڎ اُم= این کجاوه را بافتم، بعدن دیگری را میگیرم؛ دَم غهڅ جریبېن-ېن رېد ناغِبُښتَݑ= جراب های این دختر نا بافته ماندند.

**غِبُښیج**= بافنده( کسیکه می بافد).

**غِبُښچَک**= تا آخر بافتن؛ بافته شده؛ مو جریب غِبُښچَک سُت=جراب من بافته شده.

**غِداره بُڅ**=ظرف(پیاله) سفالی خورد.

**غِداره**=ظرف سفالی.

**غِڎه-بُچ**= بچه گک.

**غِڎه**= بچه.

**غِݑ**= گرد و غبار بالای گیاهان؛ یِد ~ گَرد جِناو، زیردَک واښ-تے-ته یِد سۈد= این"غِݑ" مانند گرد است، معمولن در گیاهان زرد میباشد.

**غِݑڅ**=ب. زالزالک، خَفجه، کیالک، رَمَلُک(نام علمی: Crataegus) یکی از گیاهان است. این گیاه دارای سه نوع زرد، سیاه و قرمز (شغالی) می‌باشد. زالزالک در ایران در استان‌های خراسان شمالی، قزوین، آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی، زنجان، اردبیل، لرستان، گیلان، مازندران، مرکزی، قم، همدان، اصفهان، کردستان، کهگیلویه و بویراحمد، فارس، خوزستان، کرمانشاه، چهارمحال وبختیاری و ایلام می‌روید. که رتبه اول تولید زالزالک در ایران به آذربایجان شرقی تعلق دارد.وپ؛ ~ بهره مِس خېن= میوه زالزالک هم میخورند.

**غِلېف**= پوست، پوست درخت؛ غِلېف س.= از پوست جدا ش.؛ بُهار ته تاج اس خو پۈست غِلېف سۈد= در بهار شاخچه از پوست درخت خود را جدا میشوند.

**غِلېفے**=وصل، صحافی( طرز وصل محکم دو چوب در یک کنج بالای همدیگر)؛ بعد یو وِستاڎ دېڤ ڎو سهنج وېڤ کهلېن با یکدِگَر غِلېف کِښت= بعدن استاد سر دو تیر(سهنج) را با هم محکم وصل میکند.

**غِلاف**= غلاف؛ چئد ار ~ رِبے= کارد را در غلافش بمان.

**غِلافَک، غُلافَک** = ۱- غلافک؛ ۲- پوسته، پوست درخت.

**غِلافچ، غُلافچ** =۱- آبله، پینه یا کِبـِره یا دَقِّه بخشی سخت‌ شده از پوست دست و پا و زانو یا پیشانی انسان از که در پی کار یا ساییدگی زیاد سفت و برجسته شده‌باشد. پینه را در فارسی کبره، کِوره، شوغ، شغه، شغ، شوخ، و سرو نیز می‌نامند. پینه بستن پوست برای این است که لایه‌ای پشتیبان بر روی روپوست برساخته شود و از پارگی روپوست در پی ادامه سایش‌ها پیشگیری شود. پینه بستن پوست در پی سایش‌های پیاپی، فشار، یا دیگر برانگیختنها روی می‌دهد و از این روی بیشتر در پاها دیده می‌شود. در میان برخی از مسلمانان سایش زیاد پیشانی به هنگام سجده نیز بهانهٔ پینه بستن پیشانی می‌شود. کارگران ساختمانی، بازسازی کنندگان ابزار جابجایی، برندگان نی در نیزارها، و نوازندگان سازهای زهی از پیشه وران هستند که پینه زدن دست‌ها در آن‌ها بسیار دیده می‌شود. سرش زخمه‌ای در نوازندگی از رویشن‌ها و حرکات پینه‌زا است. گیتاریست‌ها پینه‌ای نه چندان کلفت در نوک انگشتان می‌زنند که کمابیش دلخواه است زیرا از سوهش درد در نواختن‌های درازنا پیشگیری می‌کند. مالش رویی پوست بسیار البته بیشتر در پوست پدیداری تاول می‌کند تا پینه. پینه‌ها بیشتر زیان‌مند نیستند ولی شاید هرازگاهی به دشخواریهای دیگر، مانند زخم پوست یا عفونت بینجامند. برآمدن پینه می‌تواند ژنتیکی نیز باشد. اگر استخوان‌های ویژه از اندام به گونه ژنتیکی به گونه ای پدیدار گشته‌اند که کار بیشتری انجام می‌دهند یک لایه کلفتتر از پوست بر روی آن‌ها پدید می‌آید. زمانی که پینه گسترده شده و در میانه آن سلول‌های مرده پوست انباشتگی می‌کنند، دگرگشت به میخچه می‌شود. درمان: پینه‌ها ممکن است خود به مرور زمان رفع شوند. پینه‌ها را می‌توان با سنگ پا یا سوهان از پوست زدود. پدیکوریست‌ها پینه‌ها را به صورت چاک چاک می‌بُرند و سپس تکه‌های آن را به روش حرفه‌ای از پوست برمی‌دارند. پینه‌ها را می‌شود هم‌چنین با عوامل تجزیه‌کننده بافت‌های شاخی (عوامل کراتولیتیک) که حاوی اسید سالیسیلیک هستند از میان برداشت.وپ.؛ .؛ مو پاڎ ڎاد ~= پای من آبله شد؛ ۲- کبودی، خال(نقطه) های سیاه؛ وے به دِل څه نه کِنے، دۈند تو ڎید دِدے، غِلافچ ڎِیے= اگر به گپ(دل) او نمیکنی، آنقدر تو را میزند که جانت کبود میشود؛ ۳- سوختگی حباب های متورم(مثال در نان)؛ یم گَرڎه نه فِریپچ خو، غِلافچ اده ڎاد= این نان نا رسیده بود و حباب هایش سوخت( حباب های متورم نان).

**غِلوبه، غُلوبه**=جمعیت، جماعت(توده زیاد مردم در یک محل)؛ دېڎ ار دے ~ خو، تو ته یے یار نه ڤِرېد= داخل جمعیت(توده زیاد مردم) که رفتی، تو را هیچکس پیدا نمیکند.

**غِمېگَک، غِمېږَک**=کلوخ.

**غِمئښتاو**= ۱-جویدن؛ جویدن( مانند موش یا سگ)؛ ڤه دے سِتخۈن خو ڎِندۈن قتے غِمئښ اُم= این استخوان بده با دندان های آنرا بجوم؛ ۲-انتقاد کردن، سرزنش کردن؛ مو یېن ار مَجلِس غِمئښت= در مجلس(جلسه) بالای من انتقاد کردند.

**غِمئښیج**= جونده؛ سِتخۈن ~= جونده استخوان.

**غِمئق**= محکم، استوار، پایدار؛تو تهت اندېن ~ موزه یېن= پدر تو موزه های محکم دارد.م. غِرئق.

**غِندال**= کلوله برف.م. کِلۈخَک.

**غِنڅَک۱، غینڅَک**=تار عنکبوت؛ ابریشم عنکبوت: ابریشم عنکبوت پروتئینی است که توسط عنکبوت تولید می‌شود. عنکبوت از ابریشم خود برای تنیدن تار برای ساخت خانه یا دیگر سازه‌ها استفاده می‌کند که به صورت تار عنکبوتهای مشبک برای شکار دیگر موجودات یا تار و پیله برای فرزندانشان است. بعضی عنکبوت‌های کوچک از تار خود مانند بالون استفاده می‌کنند. یعنی اجازه می‌دهند تار به وسیله باد بالا برود و خودش حرکت کند که معمولاً پس از طی مسافت‌های طولانی متوقف می‌شود که یکی از راه‌های مورد استفاده عنکبوت‌ها برای نقل مکان است. شنیده شده ملوان‌هایی که گفته‌اند عنکبوت‌هایی در کشتی آنها فرود آمده‌اند در حالی که از خشکی خیلی دور بوده‌اند. این ابریشم مرغوب که عنکبوت برای بالون استفاده می‌کند گاسامر نام دارد. در بعضی موارد عنکبوت‌ها از ابریشم خود به عنوان منبع غذایی نیز استفاده می‌کنند. طبقه‌بندی ابریشم عنکبوت​: گونه‌های مختلف عنکبوت، عضو ترشحی مختلفی برای تولید ابریشم‌های مختلف با مصارف گوناگون دارند. از جمله ساخت تارعنکبوت برای خانه، دفاع، شکار و به دام انداختن قربانی، نگهداری از تخم‌ها و جابه جایی (گاسامر برای بالون). مثلاً عنکبوت آرژیوپ نقره‌ای پنج نوع ابریشم دارد که هر کدام با هدف خاصی تولید می‌شود. مقاومت: مقاومت کششی یک ابریشم ضخیم برابر با فولاد است و حدود نصف فیلامنت‌های آرامید (که در ضد تیرها استفاده می‌شوند) مانند تارون و کِولار است.وپ.؛ غِنڅَک ته پے وِڎُم سۈد= ابریشم عنکبوت در سقف پیدا میشود؛ دے غِنڅَک ڎهڎ=ابریشم عنکبوت را جارو بزن؛ تارتهنَک څه تهنت، وے تنهجِن ته غِنڅَک لۈڤ ٲم= وقتیکه عنکبوت تار می تند، آن تار تنیدگی را "غِنڅَک" ابریشم عنکبوت میگویم.م.تهنیجَک.

**غِنڅَک۲، غِرِنڅَک**= درهم پیچی(درهم پیچی نخ یا تار)؛ دے وورږَت لپ تئپت خو، یِد ~ ڎاد=(تو) نخ را بسیار پیچاندی و در هم پیچید.م. کَخېجَک، کَخڅَک.

**غِرَڤجه**= بکلی میده شده، بکلی شکسته شده؛ یو تو کُزه ~، مو-ند مَگَم زئزے=کوزه تو بکلی شکسته، مگم از من بگیری؛ غِرَڤجه چ.= شکستن، میده کردن؛ تو ښیج از مو غِجید دِڤے یے غِرَڤجه چود= گاو تو دروازه آغل مرا شکستاند؛ غِرَڤجه س.= شکستن، میده شدن.

**غِرَمبه، غَرَمبه**= خرد شده، توت خرد شده یا دانه؛ غِرَمبه یُم اره کهفچ دے رد ویز چود خو، یِد توید=(من) سه "کهفچ"( یک کهفچ ۲۵ کیلو گرام.) خرده توت را برایش دادم و آن رفت.

**غِرَفچ۱**= الیاف کوتاه( پشم)؛ مٲش وۈن ~ ڤُد خو، نَمَد ٲم وے وېڎد= پشم ما کوتاه(الیاف کوتاه) بود و ما آنرا نمد جور کردیم.

**غِرَفچ۲**= سبوس، بقایای سخت میوه توت(بقایای توت ایکه بعد ازغربال کردن توت خرد شده می مانند)؛ دَم ~ خه، به مزه یِد= سبوس توت را بخور بمزه است.

**غِرئق**= محکم، پایدار، قوی، استوار.تو باب غل ~، اس کار مات نه سۈد= بابایت هنوز قوی است، از کار مانده نمی شود؛ غِرئق چ.= محکم ک.؛ غِرئق س.= محکم ش.م. غِمئق.

**غِرِڅتاو**=۱-جیر جیر کردن؛ یِد دِڤے خمبېنتاو تیر غِرِڅت =این دروازه در هنگام بستن جیر جیر میکند؛ ۲- جویدن؛ دے غارج پَتے ڤَز ارد، لهک غِرِڅت= این رشته به پیش بز بمان، بگذار بجود.

**غِرِڅَست، غَرِڅَست**=صدای غِرِڅَست؛ دِس غِرِڅَستے نیود ادے، مٲش زارڎ تهنگ سُت=(او) آنقدر"غِرِڅَست" گریان کرد، که دل ما تنگ شد؛ تر فج غِرِڅَست ڎېد= دربیرون غِرِڅَست میبارد.

**غِرِچتاو، غِریچتاو**= ۱- سوت زدن، زوزه کردن، ناله کردن، مو ښِتُر غِریچت اس مستے= شتر من از مستی سوت میزند؛ ۲- صدای سایش؛ دَم موزه یېن غِرِچېن= موزه های او(مث.) صدای سایش میدهند؛۳- جیک جیک کردن؛ زَریځ غِریچت=کوگ جیک جیک میکند؛ یِد زَریځ اگه غَلے غِریچت ات وَقت، بُفهم تارڎ ته=اگر این کوگ جیک جیک و قهقهه میکند، بفهم که(او) میخواهد جنگ کند.م.غیچ-غیچت.

**غِرِچست، غِریچست**= سوت، زوزه، صدای غِرِچست؛ غِرِچست چ.= سوت زدن، زوزه کردن، صدای غِرِچست دادن.

**غِرستاو**= سرگردان بودن، اینجا و آنجا گشتن؛ بدور خود چرخیدن( مانند مرغ بی سر)؛ تو کار معلُم نه-ت، یېد ارد غِرسے=کار تو معلوم نیست، و در اینجا میچرخی؛ نُرَمېݑ اُم غِرست-غِرست خو مات اُم سُت= امروز اینجا و آنجا سرگردان بودم و مانده شدم.

**غِرسَک**= حرکات نا منظم با سر و صدا؛ سرگردانی، اینجا و آنجا گشتن؛ تو ~ تیار نه سۈد=سرگردانی تو خلاص نمی شود؛ غِرسَک چ.= حرکات نا منظم با سر و صدا کردن؛ سرگردان شدن، اینجا و آنجا گشتن؛ مو بچگله یېن اس شِتایے غِرسَک چود= بچه های من از دست در جای خود آرام نبودند؛ تو بهس غِرسَک کے!= چرخیدنت را بس کن!.م. پای-پایهک، پاغېچَک.

**غِچ: غِچ ڎئد**= غالب شدن، بالا بودن؛ مانده کردن، زله کردن؛ وُز اُم وے غِچ ڎاد، دِگه ښا پے مو(مو قتے) قَستین نه انجیڤد= من سرش غالب شدم، شاید دیگر همرای من قوشتی نمیگیرد؛ سِت اُم تیژد خو غِچے مو ڎاد= خاک را کشیدن و مرا مانده کرد؛ غِچ خیداو= احساس بی قوتی کردن، خود را گم کردن، آرام شدن؛ خېلَکېن پے وے لۈد ات، یو غِچے خود= خیلی او را سرزنش کردند و او آرام شد.

**غِږَک**= غیژک( آله موسیقی).

**غِږَرَک**=۱- کلول، کلوله؛ یم خُښپه غِږَرَک سَت= این اتاله کلوله-کلوله شده است؛ ۲-ریشه نباتات"بابَک" شباهت به زردک؛ ~ بابک اند وے بُن"غِږَرَک"= ریشه نبات"بابک"؛ سیاهک(مرض نباتی: سیاهک بیماری ناشی از قارچ‌های راستهٔ اوستیلاگی‌نالِس (Ustilaginales) است که در اندام‌های گیاه گَرد سیاه تولید می‌کند. عامل این بیماری بیشتر قارچ‌های سیاهکی (Ustilaginomycetes) هستند. این بیماری سیاهک از نظر اقتصادی می‌تواند مهم تلقی شود چرا که خسارت و ضرر زیادی به محصولات غذایی و گیاهان زینتی وارد می‌آورد. وپ)؛ غِږَرَک مٲش دُښمَن، چیز جهت پینج حاصل کهم کِښت= سیاهک دشمن ما است، بخاطریکه حاصل ارزن را کم میکند.م. بُلغُچ، سِیهک.

**غِږهر**=۱- خوشه ارزن؛ خوشه رسیده جاروب مانند ارزن؛ پینج ~ اندیر= ارزن در حال خوشه کشیدن است؛ غِږهر چ.=۱- خوشه ک.؛ ۲- کلول شدن، کلوله کلوله شدن؛ غِږهر ڎئد= کلوله کلوله شدن؛ خُښپه غِږهر ڎاد= اتاله کلوله کلوله شد.

**غِږیر**= غم ‌باد یا گواتر (به انگلیسی: goitre)، به معنای هر نوع بزرگ شدگی غیرطبیعی غده تیروئید است. گواتر علل متعددی می‌تواند داشته باشد. از اختلالات عملکردی تا علل ناشناخته در ایجاد آن می‌توانند مطرح باشند. گواتر یکی از بیماری‌های شایع است که به ویژه در نوجوانان (سنین مدرسه) از شیوع بالایی برخوردار است. گواتر در دختران جوان و در افرادی که در ارتفاعات بالا زندگی می‌کنند شایعتر است. گاهی دیده شده‌است میزان شیوع گواتر در خانم‌ها ۸ برابر آقایان است.از نظر عملکردی، گواتر به سه نوع گواتر ساده، کم‌کار و پرکار تقسیم می‌شود. شایع‌ترین نوع گواتر، گواتر ساده است که در این نوع فقط اندازه غده تیروئید بزرگ می‌شود، ولی میزان هورمون‌های تیروئید طبیعی است. لذا علامت چندانی بجز بزرگی غده ندارد. گواتر نوعی hyperplasia است که ناشی از کمبود ید است. وپ.؛ شچ ک-اِد غِږیر مِس کهم سُڎج= حالا گواتر هم کم شده است.

**غِږیرِن**= کسیکه گواتر دارد.

**غِجید( ج. غِجَدېن)**= آغل؛ ژاوېن یَدېن تر ~ دِڤے= گاو ها(ماده) در نزدیک دروازه آغل می آیند.

**غیڤداو**=گائیدن، جماع کردن.

**غینڅَک**= بب. غِنڅَک.

**غینڅتاو، غینځداو**= خر خر کردن، شیهه کردن( اسپ)؛ یِد ڤارج مو اس ڎَرݑ مِس څه وینت، غینڅت= این اسپ از دور هم مرا می بیند و شیهه میکند.

**غیچ**=۱-کالای پاره و کهنه، پیراهن ژنده؛ ک-اَم ~ ته پِنیوداو نه بافت= این پیراهن ژنده پوشیده نمی شود؛ ۲- در جملات ناپسندی"دَلق"؛ غیچ-ېن ار وے مهک وېڎ خو، رُخصَت-ېن وے چود= دَلق را در گردن او انداختند و او را رخصت کردند.

**غیچتاو**=جیر جیر کردن؛ وِڎِچېن غیچېن ات تا-ت تر خوږم= گنجشک ها جیر جیر دارند و تو هنوز در خواب استی.م. غِرِچتاو.

**غیچَک**=۱-کالای پاره و کهنه، پیراهن ژنده، پاره-پاره، دَلق.

**غیچَست**=صدای غیچَست.

**غیږځداو**= زوزه و ناله(سگ)؛ تو کُدے ژیر ڎاد خو، یو شِچ غیږځد=(او) سگ تو را زد، حالا زوزه دارد؛ یه کِد(سگ ماده) یت خو، غیږځداوے سر چود= آن سگ(ماده) آمد و زوزه را سر کرد.

**غیږځَست**= زوزه و ناله(سگ)؛ وے کُد غیږځَستت نه ښُد نه؟= آیا صدای زوزه سگ(نر) را نه شنیدی؟؛ غیږځَست ڎئد= = زوزه و ناله دادن(سگ).

**غیږځَهن**= زوزه کش(سگ)؛ ~ کُد= سگ(نر) زوزه کش.

**غاب**= جُلبَک به موجودات گیاه‌مانند آبی می‌گویند. جلبک‌ها از سلسلهٔ آغازیان هستند. جُلبَک‌ها، نزدیک یا داخل آب زندگی می‌کنند. جلبک‌ها آغازیان ساده‌ای هستند که اندازهٔ آن‌ها از موجودات گیاهی تک‌سلولی گرفته تا جلبک‌های بزرگ فرق می‌کند. به نظر می‌رسد که بعضی از جلبک‌ها دارای ریشه و ساقه و برگ هستند، ولی در واقع هیچ فرقی بین قسمت‌های مختلف جلبک‌ها مشاهده نمی‌شود. جلبک‌ها از جمله آغازیانی هستند که به علت دارا بودن کلروفیل و انجام فعالیت‌های فتوسنتزی، از طرف زیست شناسان در زیرگروه گیاهان قرار گرفته‌اند وتمام سلول‌های این آغازیان کم و بیش شبیه هم هستند آنچه در نگاه نخست توجه را به جلبک‌ها جلب می‌کند، رنگ‌آمیزی‌های متنوع در بین آن‌ها است. جلبک‌ها رنگ‌های مختلفی دارند، ولی به‌طور عمده به رنگ‌های سبز، قهوه‌ای و قرمز دیده می‌شوند . با این حال همهٔ آن‌ها دارای کلروفیل هستند. در جلبک‌های قهوه‌ای و قرمز کلروفیل توسط رنگ‌دانه‌های دیگر پوشانده شده و در نتیجه به رنگ قهوه ای و قرمز، دیده می‌شوند که اگر آن‌ها را بجوشانیم رنگ سبز آن‌ها ظاهر می‌گردد. از دیگر نمونه‌های جلبک می‌توان به علف دریایی قرمز و علف صخره و کاهوی دریایی اشاره کرد. واژه: واژهٔ جلبک از دو بخش درست شده‌است: جل + بک. بخش نخست بمعنی پوشش یا تکهٔ پارچه و بخش دوم بمعنی قورباغه. پس معنی واژگانی جلبک جامه یا پناهگاه یا استتارگاه قورباغه می‌تواند باشد.وپ.؛ اِک اَم مٲش وئڎ اِمه خالے غاب= این جوی ما پر از جلبک است.

**غاب دیڤ**= آبیاری بیش از حد، آبیاری فراوان، زیر آب ؛ غاب دیڤ چ.= آبیاری بیش از حد ک.، آبیاری فراوان ک.؛ دَم زِمڅے اس سېرښَڅے ~ چود= این زمین را از سیر آبی زیر آب کرد.م.آب سوز.

**غاب-آڤ**= آب کدورت، آب پر از جُلبَک؛ ښَڅِک پِس وئڎ ~ ته یاڎد = آب جوی پر از جُلبَک می آید( در ترانه).

**غاو**۱= تهدید، سرزنش؛ غاویتاو= با سرزنش آمدن، با تهدید؛ مو پُڅ شهباز اندے وے پُڅ ڎاڎج ژیر خو، وے سحر ارد شهباز یَت مٲش تے غاو= بچه من بچه شهباز را با سنگ زد، در صبح روز دیگر شهباز نزد ما با سرزنش آمد؛ غاو س.= سرزنش رفتن، تهدید رفتن؛ وے پهلَک کُد تو ڤَزے پِرېنت، غاو وے تے څه نه سٲوے، یو ته کُد پے بهند نه کِښت= سگ(نر) پهلَک بز تو را گاز گرفت، اگر تو به سرزنش او نمیروی، او سگش(نر) را به زنجیر بسته نمیکند.

**غاو۲: غَژد-ات غاو**= بب. غَژد.

**غایت(ج. غایت-آ)**= غایت(ج.غایت ها)، وقت، وقتشه؛ غایت-آ-یېڅ-اُم پے وے نوست، وے دَرَک نِست= غایت ها منتظر او(مذ.) نشستم، درک او نیست؛ غایتے ښهب ات، یو یَت= غایت(وقت) شب و او(مذ.) آمد.

**غامو، غامُک**=ب. سوروف (دژگال) با نام علمی Echinochloa crus-galli نوعی علف هرز خزانه برنج است. این علفها با جذب آب و مواد غذایی و همچنین نور و اشغال فضا، موجب ضعیف شدن نشاها می‌شوند. به علاوه، علفهای هرز موجود در خزانه، همراه نشاهای برنج به زمین اصلی راه یافته و باعث مشکلات بیشتر در مزرعه می‌شوند. زیرا در این مرحله، علف‌کش‌ها روی آن‌ها بی‌اثر بوده و باید با دست وجین شوند. گل آذین سوروف، سنبله باز است. عکس گیاه سوروف (دژگال) با نام علمی Echinochloa crus-galli شالیزارهای روستای خلیفه محله شلمان، استان گیلان علف‌های هرز دیگری مانند انواع جگن‌ها از جمله اویارسلام یک ساله، انواع پیرز، بعضی از پهن برگ‌ها ماند قاشق واش، با نشاهای برنج رقابت می‌کنند.وپ.؛ غامو ڎېوېن مَښارج جِناو= سوروف مانند مشنگ وحشی است؛ غامو ژِندَم دَرون نَښتیزد= سوروف در بین گندم میبراید.

**غامو-ښَڅ، غامُک-ښَڅ**=ب. نوشابه سوروف.

**غارج**= رشقه(در افغانستان) یونجه یا یونجا (به ترکی: یونجا)، (به کابلی: رشقه، به هراتی:سبست) و (نام علمی: Medicago sativa) اولین بار توسط مادها برای تأمین غذای اسب‌هایشان اهلی گردید. یونجه از گیاهانی است که خاستگاه اصلی آن ایران است. یونجه اصولاً مبدأ کویری دارد و در حال حاضر در تمام مناطق معتدل و شبه قاره کشت می‌گردد.وپ.

**غُبهی**= پرده، پرده روی قروت در وقت جوشاندن؛ تُښپ وَرڤېن-ېن، خو وے تیرین سۈد ~= وقتیکه قروت را میجوشانند و در روی آن پرده پیدا میشود؛ پے یېل سٲوٲم، ~ خهر ٲم سَفې سٲوٲم= ایلاق برویم پرده قروت بخوریم و سفید شویم( از شعر)؛ تُښپ اُم خود، ~ ارمۈن= من قروت خورد و در ارمان پرده قروت( متل).

**غُبار**= غبار.

**غُبارَدَخ**= غبارآلود.

**غُزه**= غوزه(تریاک).

**غُله**-**بۈن**= ریش دار، با ریش دراز.

**غُله، غُلله**= ۱- کلان، بزرگ؛ ۲- بزرگ سال؛ غُله چ.، غُلله چ.= کلان ک.؛ غُله س.، غُلله س.= کلان ش.م. کَته، کَتته، گُراز، خارا.

**غُلامُس**= حریص؛ یِد عجب ~ آدم، یے-چیز-اݑ(چیزَݑ) نه-ده-کِښت(نه-دهکِښت)=عجب آدم حریص است، هیچ چیز نمی دهد.

**غُلپَک**=خوشه، دانه با خوشه؛ کَښت ار خو ~ څه رِست، دے ته سَفېد-دۈنَک لۈڤېن= وقتیکه دانه غله در خوشه بماند، آنرا "سَفېد-دۈنَک" میگویند.

**غُلۈم**= ۱-غلام؛ غُلۈم س.= غلام ش.؛ ۲- اسم خاص مذ.غلام، غلام علی شاه ،غلام محمد.

**غُلۈمے**= غلامی؛ غُلۈمے چ.= غلامی ک.

**غُم بِښت**=بب. غُن بِښت، غُند بِښت.

**غُمار**= بیماری واگیر، طاعون؛ یو ~ تو یئست-ه!= بمری!؛ ~ یت خو، وے مالے زید= بیماری واگیر آمد چهار پایانش را کشت.

**غُن بِښت، غُند بِښت غُم بَښت**= آرد گندم، از گندم شسته و بریان شده؛ بې توڎ پِښت، خالے ژِندَم ته غُند بِښت لۈڤېن= تلقان بدون توت، تنها از گندم(شسته و بریان شده) را"غُند بِښت" میگویند.

**غُندېج(ج. غُندَجېن)**= غندی، باشنده دره غند(بدخشان تاجیکستان).

**غُندُمچ**= بب. غَندُمچ.

**غُنچه**= ب. ۱-غنچه؛ ۲- اسم خاص مذ و مث.؛ غنچه.م. گُل غُنچه.

**غُر**۱(ج.غَرېن)= بیضه، خایه، خاگ (مصوب فرهنگستان) یا گُند، غده‌ای جنسی است که در همهٔ پستانداران مذکر وجود دارد همانند اندام هومولوگ خود یعنی تخمدان دارای دو وظیفه یعنی ساخت و تولید اسپرم (گامت مذکر) و ترشح هورمون‌های درون‌ریز (اندوکرین) به ویژه تستوسترون است.دو هورمون دیگر بیضه نیز به نامهای دی هیدروتستوسترون و اندرستن دیون میباشد. هر دو عمل یادشده به وسیله تحریک و کنترل هیپوفیز پیشین صورت می‌پذیرد. هورمون لوتئینه‌کننده (LH) باعث تولید تستوسترون شده و هورمون محرکه فولیکولی (FSH) برای ساخت اسپرم (اسپرماتوجنز) لازم است.زمانی که در ازمایشات هورمونی مقدار LH و FsH بالاتر از نرمال باشد به معنی نارسایی بیضه میباشد که در غالب موارد قابل درمان نیست. این اندام دارای لوله‌های پیچ خوردهٔ فراوانی است که لوله اسپرم‌ساز نام دارند و اسپرم‌سازی درون این لوله‌ها انجام می‌شود. سپس اسپرم‌های تولید شده به لوله دیگری درون بیضه که اپی دیدیم نام دارند منتقل و در آنجا ذخیره می‌شوند. اپی دیدیم به صورت هلالی و در پشت بیضه ها قرار دارد . وپ.

**غُر**۲= عقیم ناشده، اخته نشده( حیوانات، متضاد اَخته"عقیم شده")؛ ~ بُچهگ(~ بُچهگ)=بز عقیم ناشده؛ یَم تو بُچهگ غُر-آ اَخته؟= بز تو عقیم ناشده است یا اخته است؟

**غُرتاو**= غرش کردن، بوق زدن، آرنگ کردن(موتر)؛ موترغُرتاوَت دے ښُد، خبر مو کِن= صدای بوق موتر که شنیدی مرا خبر کن؛ یه ریښت ایمه غُرت ات یت= بهمن غرش کرده آمد.

**غُرَند**= گوشت خایه(حیوانات).

**غُرگاو**= گاو اخته نا شده، گاو نر؛ غُرگاو ښیج= گاو اخته نا شده.

**غُرڎ،** **غُرڎے**=۱- دهن باریک، ته باریک(مثال دهن یا ته کیسه، خلته)؛ دۈند بِرېد-بِښت ار کِلوار غُرڎ رېڎج= کمی تلقان در ته باریک مشک مانده است؛ ۲- قسمت باریکی دره، دره کم عمق و باریک؛ پے وم دره غُرڎ غَل ژِنِج خُښک نه سُڎج= در گردنه دره برف هنوز خشک نشده؛ مال اس وَم غُرڎے ار تَگاڤ یت= مال ازگردنه دره به پاهین آمد.

**غُرڎار**= ۱- سوراخ چقور و باریک، چقوری(در زمین)؛ وَم وئڎ اند وے ~ چُست کِن= سوراخ جوی را بسته کن؛ ۲- حریص، گشنه؛ مٲش ٲم تو جِناو ~ نِست، مٲش ارد ک-اِد کَښت بهس= ما مانند تو حریص نیستیم، این گندم برای ما بس است؛ غُرڎار-اند غېښ= توقف، انسداد، بسته؛ مو ژاو شیگ مود خو، یه شِچ غُرڎار-اند غېښ= گوساله گاو من مرد و او حالا شیر نمی دهد.

**غُرڎار-زات**= زات حریص، زات گشنه( گشنه زات).

**غُرزداو**= غر زدن؛ بهس غُرز، بِڎېمب خو غئڤ= بس غر بزن، دهنت را بسته کن؛ یے-لهڤ(اِلهڤ) غُرزد- غُرزد خو، دڎ ڤا قرار کِښت=کمی غر میزند و آرام میشود.

**غُرزَست**= هق هق گریه کردن، غیر قابل کنترول؛ یو غَل ~ نۈد= او هنوز غیر قابل کنترول گریه میکند.

**غُرزا-غُپ**= سرو صدا، هیاهو، چیغ؛ یت اُم ک-ار وَم شِریڎمَق، پِش-ېن-ېن غُرزا-غُپ= آمدم نزدیک آن(درخت) سنجد تلخ-(آنجا)هیاهو و چیغ پشک ها.

**غُرز-غُرز**= ۱- غر زدن، هق هق گریه کردن؛ بهس غُرز-غُرز نهو!= غُرزدنت را بس کن!؛ ۲- صدای کروچ کروچ(جویدن)، صدای خش خش یا قرچ قرچ.

**غُرابات: غریب-ات غُرابات**=بی سرپرست، تنها؛ هرغریب-ات غُراباتے یو خۈنه دار چود= او هر بی سرپرست و تنها را خانه دار کرد.

**غُرَست، غَرَست؛ غَرَست، غَرَست**= صدای غُرَست؛ ښَڅ ~ سَت= آب غُرَست رفت؛ غُرَست چ.= صدای غُرَست ک.

**غُرږداو**= پارس زدن(سگ)؛ غر زدن؛ وے کُد اُم ~ نه لهکچود=۰من) سگ(نر) را پارس زدن نماندم؛ یِد کُد پِس مو لَپ غُرږد= سگ از پشت من غر میزند؛ یو ته غُرږد دے کار اَڤېن، اما یے-یار سِراق وے نه-کِښت= او بخاطر کار بسیار غر میزند، اما کسی در سراغ او نیست.

**غُرږهن**= پارس زن(سگ)؛ غر زن، خشن؛ ~ کُد= سگ(نر) پارس زن.

**غُتاو،غَتتاو؛ غَتاو،غَتتاو**= ۱- صدای مرغ در حالت تخم ‌گذاری، غدغد (مثل غاز)، وراجی، هرزه‌درایی، قات‌ قات کردن.ف.د.؛ مو مَرغاڤے غَتتاو نه ڤهرڎېد= مرغابی من غدغد نمیتواند؛۲- با قهر در زیر لب گپ زدن، غر زدن؛ لپ مه غُت، وُز ته ښاج نه ڎئر اُم= بسیار غر نزن، من ترس نمیخورم.

**غُش:غُش ڤِرئداو، غُش ڤیداو**= وقت پیدا کردن، وقت آزاد یافتن، بیکار بودن؛ غُش څه ڤِریم، ږېو سٲم تو قتے= اگر وقت یافتم، همرای تو شکار میروم؛ تَر دے کار اُم غُش نه ڤود= به این کار وقت نیافتم.

**غول**۱=غول، دیو، روح شیطانی؛ غُلے بِیه بۈن= غول بیابان.

**غول**۲= تجمع با سروصدا، توده مردم؛ سُت اُم تر وېڤ درگاه ره، مردم یمَ اند ~=(من) رفتم در حیاط خانه شان، توده مردم جمع است؛ غول چیداو= همه را جمع کردن؛ غول س.= با هم جمع شدن؛ وهڎ بچگله یېن ېن وے کناره غول سِڅ= آن بچه ها در کنار او با هم جمع شدند.

**غونج**= موی؛ تو ~ ویفتاو اُم ڤهرڎاد=(من) موی تو را بافته توانستم.

**غونجِن**= ۱- موی دار؛ زنها، جنس ضعیف؛ تر قهبرېن ږِن چارِک اند ڤېد خو، لۈڤېن:" ناگِن ~ تے مو څېم مه ڎاڎجَت= وقتیکه مردی یک زن چاپلوس داشته باشد، میگویند:" کاشکی چشم من همچو زن را نمی دید"

**غۈز**= ۱-چارمغز(خسته)؛ کو دے یے ~ مو-رد دهک، خو پے غئڤ ڎه-م= یک چارمغز(خسته) برایم بده به دهن بزنم؛ ۲- درخت چارمغز.

**غۈزِچ**= ب. حَنا (نام علمی: Lawsonia inermis) گیاهی است از رده دولپه‌ای‌ها که خود سرده مشخصی را به نام حنا (Lawsonia) می‌سازد. این گیاه به صورت درختچه‌ای است که بومی آفریقای شمالی، آسیای جنوبی و غربی، و شمال استرالیا است. نام حنا همچنین برای رزانه تهیه شده از گیاه به کار می‌رود که برای حنا گذاشتن، نقش انداختن بر بدن و خالکوبی موقت، و مراسم حنابندان استفاده می‌شود. حنا به عنوان ماده‌ای آرایشی در مصر باستان، بخش‌هایی از آفریقای شمالی، آفریقای غربی، شاخ آفریقا، شبه جزیره عربستان، خاور نزدیک، شبه‌قاره هند و آسیای جنوبی استفاده می‌شده است. همچنین بین زنان شبه‌جزیره ایبری و اروپای قرن ۱۹ رایج بود. رنگ حنا که برای رنگ آمیزی پوست ، مو و ناخن ها و همچنین پارچه هایی از جمله ابریشم ، پشم و چرم استفاده می شود. خواص دارویی برای درمان سنگهای کلیوی ، زردی ، ترمیم زخم ؛ جلوگیری از التهاب پوست. پوست به طور سنتی در درمان زردی و بزرگ شدن طحال ، حساب کلیه ، جذام و بیماری های پوستی لجباز استفاده می شود. نام این گونه به نام پزشک اسکاتلندی ایزاک لاوسون ، دوست خوب لینه است.وپ. م. خینه.

**غۈز-مَنجَک**= خوردنی ای از توت و چارمغز یا خسته زردآلو جور میشود.

**غۈک**= گهواره.

**غۈکَک**۱= گهوارهگک(برای بازی کودکان).

**غۈکَک**۲=ح. گهواره جنبان، آخوندَک، عنوانی‌ست که به هر یک از حشرات راسته آخوندک‌سانان (Mantodea) گفته می‌شود. این راسته از حشرات شامل ۲۴۰۰ گونه، ۴۳۰ سرده و ۱۵ خانواده می‌شود. آخوندک‌های معمولی حشراتی هستند سبزفام، ملخ‌وش، باریک و کشیده با پاهای دراز، سر بزرگ و دو جفت بال. بیشتر آخوندک‌ها در مناطق گرمسیری زیست می‌کنند و برخی نیز در مناطق معتدل سکونت دارند. آخوندک هنگامی که آرام می‌ایستد پاهای جلویی خود را مانند دو دست به سمت جلو نگه می‌دارد و در این حالت از این جهت که انگار دارد دعا می‌خواند، آن را در زبان فارسی آخوندک و در بسیاری از زبان‌های اروپایی، Mantis و Mantodea یا مانند آن می‌خوانند؛ چون که Mantis واژه‌ای در زبان یونانی به معنای پیغمبر است. برای تأکید بر این معنا در زبان انگلیسی، گاه نام این جانور را با صفت «نیایشگر» همراه و آن را Praying Mantis می‌خوانند. آخوندک ماده پس از انجام جفت‌گیری، جنس مخالف خود را شکار و از آن تغذیه می‌کند. برخی از انواع آخوندک قادرند سر خود را در زاویه‌ای ۱۸۰ درجه به اطراف بچرخاند. بیشتر انواع این حشرات در لابه‌لای شاخ و برگ درختان زندگی می‌کنند و برای فریب طعمه‌ها، خود را به شکل شاخه‌ای کوچک درمی‌آورند. آخوندک‌ها چون حشرات زیان‌آور برای کشاورزی و باغداری را شکار می‌کنند، برای این پیشه‌ها سودمند هستند.وپ.

**غۈک بۈن**= گهواره بان.

**غۈک بۈنے**= گهواره بانی.

**غۈرتاو**= صدای غرغر؛ موتر غۈرتاو اُم ښُد= من غرغر موتر را شنیدم.

**غۈره گِل**= گِل(لای) از خاک رس گلوله ای.

**غۈارهک**= خام، نارسیده، پخته نا شده، سبز(میوه جات)؛ یه مون غَل ~= آن سیب هنوز پخته نشده؛ یِد بادِنجۈن غۈارهکَݑ رېد، نه-پئخت= بادنجان همینطور خام ماند، پخته نشد.

**غۈارش**= مدفوع خشک چهار پایان بزرگ شاخدار، سرگین؛ ~ څئښتاو= جمع کردن سرگین؛ یه دَم نهن غۈرشے څئښت= مادر او سرگین جمع میکرد.

**غۈارش-څئښیج**= کسیکه مدفوع یا سرگین خشک چهار پایان بزرگ شاخدار را جمع میکند.

**غۈارش-څئښت**= مدفوع یا سرگین خشک چهار پایان بزرگ شاخدار را جمع کردن.

**غۈط**= غوطه ور شدن، شیرجه زدن(رفتن)؛ غۈط ڎئد= غوطه ور شدن، شیرجه زدن غۈط نیست= غرق شدن.

**غۈط-ڎهڎیج**= شیرجه زن(کسیکه شیرجه میزند).

**غۈط ڎئد**= شیرجه زنی.

**غۈښڅ، غۈښڅَک**= ظرف سفالی خورد، پیاله.

**غۈږ**= گوش؛ تر ~ یتاو= بگوش رسیدن؛ ~ تَر پَرڎېنڅ= هشدار، آماده، آماده بودن برای خطر؛ مو ~ تَر پَرڎېنڅ، پست مو مِس قیوین=من آماده ام، ممکن مرا نیز صدا میکنند؛ غۈږ خبر چ.= مطلع ساختن، هشدار دادن؛ تو غۈږ پِرادَکئݑ خبر اُم= پیش از پیش برای تو هشدار دادم. م.گوش.

**غۈږَک**= میانه کفش(بوت)؛ دېڤ موزه یېن ~ مو-رد دهک= میانه موزه ها را برای من بده؛ مو بوت ~ څُغ سُت=میانه بون من پاره شد.

**غۈږ بُڅ**= گوش، گوشَک؛ یه ژیر وے کُد ~ اند ڎاد= آن سنگ در گوش سگ خورد.

**غۈږ-دهرڎ**= درد گوش .

**غۈږ دار**= گوش دار؛ ~ تَلپَک= گلاه گوش دار؛ ~ تَلپَک کو-رد ڤهر= گلاه گوش دار برای من بیار.

**غۈږیج**= گوشک ظروف؛ دَم دېک-اند ک-اِد دَم ~ ڤِرُښچِن=گوشک این دیگ شکسته است.

**غۈږمیج**=جرم گوش ماده‌ای زرد رنگ و چرب بوده و دارای حالت چسبندگی است که برای نرم نگه داشتن و حفظ سلامت مجرای گوش خارجی ضروری می‌باشد . جرم گوش دارای خاصیت اسیدیته می‌باشد که مانع از رشد باکتری و قارچ می‌شود. جرم گوش به‌طور طبیعی و خودبه‌خود به سمت بیرون گوش حرکت می‌کند و از مجرای گوش خارج می‌شود بنابراین نیازی به دست‌کاری برای خروج آن از گوش وجود ندارد. البته در برخی از موارد، ترشح بیش از حد به‌خصوص در افراد مستعد موجب انسداد گوش و کاهش شنوایی می‌شود که در این صورت بایستی بیمار جهت شستشوی گوش و اقدام‌های لازم به پزشک مراجعه کند. چرا گوش ما جرم تولید می کند؟​:جرم گوش که به آن واکس گوش هم گفته می‌شود به‌طور طبیعی توسط غددی که در پوست کانال گوش قرار دارند ترشح می‌شود و نقش محافظت کننده، نرم‌کننده و خاصیت ضدباکتریایی دارد. فقدان جرم گوش ممکن است منجر به خشکی گوش و خارش آن شود. به‌طور طبیعی جرم تولید شده به تدریج و مداوماً از طرف پرده گوش به سمت بیرون حرکت می‌کند و با حرکات فک این ذرات جرم خشک شده از کانال گوش خارج می‌شوند.[نیازمند منبع] جرم گوش در قسمت عمقی کانال گوش یعنی در نزدیکی پرده گوش تولید نمی‌شود بلکه در نیمهٔ بیرونی کانال گوش تولید می‌شود لذا وقتی گوشی را معاینه می‌کنیم و مشاهده می‌کنیم که جرم گوش در نزدیکی پرده گوش قرار دارد این بدان معناست که بیمار سعی کرده‌است با گوش پاک کن جرم گوشش را خارج کند. وی قسمت‌های بیرونی تر را خارج کرده‌است و قسمت‌های عمقی تر را فشرده کرده‌است مثل برفی که فشرده شده باشد.وپ.

**غۈږ-سِفڅ**=مهره مانند گوشواره.

**غۈږ-تَفَنَک**= گوش‌ خیزک نامی عمومی است که به حشرات راستهٔ پوست‌بالان (Dermaptera) از زیرردهٔ بال‌داران (Pterygota) داده شده. مشخصهٔ این حشرات، بال‌های غشائی تاخورده در زیر پیش‌بال‌های کوتاه چرم‌گون است. در راسته پوست‌بالان در حدود دو هزار گونه وجود دارد[۱] که در ۱۲ خانواده دسته‌بندی می‌شوند. گوش‌خیزک‌ها را بر اساس تعداد بند شاخک‌ها و شکل بند دوم پنجهٔ پا، رده‌بندی کرده‌اند. گوش‌خیزک‌ها بیشتر شب‌زی هستند و روزها را در شکاف‌های مرطوب صخره‌های می‌گذرانند. برخلاف نامی که این حشرات دارند وارد گوش نمی‌شوند؛ و این نام بر اساس یک داستان خرافه قدیمی به این حشرات گفته می‌شود. گوش‌خیزک‌ها نوع بال‌دار یا بی‌بال دارد. در گونه بال‌دار، بال‌های جلو بسیار کوچک و عموماً تگمینا و گاهی الیترون نامیده می‌شود. اما بال‌های عریض و گرد این حشره در موقع استراحت جمع می‌شود و در زیر بال‌های جلو قرار می‌گیرد. این حشرات در انتهای بدن خود دارای زوائدی هستند با نام انبرک (Forceps) که این زوائد در گونه نر دارای قوس و در گونه ماده مستقیم می‌باشد. در این راسته، خانواده قیچی‌داران (Forficulidae) و گونه گوش‌خیزک اروپایی (Forficula auricularia) از اهمیت نسبی برخوردار هستند و گاهی به صورت آفات خودنمایی می‌کنند. همچنین نیش این حشرات درد بسیاری دارد.وپ.

**غۈږ-ښِچُښچ**= گوش بریده.

**ږَلتاو**= صدای جرنگ جرنگ کردن، صدای دنگ یا جرنگ کردن؛ یو ږِنځېل زاښت خو ږَلت= او زنجیر گرفت و جرنگ جرنگ میکند.

**ږَلَست**= ۱-صدای جرنگ جرنگ، صدای دنگ یا جرنگ؛ وهڎ تین-ېن ~ رِښت= آن شانزده پولی ها جرنگ جرنگ ریختند؛ ۲- بدون وقفه، غالبن؛ زِمِستۈن-ېن وَم وے موم پیڅ-ارد ڤیږځ-تے ~ ښئید= در زمستان برای مادر کلان او در سر بالشت دعا میخواندند؛۳= درخشان؛ وم چید پے کهل ~ مئست= بالای خانه او(مث.) مهتاب درخشان است.

**ږَلېنتاو**= زنگ زدن، صدای دنگ یا جرنگ کردن؛ وُز اُم ښاڤج-اته، تو ږال ږَلېنے، نه-لهکے ښافڅ اُم وُز= من بخواب رفتم، و تو با زنگوله جرنگ جرنگ میکنی، نمی مانی که خواب شوم. م. ږَلۈنتاو.

**ږَلۈنتاو**= ۱- زنگ زدن؛ ۲- با صدای بلند آوازخواندن؛ یو ږَلۈنتے سور اند= او در عروسی خوب خواند.م. ږَلېنتاو.

**ږَلۈنیج**= زنگ زن؛ کسیکه بلند آوازمیخواند.

**ږَل- ږَل**= صدای زنگ(تلیفون)؛ زَنگَت څه ڎاد، ږَل- ږَل-اُم وُز مِس ښُد= وقتیکه زنگ زدی، صدای زنگ را من هم شنیدم؛ ږَل- ږَل چ.= زنگ زدن.

**ږَچ**= ۱- شاخچه ها؛ وهڎ یے-لهڤ(اِلهڤ)گه سېن پِس ڎارگ-ات ږَچ=بعضی ها پشت چوب و شاخچه میروند؛ ږَچِک ڤهر ٲم سایه کِن ٲم، سایه بیر-ڤه ناله کِن ٲم= شاخچه ها را بیاریم، سایه جور کنیم و زیر آن ناله کنیم( از ترانه)؛ ۲- تر ، خام؛ دِس بارۈن ڎاد دِدے، مدش لېفېن-ېن ږَچ سَت= آنقدر باران بارید که لیهاف های ما تر شدند.

**ږهژ، ږهج(ج. ږهجېن، ږهج خېل)**= زاغ سرده‌ای از پرندگان در خانواده کلاغیان است. این سرده دو گونهٔ زاغ نوک‌زرد و زاغ نوک‌سرخ را در بر می‌گیرد که در مناطق کوهستانی جنوب اورآسیا و شمال آفریقا سکونت دارند. بدن زاغ به رنگ سیاه و پاهای آن سرخ‌رنگ است. تک‌همسرند و زوج تا آخر عمر به یکدیگر وفادار می‌مانند. غذای اصلی آن‌ها بی‌مهرگان است و در کنار آن (به‌ویژه در زمستان) از سبزیجات و منابع غذایی سکونتگاه‌های انسانی استفاده می‌کنند. بحری، عقاب طلایی و شاه بوف مهمترین دشمنان طبیعی این حیوان می‌باشند و غراب معمولی هم جوجه‌های آن‌ها را شکار می‌کند. در اسپانیا زاغ‌های نوک‌سرخ علاقه دارند تا در کنار اجتماعات دلیجه کوچک لانه‌سازی کنند، چرا که حضور در کنار این شاهین‌های حشره‌خوار امنیت بیشتری را برای آنان فراهم می‌آورد. در ادبیات فارسی، به زاغ کوچک، زاغَک گفته می‌شود.وپ.

**ږهژَک، ږهجَک**(در زبان شغنانی پرنده ای با این نام شنیده نشده و توسط نویسنده این لغتنامه اضافه شد)= زاغچه با نام علمی Corvus monedula یک پرنده [گنجشک‌ سان](https://fa.wikipedia.org/wiki/%DA%AF%D9%86%D8%AC%D8%B4%DA%A9%E2%80%8C%D8%B3%D8%A7%D9%86%D8%A7%D9%86" \o "گنجشک‌سانان) و از خانواده [کلاغان](https://fa.wikipedia.org/wiki/%DA%A9%D9%84%D8%A7%D8%BA%D8%A7%D9%86" \o "کلاغان) است که در غرب اوراسیا و شمال آفریقا زندگی می‌کند. جمعیت شمالی و شرقی زاغچه‌ها به مهاجرت به جنوب در فصل زمستان می‌پردازند. زاغچه در شکاف صخره‌ها لانه می‌کند و در میان تخته‌سنگ‌های ساحلی و در شهرها دیده می‌شوند. زاغچه به نام زاغچه غربی، زاغچه اروپایی یا زاغچه اوراسیایی نیز شناخته می‌شود. زاغچه یکی از چندین [گونه‌ای](https://fa.wikipedia.org/wiki/%DA%AF%D9%88%D9%86%D9%87_(%D8%B2%DB%8C%D8%B3%D8%AA%E2%80%8C%D8%B4%D9%86%D8%A7%D8%B3%DB%8C)" \o "گونه (زیست‌شناسی)) بود که در اصل توسط [کارل لینه](https://fa.wikipedia.org/wiki/%DA%A9%D8%A7%D8%B1%D9%84_%D9%84%DB%8C%D9%86%D9%87" \o "کارل لینه) در سده هجدهم میلادی در اثر [سامانه طبیعت](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%B3%D8%A7%D9%85%D8%A7%D9%86%D9%87_%D8%B7%D8%A8%DB%8C%D8%B9%D8%AA_(%DA%A9%D8%AA%D8%A7%D8%A8)" \o "سامانه طبیعت (کتاب)) توصیف شد. وپ.

**ږیشتاو**=۱- پارس زدن(سگ)؛ کَدېن ته ښهب ږهشېن= سگ ها در شب پارس میزنند؛ ۲- تهنه آمیز- سرزنش کردن؛ لپ مه ږهش، وُز اُم چون نِست= زیاد چیغ نزن، من کر نیستم. م. جَقتاو.

**ږهج**= بب. ږهژ.

**ږېو**= شکار.

**ږېوگهر، ږېوگَر** = شکارگر.

**ږېوداج**= شکارچی.

**ږئځ**= زغال داغ، زغال گداخته؛ شخ.یے چهی بې خِلیوَند تر چید څه دېڎد، تر وے پاڎ بیر ~ پِتېن، دے جهت دِدے بچه کِلے مه سۈد= اگر کسی ناگهان( غیر منتظره) داخل خانه شود، در زیر پای آن زغال داغ می اندازند، بخاطریکه بچه یبوست(قبضیت) نشود.

**ږِبۈنگتاو**= زدن، محکم زدن، محکم لت کردن؛ پے مو څه نه-نِݑے، ږِبۈنگ اُم تو= اگر منتظر من نمی شوی، محکم تو را لت میکنم.

**ږِبۈنگَست**= با صدای ږِبۈنگَست(گرمبست)؛ یو ~ وئښت= او"ږِبۈنگَست(گرمبست)" افتید.

**ږِمییداو، ږِمۈځداو**= بستن با گِل یا خمیر؛ ار کُزه کِنېن مسکه، وے غئڤ ږِمۈځېن خو، ار چَښمه کِنېن گۈر= در کوزه مسکه می اندازند، سر او آنرا بسته میکنند و در چشمه میگذارند؛ بجوی. تاوه رِبے یېن ارڎۈن تے(کِڅار تے) خو، دَڎ وے ږِمۈځېن خو، بعد ڎۈن سِتئبېن= در تندور تاوه میگذارند، اطراف آنرا با گِل می مالند(بسته میکنند)، و بعد گندم را بریان میکنند.

**ږِمۈځیج**= کسیکه چیزی را با گِل یا خمیر بسته میکند.

**ږِن(ج. ږِنېن)**= زن، همسر؛ ږِن ڎهد= زن دادن، ازداوج کردن؛ تو کو ~ مو-رد څه وَخت ڎهڎے؟= چوقت برایم زن میدهی؟؛ ږِن طِلهپتاو= زن خواستن، خواستگاری کردن. م. کَمپیر، کَخای، عورَت.

**ږِنَک**= با مهربانی. زنَک(زن جان)، همسرگک(همسر جان)؛ سٲم تر خو ږِنَک خېز=بروم نزد زنَک خود.

**ږِن دار**= زن دار؛ ږِن دارے= زن داری.

**ږِن دوست**= زن دوست؛ ږِن دوستے= زن دوستی.

**ږِنِک**=۱- زن؛ دهڎ ږِنَکېن مٲشِک قیوېن= این زنها ما را صدا میکنند؛ ۲- معشوقه؛ نه فهم اُم چهی دے ~= نمی فهمم کی معشوقه اس است؟ م. زن، کَخای، عورت.

**ږِنِک دار**= معشوقه دار؛ ږِنِک دارے= معشوقه داری.

**ږِنځېل**= زنجیر.م. زنجیر.

**ږِنځېلَک**= ۱- زنجیرگردن؛ ۲- چسبناک؛ سِت ارۈد ادے، ~ فُکَݑ= در اینجا گرد و خاک که همه چسبناک است.

**ږیبتاو، ږیپتاو**= پاشیدن؛ دَم خو ښَڅ ښیب= آب خودت را پاش بده.

**ږیبچَک، ږیپچَک**= پاشیده؛ یو ژِندَم پۈند تیر ~ = گندم در راه پاشیده؛ ږیبچَک س.= پاشیده ش.؛ یِد ښَڅ مو-رد ږیبچَک سَت= بالای من آب پاشیده شد.

**ږیش- ږیش**= پارس(هو هو سگ)تو کُد اند ک-اِد دے ~ فُکَݑے به-زده چوږج= هو هو سگت همه را بیزار کرده است.

**ږال**= زنگوله.

**ږۈڤ**= ۱- صمغ(شیره)؛ ناش-اند-ېن دے دَم ږۈڤ(ناش نئځ) سِرېښ جای-تے اِستِفاده چود= صمغ زردآلو را بجای سریش استفاده کردند؛ ۲- چرکی و غلیظ از چشم؛ ږۈڤ چ.= چرک ک.( در چشم).

**ږۈلتاو، ږالتاو**= پاشیدن؛ مے درگاه ره اول ښَڅ ږۈل خو، تهم زِده= در حیاط خانه او آب پاش بده، بعد جارو کن.

۲

**قَبَل**= حصار، نرده ها، دیوار، محاصره؛ مو باغ ~ نِخُښت= حصار باغ من چپه شد؛ قَبَل چیداو= حصار کشیدن؛ خو قَبَل چ.= احصار گرفتن، دایره وی احاطه کردن؛ مردم ېن نُر خو باغ ~ چود= مردم باغ خود را احصار گرفتند؛ قَبَل ڎئد= دایروه وی احاطه کردن، محاصره کردن؛ نَخچیرېن-ېن یت خو، بعدېن ~ وېڤ ڎاد= آهو ها آمدند و بعدن آنها را محاصره کردند.

**قَبَل-ږېو**= محاصره حیوانات وحشی در شکار؛ شکار کردن؛ لپ ژِنِج څه ڤېد، سٲو ٲم نَخچیر ~= اگر برف زیاد باشد، برویم برای شکار آهو.

**قَبَل-جاگه**= جای برای محاصره حیوانات وحشی؛ محل بود وباش چهار پایان اهلی؛ مال ات ستۈر اس قَبَل-جاگه-ندے تیزد= مال و گاو از محل بود وباش میروند.

**قَبَت**= لایه، قشر، ردیف، قطار، خمی؛ دَم لېف ~ اند دَم مون رِبے= سیب را درخمی لیهاف بمان.

**قَبَته**= جز کلمات مغلق در معنی لایه یا قشر؛ ۱- لایه بالای لایه( بالای همدیگر)؛ ۲- منزل، طبقه؛ ڎو قَبَته محله= خانه دو منزل(دو منزله).

**قَبے، قَبې**= زشت، رزل(ناکسُ فرومایه)، موذی؛ ~ گهپ= گپ ناشایسته.

**قَبیله**= قبیله، تیره.

**قَباب، قِباب، قُبادب**= تجربه انزجار کردن، احساس شرم کردن؛ اه-ڎه، گوښت خهر، یا قَبابَت اس دے؟= ای بچه گوشت بخور، یا از آن بیزار استی؛ قَباب چ.= برانگیختن انزجار، تحریک، اذیت، قهر؛ قَباب س.= تحریک ش.، قهر ش.؛ ژیرېن پے همدِگَر څه جُکېن، جیمَک ته قَباب سۈد خو، اقارَت کِښت= وقتیکه سنگها را با هم میزنند، جیمک قهر میشود و داو ودشنام میزند؛ نزیر لۈڤد اند ته آدم قَباب نه سۈد= در بزله گویی آدم قهر نمیشود.

**قَبات، قَبهات**= زرنگ، سریع، چابک؛ با استعداد، توانا؛ یَم ښهرے مردم یے رهنگ-گه، سرحد مردم دېڤېن تے قَبات= این مردم شهری یک رقم دیگر استند، مردم سرحد زرنگ تر و چابک تر استند؛ یو دۈند قَبهات آدم!= او آدم چابک است!؛ یِد جوره وے یے ڎُست قَتے قَبات، ښیجے خاڤۈنت خو، وے کهلے زِبېنت= جوره حتی با یک دستش آدم زرنگ است، گاو را چپه کرد و سرش را برید.

**قَباتے**= زرنگی، چابکی، توانایی.

**قَبول**=۱- قبول، پذیرش(پذیرایی)؛ قَبول چ.= قبول ک.، پذیرفتن؛ ښُمنې سٲو، یو ته ~ کِښت= فردا برو، او تو را میپذیرد؛ اس تمه چهی اِمتحۈن قبول چود= از شما کی امتحان پذیرفت؛ قَبول س.= قبول شدن.

**قَڤځه-ځاو**= درو قبضه، طرز درو(با یک دست ساقه گرفته میشود و با دست دیگر با داس بریده میشود)؛ ~ یے ڎُست اند اَنجه واښ ات، ییو قتے ښِچَند= درو قبضه" قِڤځه" با یک دست علف میگیری و با دست دیگر میبری( با داس).

**قَڤځه**=۱- قبضه؛ قِڤځه ڎئد، قِڤځه چ.= اندازه کردن با قبضه؛۲- دسته، قبضه؛ وَم شَمشېر ~ ڤِرُښت= قبضه(دسته) شمشیر شکست.

**قَوے**= نزدیک؛ ک-و قَوئݑ قومے مو-رد، وُز ات یو-یٲم خاک شَریک= او قوم نزدیک من است، من و او خاک شریک استیم؛ قَوے چ.= تمام ک.، به آخر رساندن؛ خو څاو ٲم قَوے چوږج=(ما) درو خود را تمام کردیم.

**قَوم، قُوم(ج.قَومیات، قُومیات)**= قوم.

**قَوم-گویۈن**= قوم گویان.

**قَومیات**=بب. قَوم.

**قَوا، قَواد**= اشخاصیکه زنکه بازی و عیاشی میکنند؛ عاشق-باز اند یَکطَرف وے پیڅ تئر ات قَواد اند ڤَرݑ طَرف=(اگر) ازعاشق باز یکطرف روی او سیاه است از زنکه بازهر دو طرف(متل).

**قَوایے، قَوایِد**=۱- تمرینات سپورتی، درس سپورت؛ دهڎ رېزگے بچگله یېن قَوایے ژیوج= این بچه خورد درس سپورت را دوست دارند؛ ۲- تحریک به عیاشی؛ قَوایے چ.، قَوایِد چ.= تمرینات سپورتی انجام دادن، سپورت کردن؛ مٲش-تے-یېن ~ چود خو، مات ٲم سَت= بالای ما سپورت کردند، و مانده شدیم؛ یے ساعت ٲم ~ چود= یک ساعت سپورت کردیم؛ تحریک کردن به عیاشی. م. زَنهت.

**قَواله**= بن بست، حالت خجالت آور؛ ار حضرت قُل ښاڎ اُم در ~ اَنگَخت=(من) در خانه حضرت قل در یک حالت خجالت آور گیر ماندم.

**قَوس۱، قۈس، قۈوس**= ۱- اپندیکس(آپاندیس یا آویزه (به انگلیسی: appendix) (به فرانسوی: Appendice) زائده‌ای کوچک و انگشتی شکل است که از ابتدای روده بزرگ منشعب می‌شود. این زائده به انتهای بن‌بست در سکوم (روده کور) متصل است. در جدار این عضو بافت لنفاوی فراوانی موجود است. طول آپاندیس بین ۱۰ تا ۱۲ سانتی‌متر متغیر است و قطر آن نیز کمتر از ۶ میلی‌متر است. عفونت و التهاب در آن منجر به آپاندیسیت می‌شود. آپاندیس عضو وستیجیال محسوب می‌شود. کارکرد آن در بدن انسان کمک به از بین بردن آلودگی‌های بدن است.وپ)؛ قوس وے ند ڤُد خو، عملیاتېن وے چود= او اپندیکس داشت و او را عملیات کردند؛ ۲- قبضیت، یبوست یا خشکیِ مزاج عارضه‌ای در [دستگاه گوارش](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AF%D8%B3%D8%AA%DA%AF%D8%A7%D9%87_%DA%AF%D9%88%D8%A7%D8%B1%D8%B4" \o "دستگاه گوارش) است که بر اثر آن، مواد دفعی در [رودهٔ بزرگ](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%B1%D9%88%D8%AF%D9%87_%D8%A8%D8%B2%D8%B1%DA%AF" \o "روده بزرگ) سفت می‌شوند و دفع آن‌ها با درد و سختی همراه می‌شود. یبوستِ حاد ممکن است سبب بسته‌شدن روده شود، که به نوبهٔ خود حتی ممکن است نیاز به [عمل جراحی](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AC%D8%B1%D8%A7%D8%AD%DB%8C" \o "جراحی) داشته باشد. علل بروز این عارضه ممکن است [رژیم غذایی](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%B1%DA%98%DB%8C%D9%85_%D8%BA%D8%B0%D8%A7%DB%8C%DB%8C" \o "رژیم غذایی) نامناسب، برهم خوردن تعادل [هورمونی](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%87%D9%88%D8%B1%D9%85%D9%88%D9%86" \o "هورمون)، [اثر جانبی](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%A7%D8%AB%D8%B1_%D8%AC%D8%A7%D9%86%D8%A8%DB%8C) داروهای مصرفی یا [آناتومی](https://fa.wikipedia.org/wiki/%DA%A9%D8%A7%D9%84%D8%A8%D8%AF%D8%B4%D9%86%D8%A7%D8%B3%DB%8C" \o "کالبدشناسی) بدن باشد. روش‌های درمان شامل اصلاح رژیم غذایی و تمرینات ورزشی است. وپ.؛ وے یے قوس چود خو، قَصت-ارد موږجَت= او قبضیت داشت نزدیک بود می مرد.

**قَوس**۲= در برج فلکی ماه قوس(تیرانداز) مصادف به ۱۸ دسمبر- ۱۸ جنوری.

**قَوس**۳= قوس (علامه هندسی"( )" )، قلاب یا برَکِت (به انگلیسی: Bracket) به دو علامت «باز و بسته» نشان‌گذاری گفته می‌شود، که معمولاً از آن برای جداسازی یک قطعهٔ متن یا داده از محیط اطراف (احاطه ‌کننده) خود استفاده می‌شود.وپ.؛ قَوس پوشیده کِن= قوس را بسته کن( ).

**قَد**=بب. قهد.

**قَدَم**= قدم.

**قَده**= پیک شراب، جام شراب؛ مَم ~ تو سَلۈمَتے تے بِرئزٲم= این جام شراب را به سلامتی تو می نوشیم.

**قَدیم**= قدیم.

**قَدیمه**= قدیمه.

**قَدیمینج، قَدیمنینج، قَدیمۈنج، قَدیمنۈنج**= قدیمی، کلان سال؛ قَدیمۈنج کاچار شِچ پے دے بهرتنگ یَست= اشیایی قدیمه حالا در بهرتنگ است؛ وُز اُم قَدیمینج آدم= من آدم کلان سال استم.

**قَدیت**=۱- چاق کردن حیوان برای زبع؛ ~ وِرېمتاو= چاق کردن حیوان برای زبع؛ یو وے خو ښیجے ~ وِرېمچ ات، لۈڤد ته تو-ند کَږ ٲم= او گاوش را برای زبع چاق میکند، و میگوید گاو تو را زبع میکنیم؛ ۲- کهنه( گوشت، روغن)؛ یَم قَدیت گوښت، دوس خهرېت تو زارڎ انجیڤد= این گوشت کهنه است کم بخورید زود دل تانرا میزند؛ قَدیت س.= کهنه ش.؛ یو روغَن قَدیت سُڎج، مَگَم آب وے کِن ٲم= آن روغن کهنه شده، باید آنرا آب کنیم.

**قَدیت-بۈی**= بوی مواد خوراکه کهنه.

**قَدیتے**= چاق کردن حیوان برای زبع.

**قَد-مه-قَد**= درگیر شدن، در حالت مبارزه( مثال قوشتی)؛ قَد-مه-قَد س.= درگیر شدن، درحالت مبارزه بودن( قوشتی)؛ ڎو آدمېن ~ سَت ات، مو ڤِراد وېڤ سِرُد= دو نفر با هم درگیر شدند و برادرم آنها را جدا کرد.

**قَداق**= پوند (با نماد کوتاه‌شدهٔ lb یا lbm یا گاهی در آمریکا #) یکایی برای جرم(معنی جرم مقاومت جسم در برابر شتاب گرفتن...) است. تعریف‌های گوناگونی برای پوند وجود دارد. معادل‌ها​: امروزه پوند را دقیقاً برابر با ۰٫۴۵۳۵۹۲۳۷ کیلوگرم می‌دانند.وپ.

**قَیله، قَلیه**=توته گوشت بریده شده؛ توته خورد گوشت؛ ار وَم دېک ~ نه فُد= در آن دیگ توته خورد گوشت نبود.

**قَیاس**=قیاس، تخمین، گمان، حدس؛ قَیاس ڎئد=قیاس کردن؛ اَوَل ~ ڎېت ات، تهم دے ڎارگ ښِچَندېت= اول قیاس بزنید و بعدن چوب را ببرید. م. تَشَبی.

**قَیسَنگوره**= ب. نام گیاه است؛ ~ باب ځوڎمَک مِغوند= "قَیسَنگوره" مانند درمه(پوش) است؛ شخ. ~ نۈم واښ چُکېن، زَخمے-ره پِرېښېن= گیاه "قَیسَنگوره" میده میکنند و بالای زخم میگذارند.

**قَیسَر**= گستاخ، نا فرمان؛ تا-ت لَپ ~ غِڎه، څۈند تو لۈم ات، تو خو دِل تے کِنے= تو بسیار یک بچه نا فرمان استی، هر چند تو را میگویم و تو بدل خود میکنی؛ قَیسَر چ.= آزار دادن، زجر دادن، بیزار کردن؛ اه غهڅ، کو ~ دَم خو موم مهک!= ای دختر مادر کلانت را آزار نده؛ **قَیسَر س.**= آزار دیدن، زجر کشیدن؛ مٲش ٲم ~ دے مال قتے سَت= ما همرای این رمه زجر میکشیم.

**قَیت**= رَشک، حسادت، مضر، بدخیم(ترشرو، بد مزاج ، بدخو)؛ عجب ~ ات نَی! مو قَلمَت ڤِرُښت= عجب مضر استی! قلم مرا شکستاندی. م. بَغیت، قَلتاق.

**قَیتے**= رَشک، حسادت، مضری، بدخیمی؛ قَیتے چ.= رَشک ک.، حسادت ک.، مضری ک.، بدخیمی ک. م. بَغیتے، بَخیلے، شَقَبے، چَلتاقے.

**قَیت گَرے**= حسادت گری، مضری، بدخیمی.

**قَله بندے**= حصار، موانع.

**قَله وُر، قَرَوُل**= ۱-قرول، نگهبان؛ وُز اُم مَم مَغازه تے ~= من قرول(نگهبان) این مغازه استم؛ ۲- مگسک(مَگَسک برجستگی کوچکی است در سر لولهٔ سلاح‌های گرمِ سبک که برای دقت در نشانه‌گیری. مگسک‌های امروزی قابل تنظیم‌اند. صفحه مدرج‌شده سوی راست مگسک برای تنظیم خطای چپ و راست است. با چرخاندن آن می‌توان خطای افقی را اصلاح کرد. مگسک و نشانه جلو در حدود ۲٫۵ سانتیمتر بالاتر از لوله تفنگ قرار دارند. پیچ مدرج دیگری که در قسمت بالا و روی مگسک قرار گرفته برای تنظیم خطای عمودی است. با چرخاندن آن در خلاف جهت عقربه‌های ساعت محل اصابت ساچمه‌ها به سیبل به سوی بالا جابه‌جا می‌شود. وپ. )

**قَلَگے**= قلع (به انگلیسی: Tin) یا اَرزیز عنصری است شیمیایی با علامت اختصاری Sn و با شماره ۵۰ در جدول اتمی. این فلز نقره‌ای رنگ خاصیت چکش خواری خوبی دارد و به سادگی اکسید نمی‌شود و در برابر خوردگی مقاوم است. قلع در بسیاری از آلیاژها مورد استفاده قرار می‌گیرد. وپ.

**قَلَم۱**= ۱-قلم؛ ۲- قلم پر، قلم نی؛ ۳- اسم خاص(مذ.).قلم؛ قَلَم-ات عزل= سرنوست، تقدیر.

**قَلَم۲ قَلَم چیداو**= قطع کردن، بریدن؛ تارښَک زے خو، دے ڎارگ قَلَم کِن= تیشه گک را بگیر و این چوب را ببر؛ قَلَم س.= قطع شدن، بریده شدن؛ یِد ڤهښ موی-گه ڤېد قَلَم سۈد= این ریسمان نزدیک بود قطع میشد.

**قَلَمے**= خوش رنگ(پارچه خشن پنبه ای).

**قَلَمفُر**= میخک، میخک صدپر (Clove) نوعی از گیاهان دارویی، درخت این گیاه در تمام طول سال سبز است. گلهای این گیاه دارای بوی معطر قوی می‌باشد و ارتفاع درخت ۱۰ تا ۱۲ متر است و گاهی تا ۲۰ متر هم رشد می‌کند و دارای برگهایی بزرگ و با گل‌هایی سرخ می‌باشد. جوانه‌های گل در ابتدا کم رنگ هستند و به تدریج تبدیل به سبز و پس از ان به رنگ قرمز تبدیل می‌شود، در این هنگام میوه‌های درخت اماده برداشت هستند. و به عنوان ادویه در ترشیجات استفاده می‌شود و از دانه‌های به عنوان داروهای پزشکی نیز استفاده می‌شود. میخک صدپر در حال حاضر در درجه اول در کشورهای هند، اندونزی، ماداگاسکار، زنگبار، پاکستان، ویتنام و سری لانکا برداشت می‌شود.وپ.

**قَلب**= کاذب، درغگو، مضر، بدخیم.

**قَلبے**= کاذبی، درغگویی، مضری، بدخیمی؛ قَلبے چ.= کاذبی ک.، درغگویی ک.

**قَلیده**= جامه ژنده، جامه(پوشیدنی) کهنه؛ یے قَلیده یِک وے تر دهم ات، توید تر ږېو= یک جامه ژنده در تن داشت و رفت شکار؛ ۲- کهنه؛ یَم مو کُرته قَلیده-یَݑ دراز= این پیراهن من کهنه و دراز است. م. غیچَک.

**قَلینگ**= مهریه عروس.

**قَلاب**۱= دود کردن، پف کردن( در ووقت دود کردن چلم)؛ چِلِم دهک، یے ~ تهژ اُم= چلم بده یک دود بکنم؛ قَلاب ڎئد= دود کردن چلم.

**قَلاب۲: چین قَلاب**= چه یک وحشت، چی یک بدبختی؛ وَی مو چین قَلاب، مو پُڅِک وئښت!= ای چه یک وحشت، پسرم افتید!

**قَلاوه**= حالت بدون چاره و علاج، حالت بدبختی؛ دَر ~ ڎئداو= درحالت بدبختی افتادن؛ ڎد اُم در ~ خو، شِچ نه وِزۈن اُم څَرهنگ کِن اُم= در حالتی بدون چاره علاج افتاده ام، حالا نمیدانم چه کنم. م. بَلا.

**قلات**= سنگ‌چین در باستان‌شناسی، به توده‌ای از سنگ‌های درشت که برای یادبود یا نشانه‌گذاری چیده می‌شده است سنگ‌چین می‌گویند. در قدیم سنگ‌چین‌ها در بسیاری موارد بر روی یک گور چیده می‌شده‌اند. در کاربردهای غیر از باستان‌شناسی، واژه سنگ‌چین می‌تواند به دیواره‌های سنگی یا سنگفرش با سنگ‌های درشت هم اشاره داشته باشد.

سنگ‌چین‌های افراشته و باستانی در سراسر جهان یافت می‌شوند و بسیاری از آنها شکلی مخروطی دارند. در قدیم رهگذران راه‌های دورافتاده عادت داشتند بر روی گردنه‌ها و پیچ‌ها سنگ‌چین‌هایی برای شناسایی راه درست کنند و رهگذران بعدی به نوبه خود به مرور سنگ‌هایی را به این سنگچین‌ها می‌افزودند. این کار به‌ویژه در مناطق مه‌آلود مانند اسکاتلند و ولز رواج زیادی داشت. در باستان‌شناسی، اگر مرزبندی با سنگ یا خاک، به شکل دایره و دور محوطه‌ای به قطر حداکثر ۲۰ متر انجام شده‌باشد به آن سنگ‌چین حلقه‌ای گفته می‌شود. محوطه‌ای متشکل از مجموعهٔ سنگ‌چین‌ها نیز محوطهٔ سنگ‌چین نام دارد.وپ.؛ قَلات تهخ تے مازېن= سنگ چین را بالای کوه میسازنند؛ پے پُښته سٲو ٲم، قِلات کِن ٲم= برویم کوه، قلات جور کنیم. م. تیژما، تُژمای.

**قَلاتَک: قَلاتَک سِتاو**= در گلو بند؛ یِد مون قَلاتَک مو-رد سَت= این سیب در گلو من بند ماند؛ قَلاتَک تو-رد څه سۈد، آسته دے خهر= اگر در گلویت بند بماند، آهسته تر بخور.

**قَلپاک**= بب. قُلپاک.

**قَلته بۈن**=خاموشی اختیار کردن؛ یو مو خېز اند ~ = او نزد من خاموش است. م. زَبۈن کوتاه.

**قَلتاق**= مضر، فریبکار، درغگو؛ شخ./درم. یو ~ آدم نِست= آن ادم مضر نیست.م. قَیت، بَغیت.

**قَلتاقے**= مضری، فریبکاری، درغگویی؛ قَلتاقے چ.= فریبکاری کردن، قصد ضرر رساندن. م. شَقَبے، قَتے.

**قَمهر**= بب. قِمیر.

**قَمبَست**۱= دریک قرت کردن، دریک بار؛ قَمبَست بِرئښتاو= دریک قرت نوشیدن؛ یو یے چینے پَیے قَمبَست بِراښت= او در یک قرت یک پیاله ماست نوشید.

**قَمبَست**۲= بب. قۈمبَست.

**قَمباق**= بب. قُمباق.

**قَم- قَم، قَمب-قَمب**= دریک قرت کردن، در یک نفس نوشیدن؛ دَم ښَڅ قَم- قَم بِرئز خو، دَم چینے مو-رد دهک= این آب را در یک قرت بنوش و پیاله را بمن بده؛ دے ښوڤدے قَمب-قَمب بِراښت= او شیر در یک نفس نوشید.

**قَمِچ**= ملاقه(چمچه) کلان چوبی؛ وے ښوڎ ٲم ~ قتے بِښچود= آن شیر را با ملاقه کلان بیرون کشیدیم؛ مٲش ته بېښ ~ لۈڤ ٲم=( ما) زیاد تر چمچه را "قَمِچ" میگوییم. م. سېجِب.

**قَمِچَک**= ملاقه(چمچه) خورد چوبی؛ ځَلِک ته قَمِچَک لۈڤ ٲم ات، غُله ته سېجِب لۈڤ ٲم= ملاقه خورد را "قَمِچَک" میگوییم و ملاقه کلان را "سېجِب" میگوییم. م.زېجِبَک.

**قَماچ**=۱- قماچ( قماچ در سال نو در بین خاکستر و زغال داغ پخته میشود)؛۲- نان( فابریکه ای).

**قَماچ-ترید، قَماچ-تریت**=نان میده با روغن؛ نُر ٲم ~ مٲش خود=امروز ما نان را با روغن خوردیم.

**قَمچے**= قمچین.

**قَندهق**= خندق، گودال؛ دے سِت-ېن چینت-چینت خو، ~ یِد سُت= خاک را کندند-کندند و خندق پیدا شد. م. خَندَق، تَنشُق.

**قَند**= قند، بوره.

**قَنداڤه**= آب قند دار، آب بوره دار.

**قَنۈن، قَند دۈن**= قندانی، بوره دانی.

**قَناوېز**= پارچه قناویز، اطلس( یک نوع پارچه ابریشمی)؛ مو-رد ~ کُرته کِن= برایم پیراهن قناویز بدوز.

**قَنار**= کسیه، خلته(خریطه) کلان.

**قَناق**=ارزن مرواریدی(نام علمی: Pennisetum glaucum) نام یک گونه از سرده ریش ‌پری است.وپ.

**قَناق-بینج، قَناق-پینج** =ارزن مرواریدی.

**قَنتهر**=۱- (برای مدتی) گشنه نگه داشتن چهار پایان درغرفه شان؛ ژاو یېد اند ~ غَل= برای گاو(ماده) هنوزعلوفه داده نشده؛۲- گشنه؛ خِراکَت څه نه ڤوږجَت، قَنتهر-اَݑ-ٲم(قَنتهرَݑ-ٲم) رېڎجَت= اگر خوراک نمی آوردی،(ما) گشنه می ماندیم؛ قَنتهر چ= (برای مدتی) گشنه نگه داشتن؛ قَنتهر وِرېمتاو=(برای مدتی) گشنه نگه داشتن؛ خو قَنتهر بالا چیداو( انجیڤداو)= خود را وانمود کردن، خود را محکم کردن(گرفتن)؛ وُز ته دِسَݑ خو ~ بالا انجهڤ اُم، یو بر مو زوردے= من همینطور خود را وانمود میکنم، اگر نی زور او از من بیشتر است.

**قَپ**= شخ. محکم بسته( مثال. دروازه)؛ یِد دِڤے ~ څه ڤېد، ښوځ ته ار دے چید نه دېڎد= اگر دروازه محکم بسته باشد، باد داخل خانه نمیشود.

**قَپَکے: قَپَکے چیداو**=با کف دست خوردن(چیز ریزنده؛ آب، دانه، آرد..)؛ پِښتے ~ خود، اَنگَخت=(او) تلقان را با کفت دستش خورد و دچار تنگی نفس شد( در گلویش بند ماند).

**قَپَچَنگ، َ قَپَچهنگ**=کوشش کردن، زحمت کشیدن، مواظبت کردن؛ دۈند قَپَچَنگ کِښت ادے، دَلیل نِست= او آنقدر زحمت میکشد که دلیل ندارد(در مواظبت او)؛ یۈد اند ژیز ارد قَپَچَنگ کِن ٲم، یېد اند واښ ارد، یَم اَند(یَمَند) ښَڅ ارد= اینجا با هیزم زحمت میکشیم، آنجا با علف و طرف دیگر آب.

**قَپه، قَپپه: قَپه-ندے، قَپپه-ندے**= یک مشت علف، کاه؛ قَپه-ندے واښ مو-ند نه-رېد= از من یک مشت کاه نماند؛ څه لۈد اُم اس وے، قَپپه-ندے واښے مو-رد نه دهک-چود(دهکچود)= یک مشت کاه برای من نداد.

**قَپُز**:=۱- قَپُز ڎئد؛ با دست ضربه زدن ریتمیکی(یکنواخت) بالای گونه های پر از هوا؛ نهن ازې قَپُز ڎاد ات، رِزین ازۈد= مادر در آنجا بالای گونه های خود میزند و دختر در اینجا؛ ۲- عشوه گری کردن، ناز کردن= چیز قَپُز ڎهڎے؟=برای چی ناز و عشوه میکنی؟؛ ۳= شوخی کردن، بزله گویی کردن، شادمانی کردن؛ یِد زِق دِڤېست خو، دۈند جهت-ته قَپُز دَم ارد ڎهم= او دلتنگ معلوم میشود، و بخاطر همین برای او شادمان میکنم.

**قَپقون**= تله، دام.

**قَرتاو**= قار قار کردن(زاغ، کلاغ)؛خورن څه قَرت، لۈڤېن:" تو نِیَت تو مے جۈن"= وقتیکه کلاغ قار قار میکند، میگویند:" نیت تو بجان خودت".

**قَره**= خاموش( خاموش کن)، خب(خب کن)، چپ(چپ کن، چپ باش)؛ احتیاط( احتیاط کن)، خوب، راستی؛ منتظر باش؛ اې نهن قَره، خو زَن خالَک چاښدۈن سَلات نه کِنے= بچیم، احتیاط کن، بکس زن مامایت خراب نکنی؛ قَره، مے پیاز بِښچ ٲم= منتظر باش پیاز را جمع کنم؛ تو قَره، چیز نهوے؟= چپ باش، چرا گریه میکنی؟؛ تو-ت پَس رِنوښت؟- قَره شِچ خو به یاڎ(به دِل) وېڎ اُم= تو ممکن فراموش کردی؟- خب، حالا به یاد می آورم؛ قَره مَم مرکهب پَدېدے ڤیس ٲم= خوب، خر آنظرف تر می بندیم. م. قَرار.

**قَرَوول**= بب. قَلَوول.

**قَرَمه**= پتو خورد نمدی(مثال پتو یا جل اسپ و قاطر). م. وورَمه.

**قَرَپهش**=بی کیفیت، خراب، ناقص؛ عجب ~ کار نه کِنے!= عجب کار خراب میکنی!؛ قَرَپهش چ= یک چیز بی کیفیت کردن؛ تاجِکے ته دۈندَزه ~ کِن اُم= به تاجیکی چیزکم گپ میزنم( به تاجیکی کمی گپ میزنم).

**قَرَپچے**= بب. قِرَپچے.

**قَرَفُش**= ۱- سرزنش، طعنه، تمسخر، ریشخندی؛ دِباره گے وے ~ مو زَرڎاڤ چوږج= سرزنش او مرا بی طاقت کرده است؛ ۲- عشوه گری، ناز، چرب زبانی؛ ک-آِد تو ~ مو-رد نه فارت= عشوه نازت خوشم نمی آید؛ قَرَفُش چ.= سرزنش ک.، طعنه زدن، تمسخر ک.، ریشخندی ک.؛ لَپ ~ مو تے مه کِن= بالایم زیاد ریشخندی نکن؛ وُز اُم تو نهن پُڅ نه ڤُد ادے، تو مو تے ~ کِنے= من بچه مادرت نبودم که تو مرا سرزنش میکنی؛ عشوه گری کردن، ناز کردن، چرب زبانی کردن؛ لَپ ~ مهک، ار زِمهڎ مِس چِس= زیاد عشوه گری نکن، طرف زمین هم ببین.

**قَره** **قات**= قره‌ قات یا قاراقات (Redcurrant) با نام علمی Ribes rubrum و گونه دیگر آن با نام Ribes orientalis ،میوه‌ای جنگلی است که بومی اروپای غربی و شمال کشورهای ایتالیا، اسپانیا، لهستان و پرتغال است. ارتفاع بوته قره قات ۱–۱٫۵ متر است و گاهی تا به دو متر نیز می‌رسد. شکوفه‌ها، به علت رنگ زرد مایل به سبزشان تا حدی نامرئی هستند. میوه‌ها در خوشه‌های آویخته پدید می‌آیند. هر خوشه ، ۳–۱۰ میوه قرمز شفاف با قطر ۸–۱۲ میلی‌متر را شامل می‌شود. هر درختچه ، ۳–۴ کیلو میوه در سال می‌دهد. میوه‌ها در اواسط تابستان می‌رسند.

قره قات نباید با سیاه گیله(Blueberry) اشتباه شود. آن میوه‌ها طعمی مایل به شیرین دارند. متأسفانه این اشتباه اسامی، به علت نایابی نسبی قره قات و شناخته شدن بلوبری از طریق ارتباط با جهان غرب، حتی در محیط‌های آکادمیک شیوع پیدا کرده‌است. توصیفی که یک منبع سنتی‌تر از قره قات می‌کند، به واقعیت نزدیک‌تر است: «اسم ترکی من «قره قاط» است به من قراقات و قراطاط هم گفته‌اند، عده ای از گیاه‌شناسان قدیم ایران از جمله بغدادی مرا نوعی زغال اخته و عده‌ای دیگر نوعی زرشک می‌دانند …».قره در ترکی به معنای سیاه است که همان قره گیله گفته میشود و گیله نیز در عامیانه به عدد یا دانه گفته میشود، به قره گیله در کشور آذربایجان « یه میشان » گفته میشود. اما در آستارا گیلان و فشم تهران و... نوع قرمز رنگ آن وجود دارد که کمتر مصرف خوراکی دارد که شبیه قره گیله است امارنگ آن قرمز است. وپ.؛ هم ښِڅیڅ خېن ات، هم ~، ~ تَښپ دے= هم سیاه گیله( قره قات ترش) میخورند، هم قره قات سرخ، قره قات سرخ ترش تر است. م. ږِنید، ښِڅیڅ.

**قَرَقچے قِرَقچے، قِرَپچے**= دزد، رهزن؛ کلاهبر دار بدنام.

**قَرے**=۱- انتقام، قصاص؛ قَرے زئښتاو=انتقام گرفتن؛ زِبا-ره-ته خو ڤِرا ~ اس وے زئم= بعدن انتقام بردارم را از او میگیرم؛ ۲- قهر؛ دعوا؛ یو مو قَتے ~ ڤُد ات، آښت ٲم سَت= او همرای من قهر بود، و (ما) آشتی کردیم.

**قَرم، قَرن**= قرن.

**قَرارَݑ**= آرام، خب و چپ، تو-ت ~ دېد = تو خب و چپ درآمدی؛ ~ ېن ناست= آرام نشستند؛ یه ~ خو کهل خَمبېنت= او آرام سرش را پاهین آورد.

**قَرارَکے**= خب و چپ، پنهانی.

**قَرار- بَلا**= پنهان کار، فریبکار، در کار خود هوشیار؛ یه ~ دۈند نابِفمېج= او(دختر) پنهان کار است، تا حدی نمیشود؛ قَرار- بَلا آدم= آدم پنهان کار، آدم فریبکار؛ اس ~ آدم ښاج ڎئداو درکار= از آدم پنهان کار باید ترسید.

**قَرپِق(قَر- پِق)**= لایه، ضایعات پوستی در اثر دباغت پوست؛ دے پۈست ~ زئز خو، یے جا-ندے لهک، سېرښ ارد زَروین ٲم=لایه پوست را بگیر، در جایی بمان، (بعدن) بدور دوک می پیچانیم. م. پیڎگ.

**قَرس**= رقص؛ قَرس ڎئد= رقص کردن؛ چیز مو کِناره قَرسے؟= برای چی به گرد من میرقصی؟

**قَرځَمبار**= بب. قهرځَمبار.

**قَرچه غَی**= ح. یک نوع شاهین؛ ~ جِناو به زېب یو= مانند شاهین او مقبول است.

**قًرشے: قًرشے ڎئد**=از بین بردن ؛ قَرشے سِتاو= از بین رفتن، ناپدید شدن.

**قَرق**= ۱- بسیار چتل، چتلی چتل؛ وے کُرته ~ ڤُد ات، وُز اُم زِناد وے=پیراهن او تمامن در چتلی بود و من آنرا شستم؛ وے پاڎېن ~ ات، دے قتے ڤا نزیر لۈڤد= پا های او پر از چتلی است و باز بزله گویی میکند؛ قَرقَݑ خېڎ= بسیار چتل، تمامن در چتلی؛ مهڎ پوښاکېن-ېن قَرقَݑ خېڎ= این لباسها تمامن در چتلی استند؛ قَرق چ.= چتل ک.؛ یو مو گِلیمے ~ چو= او گلیم مرا چتل کرد؛ قَرق س.= چتل شدن؛ ۲-اصیل بودن، واقعی بودن؛ وے نهن قَرق اُزبَک ات، وے داد پامېرے= مادر او ازبیک اصیل و پدرش پامیری است؛ وے رهنگ ات روی څه وِنے، لۈڤے یِد قَرق خُږنۈنے= اگر رنگ و روی او را ببینی، میگویی (که) آن واقعن شغنانی است.

**قَرقَره**= قائم(شخ) برخاسته، شخ ایستاده، شخ بالا؛ وے فهش ~= شف(شف حمامه، لنگی) او شخ برخاسته است؛ وَم پِش ڎُم ~= دم پشک شخ برخاسته است؛ وے ند وے کهل همېښه ~= سر او همیشه شخ بالا است؛ قَرقَره س.= شخ ایستاد شدن؛ وَم شَمشیرے دے پَتئود، یه سَت خو، زهگ اند قَرقَره=(او) همینکه شمشیر را انداخت، آن در باتلاق شخ ایستاد شد.

**قَصاص**= ۱- انتقام؛ ۲- تقاضا؛ قَصاص چ.= تقاضا کردن؛ اَ-ڎه یاس، یېل بۈن ڤا مو ~ مه کِښت= ای بچه ببر، که ایلبان باز از من تقاضا نکند.

**قَصت**۱= قصد؛ مو ند تو قَتے یے چیز ~ نِست= من همرای تو هیچ چیز قصد ندارم.

**قَصت، قَصتے، قَصت- ارد** = تقریبن، اندکی، نزدیک؛ اې یَخ، یِد قَصت غۈک قتے چے غئڤ ڎاڎجَت= ای خواهر نزدیک بود از گهواره می افتید؛ دَم زِرهڤ-تے-یٲم قَصتے چے-ښَڅ سِڅَت= در رودخانه نزدیک میبود ما را آب میبرد.

**قَستین**= قوشتی.

**قَستین اَنجیڤداو**= قوشتی گرفتن.

**قَستین اَنجهفیج، قَستین گیر**= قوشتی گیر.

**قَستین گیرے**= قوشتی گیری.

**قَتَند، قَتَندَݑ؛ قَتهند، قَتهندَݑ**= بطور قاطع، قاطعانه، در نهایت(نهایتن)، چیزی برای...وجود ندارد(چیزی برای تشکری وجود ندارد؛ چیزی برای عذر خواهی وجود ندارد)؛ وُز ته قَتَندَݑ(قَتهندَݑ) تَرَم نه-سٲم= من چیزی برای رفتن در آنجا ندارم.

**قَتَغ**=دوغ، شیر برای چای(شیرچای)؛ قتیغ (لهجه ی فارسی هزاره گی)؛ ~ چای= چای با شیر؛ تئر آش ات ژیوج-آ قَتَغ= آش ساده را خوش داری یا با دوغ(با قتیغ).

**قَتئݑ(قَتے-اَݑ)**= یکجا، همراه؛ ازۈد ٲم مٲش ~ تاید اته پۈند اند یو ڎاد اس مٲش زِبا=از اینجا ما یکجا رفتیم و در راه او از ما عقب ماند.

**قَتے، قَتیر، قَتئ، قَتېݑ**= یکجا، همراه؛ مٲش ٲم ماږج دَم قَتے اس شینتاو= ما همرایش از خنده مردیم؛ خو قَتے= همرای خود؛ قَتے سِتاو= یکجا شدن؛ همراه شدن. م. اَوېج.

**قَتیر**= بب. قَتے.

**قَتمه**= قاقمه، یک نوع گلیم بافت خانگی با کیفیت عالی؛ یے ~ گِلیم موند ڤَد= یک گلیم قاقمه داشتم.

**قَتته**= فیصله شده، تمام شده، ایجاد شده؛ وهڎ سېن تر خو حوزه، ~ دے تے= آنها بروند به حوزه خود و تمام؛ قَتته چ.= تمام ک.، خلاص ک.؛ قَتته-یٲم وے څاو چود= درو را تمام کردیم؛ قَتته س.= تمام ش.،خلاص ش. ؛ مٲش کار قَتته سُت= کار ما تمام شد.م. قَتندَݑ، تیار.

**قطار**، **قططار** = قطار.

**قطارَک، قططارَک** = در قطار، یکی بعد دیگر.

**قَفَس**=۱- قفس؛ دَم زَریځ ار وَم ~ وېڎ= آن کوگ را در قفسش بیانداز؛ ۲- حمله( در کوگ جنگی)؛ شورَکے ته مے تهدَښتے یے قفس-تئݑ زِبینت= کوگ( وحشی) در یک حمله کوگ اهلی میپرد.

**قفا**= قفا، پس گردن به بخش پشت گردن اطلاق می‌شود. در بسیاری از پستانداران پس گردن جایی نرم، کم احساس و شل است که مادرها برای انتقال توله‌هایشان و به وسیله دندان از آن استفاده می‌کنند. در گربه‌های خانگی مادر برای انتقال بچه گربه‌ها به لانه جدید از پس گردن آنها استفاده می‌کند. گربه نر در هنگام آمیزش پس گردن ماده را با دندان محکم می‌گیرد تا گربه ماده تکان نخورد. در فرهنگ سنتی ژاپنی پس گردن زنان اندامی جذاب برای مردان محسوب می‌گردد. و زنان برای خودنمایی نوعی آرایش مخصوص برای این قسمت از بدن دارند و گاهی این ناحیه از تن را بدون پوشش می‌گذارند. در فرهنگ ایرانی پس‌گردنی خوردن کنایه از تنبیه سخت است. وپ. اس کهل اند تا سیڤدېڅ ته ~ لۈڤېن= از سر تا شانه بنام قفا یا پِس گردن یاد میشود؛ قَفا ڎئد= گیسو پشت سر؛ ازۈد ته وهف ېن خاښَک، ازېد پَنجَک خو، ڎهڎېن قفا= از یکطرف( پیشرو و پهلو) "خاښَک" می بافند، از طرف دیگر( تاج پاد شاهی) "پَنجَک" و بعدن آنها را با هم به گیسو پشت سر میبافند؛ جِوۈن ٲم ڤَد، قفا یٲم ڎاد مَنه، پَرچهمېن-ٲم لهکچود=وقتیکه جوان بودیم، گیسوی ضخیم و زلف( پریشان) داشتیم.

**قَفتل**= قاچ عقب زین؛ قَفتل بِڎهند اند از زِبا= قاچ عقب زین "قَفتل" از عقب زین است.

**قَفتین**= پوشیده از چیزی، پَدې یِد زِمهڎ ~ یهخ= آنجا زمین تمامن پوشیده از یخ است؛ یه ښَڅ ~ یهخ، وے یهخ تے څه تے یے، نه ڤِراږد= دریا پوشیده از یخ است، بالای یخ راه بروی نمی شکند؛ قَفتین ڎئد= محکم گرفتن، صاحب شدن؛ گۈی یٲم ~ ڎاد خو، آل ٲم چود= ما گوی را گرفتیم و آنرا به هدف انداختیم؛ قَفتین چ.= گرفتن. م. قۈپ.

**قَفچال**= یک مشت، یک کف دست؛ یه مو-رد ڎو ~ روغنے دهک-چود= او دو مشت روغن برایم داد؛ یو کُد یے~ خاښچے خود= آن سگ یک مشت خمیر خورد؛ ار دَم تَلاو یِد څۈند ~ روغن؟= در روغن دانی چند مشت روغن است؟

**قَفچاک**: قَفچاک ڎئد= مالیدن، خرد کردن( با کف های دست)؛ توڎ ٲم قَفچاک ڎاد خو، ار خو غئڤ ٲم پِتئوت= توت را با کف های دست خود نرم میکردیم و در دهن خود می انداختیم. م. کَفمال.

**قَچیر**= قاطر.

**قَشقه**= قشقه، با نشانه( علامه) سفید در پیشانی( اسپ)؛ ~ ڤارج= اسپ با نشانه سفید در پیشانی؛ {قشقه؛ تیرگی نشان پیشانی اسب و فارسیان به معنی نشانی که کفار بر پیشانی کنند از زعفران و صندل و غیره استعمال نمایند. (آنندراج) مگر حل کرده ٔ خورشید شد سیمافروز اوکه آن خوش قشقه کافر شعله در چین جبین دارد. ارادت خان واضح (از آنندراج .وپ.)

**قَرقَره**= خواندن کوگ؛ تو زَریځ ~ مو-رد خُش= صدای کوگ تو خوشم می آید؛ قَرقَره چ.= خواندن کوگ. م. وَق-وَق.

**قهبَر**=۱- قبر؛ قهبَر چ.= قبر ک.؛ ۲- جای؛ یے ~ اند= در یک جایی؛ تر قهبَرېن= خراب، بی فایده، هدر؛ یے تَر قهبرېن شیگ مو-ند ڤُد بېد یو= یک گوساله خراب داشتم، گم شد؛ از(خو) داد قهبراند= از آن دنیا، از آسمان( از گور پدر).م. گۈر.

**قهبَرِستین**= قبرستان.م. خاکِستین.

**قهد، قَد**= قد.

**قهی**= استفراغ؛ قهی چ.= استفراغ ک.

**قهیَک**= استفراغ.

**قهپ**۱= کیسه( خلته) کلان.م. بوجے.

**قهپ**۲= دست، کف دست؛ گرفتن، به چنگ گرفتن؛ دے پول څه زئز ٲم، تو مے ~ یِد= اگر پول هایش را بگیریم آنها به چنگ تو می افتند؛ قهپ چے قهپ سِتاو= گرفتن، به چنگ گرفتن؛ وهڎېن قهپ چے قهپ سَت وېڤ زَریځ بُڅېن ارد= آنها شروع به گرفتن چوچه های کوگ کردن.م. چهق.

**قهپه دَخ**= گرفتن، به چنگ گرفتن؛ قهپه دَخ چ.= گرفتن، به چنگ گرفتن؛ گَنده فُال دېڤ اند یے-چیز-ېن دے وینت مو مے-قهپ، ~ ته وے-رد-ېن= آنها عادت گنده دارند، یک چیزی را که در دست من می بیند، به گرفتن او شروع میکنند.

**قهپَک**= کیسه گک، خلته گک، خریطه گک.

**قهرځ**= قرض.

**قهرځدار**= قرضدار.

**قهرځدارے**= قرضداری.

**قهرجِنېځ**= طعنه، به قهر آوردن ؛ قهرجِنېځ چ.= طعنه دادن؛ وے رد ته خېلَک ~ کِن اُم= من او را خوب به قهر می آورم.

**قهست-اَݑ(قهستَݑ): اس قهستَݑ**=تقریبن، کمی، اندکی؛ اس ~ مو-رد توڎ دهک= کمی توت برایم بده؛ یو کُد اس ~ خو ڎُم وېڎد= آن سگ اندکی دمش را میجنباند.

**قهت**= طمع کار، حریص؛ قهت آدم اُم نه ژیوج= آدم حریص را دوست ندارم.

**قهت وار**= طمع کارانه، حریصانه؛ وے گوښتے ~ خود= او گوشت حریصانه خورد.

**قهتے**= ۱- طمع کاری، حریصی؛ قهتے چ.= طمع کاری ک.، حریصی ک.؛ ۲- قهتی، گرسنگی.

**قهغداو**= قد قد کردن، قار قار کردن؛ چَښ قهغد، خورن قهغد=ماکیان قد قد میکند، کلاغ قار قار میکند.

**قېزه**= ایستاد، توقف؛ قېزه وِرېمتاو= ایستاد کردن؛ وَم نِوېنڅ-ته دهلیځ دِڤے یند ~ وِرېمبېن= عروس را در دروازه دهلیز ایستاد میکنند؛ قېزه چ.= ایستاد ک. درغرفه، خوراک ندادن(اسپ)؛ خو ڤارج اُم ~ چود= من اسپ خود را در غرفه ایستاده کردم(گشنه نگه داشتن)؛ قېزه س.= ایستاد شدن، ایستادن؛ ~ سۈد خو نیݑت=(او) ایستاد میشود و منتظر می نشیند؛ ~ مه سه-ت، چے بُن نِݑ= ایستاد نباش،و بجایت بنشین.

**قېتَرمه**= طرز بستن روسری در گردن( نوک های روسری از قفا طرف پشت)؛ دے خو ~ خَلاص کِن خو، دَم شال رِبے صَندوق تے= روسری یترا باز کن و شال را بالای صندوق بمان؛ قېتَرمه ڎئد= بستن روسری درگردن؛ وُز اُم خو تیت ~ ڎاد= من روسری خود را به گردن خود بستم؛ یه شالے ڎاد ~ خو، پَدېد نَږجهد= او(مث.) شال را در گردن خود بست و به آنطرف(مسیررفتن بطرف بالایی) رفت؛ عجب ~ یے ڎاڎج= (او-مث.)عجب مقبول بگردن خو روسری بسته کرده است.

**قېچے**= قیچی های کلان.

**قېش**= قاش، قاچ، برش( خربزه، تربز)؛ اس دے خو تَربُز مو-رد یے قېش لهک= از تربز خود یک قاش(برش) برای من بمان؛ قېش چ.= قاش ک.، قاچ ک.، برش ک. ( خربزه، تربز).

**قِدورَت**= کدورت، نفرت؛ قِدورَت انجیڤداو= کدورت داشتن؛ خېښ قَتے ~ انجیڤداو نه بافت= با خویش و قوم کدورت داشتن بی فایده است.

**قِزِق**=۱- جالب، خنده دار؛ ~ کار= کار جالب؛ یو نُر ~ سۈگے مو-رد لۈد= او امروز یک داستان جالب برای گفت؛ وے جِناو ~ چارِک اُم نو وینت= مانند او یک آدم جالب را امروز دیدم؛ ۲- سرگرم، مصروفیت؛ قِزِق س.= سرگرم بودن؛ چارِکېن ېن گُج تیز اند ~ سَت= مرد ها سرگرم بازی بزکشی بودند.

**قِزِقی**=۱- سرگرمی، بزله گویی، ساعت تیری؛ قِزِقی چ.= (شوخی)بزله گویی ک.، ساعت تیری ک.؛ یو ته ڤا تو قَتے ~ کِښت= او همرایت باز شوخی میکند؛ ۲- وقت، ایام؛ مٲش اند شِچ قِزِقی یے څاو= از ما حالا وقت درو است.

**قِلَولَو**= بب. قِلېولېو.

**قِلهنتَست: قِلهنتَست چ.**= انتقام گرفتن، بیرون آوردن خشم و غضب ؛ یو تو جۈن تے قِلهنتَست کِښت= او از تو انتقام میگیرد.

**قِلهپتاو، قَلهپتاو**=۱- پالیدن؛ درم. څۈند اُم قِلهپت دِدے، نه-ڤِرود اُم وَم څاږځ= (من) دروش را چقدر پالیدم، آنرا نیافتم؛ ۲- کوشش کردن، کار کردن؛ یَم چارِک یۈد ارد قِلهپت غَل-چیز ته پَلایست؟= این مرد هنوز هم در اینجا کار میکند، چه کارمیکند؟

**قِلېولېو، قِلَولَو**= مایع؛ یو اماچ قِلېولېو= آن اماچ مایع است؛ یِد تو آش قِلَولَو= آین آش تو مایع است.

**قِلین-قِلهڅ**= زود-زود؛ به عجله؛ قِلین-قِلهڅ ٲم خود خو، تاید ٲم=(ما) زود-زود( نان) خوردیم و رفتیم.

**قِلیچ**= کلوله ای از محصولات آرد در غذا؛ آش دَرون ک-و تاڤ بُق څه سۈد، وے ته ~ لۈڤېن= وقتیکه دانه آش کلوله میشود، آنرا" قِلیچ" میگویند؛ قِلیچ س.= کلوله شدن محصولات آرد در غذا؛ تو آش فُکَݑ قِلیچ سُڎج= دانه های آش تو تمامن کلوله شدند.

**قِلاچ، قَلاچ**= واحد اندازه گیری طول با دو دست که مساوی به دو یارد است( یک یارد مساوی به ۰،۹۱۴ متر است)، (دو یارد از نوک انگشتان یک دست تا نوک انگششتان دست دیگر)؛ قِلاچ ڎئد= اندازه کردن با دو دست.

**قِلاغ: قِلاغ انجیڤداو**= با کسی مزاح، شوخی کردن، به شوخی اذیت دادن، ریشخندی کردن، مزاحمت کردن؛ بهس کو ~ مو انجهڤېت= بس کنید اذیت کردن من؛ گهپ اس که فهم اُم، ~ مو اَنجېن= من از کجا داستان یاد دارم که با من شوخی دارید.

**قِلاغ-گیرے**= با کسی مزاح کردن، شوخی کردن، به شوخی اذیت دادن، ریشخندی کردن.

**قِلاغمېج**= شی برای شوخی و مزاح؛ مٲش ٲم تو-رد ~ نِست دِدے، دِروغ مٲش ارد لۈڤے= ما شی ای برای شوخی و مزاح تو نیستیم که تو برای دروغ میگویی.

**قِلُم سئخ**= تمسخر، طعنه؛ یِد تو ڤِرا مو-رد لَپ ~ لۈڤد= برادر تو مرا زیاد تمسخر میکند؛ قِلُم سئخ چ.= تمسخر ک.، طعنه زدن، بی ادبی کردن؛ یِد مو زِنَږ ته مو-رد لَپ قِلُم سئخ کِښت= این عروس من برایم زیاد بی ادبی میکند.

**قِلُپ**= چقوری، گودی، عمق، جای ضربت( مثال در ظروف قلع ای)؛ قِلُپ وېڎداو= گودی کردن، عمق کردن، چقور کردن؛ دَم کَچَک ~ مه وېڎ، ښوڤد ارې کِن ٲم= آن قوطی را چقور نکن، در آن شیر می اندازیم؛ قِلُپ ڎئد= چقورشدن، گودی شدن.

**قِلُڅے**= ۱-چقوری؛ تر دَم ښَڅ مابَین مه-سه، تَرَم ~ = در مابین آب نرو، آنجا چقوری است؛ ۲- حالت نا امید کننده؛ حلقه جادویی؛ زِبا ره یٲم ڎاد ار ~ خو، ښېمۈن ٲم سَت= پسان ما در یک حالت نا امید کننده ای گیر ماندیم و پشیمان شدیم. م. حوض، قُراب.

**قِمیر(مذ.)، قَمهر(مث.)**= با خال سفید در شکم( در مورد چهارپایان شاخدار)؛ مو مِږیج ڤُد قِمیر= قچ من با خال سفید در شکم بود؛ ښیج ڤېد- قِمیر، ژاو- قَمهر= اگر گاو(نر) با خال سفید در شکم باشد، میگویند"قِمیر" و اگر گاو(ماده) با خال سفید در شکم باشد، میگویند "قَمهر".

**قِمیر-جوږ(مذ.)، قَمهر-جهږ(مث.)**= با خال سفید در شکم( در مورد چهارپایان شاخدار).

**قِراو**= جای برای چهار پایان بدون حصار.

**قِرَپ**= محکم(بسته کردن)؛ دِڤے اَوَلۈن دِس ~ ڤُد ادے، څیپے نه-چو= دروازه در اول آنقدر محکم بسته میشد که حتی صدای جیر جیر نداشت؛ قِرَپ چ.= محکم بسته ک.؛ شِتا چوږج، دے دِڤے ~ کِن= هو سرد شده است، دروازه را محکم بسته کن.م. قَپ.

**قِرَپچے۱، قَرَپچے**= سَگَک وسیله‌ای است که برای به هم بستن دو بخش جدا از هم مورد استفاده قرار می‌گیرد. یک بخش سگک به یک سر و دسته دیگر به سر دیگر متصل می‌شود. استفاده از سگک قبل از اختراع زیپ بسیار متداول و ضروری بوده‌است. سگک‌ های مختلف با قاب‌هایی به شکل و اندازه‌های مختلف بنابر مورد استفاده و مد زمانه مورد استفاده قرار گرفته ‌اند. امروزه سگک‌ها هنوز به‌ طور وسیعی مورد استفاده قرار دارند و دامنه کاربرد آن‌ها از صرف محکم کردن کمربند فراتر رفته است.وپ.

**قِرَپچے۲**= بب. قَرَقچے.

**قِرݑتاو**= به مشکل نفس کشیدن، آه و ناله کشیدن، ناله کردن؛ هر-چیز-څه لَپ قِرݑے، وَزمِن ښا یِد تو ویز=چی رقمی به مشکل نفس میکشی، بار تو شاید سنگین باشد؛ اَ-ڎه، بهس قِرݑ، ښافڅ شِچ= ای بچه آه و ناله کشیدنت را بس کن، حالا خواب شو.

**قِرݑهن**= کسیکه به مشکل نفس میکشد.ید لَپ ~ غِڎه= این بچه بسیار مشکل نفس میکشد.

**قِرݑِپِک**= چاق، قوی؛ قِرݑِپِکَݑ غِڎه= بچه چاق است.

**قِرېش**= خشن، مضر؛ قَیتے قِرېش= مضر، بدخیم(ترشرو، بد مزاج ، بدخو)؛ وُز اُم تو جِناو قَیتے قِرېش نِست= من مثل تو بدخیم نیستم؛ به قِرېش ڎئد= از بین بردن، هدر دادن، اسراف کردن؛ دېڤ قالین ېن به قِرېش نه ڎهڎے!= آن قالین ها به هدر ندهی!. م. به-قَرشے.

**قِریپَک**= آروغ یا باد گلو گاز یا هوایی است که همراه با صدا از دهان خارج می‌شود. در آئینی این کار یکی از اقدامات مهم است. علت​: یکی از علت‌های بلع هوا عصبی شدن است. برخی به هنگام عصبی شدن هوا را بلع می‌کنند تا گلوی خشک شده خود را نرم کنند. برای رفع عصبانیت می‌توان از روش‌های دیگری مانند پیاده‌روی استفاده نمود. نوشابه گازدار نیز به علت داشتن هوای فشرده می‌تواند موجب آروغ زدن شود. هنگام جویدن آدامس(ساجق) نیز به خاطر تشکیل بزاق بیشتر و بلع بزاق هوا وارد معده می‌شود. نوشیدن مایعات با نی امکان خوردن هوا را زیاد می‌کند. بهتر است به جای نی از لیوان و فنجان استفاده نمود.غذاهای هوادار که بعد از پخت پف می‌کنند امکان آروغ زدن را زیاد می‌کنند.همچنین برخی افراد نسبت به برخی غذاها حساسیت دارند و با خوردن آن‌ها آروغ می‌زنند. برخی از شایع‌ترین این غذاها عبارتند از شیر، تخم‌مرغ، گندم، ذرت، سویا، بادام زمینی، مرکبات، کوکاکولا، تربچه و شکلات. می‌توانید غذاهایی که به آن‌ها حساسیت دارید را بیابید. در این صورت حتماً از حساسیت خود به این غذا مطمئن باشید تا یک منبع مفید را از غذاهای خود حذف نکنید. اسید معده در صورت زیاد بودن باعث زخم معده می‌شود و اگر کم باشد باعث کندی هضم غذا و آروغ زدن می‌شود. برای این کار می‌توان اسید معده را آزمایش نمود. با انجام آزمایش هایدلبرگ می‌توان اسید معده را اندازه‌گیری کرد. در صورت کمبود اسید معده می‌توان با تجویز پزشک از قرص اسید کلریدریک با تجویز پزشک استفاده نمود. وپ. ؛ قِریپَک ڎئد= آروغ‌ زدن؛ هر چهی بعدے قِریپَک ڎئد څه خیرت، خُراک وے رد حرۈم= هر کسیکه بعد از آروغ زدن بخورد، خوراک برایش حرام است. م. بِرۈقَک.

**قِرمِز**= رنگ( برای نخ)؛ سهڤځ ~= رنگ سبز؛ یے قوطے قِرمِز-اَت مو-رد نه ڤود=(تو) یک قوطی رنگ برای من نیاوردی.

**قِراب، قُراب**=۱- بریدگی در آستین پیراهن قدیمی زنانه در جائیکه دست خود میگذارند؛ ~ زوږ خُب دراز لهکېن خو، دَڎ وے کۈږځ کِنېن= "قِراب"(این) وقتیکه آستین دراز می مانند و او را سوراخ( می برند) میکنند؛ ۲- گلدوزی روی سر آستین پیراهن زنانه؛ قِراب-ېن کَخایېن زوږ ارد وېڎد= زنها گلدوزی را روی سر آستین پیراهن می انداختند.

**قِرُمب**= توده سنگ؛ جای سنگی؛ وے چید دَرون خالے ~= در داخل خانه توده سنگ است؛ ک-اِد زِمڅ قِرُمبَݑ= این زمین پر از توده سنگ است؛ چوښت اُم مال پِس قِرُمبَݑ رِڅوست= دیدم مال از طریق توده سنگ گریخت.

**قِرُمب زار، قُرُمب زار**= توده سنگ؛ جای سنگی، سنگ زیاد.

**قِرُق، قُرُق**= ممنوع، منع(استفاده)، تحت استفاده نیست، در معرض استفاده نیست؛ قِرُق چ.= منع استفاده کردن؛ ک-اِد یے توڎ ~ چوږجِن، خُبَث اگه رَزد، ڎۈڤېن-ته، اگه نَی نه-بِږېن ېن دَم= این (درخت) توت در معرض منع استفاده است، اگر(توت)خودش ریخت، میچینند، اگر نی، آنرا نمی جنبانند.

**قِرُق بۈن، قُرُق بۈن، قِرُق مال، قُرُق مال**= دوره زن(گزمه)، نگهبان، ناظر( از کشت و زراعت)؛ دهڎ مَږېن ار کَښت څه ڎِیېن، قِرُق بۈن مېڤ انجیڤد= اگر این گوسفندان در کشت داخل شوند، نگهبان آنها را توقیف میکند.

**قِرو**= تفو، شرم؛ تو پیڅ غَژد ~= تفو، روی تو چتل است؛ ~ دِس ته نه لۈڤېن= شرم است، این قسم گپ نمیزنند.

**قِروتَک**=گلو، سیب آدم: جوزک (به انگلیسی: Adam's apple) یا سیب آدم یک غضروف سپری (غضروف تیروئید) و مانند کتاب نیمه‌بازی است که به طرف عقب باز شده باشد. زاویه بین دو ورقهٔ سازنده در جلو برجسته شده و جوزک را می‌سازد. به کنار فوقانی این غضروف، پرده سپری‌لامی (تیروهایوئید) و به کنار تحتانی آن، پرده انگشتری‌سپری (کریکوتیروئید) می‌چسبد. غضروف سپری در انسان در هر دو نمای قدامی و خلفی مشاهده می‌شود. ماهیچه‌های سپری‌لامی و جناغی‌سپری (استرنوتیروئید) نیز به این غضروف متصل می‌شوند. مردان اغلب سیبک گلوی بزرگتری نسبت به زنان دارند و به همین علت صدای بم‌تر نسبت به زنان دارند. علت نامگذاری​:دو نظریه درباره اصطلاح «سیب آدم» وجود دارد. در فرهنگ اصلاحات و افسانه‌های برور و فرهنگ لغت وبستر نسخه ۱۹۱۳ به یک باور قدیمی اشاره شده که طبق آن قطعه‌ای از میوه ممنوع در گلوی آدم، اولین انسان بر اساس ادیان ابراهیمی، جای گرفته‌است، هر چند که در کتب آسمانی یهودیان و مسیحیان و مسلمانان چنین موضوعی ذکر نشده‌است و حتی نوع میوه‌ای را که آدم خورده مشخص نکرده‌اند. نظریه دوم را الکساندر گوده، مترجم و زبان‌شناس آلمانی مطرح می‌کند. بر اساس ادعای وی عبارت «سیب آدم» از ابتدا اشتباه ترجمه شده‌است. به اعتقاد وی منشأ عبارت «سیب آدم» عبارت عبری «tappuach ha adam» می‌باشد که ترجمه صحیح آن «تورم مرد» است.وپ. ؛ قهرځ مو تے څه سۈد، مو ~ اند اَنجهڤېن= اگر بالایم قرض باشد، از گلویم میگیرند.

**قِسِر**= بی بار، عقیم، نازا؛ ~ ژاو= گاو نا زا؛ مو مَږ اسید ~ رېد= گوسفند من امسال نا زا ماند. م. سِتِر، سِتِرون، فهرد. (نازایی، عقیم بودن و سَتَرْوَنی (انگلیسی: Sterility‎) ناتوانی فیزیولوژیک برای تولید مثل جنسی در موجود زنده و برای موجوداتی است که از طریق تولید مثل متولد شده‌اند. نازایی علل مختلف و گسترده‌ای دارد. ممکن است در اثر وراثت به‌وجود آید مانند قاطر و ممکن است در اثر شرایط محیطی مانند جراحت فیزیکی، بیماری یا قرار گرفتن در معرض پرتو ایجاد شود. وپ).

**قِسم**= ۱- قسمت، بخش؛ یَم مٲش قِشلاق بجوو نۈم، یَم ارهی ~ ارد تقسیم سۈد= نام قشلاق ما بجو است، آن به سه قسمت تقسیم میشود؛ ۲- رقم( نوع)، تیره؛ تو-ت چِدۈم قِسم مون ژیوج؟ = تو کدام رقم( نوع) سیب خوش داری؟.

**قِصه لۈڤیج، قِصصه لۈڤیج**= راوی، روایت کننده، حکایت کننده.

**قِصه، قِصصه**= قصه، داستان، حکایت؛ دَم قِصصه-ت اس چے ښُڎج؟= این قصه را از کی شنیدی؟

**قِسور**۱= انتقام، قصاص؛ ~ زئښتاو= انتقام گرفتن؛ اه-ڎه، یو تو نِمۈ چود ات، تا-ت خو ~ اس وے نه-زاښت= ای بچه او تو را دشنام داد و تو از او انتقام نگرفتی.

**قِسور**۲= مرض داخلی؛ درد، نقص؛ سِځ-ېن مو ڎاد ات مو ~ زِدُښت= مرا سوزن (پیچکاری) زدند و درد من گم شد؛ کَسَل مو څه انجیڤد، دارئ-م خود- ات، مو ~ سَبُک سُت= وقتیکه کسل شدم، دارو(دوا) خوردم و درد من سبک شد.

**قِسور دار**= مریض، کسیکه آسیب یا درد داخلی دارد؛ یِد ~ ات، دے نَی جِوۈن ږِنِک یِد= این مریض است، اگر نی او زن جوان است.

**قِسورِن**= مریض، کسیکه از درد داخلی زجر میبرد.

**قِتاو، قِتتاو**= غر زدن( خندیدن) پنهانی؛ چیز دۈند قِتېت؟ خو غئڤ بِڎېمب ېت= چرا اینقدر خنده میکنید؟ دهن تانرا بسته کنید.

**قِطه**= قطعه، بخش.

**قِتَست، قِتتَست**= غیر منتظره غر زدن( خندیدن) ؛ قِتَست ڎئد، قِتتَست ڎئد= غیر منتظره غر زدن( خندیدن)؛ یو غِڎه قِتتَستے ڎاد خو، زِبُد= آن بچه دفعتن خنده کرد و گریخت؛ قِتَست سۈد، قِتتَست سۈد= خنده دار؛ تا نَزیر لۈڤېن ات، دے- ند-ته قِتتَست سۈد= همینکه بزله میگویند، و برایش خنده دار است.

**قِخ**= بب. کِخ.

**قِستاو(قِڅتاو ؟)**= جیغ و فریاد کشیدن، جیک جیک کردن، جیک زدن؛ تو لۈڤ دے-رد-ات، یِد ڤا قِڅت خو قَلَم قتے= تو برایش بگویی، و او باقلم خود جیک جیک میکند.

**قِشلاق**= قشلاق.

**قِشقېرون**= یکجا، باهم، همراه؛ هر چیزِک ٲم خود ات، یَمِک مٲش قَتے ~= هر چیزیکه ما میخوردیم، این همراه ما بود؛ قِشقېرون لۈڤداو، قِشقېرون ڎئد= خوش گذراندن، شادی کردن؛ وهڎ غهڅېن غَل ار جِنگهل قِشقېرون لۈڤېن= دختران هنوز در جنگل خوشگذرانی میکنند.

**قِشقار**= گوسفند شاخدار؛ قشقار، آهوهای مارکوپولو درمناطق پامیر. م. خاښِک.

**قِغِر**= مات و مبهوت، سکوت در جای خود، بدون حرکت؛ یو ڤارج پے دِرَخت اند ~ غَل= آن اسپ هنوز بدون حرکت در زیر درخت( بسته)است؛ قِغِر چ.= وادار به ایستاد کردن، منتظر ماندن؛ جزا دادن، سرزنش کردن؛ تر څاو نه سُت خو، قِغِر اُم وے چود=(او) درو نرفت و (من) او را سرزنش کردم؛ ما-ت تو شِچ ک-ۈندے قِغِر کِن ٲم= من و تو حالا در اینجا منتظر بمانیم.

**قیو**= ۱- صدا، درخواست؛ قیو چ.= صدا ک.؛ دڎے یه قیو چو، فُکَݑېن ښُد= بعدن او صدا کرد، همه شنیدند؛ ۲- آماده کمک کردن، پاسخگو، مراقبت؛ ک-اِد تَمه خالَک تمه خېز نیݑت، یِد تَمه قیو ار جواب= مامای تان در نزد شما بماند، او از شما مراقبت(پاسخگوی صدای شما است) میکند.

**قیوداو**= ۱- صدا کردن؛ تو داد تو چیز اردے قیود؟= چرا پدرت تو را صدا کرد؟؛ ۲- فریاد زدن؛ یِم ږِنِک شِچ ژازد ات قیود دِدے:" ای انجېت دے"= این زن میدود و فریاد میزند:" ای او را بگیرید"؛ ۳- بنام( چیزی یا کسی)صدا کردن؛ دی رِښۈن اند یے چارِک څه ڤُد وورجَک-ېن وے قیوت= در دی روشان یکنفر بود او را بنام گرگک"وورجَک" صدا میکردند.

**قیویج**= صدا کننده، دعوت کننده.

**قیویجَک**= ۱- کسیکه زنگ میزند، دعوت گر، قاصد؛ وُز اُم ~ نِست دِدے، سٲم ڎیس پیڎ وے قیو اُم= من قاصد نیستم که ده بار بروم او را صدا کنم؛ ۲- روح شیطانی، شیطنت( در ظاهر کسی را بنام صدا میکند).

**قیژداو**= ۱- خس خس کردن؛ شِتا ښَڅ اُم بِراښت خو، مو نای شِچ قیژد= من آب سرد نوشیدم، حالا گلو من خس خس میکند؛ ۲- گریه کردن، ناله کردن؛ تو تے یے، تو پُڅ یېد اندے قیژد= تو که میروی، پسرت در اینجا گریه میکند.

**قیژَک: قیژَک تیژداو**= گریه کردن، ناله کردن؛ پشیمان شدن ؛ وُز اُم اده خود ات، تو ~ تهژ= من خوردم، و تو(حالا) پشیمان استی.

**قیزَک۱، قیژَک** = دراز، کشیده( اغلب در مورد گردن)؛ وَم مهک قیژَک= گردن او( مث.) دراز است؛ تو مهک قیزَک= گردن تو کشیده است. م. دراز.

**قیزَک**۲= نام پرنده؛ ~ یے پَرنده ښوځ خارَک جِناو= " قیزَک "- پرنده ائیست شباهت به دِلیجه (نام علمی: Kestrel) " ښوځ خارَک " دارد.

**قیز-مهک**=، قیژ-مهک= گردن دراز، با گردن دراز.

**قیل**۱= موی اسپ( از یال یا دم)؛ ڤارج ڎُم-ته مِس ~ لۈڤېن= موی دم اسپ را هم " قیل" میگویند؛ اس ڤارج-تے-یے تهک اَڤېن ~ زاښت=(او) از دم اسپ یک موی"قیل" بخاطر تله میگرفت.

**قیل**۲= یک جرعه( یک قرت)؛ یے ~= یک جرعه(یک قرت)؛ یے ~ پهی تو-رد بهس= یک جرعه(یک قرت) ماست برایت بس است؛ قیل چ.، قیل تیژداو= نوشیدن، قرت کردن(چیز مایع)؛ چِب تو-رد چیز به-کار، دے-تئݑ دَم خُښپه ~ کِن خو، لهک= چمچه را چه میکنی، همینطور آن ماست را قرت کن؛ تا وُز اُم یَت، یو وے پهیے قیل تیژد= تا که من آمدم، او ماست قرت کرد. م. قُرت.

**قیمب**۱= سنگ؛ دَم ~ مو-رد دهک= آن سنگ را برای من بده؛ قیمب ڎئد= سنگ زدن، سنگ انداختن؛ تو نه-ڎهم ~=(من) سر تو سنگ نمی اندازم؛ اِک-ه ږِنِک قیمبے وے کُد ڎاد خو، یو رِڅوست= همان زن آن سگ را با سنگ زد و آن گریخت؛ قیمب ار قۈل چ.= گم کردن، از بین بردن، ویران کردن؛ تو-ت وَم خو موترَک قیمب ار قۈل چود= تو موترک( بازیچه) گم کردی؛ قیمب ار قۈل س.= گم شدن؛ مثل اینکه چیزی درآب غرق شود؛ وے ښیج اُم تر جِنگهل دیت خو، یو قیمب ار قۈل سُت= من آن گاو در جنگل رها کردم و آن در آب غرق شد.م. ژیر، بورج، تهخ، کوه.

**قیمب۲: قیمب ڎئد**=فرو دادن، برداشتن( با ظرف، قاشق کلان یا چمچه)؛ دَم چَلَک ار ښَڅ ~ ڎهڎ، اگه نَی یِد ته لَپ نه سۈد= این سطل را در آب فرو بده، اگر نی آن پر نمیشود؛ قیمب خیداو= فرو بردن( در مایع)؛ یېد اند ته یَم چَلَک قیمب نه خیرت= در اینجا این سطل در آب فرو برده نمیشود.

**قیمبه دَخ**= سنگ انداختن، زدن با سنگ؛ قیمبَمبار چ.= سنگ باران ک.، با سنگ زدن.

**قیمبه-ڎهڎیج**= سنگ انداز.

**قیمبه-ڎئد**= سنگ انداختن؛ یو ته ~ نه ڤهرڎېد= او سنگ انداختن را یاد ندارد.

**قیم-فَغ، قیمب-فَغ**= سنگ انداختن، پرتاب کردن؛ قیم-فَغ چ.، قیمب-فَغ چ.= سنگ پرتاب کردن؛ مو یے قیم-فَغ چود=(او) بالای من سنگ پرتاب کرد. م. ژیر- فَغ.

**قین**۱= ۱- مشکل، دشوار، زحمت؛ څۈند ~ کار څه فِد، یو-ته ڤهرڎېد= هر کار مشکلی که باشد، او میتوانید؛ نه، آسۈن یَم اَنڅیڤداو، دِس قین یَم نِست= میگوید، دوختن آسان است اینقدرمشکل نیست؛ ۲- غمگین، دلگیر(دل تنگ)؛ نُر مو آښنا توید، دے جهت اُم قینَݑ= امروز آشنای من رفت، به همین خاطر(من) غمگین استم؛ قین چ.= مشکل ایجاد ک.، زحمت دادن، نا راحت شدن، عذاب دادن، بیزار کردن؛ وُز ته قین یے یار نه کِن اُم= من برای کسی مشکل ایجاد نمی کنم؛ تر دِس هج آدمېن خېز دے یاس ادے، قین دے مه کِنېن= نزد کسانی او را ببر که او را عذاب ندهند؛ دِس قین مو مهک= مرا بیزار نکن؛ قین خو چ.= خود را زحمت دادن؛ اه-را قین خو مهک، وُز اُم نو چای بِراښت= بشنو، خود را به زحمت نساز، من نو چای نوشیدم؛ تو خو چیز قینے؟= چرا خود را عذاب میدهی؟؛ قین س.= مشکل دیدن، عذاب دیدن؛ وُز اُم مے لِښکَر قَتے قینے زار سِڅ= من با این لشکر(اوباشان) در عذاب استم؛ دلگیر شدن(دل تنگ شدن)؛ هر وخت قین سٲم، تئز اُم خو ار خَرَغ= هر وقت که دلتنگ شدم، خاروغ میروم؛ ښِبۈنیج قین سۈد خو، وَرڎۈد هر-چیزَݑ= چوپان دلتنگ میشود و با خود گپ میزند. م. الۈمات، اَقله.

**قینے**= ۱- مشکلی، دشواری؛ ۲- غمگینی، دلگیری(دل تنگی). م. عذاب.

**قیناڤ**= شور؛ یَم ښَرڤا ~، مَگَم یے-لهڤ-گه ښَڅ اُم ارۈ= این شوربا شور است، مگم کمی آب در اینجا بیاندازم؛ قیناڤ چ.= شور ک.

**قیناڤے**= شور؛ مقدار بی حد نمک در طعام؛ یه بِرِنج اس ~ پے غئڤ ڎئداو نه بافت= در برنج مقدار بی حد نمک است که به دهن انداخته نمیشود.

**قین-قَپ**= ساکت، خاموش؛ سَلۈم اُم چود، یو قین-قَپ، زِبا-ره-م وِزېنت دِدے یو چون=(من) سلام کردم، او ساکت است، بعدن فهمیدم که او کَر است؛ قین-قَپ چ.= خاموش ک.، ساکت ماند؛ وُز اُم گهپ تا ڎاد ات، یو قین-قَپ چود= من که گپ زدم، او خاموش کرد؛ یو قین-قَپ چود خو، نوست= او خاموش کرد و نشست؛ قین-قَپ س.= ساکت ش.، خاموش ش.

**قیچ**= ۱- معده، شکم؛ قیچ پِرڤار چ.، قیچ فَرڎاخچ چ = شکم پاک ک.؛ ۲- وسط( از ظروف، بوجی و غیره)؛ (تا) قیچ-ېڅ= تا وسط؛ ار دَم بوجین قیچ-ېڅ کَښت ڤُد= در بوجی تا وسط آن گندم بود؛ ار دَم چَلَک تا قیچ-ېڅ ښَڅ کِن خو، لهک= این سطل را تا وسط آن آب پر کن و بگذار؛ قیچ قَتے= شکم دار( در مورد گاو)؛ حامله دار( زن)؛ قیچ-تیر نِښپیداو= میده کردن، فشار آوردن، فشردن؛ څه لۈد:" قیچ-تیر نِښپهر اُم، خَفه مه-سه، وے-ند وے نزیر ک-اِد"= که گفت:" تو را میده میکنم، خفه نشو، مزاح او همینطور است"؛ نهن قیچ قَبول!= بگذار مادر آمرزش و نیک بختی داشته باشد!( قربان شکم مادر!)؛ نیایش و تحسین بر مادر!؛ تو-ت خِښ قابِل پُڅ خو داد ات نهن اند، تو نهن قیچ قَبول!= تو یک بچه شایسته پدر و مادرت استی، نیایش و تحسین بر مادرت( قربان شکم مادرت!). م. ݑاد، زارڎ، دِل، جِگهر، هزارجید، دۈر.

**قیچَک**=۱- شکم خورد( شکمک)؛ ۲- شکم کلان؛ ک-اَم محد سَیید مو-ند ~، سېر نه سۈد= این محمد سید من شکم کلان است، سیر نمیشود.

**قیچ- دهرڎ**= شکم درد.

**قیچِن**= ۱- شکم کلان، شکمو؛ ~ ڤارج ته بشهند نه ژازد= اسپ شکم کلان خوب نمی دود؛ ۲- وسیع در قسمت وسط ؛ دېڤ اند یے ~ کُزه، یے پُت کَښت یېست= آنها یک کوزه وسیع در وسط دارند، در آن یک پود( یک پود"واحد اندازه گیری وزن در روسیه" مساوی به ۱۶،۳ کگ. است) گندم جابجا میشود.

**قیچ پِرڤار**= صِفاق یا شکم‌شامه در کالبدشناسی، غشاء نازکی است که دیواره‌های حفرهٔ شکم (کاواک) و بخش بزرگی از احشاء (اندرونه) را می‌پوشاند و از بخش‌های مهم حفاظت می‌کند. می‌توان صفاق را به‌صورت بادکنکی در نظر گرفت که اعضای مختلف، از خارج به طرف داخل این بادکنک، فشرده شده‌اند. نام‌های دیگر صفاق عبارتند از پریتونئوم (Peritoneum)، آب‌شامهٔ شکم و پاشام شکم و کاواک‌پوش. صفاق یک غشاء خونابی (سروزی) است که سطح داخلی حفرهٔ صفاقی (شکمی) و حفرات لگنی را می‌پوشاند (صفاق جداری)، یا احشاء را دربر می‌گیرد (صفاق احشائی=اندرونه‌پوش). لایه سروزی یا نیام Tunica پرده‌ای است که جدار خارجی حفره‌های بدن را می‌پوشاند و روی سطوح اعضای داخلی برمی‌گرداند. این پرده ماده‌ای آبکی ترشح می‌کند.صفاق وسیع‌ترین غشای سروزی بدن است. پردهٔ صفاق از دو ورق تشکیل شده‌است: یکی ورق کناری جداری یا صفاق جانبی که سطح درونی دیوارهٔ شکم و لگن را می‌پوشاند. دیگری ورق اندرونه‌ای یا صفاق احشایی که احشاء، درون شکم و لگن را مفروش می‌سازد. وپ.

**قیچ-تے، قیچ-تیر**= در سطع، در؛ وے قاغَذ دېوال قیچ-تے نِڎېمب= آن کاغذ را در دیوال بچسپان؛ یه نَخچیر یووو وے بَر قیچ-تے= آن آهو در شیب تپه است.

**قیچ-تِدُښچ، قیچ-تِدُښچَک**= چربی، چربی از شکم( از شکم حیوان ذبع شده).

قیچۈنج، قیچ نۈنج= ۱- تولد شده؛ ک-اَم مِس یِمه مو نهن قیچۈنج= این هم از مادرم تولد شده؛ ۲- اولاد، اولاد های خودی؛ وهڎېن یووو مو قیچۈنج= آنها اولاد های خود من استند؛ خو قیچۈنج اُم چود غُله-ت شِچ اده دېڤ دے خو پُڅ زِریاتېن تَردۈش اُم= من اولاد های خود را کلان کردم، و حالا از اولاد های بچه ام پرستاری میکنم.

**قیج-فِرُڎج، قیج-فِرُڎجَک**= اولاد آخری مادر، خورد ترین اولاد؛ حلوا دېڤ اند ~ یَست خو، دَڎ نازِیۈن فُک خېز-اند= حلوا از آنها آخرین اولاد است، به همین خاطر همه او را ناز میدهند.

**قابِل**= قابل، با استعداد، هوشیار، توانا.

**قابِلے**= هوشیاری، توانایی.

**قاز**= ح. قاز.

**قاضے**۱= ۱- قاضی، وکیل؛ قاضے س.= قاضی شدن؛ اسم خاص(مذ.)؛ قاضے، قاضے بیک.

**قاضے**۲= نام مهره بزرگ تسبی.

**قایده**= ۱- قایده؛ ۲- رسم، آیین.

**قایل، قاییل**= ۱- مناسب، سازگار؛۲- در اعتدال، درست، برابر؛ یے پاڎ قاییل ، یے پاڎ تهنگے مو-رد کِښت= در یک پای برابر است، در پای دیگر برایم تنگی میکند( بوت)؛ نَمَک ار مَم ښَرڤا قاییل= نمک در شوربا برابر است؛ یَم تو پۈستین مو-رد قاییل= پوستین تو برایم برابر است؛ وے قایل-تے(قاییل-تے)= به تناسب او؛ قاییل اَنجیڤداو=اندازه گرفتن، امتحان کردن( پوشیدن کفش یا لباس برای امتحان کردن)؛ دے کهفښ دَم پاڎ تیر قاییل انجه= این کفش(چوبی) را به تناسب پایش اندازه بگیر؛ قایل چ.، قاییل چ.= اندازه گرفتن؛ قایل یتاو، قاییل یتاو= برابر بودن در اندازه، برابر بودن؛ دوسِک گه څه ښِچَندے قاییل ته یاڎد= کمی دیگر ببری، برابر می آید.

**قال**۱= توده ای از چهار دانه چهار مغز(در بازی طفلانه به فاصله ۵-۱۰ متر آنها را میزنند).

**قال۲: قین-ات قال**= قیل وقال، گفت و شنید؛ تمه قین-ات قال اچَݑ کُل نه سۈد= قیل وقال تان هیچ خلاص نمیشود؛ قین-ات قال چ.= قیل وقال ک.

**قاتِل**= اصرارکردن، پافشاری کردن؛ وُز اُم خو گهپ تیر ~= من به گپ خود پافشاری میکنم؛ یو مِس مو تے ~، پے دِگه نه-لۈڤد= او هم بالای من اصرار میکند و دیگران را سرزنش نمی کند؛ قاتِل س.= فشار آوردن، نیروی(زور) خود نشان دادن؛ مو تے ~ مه سه، مو-ند اس تو ښاج نِست= زورت را بمن نشان نده، من از تو نمیترسم.

**قافِیه**= قافیه.

**قاش**=۱- قاش زین، قاچ جلو زین؛ اه خال، دے ڤارج قاش ارد انجه= ای ماما، از قاش زین بگیر؛ مو بِڎهن قاش ڤِرُښت= قاش زین من شکست؛ ۲-حلزونی(مارپیچ) رباب؛ مهڎېن رَباب قاش= این ها حلزونی رباب استند.

**قاشِق**: قاشِق لۈڤداو= بند برگردان، تَهلیل؛ به بیت‌هایی که در پایان هر بند از یک شعر یا سروده تکرار می‌شود بند برگردان یا تَهلیل می‌گویند. وپ.؛ مٲش ساز لۈڤ ٲم ات تمه مٲش قاشِق لۈڤېت= ما میخوانیم و شما بند برگردان کنید؛ قاشِق ته بَلَند لۈڤ ٲم= بند برگردان را(ما) بلند می خوانیم.

**قاشِق- لۈڤد**= خواندن بند برگردان، تَهلیل؛ قاشِق- لۈڤد-ته وُز مِس ڤهرڎیم= من هم خواندن بند برگردان را میتوانم.

**قاشِق- لۈڤیج**= کسیکه بند برگردان یا تَهلیل میخواند.

**قاشقَرے**= کاشغری، باشنده شهر کاشغر(شهر کاشغَر (به اویغوری: قه‌شقه‌ر، به چینی: 喀什، به پین‌یین: Kāshí) یک شهر واحه‌ای است و مرکز شهرستان کاشغر، یکی از شهرستان‌های ناحیه خودمختار سین‌کیانگ در شمال غرب جمهوری خلق چین است. کاشغر از شهرهای کهن چین به‌شمار می‌رود و به مروارید جاده ابریشم نیز ملقب گشته‌است. پهناوری این شهر ۲۹۴٬۲۱ کیلومتر مربع است. بر پایه آمار سال ۱۳۸۲، جمعیت این شهر برابر با ۳۵۱٬۸۷۴ تن بوده‌است. زبان مردمان کاشغر، زبان اویغوری و پامیری می‌باشد. وپ)؛ مو-ند یے قاشقَرے بِڎهن ڤَد= من یک زین کاشغری داشتم.

**قاق**= ۱- قاق، خشک؛ ۲- سخت، کهنه؛ چای غَل نِست-ات، قاقَݑ گَرڎه یَست، ڤهم تو-رد-آ؟- قُلُغ، وُز اُم نَو خود= چای هنوز نیست، نان کهنه است، برایت بیاورم؟-تشکر، من همین حالا خوردم؛ قاق چ.= قاق ک.، خشک ک.؛ قاق س.= قاق ش.، خشک ش.

**قاقَرے**= ۱- بسیار قاق، بسیار خشک، سخت؛ مو-رد دِس ~ پۈست بکار نِست= من اینقسم پوست سخت کار ندارم؛ ۲- بسیار لاغر؛ اسیدَت تو ~ گهښچ= امسال بسیار لاغر شدی.

**قاق دۈن**= جای خشک با علف کم، دشت خشک؛ یَم ارد واښ نِست، ~ یَم اند = در آنجا علف نیست، آنجا دشت خشک است؛ یِد مو ڤارج غَل دے ~ اند ، تر جِنگهل دے یاس= اسپ من در جای خشک است، آنرا به جنگل ببر.

**قاقینه**= لاغر؛ یِد ~ ڤَد= او(مث.) لاغر بود؛ ڎو ~ جِوۈن-ېن پے تیر سَت= دو جوان لاغر به طرف بالا رفتند.

**قاق-لینگ**= ساق پا؛ ساق بخشی از اندام تحتانی است که بین زانو و مچ پا قرار گرفته‌است. دو استخوان نازک‌نی و درشت نی در ساق پا قرار دارند. عصب‌ ها، رگ ‌ها و ماهیچه‌ های متعددی در ساق پا وجود دارند. ستون مرکزی ساق از دو استخوان به نام‌های درشت‌نی (تیبیا) و نازک‌نی (فیبولا) تشکیل شده‌است. درشت‌نی همان‌طور که از نامش پیدا است استخوان بزرگتر ساق است و قسمت اعظم نیروهایی که به ساق وارد می‌شوند را تحمل می‌کند. نازک‌نی در کنار درشت‌نی قرار گرفته و هم در بالا یعنی نزدیک زانو و هم در پایین یعنی بالای مچ پا با استخوان درشت‌نی مفصل می‌شود. وپ.؛ پے قاق-لینگ-ېڅ ار زِمهڎ ښَف سُت= تا ساق پا در زمین غرق شد؛ پَدَم قاق لینگ ژِنِج ڎاڎج= آنجا تا ساق پا برف بارید.

**قُبه** **دار**= نگین دار، با سنگ قیمت بها(در مورد انگشتر)؛ ک-ه مو ~ چِله بېد= آن انگشتر نگین دار من گم شد.

**قُبه**= نگین، سنگ قیمت بها(انگشتر)؛ چِله ~= نگین انگشتر.

**قُباب**= بب. قَباب.

**قُوَت**= ۱- قوت؛ اس خو ~ اُم اَچَݑ نه-رېد= از قوت خود هیچوقت محروم نبودم؛ ۲- کمک؛ اس قُوَتے تمه خو ڤِرادهر اُم موتر خو-رد زاښت= به کمک شما برادرانم(من) برای خود موتر خریدم؛ قُوَت انجیڤداو= قوت گرفتن؛ دِل ~ سُت(سۈد)= دل خوش میشود؛ فُکَݑ اند وېڤ دِل ~ سُت= دل تمام شان خوش شد؛ قُوَتے کار!= قوت کار!( سلام برای گارگر یا دهقان).

**قُده بُڅ(مذ.)، قُده بِڅ(مث.)**= بچه یا دختر والدین زن و شوهر؛ اې قُده بُڅ، تو-ت خَښ یَݑچ= ای خسربره جان ، خوب شد که آمدی.

**قُده( ج. قُده یېن، قُده گۈن، قُدگۈن، قُد یۈن)**= والدین زن و شوهر( قرابت بین والدین زن و شوهر را" قُده " میگویند).

**قُدرت**=۱- قدرت؛ ۲- اسم خاص(مذ.)؛ قُدرت، قُدرت بېک، قُدرتِ الله.

**قُدُق**= چاه؛ یو کُزه ڎاد ار ~= کوزه در چاه افتاد.

**قُژداو**= در آوردن صدا با بلعیدن، قل قل کردن؛ یو ښَڅ څه بِرئزد، وے نای قُژد= او وقتیکه آب مینوشد، گلوی او قل قل میکند؛ دے ند کئخَک څه ڤُد، دے نای قُژد= او وقتیکه سرفه داشت، گلوی او قل قل میکرد. م. قُرتاو.

**قُژ-قُژ، قُژه-قُژ**= ۱- قل قل( مایعات)، خس خس سینه؛ یو قُژه-قُژ بِرئزد= او قل قل مینوشد؛ ۲- تیز، زود؛ دے ښوڤد قُژ-قُژ بِرئز خو، دَم چینے زِنے= آن شیر را زود بنوش و پیاله را بشوی؛ قُژ-قُژ چ.، قُژه-قُژ چ.= قل قل کردن( مایعات)، خس خس سینه داشتن.

**قُلتاو**=۱-قل قل کردن، غر زدن؛ یو ڤارج څه ژازد، وے دَرمۈن ېن قُل ېن= آن اسپ وقتیکه میدود، روده های او قل قل میکنند؛۲- تهیه مسکه از ماست؛ مے پَی قُل ٲم خو، مَسکه خو-رد زئز= از ماست مسکه تهیه میکنیم و(بعدن) برای خود بگیر.

**قُلَنگ**= یکی از سرده های خروس( ماکیان).

**قُلَنگے**= سرده" قُلَنگے"، کلان( خروس و ماکیان).

**قُلُغ، قُللُغ**= تشکر؛ ~ لۈڤداو= تشکر گفتن.

**قُلپاق، قَلپاق**= کلاه گرجستانی.

**قُلاڤ**= بسیارمایع، تقریبن تنها آب؛ یم تو ښُڅ ~= شوبای تو تمامن آب است؛ یم تو خُښپه لپ ~= اتاله توغلیط نیست؛ قُلاڤ چ.= بسیارمایع ک.

**قُلُغ-باد**= تشکری، اظهارامتنان؛ قُلُغ-باد چ.= تشکر ک.، اظهار امتنان ک.

**قُلف**= قفل.

**قُلفَک**= بغلک(خیاطی: مرغک یا آگوده).

**قُلغُنه: قُلغُنه تو-رد**= گنگ شوی، لال شوی( برای طفل دمدمی مزاق گفته میشود)؛ بچه لَپ نۈد خو، لۈڤېن ~ تو-رد= وقتیکه طفل بسیار گریان میکند، برای او میگویند"گنگ شوی!".

**قُمتاو، قُمبتاو**= بق بقو(صدای کبوتر).

**قُمبهن: قُمبهن چِبۈد**= سرده کبوتر ایکه از دیگر کبوتر ها با صدای بق بقو فرق دارد؛ قُمبهن چِبۈد نهله زېد خو، وېڤ خیرت خو، دَڎ دَرو قُمت کِښت= میگویند که کبوتر ایکه بق بقو میکند، تخم های خود را میخورد و باز بق بقو میکند.

**قُمباق، قَمباق**= نا هموار، چقوری، نقص؛ مردم اند ~ وِنېن، مو چید دېڤ ارد بَشهندے کِښت= از خانه مردم نقص(در دیوار) می بینند، و خانه من برای شان خوب معلوم میشود؛ دے شِرُم قُمباقېن مَگَم اته پُر کِن ٲم=(ما) باید چقوری های خرمنگاه را پر کنیم.

**قُمبُچ**= غلیظ؛ ~ مَرۈب-ېن مو-رد ڤود= برای من قیماق غلیظ آوردند.م. قِمبیښڅ، سِتِد.

**قُم-قُم، قُمب-قُمب**= صدای قُم-قُم کبوتر.

**قُمایے**= حرامزاده، غیر مشروع، نا روا، غیر قانونی، صیغه( این کلمه کار برد کم دارد)؛ قَدیم اند خُشروی ږِنِک څه ڤَد،چودېن وَم خو-رد ~= در قدیم اگر زن مقبول میبود، آنرا برای خود صیغه میکردند.

**قُنجغهگے**= اسپ سواری جوره یے؛ یَد ~ سوار سٲو ٲم= بیا جوره یے(اسپ) سوار شویم؛ یو ته وے ږِن-ېن ڤارج تے ~ سَوار سَت خو، تایدېن پے خَرَغ= او و زنش جوره یے اسپ را سوار شدند و رفتند خاروغ.

**قُنجغه**=۱- جای در عقب زین حیوانات بارکش؛ تُښه-مُښه-یے خو ~ ندیر ڤوست خو، توید= توشه-موشه ای خود را در عقب زین بسته کرد و رفت؛ یه یاڎد زِبینت وے ~ خو، تے یېن= او(مث.) می آید و از عقب او(بالای اسپ) سوار میشود و میروند؛ ۲- بسته، بار در عقب زین اسپ؛ تو ~ خَلاص سُت= بسته(بار) تو خلاص شد( از عقب زین)؛۳- به تعقیب، از پشت سر، از عقب؛ تر هر جا وُز سٲم ات، یو مو ~، اس مو ڎُم تے کَنته نِست= هر جائیکه من میروم، او از پشت من می آید، یک قدم از من دور نمیشود.

**قُپ**=۱- یک جرعه، یک قرت؛ اه تهت، یے ~ گه واین نه بِرئزے یا؟= ای بابه یک قرت واین دیگر نمی نوشی؟؛ ۲- کمی، قدری؛ آی مما، یے ~ بِش مَم خو رِزین ارد ڎه= ای مما، قدری شیر(سینه) برای دخترت بده؛ قُپ ڎئد= قرت کردن، نوشیدن؛ مے ښوڤد قُپ ڎهڎ= این شیر را بنوش؛ قُپ چ.= آب در دهن گرفتن؛ شخ. یو ښَڅ قُپ کِښت ات، پَرَخ(پُرخ) ڎید= او آب در دهن میگیرد و پاش میدهد.

**قُپاق**= انداخت، پرتاب( چیزی بالای کسی)؛ سور اند شینتاو اَڤېن چِدۈم کَخای مردینه-ره خُش څه ڤِد، یو وَم تے ~ وېڎد= در عروسی بخاطر خنده اگر کدام زن برای مردی خوش آمد او بالایش(چیزی) گره زدگی پرتاب میکند؛ قُپاق ڎئد= انداختن، پرتافتن؛ اه-ڎه چیز مو قَندېن قتے قُپاق دِ یے؟= ای بچه چرا قند ها را بالای من پرتاب میکنی؟

**قُپاق-ڎئد**= انداختن دارت(بازی)، انداختن کمان و نیزه(در بازی و جنگ)؛ سور اند گُج نئڎېن خو، ڤارجېن دِوېن ېن، گُج ژازد ات سَرے دَسته وے تے وېڎېن، ک-و قُپاق-ڎئد= در عروسی گوساله را میگذارند، اسپ ها را میدوانند، گوساله (از ترس) میدود و بالای آن نیزه پرتاب میکنند، اینرا بنام"قُپاق-ڎئد" یاد میکنند.

**کُر**۱= نوار قلاب پهن؛ ~ قَتے ویفچِن گِرېبۈن خُشروی= گریبان با بافت نوار قلاب پهن مقبول است.

**کُر**۲= صدای کُر و پر در جریان تهیه روغن؛ بعد ته کُرَت پرَت، مسکه ته جعم سۈد= بعدن از صدای کُر و پر(شنیده میشود) و روغن جمع میشود(در روی سطح)؛ کُر ڎئد= تهیه کردن روغن؛ تَلاو ڤهر، دے پهی کُر ڎهڎ ٲم= روغن دان بیار و روغن را از ماست جدا کنیم.

**قُرتاو**= قاروقور کردن( شکم یا روده ها)؛ مَښ اُم خود خو، مو دَرمۈنېن شِچ قُرېن= باقلا خوردم، و حالا روده های من قار و قور میکنند؛ قار قار کردن؛ یو پَدفَرے ښِربیج غَل قُرت= آن بقه لعنتی هنوز قار قار میکند.م. قُژداو؛ بُرتاو.

**قُرب**= ۱-قیمت، ارزش؛ مزیت، منفعت؛ تهم پول اند ~ نه-ڤُد= در آنوقت پول ارزش نداشت؛ دے ند دے طب ښئیداو-ند غَل ~ یَست= خواندن او در طب هنوز منفعت دارد؛ ۲- کرامت، اقتدار( اُتوریته)، ؛ یو خو قُربے رَزېنچ= او کرامت خود را ریختاند؛ وے-ند فُکه جای بَشهند ~= او در همه جا اقتدار خوب دارد؛ مو-ند وے خېز ~ ڤُد= من از اقتدار او استفاده کردم.

**قُرب دار**= ۱- با قیمت، با ارزش؛ با مزیت، با منفعت؛ ۲- با کرامت، با اقتدار( اُتوریته).

**قُربۈن**= ۱- عید قربان؛ ۲- اسم خاص(مذ. و مث.)؛ مذ. قُربۈن، قُربۈن شاه، قُربۈن بېک، قُربۈن علے شاه؛ مث. قُربۈن، قُربۈن دولت، قُربۈن بېگِم.

**قُربۈنے**= قربانی در روز عید قربان؛ قُربۈنے چ.= قربانی ک. در روز عید قربان.

**قُرݑَست**= بب. قۈرݑَست.

**قُرݑ، قُرݑِک**= چاق؛ یو دۈند قُرݑِک غِڎه ادے، فُکَݑ ارد یو خُش= او آنقدر چاق است که همه او را خوش دارند(می پسندند).

**قُرپهی**=شیر ترش شده، ماست؛ ار ښوڤد ڎۈغ کِن ېن اَرَلَش خو، ک-اِد اده "قُرپهی"= در شیر دوغ گد میکنند و این "قُرپهی" یا ماست است.

**قُرت: قُرت تیژداو، قُرت چ.**= قرت: قرت کشیدن، قرت کردن؛ وے پهی اُم قُرت تیژد=(من) آن ماست را قرت کردم.م. قیل: قیل تیژداو.

**قُرتَک**= گره موی در طرفین سر(آرایش مو زنان)؛ قُرتَک ڎئد، قُرتَک چ.= گره زدن موی در طرفین سر.

**قُرچ**= آهن خام.

**قُرچ دار**= داشتن آهن خام؛ وېڤ چید خېز ~ ښای= نزدیک خانه شان توده سنگ با آهن خام است.

**قُرشهن، قۈرشهن، قَرشهن**=خرو پف کن( در خواب)؛ قُرشهن چارِک= مرد خرو پف کن.

**قُستاو**= نجوا کردن، در گوشی حرف زدن، آهسته گپ زدن، مخفیانه صحبت کردن؛ وېڤ گهپ-اُم نه-ښُد-اته، هر چیز څه خو-رد قُسېن= گپ شانرا نه شنیدم، اما چیزی در گوش یکدیگر میگویند؛ بهس قُس ات، خَښَݑ گهپ ڎهڎ= بس است آهسته گپ زدن، بلندتر گپ بزن.

**قُسهن**= نجوایی، نجوا کن، کسیکه آهسته و مخفیانه حرف میزند؛ یو دۈند ~، یے یار وے گهپ نه ښینت= او آنقدر آهسته گپ میزند که کسی گپ او را نمیشنود.

**قُس-قُس، قُرس-قُرس**= نجوا، سخن آهسته؛ وُز اُم وېڤ قُس-قُس ښُد= من نجوای شانرا شنیدم؛ قُس-قُس چ.= نجوا ک.، آهسته سخن گفتن؛ وهڎ هر-چیز-څه قُس-قُس کِنېن= آنها چیزی نجوا(آهسته سخن میزنند) میکنند.

**قُتاو، قُتتاو**= قُد قُد کردن؛ یو چُښ جِناوے قُتچ وے کِناره= او مانند خروس به اطراف او قُد قُد کرد؛ وَم چَښ قُتاو نه-ښِنے-نه؟= آیا قد قد ماکیان را نمی شنوی؟

**قُتَن**= طویله بدون حصار، جائیکه چهارپایان جمع میشوند؛ قُتَن وېڎداو، قُتَن ڎئد= جمع کردن چهارپایان در یک جا؛ یِد دے مالے قُتَن ڎاد= او چهارپایان را در یک جا جمع کرد؛ تو دے مال قُتَن وېڎ ات، وُز وے بُچهک اَنجهم= تو چهارپایان را در یک جا جمع کن و من بروم بز(کَل) را بگیرم.

**قُت-قُت، قُته-قُت**= تَهَوُّع نوعی حالت است که قبل از بالا آوردن غذا از لوله گوارش به بیرون دهان احساس می شود. نوعی احساس است همراه با حرکت معکوس اندامهای گوارشی که معده برای بیرون‌راندن چیزی که در داخل آن است، انجام می‌دهد. در این حالت انسان وادار به استفراغ می‌شود. وپ.؛ قُت-قُت کِښت، قُته-قُت کِښت؛ قُت-قُت تیزد، قُته-قُت تیزد= تَهَوُّع داشتن، استفراغ کردن؛ خُب لَپ سېرے خوږج خو، قُته-قُت وے ند تیزد= او بسیار سیر خورد و حالا تَهَوُّع دارد.

**قُشه**=۱- شباهت، مانند؛ یَم تو ~ آدم= او به تو شباهت دارد؛ ۲- بجوی. گروپ، توده؛ اه-ڎه، اس دے ~ ندے نَښتے، گهپ مو-ند تو قَتے= ای بچه از توده بیرون بیا، همرایت گپ دارم؛ وُز اُم ک-ار دے ~ خو چوږج خو نوسچ اُم اده= من در همین گروپ خود را شامل کردم و نشستم.

**قو، کو**= صدا برای راندن(ترساندن) پرندگان؛ چِبۈد چے رِوِښت ات، قو وَم ارد بۈنه= کبوتر خودش خواست پرواز کند، اما منتظر بود تا برایش "قو" بگویند؛ قو چ.، قو لۈڤداو= صدا برای راندن یا ترساندن پرندگان؛ سه وېڤ ږهجېن قو کے= برو آن زاغ ها را بترسان.

**قُطے**= قطی.

**قوش**۱= پاردُم (پاردُم تسمه‌ای چرمین یا از جنس پالان است که بر عقب زین یا پالان می‌دوزند و آن را در دو سوی پالان استوار می‌کنند. دم خر و اسب و ستوران را از آن می‌گذرانند و این باعث می‌شود که در سربالایی‌ها پالان به طرف پایین نلغزد. در اسب‌ها از پاردم‌ها برای جلوگیری از به جلو لیز خوردن زین اسب استفاده می‌شود. در انتهای بزرگتر پاردم، بندی قرار دارد که زیر دم اسب قرار داده شده، و انتهای کوچکتر به زین بسته می‌شود. نام‌های دیگر پاردم در فارسی عبارتند از پالدم، زیردمی. رانکی. قشقون. و گوزبان. پال در فارسی یه معنای ریسمان است و بنابراین پاردم یعنی ریسمان دُم. وپ.)؛ قوش ات پَرڎُم ییوَݑ، مرکهب اند ات ڤارج اند="قوش" و "پَرڎُم" (پردُم) یک چیز استند هم برای خر و هم برای اسپ.

**قوش**۲= مهمان؛ نُر-ېت مو-تے ~، مه-تے یېت=امروز(شما) مهمان من استید، جایی نروید؛ پینځ چارِکېن مو-تے قوش یَت= پنج نفر نزد من مهمان آمدند؛ ڤېگه چهی قوش ڤُد؟= دیشب کی مهمان بود؟

**قوشی**= مهمانی، نان چاشت برای مهمان؛ خُب اُم تو قوشے-تے خو فِرئپت= خوب شد در مهمانی تو خود را رساندم؛ چیزېن تو-رد قوشے چود-گوښت یا پَلاو= برای تو چی مهمانی دادن- گوشت یا پلو.

**قوشخۈنه دار**= کسیکه قوش خانه( اتاق) برای مهمانان دارد.

**قوشخۈنه-نَښین، قوشخۈنه-نَشین**= مهمانیکه درقوش خانه( اتاق) زندگی میکند.

**قوشخۈنه**= قوش خانه( اتاق) برای مهمانان.

**قو-قو: قو-قو ار... شِلیگ**= تحت سلطه، در قدرت(کسی)؛ تو قو-قو ار مو شِلیگ، یک-بار- گه-ته څه یَدے، نه-دهک اُم-ته تو-رد څَن= تو در تحت سلطه من استی ، بار دیگر که آمدی، تفنگ خود را برای تو نمی دهم.

**قۈس**=تسمم؛ قۈس سِتاو= تسمم شدن، تسمم غذایی( حالت استفراغ واسهال بعد از خوردن بی حد غذا).

**قۈل**= قول، حوض.

**قۈلَک**=حوضچه.

**قۈلے**= چقوری در آب؛ تر دے ~ مه-سٲو= به جای چقوری نرو( درآب).

**قۈلِچَک**=حوضچه؛ مو سِفڅ ار دَم ~ ڎاد= مهره من در این حوضچه افتید.

**قۈمَت**= قامت، قد.

**قۈمَت بِلَند**= بلند قامت(قامت بلند، بلند قد).

**قۈمبَست، قَمبَست** = صدای" قۈمبَست"، گرمبست؛ څَن اند ~ سُت= صدای گرمبست تفنگ شد؛ یۈد اند ~ سُت-ات، یَم اند(یَمَند) بُن نوست ار ښَڅ= همینکه گرمبست شد، او درآنجا در آب غرق شد.

**قۈپ**: قۈپ چ.، قۈپ ڎئد= کش کردن، ربودن(دزدی کردن)؛ شخ. چِس تو بُچهک قۈپ نه کِن ېن= ببین، بز تو را دزدی نکنند. م. قَفتین.

**قۈپَک**، بجوی.قۈپ-چینے = جعبه، صندوقچه برای پیاله ها؛ دَم چینے ~ ترۈ ڤېت، دېڤ چینے یېن ازېد اند زئز ٲم= صندوقچه بیاورید، پیاله ها را از آنجا بیرون بکشیم؛ بجوی. مو پِد قۈپ-چینے ڤِرُښت= صندوقچه(برای پیاله ها) پدرم شکست.م. باز پَرۈن.

**قۈپه**= کمر، قسمت پشت یا عقب( بر عکس. لبه چاقو، تبر)؛ یو خو پایدارښ گۈپه قتے ښه-سِتَن-تے ڎید= او با پشت تیشه خود به ستون اصلی( ستون شاه) میزند؛ رباب قۈپه= صفحه پشت رباب؛ سه تار قۈپه= صفحه پشت سه تار.

**قۈپ سَر**= کلان سر؛ چِدۈم اند غُله کهل ڤِد، لۈڤېن:" یِد قۈپ سَر آدم"= کسیکه سر کلان داشته باشد، میگویند:" این آدم کلان سر است".

**قُرݑتاو**= غریدن، غرغر کردن، خر وپف؛ نُر ښهبے دۈند قُرݑت دِدے، خوڎمے مٲش نه-لهک-چود=(او) امشب آنقدر خر و پف زد که ما را نماند خواب کنیم؛ اه ښیج تو دۈند قُرݑے؟= ای گاو، تو چرا اینقدر غرغر میکنی؟؛ یو کُد وے گوښت قُرݑت ات خیرت= آن سگ غریده گوشت را میخورد.

**قُرݑتَست**= صدای سوت، خس خس؛ یو کُد سِتخۈن تے انگَخت خو، ~ وے-ند سُت= از آن سگ استخوان در گلویش بند ماند و شروع به خس خس کرد.

**قُرݑ-قُرݑ، قُرݑه- قُرݑ**= صدای سوت، خس خس؛ واښ خید تے مے ښیج اند قُرݑه- قُرݑ تیزد= در وقت کاه خوردن صدای خس خس این گاو روان است.

**قُرشتاو**= ۱- خر وپف زدن(در خواب)؛ ۲- خر وپف کردن با سرفه؛ تو چیز دۈند قۈرشئت تُفے؟= تو چرا اینقدر خر وپف میکنی و تف می اندازی؟

**قۈس**=

**قۈغه**= بلند قد، کلان؛ دۈنداز ~ پُڅ وے ند ڤُد= او اینقدر بچه کلان داشت.

**جاز، چاز**= هوا پیما، طیاره.م. کېمه، چاز.

**جه، جَد، جے، جِد، جی، جئ**= حرف اضافه، نشان دهنده موقعیت چیزی یا کسی. نزد کسی، در؛ در(دست ها)؛ یه تو وِښیځ تو-جه نِست-آ؟ آیا کلید تان در نزدت نیست؟؛ یه چئد ښا وے-جَدـ اَݑ(وے جَدَݑ) رېد= شاید آن کارد نزد او ماند؛ اه- تهت، تو-جه مِس نَصوار نِست-آ؟= ای پدر، آیا نزد تو هم نصوار نیست؟مو-جَد-ېن بیست و پنج سۈم ڤَد= نزد من بیست و پنج سام(واحد پول تاجیکستان) بودند؛ یه نُقراز چے-جه؟- دَم-جه-ٲم وینت=قیچی نزد کیست؟- آنرا نزد او(مث.) دیدم؛ بېل وے-جه-ت ار تَگاڤ سُت= بیل در دستش و طرف پاهین رفت.

**جههندُم، جهندُم**= ضرورت نیست، به هیچ، نیازی نیست، خیر است( بلا در پِس اش)؛ جهندُمے دِس مردینه، خو چید اند نه نیݑت ات ناږد= برای چی، اینقسم مرد که در خانه خود نمی شیند و سرگردان میگردد؛ وېڤ داد لۈڤد:" جههندُمے مٲش ڤارج، لهک زئزد تو خالَک دے= پدر ما میگفت:" خیر است، بگذار ما مای تو اسپ ما را ببرد"؛ جههندُمے دۈند پول، وُز ته دۈندگه مېݑ اند ڎهڎ اُم= بلا در پِس این پولها، آنها مصرف یکروز من میشوند.

**جههنُم، جهنُم**= جهنم، دوزخ.

**جَبَروت**= هیولا. هیولا موجودی افسانه‌ای است، آن معمولاً در افسانه‌های کهن یا داستان‌های ترسناک حضور دارد، و به همین خاطر است که اغلب زشت و ممکن است ترسناک یا آسیب‌رسان باشد. کلمه "هیولاً از "monstrum" لاتین برگرفته شده، معمولاً با ساختار بیولوژیکی عجیب است، که به عنوان نشانهٔ اشتباهی در نظم طبیعی به وجود آمده. کلمه «هیولا» معمولاً بر چیزی اشتباه یا بد دلالت دارد؛ یک هیولا به‌طور کلی ایراد اخلاقی و ذاتی دارد و همچنین تفاوت‌های جسمی یا روانی شنیع با دیگر موجودات، یا از آن به عنوان مخلوقی عجیب از طبیعت می‌توان نام برد. همچنین می‌تواند ظاهراً به یک فرد با ویژگی‌های مشابه مانند یک شخص حریص یا کسی که کارهای وحشتناک انجام می‌دهد اعمال شود. ریشه "monstrum" از کلمهٔ "monere" به وجود آمده-که نه تنها به معنای برای هشدار دادن، بلکه به معنای دستور است! بنابراین، هیولا نشانهٔ بد یا آموزش خیر است. این تفسیر خوش‌خیم شده توسط سنت آگوستین، که هیولا را ذاتاً شر نمی‌داند پیشنهاد شد اما به عنوان بخشی از طراحی‌های طبیعی جهان، یک نوع از خطای عمدی در جسم و روح غالب یک مخلوق دسته‌بندی شده‌است. وپ.؛ ک-اِد جَبَروتے ک-ېتے چیز؟ این هیولا آجا چه است؟

**جَبه**= وقت، زمان، وقتشه؛ ک-اس مَم جَبه- ندے-ته اِک- دِس چید ماز اُم= از این وقت به بعد اینقسم خانه میسازم؛ وَم جَبه- ندے-م اس وورج وُز تو خلاص چود= در آن زمان من تو را از گرگ نجات دادم؛ مے جَبه-ندے تو پے مو خَفه مه-سٲو= در اینوقت تو همرای من خفه نشو.

**جَوَند**، **جَوَندَر**= بب. جوک.

**جَولۈن**= دوش، موج، چرخش؛ جَولۈن ڎئد= دواندن، موج زدن، چرخش زدن؛ جَولۈن چ.= دواندن، موج دادن ، چرخش ک.؛ خو ڤارج اُم جَولۈن چو= اسپ خود را دواندم.

**جَورے**= جبری، ظلم؛ جَورے چ.= جبر ک.، ظلم ک.؛ وے وَخت-ېن ښه یېن ~ چود= در آنوقت شاهان جبر میکردند؛ خو-تے ~ چ.= بالای خود ظلم کردن، زیاد کوشش کردن؛ لپ خو-تے ~ مه-ک، یِد کار ته تَیار نه سۈد= بسیار زیاد بالای خود ظلم نکن، کار تیار نمیشود.

**جَسَر**= قوی، محکم؛ جَسَر س.= شفا یافتن؛ آدم اند پاڎ-ماڎ څه ڤِراږد، مومِیا وے-رد ڎېن خو، وے سِتخۈن ېن جَسَر سېن= اگر از آدم پا یا کدام چیز دیگر بشکند، برای او مومیایی میدهند و استخوان او شفا می یابد( استخوان او محکم میشود).

**جَود، جَوود؛ جُود، جُوود؛ جِود، جِوود**= یهود.

**جَودے، جَوودے؛ جُودے، جُوودے؛ جِودے، جِوودے**= یهودی؛‌ جَوودے زِڤ= زبان یهودی.

**جَوۈنے**= بب. جِوۈنے.

**جَد**۱=بب. جه.

**جَد**= جد؛ مو ~ تو څه ڎید، تهم خَفه مه-سٲو پے مو= اگر جد من تو را بزند، همرای من خفه نشو؛ به جَدے خو پِد، اگه وُز تو-رد دِروغ لۈم= به جد پدرم اگر من برای تو دروغ بگویم.

**جَدَگهر، جَدَگَر**= جادو گر.

**جَدوَل**= جدول.

**جَده، جَدده**= جادو؛ جَده چ.، جَدده چ.= جادو ک.

**جَد دار**= جد دار، عادل، صادق.

**جَذَبت**=۱- تهدید، تلقین ترس؛ ۲- شدت؛ تو مو باب ~ څه فهمے، تو مِس اس وے ښاج ڎئرے= اگر شدت بابایم میفهمی، تو هم از او میترسی.

**جَزیر**=۱-خراب، از بین رفته، بی نظم، پراکنده؛ وېڤ دَرگاه ره یو ژیز ~، غَل ېن جعم وے نه-چوږج= در حیاط خانه شان، هیزم پراکنده است، هنوز آنرا جمع نکردند؛ یو پۈند لَپ ~، تُښپے مٲش چوږج= آن راه بسیار خراب است، ما را بیزار کرده؛ ۲- چتل، کثیف؛ یِد تو کُرته صاف ~، ڤه زِنے یُم دے= پیراهن تو تمامن چتل است، بیار آنرا بشویم؛ جَزیر چ.=خراب ک.، از بین بردن؛ دَم خو موتر سیکل مه دهک وے رد ~ دَم کِښت= موتر سیکل خود را به او نده، او را خراب میکند؛ جَزیر س.=خراب ش.؛ چتل شدن.

**جَزم**= خندان، شاد، علاقمند؛ یو همېښه ~، اَچَݑ خو څِښ نه- کِښت= او همیشه خندان است، هیجوقت خود را ترش نمیگیرد؛ جَزم چ.= شادی کردن، خوشی کردن؛ دېڤ مٲش مېمۈنېن- ات خَښ ~ چود= مهمان های ما را خوب شاد کردی.

**جَیون**=۱- مشتعل، پرهیجان، مست؛ ۲- عاشق؛ پِس وَم-اݑ جوره مِس ~ ڤُد= جوره عاشق او(مث.) بود؛ جَیون چ.= پر هیجان کردن، مست کردن؛ فُکَݑ دَم شَراب مه بِرئز، یِد ~ تو کِښت= تمام این شراب را ننوش، تو را مست میکند؛ جَیون س.= پر هیجان ش.، عاشق ش.؛ پات ښاه لۈد:" تو پُڅ مو رِزین څه وینت، ~ سۈد"= پاد شاه گفت:" اگر بچه تو دختر مرا ببیند، عاشق او میشود"

**جَلَب**= ولگرد، هرزه گرد، فاحشه.

**جَلَب گَرے، جَلَبے**= ولگردی، هرزه گردی، فاحشه گری؛ جَلَب گَرے چ.= ولگردی ک.، هرزه گردی ک.، فاحشه گری ک.

**جلب**= جلب، احضار، دعوت، فراخوانی؛ جلب چ.= جلب ک.، جذب ک.؛ یو فُکَݑے تر څاو ~ نه چود= او همه را به درو دعوت نکرد.

534-535

**جَنوب، جِنوب**= جنوب.

**جَر**= صدا در جریان بازی" جَرا-جَرایَک".

**جَرگه**= جَرگه، حلقه مردم؛ جَرگه نیستاو= در جَرگه(حلقه) نشستن.

**جَرے**= اسکنه، قلم درز( با اسکنه تراشیدن)؛ ک-ه مو ~ بېد= همان اسکنه(قلم درز)من گم شد؛ ~ قتے دے دِڤے تئښ=با اسکنه دروازه را بتراش.

**جَرا، جَراحت**= ۱- جراحت؛ ۲- چرک؛ لهک دے زَخمے جَرا تیزد= بگذار چرک زخمی بیرون برود؛ جَرا چ.= چرک ک.

**جَراحت**=بب. جَرا.

**جَرا**-**جَرایَک**= بازی چشم‌ پُتَکان(طفلانه)؛ قایم‌ موشک (قایم با شک) یا چشم‌گیرک، یک بازی است که در آن چند تن پنهان می‌شوند تا کسی پیدایشان کند. این بازی بیشتر در یک میدان باز انجام می‌شود و می‌تواند هر اندازه بازیکن داشته باشد. در فارسی افغانستان به آن چشم‌ پُتَکان گفته می‌شود.وپ.؛ جَرا-جَرایَک چ.= بازی چشم‌ پُتَکان کردن.

**جَرچے**= نگهبان، پاسدار؛ یِد مو مال کِناره ~ ڤَد= او(سگ) نگهبان رمه من بود.

**جَۈن، جَهۈن؛ جُۈن، جُهۈن**=جهان.

**جَۈن گَردے، جَهۈن گردے؛ جُۈن گَردے، جُهۈن گَردے**=جهان گردی.

**جَۈن گَښته، جَهۈن گَښته ؛ جُۈن گَښته ، جُهۈن گَښته** = جهان گشته.

**جَۈن گَښتے، جَهۈن گَښتے ؛ جُۈن گَښتے ، جُهۈن گَښتے** = جهان گشتی.

**جَفڅ، جَفس**= محکم وصل بودن، با هم نزدیک؛ وهڎ جُفته-پولېن اس سِپاښچ جَفڅ دے مَگَم ڤِیېن= تیر های اصلی نسبت به تیرهای دیگر باید با هم نزدیک باشند؛ جَفڅ څه نِݑېت، مو-رد-ته مِس جای سۈد= اگر شما با هم نزدیک بنشینید، برای من هم جای پیدا میشود؛ جَفڅ چ.= اتصال دادن، باهم نزدیک کردن؛ جَفڅ س.= باهم نزدیک ش.

**جَغداو**= ۱-گریه کردن؛ ۲- چیغ زدن.

**جَغَت**=۱- خشن، چیغ زن؛ بچه نۈد خو لۈڤېن ~ بچه یو= وقتیکه بچه گریان میکند، میگویند بچه چیغ زن است؛ ۲-لجباز، ستیزه جو، جنجالی؛ وُز اُم اس ~ ڤارج، ښاج= من از اسپ لجباز میترسم.

**جَغَتے**=۱- خشن، چیغ زن؛ ۲- لجبازی، ستیزه جویی، جنجالی.

**جَغه**= بب. جَغه، جَغغه.

**جَغ- وَغ**= جیغ و داد، سر و صدا(درلهجه و گویش مازانی هم جَغ- وَغ)؛ جَغ- وَغ چ.= جیغ و داد زدن، سر و صدا ک.

**جَغځَک**= چربی بریان شده.

**جَغه، جَغغه، جَغَر**= لک‌لک پرنده‌ای بزرگ با پاها و گردن دراز و منقار بلند و راست می‌باشد که آهسته به پرواز در می‌آید و در حال پرواز پاها و گردن را کشیده و اندکی رو به پایین نگه می‌دارد.لک لک ها آرام و کند راه می‌روند ، نر و ماده هم‌شکلند. روی درخت‌ها، صخره‌ها یا ساختمان‌ها آشیانه می‌سازند. لک‌لک‌ها یک تیره از راستهٔ لک‌لک‌سانان هستند و گونه‌های مختلفی دارند. طول بدن لک لک های ساکن ایران بین ۹۵ تا ۱۰۵ سانتیمتر است.وپ.

**جَغجیر**=۱- دمدمی مزاج، گریه کن؛ ~ بچه قتے قین= با بچه دمدمی مزاج مشکل است؛ ۲- خشن، بی ادب، گرم مزاج؛ دېڤ باب نهله ~ ڤُد، گهپ طاغَتے نه-چود= میگویند بابای شان گرم مزاج بود، طاقت گپ را نداشت.

**جَغجیرے**=۱- دمدمی مزاجی، گریه کنی؛ ۲- گرم مزاجی.

**جَقتاو**= پارس زدن، عوعو(سگ)؛ کُد مو-تیر چقت= سگ بالای من عو عو کرد؛ کُد چقت ات رهکے نَږجیست= سگ عوعو میکند و کاروان میگذرد؛ ۲- چیغ زدن، فریاد زدن؛ تو لپ جقے، وُز اُم تو پروا نِست= تو بسیار چیغ میزنی، من پروای تو را ندارم؛ ۳- بی حد سرد بودن( در محلی)؛ مهڎ چَدېن جَقېن اس شِتایے= این خانه های از سردی سوت میزنند.م. ږهشتاو: جِرَقتاو.

**جَقَست**= بب. جَقَست، جَقَقست.

**جَقَښ**= چیغ، فریاد، سرزنش، قضاوت؛ پے دے ~ یار، څه نه لۈڤد، تو-لۈ دے کهل دهرڎ کِښت= او قضاوت کردن را خوش دارد، اگر قضاوت نکند سرش درد میکند.

**جَقیج**، **جَقیجَک**؛ **جَقیځ**، **جَقیځَک** = ۱-پارس زن، عوعو کن(سگ)؛ لَپ جَقیځ کُد ک-اِد تَمه-ند= سگ شما بسیار پارس زن است؛ ۲- چیغ زن، فریاد زن؛ وُز اُم تو جِناو جَقیجَک نِست= من مثل تو چیغ زن نیستم.

**جَقَست، جَقَقست**= پارس، عو عو؛ کُد اند جَقَقست سُت ات، یِد اگه سُت= همینگه سگ پارس زد، او بیدار شد؛ جَقَست ڎئد، جَقَقست ڎئد = پارس زدن، عوعو کردن؛ چِس یو کُد جَقَست څه ڎید، مه-سه تَر وېڤ دِڤے خېز= ببین اگر آن سگ پارس میزند، طرف دروازه شان نرو.

**جَهون**= بب. جَۈن.

**جهڤځ**= جوز هندی( نام علمی: Myristica fragrans) معرب گوچ هندوک پارسی یا جوز بویا نوعی ادویه است. جوز هندی تخم سخت و خوشبوی درخت جوز بویا است که آرد می‌کنند و مصرف آن به عنوان ادویه صورت خشک شده در مناطق گرمسیری رواج بسیاری دارد. آنچه جوز هندی را به یکی از طعم‌دهنده‌ها و ادویه‌های پرمصرف در غذا- به‌خصوص در مناطق گرمسیری- تبدیل کرده‌است، عطر و بوی تند و مطبوع آن است. هر دانه را از خارج، پوسته سختی به رنگ قهوه‌ای متمایل به خاکستری در برمی‌گیرد و شیارهای عمیقی دارد که با جدا کردن این پوسته، دانه آن ظاهر می‌شود. دانه، سطحی چین خورده دارد و رنگ آن متمایل به خاکستری است. به‌طور کلی، جوز هندی در طولی حدود ‎۵/۲ سانتی‌متر و قطری حدود ‎۵/۱ سانتی‌متر شکلی شبیه به تخم‌مرغ دارد. جوز هندی نزد پیروان دین یارسان اهمیتی مذهبی دارد و علاوه بر این‌که از نشان‌های این دین به‌شمار می‌آید، در مراسم آیینی این دین نیز به صورت نمادین برای پذیرفتن پیروان تازه به کار می‌رود. با اینکه از جوز هندی در طب سنتی استفاده می‌شود، اما این ماده هیچ گونه ارزش دارویی شناخته شده‌ای ندارد. اگر از پودر جوز هندی بیشتر از مقدار متداول مورد استفاده به عنوان ادویه استفاده شود، می‌تواند باعث واکنش‌های آلرژی زا یا اثرات سایکواکتیو گردد. وپ.؛ کئخَک پے تو څه ڤېد، جهڤځ خهر= اگر به سرفه مبتلا باشی، جوز هندی بخور.

**جهل**= جهل؛ جهل سِفېنتاو= به جهل آوردن، به قهرآوردن؛ دے ~ مه سِفېن، اگه نه، تیزد یِد= او را به قهر نه بیار، اگر نی میرود؛ جهل سِفیداو= جهل کردن، قهرشدن؛ مو ~ لپ سِفید= من زیاد قهر کردم. م. قهر.

**جهلد، جَلد**= زود، تیز؛ جهلدے، جَلدے= زود تر، تیز تر.

**جهلدَݑ، جَلدَݑ** = زود، تیز.

**جهلد-جهلد، جَلد-جَلد** = زود-زود.

**جعم**= جمع؛ جعم چ.= جمع ک.؛ جعم س.= جمع ش. م. جَم.

**جهندُم**= بب. جههندُم.

**جهنُم**=بب. جههنُم.

**جهر**= توده سنگریزه در پای صخره، شیب؛ مو پئخېن ېن ~ ارد نه-رېد= در توده سنگریزه چموس های من پاره شدند؛ جهر ڎئد= با توده سنگریزه پوش کردن؛ دے ~ پۈند ارد څه ڎېت، لای ته نه سۈد= اگر سنگریزه را در راه جغل کاری کنید، لای(گل) نمیشود؛ جهرچ. = غلتاندن، سقوط دادن؛ وَم اَمبَښڅے اس وے کوه تے چود جهر خو، یه ڎاد ار تَگاڤ= او سرو کوهی(ارچه) را از کوه سقوط داد و آن افتید به پاهین؛ جهر س.= رول خوردن، غلتیدن، افتادن، سقوط در سخره؛ وُز اُم وَم سېل ارد جهر سُت= من بالای آن سیل رول خوردم.

**جهرے**= جای ایکه توده سنگریزه در پای صخره، شیب است؛ تر دے ~ دېڤ ژاوېن مه-دے، دهڎ جهر سٲوېن= گاو ها را در زیر صخره رها نکن که رول میخورند.

**جهرِش**=آزمایش، بررسی اسپ پیش مسابقه اسپ دوانی؛ جهرِش چ.=آزمایش، بررسی اسپ پیش مسابقه اسپ دوانی؛ ڤارج خَنُک ڎېن خو، پِرا اس پایگه دِوېنت ~ کِنېن= اسپ را پیش از مسابقه اسپ دوانی تمرین میدهند وآزمایش میکنند.

**جهت**=۱- ح.ا. پسین. برای تعین هدف و علت استفاده میشود؛ بخاطر، برای، به؛ وُز اُم تو جهت ڎو آدم رِماد= من بخاطر شما دو نفر روان کردم؛ وے یِگه کُشچَک اند روغَن بۈیېج جهت لهکېن= در کوزه دیگر کمی روغن برای دود کردن می مانند؛ ۲- در مورد؛ لۈم وهڎ داکترېن ته بَغېر قهرېن، آدم وېڤ بېمار جهت خَبَر څه نه کِښت= فکر میکنم که داکتران قهر میشوند اگر در مورد مریض آنها را خبر نکند؛ اِک دۈن جهت، اِک دۈند جهت= به همین خاطر؛ چیز جهت؟= برای چی؟، به کدام دلیل؟ م. اَڤېن، بَرایے، دَرایے.

**جعفَر-گُل**= ۱- زعفران یا زَرپَران (نام علمی: Crocus sativus) گیاهی است از تیرهٔ زنبقیان، سردهٔ زعفران که به عنوان ادویه در آشپزی کاربرد دارد. کلاله و خامه زرشکی رنگ گل زعفران جمع‌آوری و خشکانده می‌شود، و از آن برای چاشنی‌زنی و رنگ دهی غذاها استفاده می‌شود. زعفران سال هاست که به عنوان گران‌بهاترین ادویه جهان بر حسب وزن شناخته می‌شود، و قیمتی نزدیک به ۵۰۰۰ دلار آمریکا به ازای هر کیلوگرم دارد. ریشه تاریخی این گیاه ایران می‌باشد. و در قرن ۲۱ ایران بیش از ۹۰٪ زعفران جهان را تولید می‌کند. ایران بزرگترین صادر کننده زعفران و چین بزرگترین واردکننده زعفران جهان می‌باشد. ارزش جهانی صادرات این محصول ۲۷۵٫۸۴ میلیون دلار است. طیف‌سنجی جرمی و کروماتوگرافی مایع با کارایی بالا، از روش‌های حرفه‌ای کشف زعفران‌های تقلبی هستند. وپ.؛ ۲- بابا آدم (سرده): بابا آدم که باردان، فیلگوش ، آراقیطون، علف پیرزن و پینه خاله(نام علمی: Arctium) نیز نامیده می‌شود گیاهی است علفی و دوساله از تیره گل‌ستاره‌ای‌ها (Asteraceae). گیاهی است که به اندازه یک متر و نیم تا دو متر ارتفاع رشد می‌کند. با برگ‌های درشت و خشن و سبز رنگ با گل‌های توپ مانند و به اندازه فندق یا بزرگتر از آن در باغچه و کنار آبها و یونجه زارها مراتع و مزارع می‌روید. این گیاه در اطراف تهران، البرز، راه چالوس، خراسان، کرمان، رودبار، تفرش،ارومیه اروپا و شمال آمریکا می‌روید و در بعضی نقاط پرورش داده می‌شود. این سرده در ایران ۴ گونه علفی چند ساله دارد، بابا آدم (گیاه) «Arctium lappa»، بابا آدم صغیر «Arctium minus» و دو گونه بابا آدم خویی «Arctium palladinii» و بابا آدم برگه پهن «Arctium platylepis» که علاوه بر ایران در شرق اروپا، آناتولی، قفقاز، ماورای قفقاز و ترکمنستان نیز می‌رویند. بابا آدم ازگروه کاسنی ها به شمار می رود.این گیاه از سوی رومیان باستان شناسایی شده و فوایدآن برای سلامتی مشخص شده است. وپ.

**چهښ**=۱- پوست کهنه گوسفند یا بز؛ دے ~ تے نِݑ، یِد نَمبے تو پاڎېن مه- ښِڅئوت(ښِڅئود)= بالای این پوست بنشین تا پاهایت خنک نخورند؛ ۲-پستان(حیوان شیرده)؛ وَم ژاو چهښېن-ېن گِلوېځۈن سِڅ= پستان های آن گاو کشال شدند؛ ۲- فرسوده؛ چهښ س= فرسوده ش.؛ تو پِلئس چهښ سِڅ، پتے دَم= پلاس توفرسوده شده آنرا (دور)بیانداز. م. چیښ.

**چهښَک**= پوستک خورد کهنه گوسفند یا بز؛ مے ~ تیر نِݑ= بالای این پوستک بنشین.

**چهښ-چهښ، چهښ-چهښَک**= بکلی فرسوده؛ چهښ-چهښَک س.= بکلی فرسوده ش.؛ وے کُرته چهښ-چهښ ښُڎج= پیراهن او بکلی فرسوده شده.

**جېب**، **جېبَک**= جیب.

**جېڤ**=پیشوند، با اسم استفاده میشود و معنی وقت را افاده میکند؛ سحرجېڤ= صبح هنگام(از طرف صبح)؛ ښهب جېڤ= شب هنگام( از طرف شب)؛ مېݑِن جېڤ= از طرف روز؛ بُهار جېڤ= در بهار. م. –یۈن.

**جېله**= تومور غده گردن، جای زخم(در بدن)؛ وَم ~ جای ته دېر بېست= جای زخم دیر از بین میرود.

**جېرَند**= رنگ کَهَر، قرمز-قهوه‌ای( رنگ اسپ)؛ یو ~ ڤارج تے سوار ات پے تیر سُت= او بالای اسپ کَهَر سوار بطرف بالا رفت.

**جېفه**= اموال، دارایی، ثروت؛ ~ ته پے یے چے کَی نه ڎید= دارایی برای هیچکس ابدی نسیت( متل)؛ جېفه یے دِنیا= اموال، دارایی، ثروت.

**جېفه-دوست**= صرفه جو، ثروت دوست، مال دوست؛ دۈند ارد ~ آدَمَت تو یست ادے، وېڤ خو نو کُرته یېن نه پِنِځے= تو آنقدر آدم صرف جو استی که پیراهن های نو خود را نمی پوشی.

**چئ**= بب. جه.

**جئت**= دعوت( به عروسی، پیر و غیره)؛ جئت چ.= دعوت ک.( به عروسی، پیر و غیره)؛ سه دے مردم ~ کِن تر سور= برو مردم به عروسی دعوت کن؛ سېت ~ کِنېت، دولت شاه پُڅ اند سور= بروید مردم را دعوت کنید که عروسی پسر دولت شاه است.

جئت گهر، جئت گَر = دعوت گر( به عروسی، پیر و غیره).

**جئتۈنه**= تحفه برای دعوت گر.

**جئت چوږجِن**= دعوت شده(به عروسی، پیر و غیره).

**جئغ**= فریاد، چیغ؛ جئغ ڎئد= فریاد زدن، چیغ زدن.

**جئغه دَخ**= فریاد، سرو صدا، چیغ؛ جئغه دَخ چ.= فریاد زدن، سرو صدا کردن، چیغ زدن؛ جئغه دَخ مه- کِنېت، سور ارۈ نِست غَل= سرو صدا نه اندازید، اینجا هنوزعروسی نیست.

**جئغ ڎئد**= ۱-چیغ زدن؛ مُشکے وے ڎاد خو، دېڤ اند جئغ ڎئد سُت= مشک او را زد( در مسابقه) و اینها چیغ زدن را شروع کردن؛ ۲- دعوت کردن، صدا کردن؛ خو خېښ-تَبار جئغ ڎئدے مو رِماد= مرا برای دعوت کردن خویش و تبارش روان کرد.

**جئق**= چین، چروک، مچاله؛ عجب ~ آدمَت نَی، تو پیڅ ارد یے چَلَک ښَڅ بېست= آنقدر آدم چین و چروک روی استی که یک سطل آب در رویت گم میشود(مزاح)؛ جئق چ.= چین کردن، چروک کردن؛ دے خو کُرته څَرهنگ ~ چوږج= پیراهنت را چقدر چین و چروک کردی؛ جئق خو چ.= خود را چین و چروک کردن، خود را اخم کردن؛ نهله پَلهنگ جئق خو څه کِښت، وَم څېمېن وَم کَپال اند سٲوېن= میگویند اگر پلنگ خو را اخم کند، چشم های درپیشانی اس می برایند؛ جئق س.= چین و چروک شدن؛ مو پئخېن ېن ݑَد خو، صاف ېن جئق سَت= چموس های من سوختند و تمامن چین و چروک شدند. م. جینگ.

جئق-رهنگ= عبوس رنگ، ترش روی؛ یِد ~ آدم= او آدم عبوس رنگ است( او آدم ترش روی است.

**جِهت: اس جِهتے**= جهت: از جهتی؛ اس یے جِهت= از یک جهت( از یکطرف).

**جِواب، جَواب، جُواب**= جواب.

**جِواز، جُواز، جِوازگ**= هاون، جواز؛ ار دَم جِواز پِښت جُک= در هاون تلقان بکوب(نرم کن)؛ دَم توڎ ار جِواز کِن= آن توت در را هاون بانداز.

**جِواز ژیر، جُواز ژیر ، جِوازگ ژیر** = سنگ هاون، سنگ جواز.

**جِوال، جَوال**= جوال؛ دَم مون دَم ~ قتے یاس ار چید= این سیب ها را با جوال خانه ببر.

**جِوود**= بب. جَود، جَوود.

**جِوۈن، جَوۈن، جُوۈن**= جوان.

**جِوۈنه مَرگ**= جوانه مرگ؛ جِوۈنه مَرگ س.= جوانه مرگ ش.

**جِوۈنه مَرگے**= جوانه مرگی.

**جِوۈنے۱، جَوۈنے، جُوۈنے**= جوانی.

**جِوۈنے**۲= جوش، اکنه.

**جِوۈن-رهنگ، جَوۈن- رهنگ ، جُوۈن- رهنگ** = جوان؛ خو بۈن تئښ اُم خو، اده جِوۈن-رهنگ دِڤېس اُم= من ریش خود را میتراشم و جوان معلوم میشوم.

**جِگهر**= جگر.

**جِگۈن**= چوگان( در چوگان بازی)؛ مو ~ ڤِرُښت= چوگان من شکست؛ ڤېگه جېڤ ٲم همېښه جِگۈنېن خو-رد چود خو، گۈی ٲم بئښت= شامگاه ها همیشه برای خود چوگان تیار میکردیم و چوگان بازی میکردیم.

**جِدا**= جدا؛ جِدا چ.= جدا ک.؛ جِدا س.= جدا ش.

**جِداگے**= جدایی.

**جِیېزے، جِیېځے**=مهریه، جهیزیه؛ ژاوے ڎاد خو رِزین ~= او(مث.) گاو را مهریه به دخترش داد؛ جِیېزے-یېن مو ږِن ارد وَم داد ان نهن نه ڎاد= والدین زن من برای زن من جهیزیه ندادند.

**جِل**= جل( جل اسپ، خر).

**جِلوگیر**= مشایعت کننده( عروس یا داماد)؛ وَم نِوېنڅ قَتے ته یے ~ رِمے یېن= همرای عروس یک مشایعت کننده روان میکنند؛ ~ ته نِوېنڅ پَر-پوښاک زئزد= مشایعت کننده، اجناس عروس را انتقال میدهد.

**جِلاب، جُلاب**= اِسهال وضعیتی است که در آن فرد بیمار دست کم سه بار در روز دفع مدفوع روان یا مایع دارد. این حالت می‌تواند چند روز به طول بینجامد و موجب کم آبی بدن می‌شود که در پی از دست دادن مایعات رخ می‌دهد. نشانه‌های کم آبی معمولاً با از بین رفتن کشش طبیعی پوست و تغییر در شخصیت آغاز می‌شود. این وضعیت می‌تواند پیشروی کند و در حالات حادتر منجر به کاهش ادرار، رنگ‌پریدگی، ضربان سریع قلب، و کاهش در پاسخگویی شود. ولی مدفوع روان اما بدون آب در کودکانی که از شیر مادر تغذیه می‌کنند می‌تواند طبیعی باشد. علل بیماری: اصلی‌ترین علت اسهال، عفونت روده‌ها است. عفونت روده‌ ممکن است در پی این شرایط به وجود بیاید: ویروس، باکتری، انگل یا وضعیتی که به عنوان اسهال و استفراغ شناخته می‌شود. این آلودگی‌ها معمولاً از طریق غذا یا آبی حاصل می‌شوند که آلوده به مدفوع شده‌اند یا مستقیماً از فردی منتقل می‌شوند که به این بیماری آلوده شده‌است. این بیماری را می‌توان به سه دسته تقسیم‌بندی کرد: اسهال آبکی کوتاه مدت، اسهال خونی کوتاه مدت، و اگر به مدت بیش از دو هفته ادامه یابد، به عنوان اسهال پایدار شناخته می‌شود. اسهال آبکی کوتاه مدت می‌تواند در پی آلودگی به وبا باشد. اسهال خونی کوتاه مدت وضعیتی است که به عنوان دیسانتری هم شناخته می‌شود. شماری از عوامل غیر عفونی نیز ممکن است منجر به اسهال بشوند. این عوامل شامل این موارد هستند: پرکاری تیروئید، عدم تحمل لاکتوز، بیماری‌های التهابی روده، مصرف برخی داروها، سندروم روده تحریک‌پذیر و یک سری عوامل دیگر. در بیشتر موارد، برای شناخت عامل اصلی به کشت مدفوع نیازی نیست. وپ.

**جِلق**= ۱- گلو، حنجره؛ تو ~ تئر‍! بهس نهو!= لعنت بر گلویت، گریان را بس کن!؛ ۲- قوت، انرژی؛ یے-گه آدم څه ڤُڎجَت، وے ~ زِدُښچَت= اگر آدم دیگر میبود، به او هیچ قوت نمی ماند؛ اس جِلق ڎئد، اس جِلق س.= خسته شدن، بی قوت شدن؛ دِس کارے چود ادے، اس جِلق ڎاد= او اینقدر کار کرد که خسته شد؛ یم مو رزین بِڅ نُر ښهب دۈندے وهغد دے دے، اس جِلق سِڅ= این دخترم امشب آنقدر گریان کرد که قوت در او نماند.

**جِل-جِواز**= جل و افسار( ابزار جل افسار اسپ)؛ مو ڤارج ~ خِست سُت= جل و افسار اسپ من تر شدند.

**جِمِخ**=بب. ژِمئخ.

**جِن**= جن؛ یو پات ښاه لۈد:" مو پُڅے یے-جا-ره البت ڎېو یا جِن زید"= پاد شاه گفت:" بچه مرا شاید در کدام جایی دیو یا جن کشت".

**جِنگهل، جَنگَل**= جنگل.

**جِنگهل** **بۈن**، **جَنگَل** **بۈن**= جنگل بان.

**جِنېځ**= بب. قهرجِنېځ.

**جِناو**= ح.ا. پسین؛ مانند، مثل؛ یو خو باب ~ دراز= او مانند بابایش دراز است؛ مۈ جِناو= اینقسم. م. ارڎه، مِغوند، دَستور.

**جِنس**۱= جنس، نوع.

**جِنس**۲= بب. جِنڅ، جِنس.

**جِنڅ، جِنس**= کاملن، همه؛ وے تاق-ېن جِنس ڤِرُښت= آن شیشه(کلکین) را کاملن شکستاندند؛ دے واښ-ېن جِنس یاد= کاه را کاملن بردند؛ جِنڅَݑ، جِنسَݑ= کاملن، همه؛ یِد مردم جِنڅَݑ توید= مردم همه رفت.م. فُکَݑ، صاف.

**جِرتاو، جِرداو**= جیر جیر کردن، خواندن؛ وِڎِچېن ته ښهب نه جِرېن= گنجشک ها در شب جیر جیر نمی کنند؛ وُز اُم وِڎِچ جِرداو قتے اندوید= من با جیر جیر گنجشکان بیدار شدم.

**جِرَنگتاو**= زنگ زدن، آواز طشت و طاس؛ بهس جِرَنگ!= زنگ زدن را بس کن!

**جِرَنگَست**=(جرینگست-لهجه هراتی) صدای زنگوله، مانند آواز طشت و طاس، مانند صدای افتادن سکه بزمین.

**جِرَغداو**= گریه کردن، فریاد زدن؛ دے مو نِباس-ېن سِځ ڎاد خو، ښهبے لَپ جِرَغد= نواسه مرا سوزن زدند و شب بسیار گریه میگرد.

**جِرَغَست، جِرَغَغست** = فریاد، چیغ، گریه؛ کُد وے تے فِریپت خو، وے ند جِرَغَغست سُت=سگ بالای او حمله کرد و او چیغ زد؛ جِرَغَست ڎئد، جِرَغَغست ڎئد = فریاد دادن، چیغ زدن؛ مو پے پیڅ جِرَغَغست مه-ڎه!= سرم من چیغ نزن!

**جِرَقتاو**= ۱- غر زدن، پارس زدن؛ یو تمه کُد لپ جِرَقت= سگ تو بسیار پارس میزند؛ ۲- قریاد زدن؛ دے غِڎه ره بِش ڎهڎ، بهس جِرَقت= برای این بچه شیر بده، که گریان نکند.م. جَقتاو.

**جَقَست**=بب. جِرَقَست، جِرَققَست.

**جِرَقیج**= گریه کن؛ لَپ ~ مه-ڤے!= بسیار گریان کن نباش!

**جِرَقَست، جِرَققَست**= پارس، غر زدن؛ فریاد؛ ک-اِد تو جِرَققَست غَلَݑ نه-بېست= فریاد تو هنوز گم نمی شود؛ جِرَقَست چ.، جِرَققَست چ.= پارس زدن، غر زدن؛ فریاد کردن؛ انکار کردن؛ یو چارِک جِرَقَست کِښت، نیکے وے رد میداو= آن مرد انکار کرد، نیکی کردن برای او(مانند) مرگ است.

**جِرهی**=خاک رس( برای ساخت ظروف، روی آتشدان و غیره).

**جِرهیِن**= از خاک رس(سفالی)؛ جِرهیِن جایگه= ظرف سفالی.

**جِرئوداو، جِرئوتاو**= خواندن؛ ېی، تو یه، یے-لهڤ جِرئو مٲش ارد= ای تو، بیا کمی برای ما بخوان؛ بُلبُلېن ته تابِستۈن-جېڤ جِرئوېن= بللان در(موسم) تابستان میخوانند؛ تو ڤِرا مُصَوَر نُر ښهبے خَښ جِرئوت= برادرت مصور امشب خود خوب خواند.

**جِرئویج، جِرئوهن**= خواننده؛ جِرئویج(جِرئوهن) بُلبُل= بلبل خواننده.

**جِریب**= جراب.

**جِریباف، جِریب باف**= جراب باف.

**جِریب-سئخ**= سوزن(چوب) بافندگی جراب.

**جِرَست، جِررَست**= ۱- جیر جیر، خواندن(پرندگان)؛ وِڎِچېن جِررَست مو تر غۈږ یَت= جیر جیر گنجشک ها بگوشم رسید؛ ۲- ناله، فغان؛ شکایت؛ جِرَست چیداو، جِررَست چیداو= ناله کردن، فغان کردن؛ شکایت کردن؛ یِد لپ جِرَست کِښت، لپ ملال سڎج= او بسیار شکایت میکند، ملال شده است؛ وَم پُڅ مود خو، یه وے جهت جِرَست چود= بچه او(مث.) مرد و بخاطر او ناله و فغان کرد.

**جِرۈښ**=سیب آدم(جوزک به [انگلیسی](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%B2%D8%A8%D8%A7%D9%86_%D8%A7%D9%86%DA%AF%D9%84%DB%8C%D8%B3%DB%8C" \o "زبان انگلیسی): Adam's apple یا سیب آدم یک [غضروف سپری](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%BA%D8%B6%D8%B1%D9%88%D9%81_%D8%B3%D9%BE%D8%B1%DB%8C" \o "غضروف سپری) (غضروف تیروئید وپ.)، گلو؛ څه لۈڤد:" ڎهم تو ~ اند"، تو لۈ:" نه-ڤهر-ته ڎِیے"= اگر گفت:" در گلویت میزنم"، برایش بگو:" نمی توانی". م. نای.

**جِر-جِر**= جیر جیر، خواندن(گنجشک ها).

**جِسم**= جسم؛ جِسمَن= جسمن؛ جِسمۈنے= جسمانی.

**جِست**= جست، دوش، پرش؛ ~ ڎئد= دویدن؛ ~ تیژداو= دویدن؛ ~ چ.= دویدن.

**جِغهی**= بب. جَغه، جَغغه.

**جِغېل**= پاره، ژنده؛ مو-رد یِد ~ کُرته به کار نِست= برایم من این پیراهن پاره در کار نیست؛ جِغېل چ.= پاره ک.؛ یے سال غَل نِست ات، خو پۈستینَت ~ چود= یکسال هنوز نشده، پوستین اترا پاره کردی؛ جِغېل س.= پاره ش.، ترکیدن؛ شَرݑک بازئت چود خو، دَڎ تو ڎُستېن-ېن ~ سَت= گِل بازی(خاکبازی) کردی و دست های تو ترکیدند.

**جِغېلَک**= پاره، ژنده؛ مُشفِقے یے-مېݑ ~ پوښاکے پِنوید خو، سُت تر سور= مشفق یکروز کالای ژنده را پوشید و رفت به عروسی.

**جینگ**= چین وچروک. م. جئق.

**جینگے**= چین وچروکی.

**جینجِڅ، جینجِچ، جینجِت**= گدی؛ خو رِزین ارد اُم جینجِچ ڤود= برای دخترم گدی آوردم. م. وَڎَک.

**جینجِڅَک، جینجِچَک**= گدی گک.

**جینجِڅ- بازے، جینجِچ-بازے**= گدی بازی.

**جیښ**= پوست کهنه؛ دے ~ تر مو دهک= پوست کهنه بمن بده.م. جهښ.

**جیښَک**= پوست کهنه.

**جیښڅ**= بند(کجاوه)؛ مو چِمود ~ زِدُښت= بند کجاوه من کند(پاره شد)؛ جیښڅ چ.= بند انداختن( برای کجاوه).

**جیڅ**= پسوند اسمی برای افاده تعین جای؛ مثال: واښ جیڅ= کاه دان؛ ښوڤد جیڅ= غرفه نگهداری شیر، چَښ-جیڅ=مرغان چه.

**جیڅَک**= محل یا جای برای گوساله، بزغاله و بره ها.

**جیغداو**=جیر جیر کردن، جیک جیک کردن، قد قد کردن؛ یه چَښ پِشے وینت خو، خېلَکېڅے جیغد= ماکیان پشک را دید و خیلی قد قد کرد.

**جاگه**، **جایگه**= ظرف.

**جادوگَر**= جادوگر؛ جادوگَرے= جادوگری؛ جادوگَرے چ.= جادوگری ک.

**جای**= جای.

**جایهن**= ۱- مخفیگاه برای نگهداری اجناس، مخفیگاه؛ کوچرۈن څه سُت، خو کاچار ٲم ار جایهن ېن جای چود= وقتیکه تخلیه اضطراری شد، ما اموال خود را در مخفیگاه پنهان میکردیم؛ جای (بود و باش)؛ وهڎېن دے غِڎه ند دے ~ نه ڤود= آنها جای بود و باش بچه را نیافتند.

**جای بۈن، جای بېن**= روح شیطانی در قالب انسان( تقریبن نگهبان جای).

**جایداد**= جایداد، وطن.

**جاییج، جاییجَک**= نشانه(رد پا)، جای؛ کو خو پاڎ جاییجَک مو-رد دِڤېس= رد پایت را بمن نشان بده؛ څېمېن جاییج، څېمېن جاییجَک= کاسه چشم؛ یو پات ښاه بچه وے دارے خو څېمېن جاییج ارد مالت، خو رِبیزد ڤا ویڤ جای تیر(فلک.)= شاهزاده در کاسه چشمان خود کریم مالید و پس چشم های خود را بجای شان ماند(فلک.).

**جای نَښین، جای نشین**= معاون؛ ~ غَل تو-ند نِست-آ؟= آیا معاون هنوز نداری؟

**جایا(مفرد: جا، جای)**= جا، جای.

**جای-چوږجِن**= پنهان؛ تو جِریبېن-ېن ~ نه-ڤَد= جراب های تو پنهان نبودند؛ تو بهښ ~= بخش تو(نان) پنهان است.

**جای-جِگیر**= در، حویلی، خانه؛ تمه خو ~ اند نه نِݑېت-ات ناږېت= شما در خانه خود نمی شینید و سرگردان میگردید؛ امیربېک اند بشهند ~= همیربیک خانه خوب دارد.

**جای-جایهنَک**= بازی چشم‌ پُتَکان(طفلانه)؛ قایم‌ موشک (قایم با شک) یا چشم‌گیرک؛ ~ اند دِس بازے: ییو خو جای کِښت ات، وهڎ دِگه یېن وے ښِکَرېن= بازی چشم‌ پُتَکان این قسم است: یکی خود را پنهان میکند و دیگران او را میپالند.

**جارے**= امکان پذیر، واقعی، قابل اجرا؛ مو-ند اَچَݑ مو گهپ ~ نِست= گپ من قابل اجرا نیست.

**جُزوَل، جُزبَل** = خط کش.

**جُزدَک**= قانغوزک، سوسک طلایی (نام علمی: Melolontha melolontha) است. این حشره سنگین وزن و پَردار، بیشتر زندگی خود را به عنوان نوزاد حشره زیرزمینی که از ریشه درختان تغذیه می‌کند، می‌گذراند. بعد از ۲ تا ۳ سال بالغ شده و به سطح زمین می‌آید. وپ.

**جُزَست، جُززَست**= وزوز؛ جُزَست چ.، جُززَست چ.= وزوز ک.؛ جُزدَک جُزَست کِښت= = قانغوزک طلایی وزوز میکند.

**جُکتاو، چُکتاو**= کوبیدن، زدن؛ خو جُکتاو=برخورد کردن، تصادم کردن، تصادف کردن؛ کۈرَت نه ڤُد دِدے، پے دے خو جُکے= کور نبودی که با او تصادم کردی.

**جُکیج**= قسمت کلمه، مثال: مئخ- جُکیج= میخ کوب؛ پِښت- جُکیج= تلقان کوب.

**جُکچ**۱= چوب خشک کوبیده در سابق برای شمع استفاده میشد؛ شمع از چوب؛ قاق تاج ٲم جُکت خو، وے یٲم جُکچ لۈد=(ما) چوب خشک را میکوبیدیم، آنرا شمع"جُکچ" میگفتیم.

**جُکچ**۲= ۱-ضربه خوردن، تصادف، تصادم؛ ۲- مانده و زله(از کار)؛ تېز اُم څِد خو، غَلَݑ اُم ~= من تیز درو کردم و تا بحال مانده وزله استم؛ جُکچ س.= زدن، تصادف شدن؛ یم تَربُز جُکچ سُڎج خو، خُښپه گهښچ= این تربز ضربه خورده و به اتاله تبدیل شده است.

**جُکچَک، چُکچَک**= ضربه ، تصادف، تصادم؛ جُکچَک س.= ضربه خوردن، زدن؛ مو ویز پے ژیر جُکچَک سُت خو، وئښت اُم= بار من به سنگ تصادم کرد و افتیدم؛ چِس یِد چَینَک پے سِتَن جُکچَک مه سۈد= ببین که چاینک با ستون تصادم نکند.

**جُل(ج. جُلېن)**= پارچه، لته، مواد قراضه(پارچه مستعمل و از کار افتاده)؛ دے ~ مو- رد دهک، تاقے خو-رد اَنڅ ٲم= این قراضه را بمن بده، برای خود کلاه بدوزم. م. تُلت.

**جُلِن**= از پارچه، از لته، از مواد قراضه(پارچه مستعمل و از کار افتاده)؛ ~ بوت یِگۈن خَښ یاڎد= بوت های پارچه ای یگون وقت محکم میباشند.

**جُلاب**= بب. جِلاب.

**جُمه چُک**= چوب کوبنده(چوب بیسبال مانند برای کوبیدن خوشه گندم و گلیم)؛ جُمه چُک-قَتے- ته وئب-ات پوښاک جُکېن= با چوب کوبنده درزه و گلیم میکوبند؛ جُمه چُک ڎئد= کوبیدن با چوب؛ یه جُمه چُکے زاښت خو، ڎادے وے شیچ بُڅ= او(مث.) چوب کوبنده را گرفت و گوساله را زد؛ گِلیم ېن زِناد پینجِن یاږج-اند-ات، جُمه چُک-ېن وَم ڎاد= گلیم را در آب با آرد ارزن شستند و آنرا با چوب کوبیدند؛ زدن، لت کردن(با "جُمه چُک")؛ څه نه یَدے، جُمه چُک تو ڎهم= اگر نه آمدی با چوب کوبنده ترا لت میکنم.

**جُمتاو، جُمبتاو**=جنبیدن، لرزیدن( در مورد جنبیدن اشیای غیر متحرک یا بی جان)؛ یِد پۈند څه تیزد، یَم زِمهڎ جُمت= وقتیکه او راه میرود، (این) زمین می جنبد؛ یه یېد اگه څه جُمت، یو-ته ښاج ڎئرت= اگر آن(مث.) پل میلرزد، او(مذ.) ترس میخورد.م. وُڅتاو.

**جُمبَښ، جُمبِښ**= جنبش؛ جُمبَښ چ.= جنبیدن؛ در جُمبَښ ڎئد= در جنبش آمدن؛ زَمۈنه دے در جُمبَښ ڎاد، یه اَږدَل-ته نَښتیزد(فلک.)= وقتیکه زمانه(زمین) در جنبش آمد، آن اژدهار میبراید(فلک.)

**جُمبېنتاو، جُنبېنتاو**= جنباندن، بی جا کردن، تکان دادن؛ بِیار زَمین جُمب ڤُد خو، مے زَمۈنه-یے یِک-دۈند جُنبېنت دِدے!= دیروز زمین جمب(زلزله) بود و زمانه را آنقدر جنباند!؛ وَم ژیر جُبېنتاو-اݑ-اُم مِس نه-ڤهر-ڎاد= من آن سنگ را (ازجایش) تکان داده نتوانستم؛ خو جُمبېنتاو= خود را تکان دادن، خود را گاز دادن؛ یو ساز- لۈڤد-تے خو جُمبېنت= او در هنگام خواندن خود را تکان میدهد.م. وُڅېنتاو.

**جُمبېنیج، جُنبېنیج**= کسیکه می جنباند، تکان میدهد، می لرزاند( اغلب در قسمت دوم کلمه استفاده میشود. مثال: غۈک-جُمبېنیج= کسیکه گهواره می جنباند)؛ دَم ڤهښ جُمبېن!-وزم-اُم جُمبېنیج نِست= ریسمان را بجنبان!- من پرستار بچه نیستم(تقریبن من جنباننده نیستم).

**جُمبۈن-جُمبۈن، جُنبۈن-جُنبۈن**= جنبان- جنبان؛ ک-اَزېد-ات یَت جُمبۈن-جُمبۈن= از آنجا جنبان- جنبان آمدی.

**جُفتَک-سِتَن**= ستون به امتداد دیوار.

**جُفته لَگَر**= جفته(لگد)؛ تو ڤارج-اند دے ~ فُکَݑ ښاج کِښت= جفته لگد اسپ تو همه را میترساند؛ جُفته لَگَر ڎئد= جفته(لگد) زدن؛ تو مرکهب-ته ښا لَپ ~ ڎید= خر تو شاید بسیار جفته لگد میزند.

**جُفته-پول**=تیر های جفت در بالای دیکدان و دکان اصلی(بهرنئخ) خانه.

**جُفته: جُفته زِبِداو**= پریدن با پای جفت(با هر دو پا)؛ دے دِشید-تے بهس جُفته زِبَنېت!= پریدن تانرا در بالای بام بس کنید!

**جُغځَک، ځُغځَک، ځُغدَک**= گرم مزاج، دمدمی مزاج؛ یِد لَپ جُغځَک آدم، جهلدَݑ در-قهر ڎېد= او بسیار یک آدم گرم مزاج است، زود قهر میشود.م. بِځُغځَک.

**جُغځَک-رهنگ، جُغځَک-رهنگ-اَݑ(جُغځَک-رهنگَݑ)**= گرم مزاج رنگ؛ ناگَۈ-تے، یے-چے قهر دے سِفید، لۈڤ ٲم:" یِد جُغځَک-رهنگ-اَݑ آدم"= اگر کسی دفعتن قهر میشود، میگوییم:" او آدم گرم مزاج رنگ است".

**جُهۈن**= بب. جَهۈن.

**جوبار**= جویبار. م. وئڎ.

**جوگے**= ۱- مردم جت(جت نام گروهی از مردم بندرعباس است که در محله‌های خواجه عطا، دامایی و شغو (شهرک توحید) زندگی می‌کنند و ساکنان این محله‌ها هستند. این مردم از تبار اقوامی اریایی بنام یوتیه هستند که در کتیبه بیستون از انان نام برده شده است.این قوم در سالیان دور توسط بلوچها تارانده شدند و مجبور به مهاجرت به نواحی دیگر شدند که از ان نواحی چون مناطق غرب بلوچستان می باشد. جت‌ها در روستاهای چه چکور، آبشورک، کهورستان و شرق بندرعباس هم زندگی می‌کنند. آنان بیشتر شیعه مذهب هستند. وپ)؛ ۲- مردم کولی: مردم کولی، رومنی یا رومایی مردمی هندوآریایی هستند که به صورت کوچ‌نشین و دوره‌گرد در سراسر اروپا و خاورمیانه یافت می‌شوند.شواهد زبانی و ژنتیکی پیشنهاد می‌کنند که این مردم در اصل از شبه‌قاره هند ریشه گرفته‌اند. کولی‌ها در سراسر جهان یافت می‌شوند، اما بیشتر در اروپا، به ویژه مرکز، شرق و جنوب آن (شامل ترکیه، اسپانیا و جنوب فرانسه) متمرکز هستند. آن‌ها در حدود سال ۱۰۰۷ میلادی وارد آسیای غربی و اروپا شدند. در انگلیسی به کولی‌ها) gypsy جیپسی) گفته می‌شود؛ چرا که تصور می‌شد آن‌ها از مصر (Egypt) آمده‌اند. این تصور باعث شد که این مردم و زبانشان اسرارآمیز جلوه‌گر شود. اکنون روشن است که کولی‌ها (roma نام ملی و قومی است) از هند به صورت گروه گروه در اواسط هزاره اول میلادی مهاجرت کرده‌اند. یکی از این گروه‌ها از طریق ایران به طرف آسیای صغیر، جنوب روسیه و کشورهای بالکان پیش رفته، تا در سده پانزدهم به اروپای غربی و در سده شانزدهم به بریتانیا رسیده‌است. ظاهراً گروه بعدی خط سیری جنوبی‌تر را یعنی از طریق ایران، سوریه، و مدیترانه به سوی آفریقا و شبه جزیره ایبری در پیش گرفته‌است. تا قرن بیستم گروه‌هایی از کولی‌ها با گرایش به نوعی زندگی کم و بیش چادرنشینی در همه کشورهای اروپایی و در بسیاری از بخش‌های دیگر جهان حضور داشتند؛ و زبان رُمانی، که اصلاً گونه‌ای ویژه از زبان هندو آریایی نو می‌باشد، اساساً با دو یا سه دوجین لهجه تشخیص داده می‌شوند. گروه‌های کولی‌ها در سراسر ایران و افغانستان، در مناطقی همچون خراسان، آذربایجان، کردستان، فارس، لرستان و کرمان یافت می‌شوند. وپ.

**جوک: جوک-ات-جَوَند، جوک-ات-جَوَندَر**= هر نوع حیوان: حیوانات درنده ها، پرنده، حشرات وغیره؛ چِسیت جوک-ات-جَوَندَر ار دَم ښَڅ ڎاد= ببینید، حشرات در آب افتادند؛ مو شیگ ار کوه ڎاد خو، جوک-ات-جَوَند-ېن وے خود= گوساله من در کوه افتاد و درنده ها او را خوردند؛ خو ښیج اس دهښتېن ڤه، جوک-ات-جَوَندَر وے نه-خیرت-گه= گاو اترا از دشت بیارکه گرگ و دیگردرنده ها او را نخورند.

**جوره-بازے**=۱- جوره بازی( ارتباط اندایوالی، رفیقی)؛ ۲- شناخت؛ ~ ته ښا اَچَݑ نه بېست= فکر میکنم که شناخت هیچوقت گم نمیشود.

**جوره**= ۱- جوره، دوست، رفیق؛ ۲- اسم خاص(مذ.)؛ جوره، جوره بېک، جوره بای.

**جور پُرسے**= جور پرسی، احوال پرسی؛ جور پُرسے چ.= جور پرسی ک.، احوال پرسی ک.

**جۈمه-بُرۈن**= جامه بران( مراسم آماده کردن کالا برای عروس، دو-سه روز پیش از عروسی).

**جۈمه**۱= جامه، کالا.

**جۈمه**۲= قسمت کلمه، مثال: کار جۈمه= جامه یا کالای کاری.

**جۈن**= جان، روح؛ زندگی.

**جۈنه دَخ**= ۱- کار مشکل، سعی و کوشش؛ ک-اِد تو ~ تو لاشه چود= این کار مشکل تو را لاغر کرد؛ جۈنه دَخ چ.= کار مشکل ک.، سعی و تلاش ک.؛ هر څۈند ~ څه کِن ٲم، دے څاو ته نُر خَلاص نه کِن ٲم= هر چند که سعی و تلاش بکنیم، این درو را امروز خلاص نمیکنیم؛ ۲- دست زدن، رنجاندن، اذیت کردن؛ شخ./درم. جۈنه دَخ پے مو کِښت، مو-ند مو قهر سِفینت=(او) مرا آزار میدهد، قهر من می خیزد.

**جۈن-به- جورے**= ۱- مشکل، زجر دیدن؛ به یے ~ یېن نَږجهد= آنها به یک مشکل گذشتند؛ ۲- ضعیف، ناتوان؛ نَخا دۈند جۈن-به- جورئت دِدے، خو پُڅ خو دهم تے نه-ڤهر-ڎِیے= نخا که اینقدر ناتوان استید که پسرت را به پشت تان آورده نمی توانید؛ ۳- حریصی؛ یے چیز وے کودَک ارد نه-ده-کِښت-ات، ښاج وے کِښت، دۈند ارد جۈن-به- جورے!= او هیچ چیز برای آن کودک نمیدهد و او را میترساند، اینقدر حریصی!؛ جۈن-به- جورے چ.= بیزار کردن، به ستوه آوردن؛ ک-اَم ژِنِج جۈن-به- جورے مٲش چود= این برف ما را به ستوه آورده است؛ جۈن-به- جورے س.= زجر کشیدن؛ نُر اُم پے پاڅ مال قتے جۈن-به- جورے سُت= امروز در نوبت رمه چرانی، زجر کشیدم.

**جۈن-بِڅ، جۈن-بِڅَک(مث.)**= محبوب، دوست ‌داشتنی؛ مو جۈن-بِڅَک پے تهخېن، قَطار ته کِښت صَدهفېن= محبوب من در صخره ها، در حال قطار کردن صدف ها ( از ترانه)، ژیوجَت دَم-آ؟- یِد مو جۈن-بِڅ= تو او(مث.) را دوست داری، او محبوب من است .م. جۈن-بُڅ، جۈن-بُڅَک.

**جۈن-بُڅ، جۈن-بُڅَک(مذ.)**= محبوب، دوست ‌داشتنی.م. جۈن-بِڅ، جۈن-بِڅَک.

**جۈن-دهرڎ**= جان درد؛ جۈن-دهرڎے= جان دردی.

**جۈندار**= گوسفند نر. م. مِږیج، مِنېچ، نَخچیر.

**جۈن-ڎئد**= سعی و تلاش؛ مو ږِن ته لۈڤد:" نَغزے یے تو ~" = زن من میگوید:" سعی و تلاش تو کفایت میکند"

**جۈنے دَخ**=بب. جۈنه دَخ.

**جۈن-کَسۈن**=مشکل؛ پے یے ~= به یک مشکل؛ پے یے ~ اُم سِفید پے دِشید= به یک مشکل به بام بالا شدم.

**جۈن-نَښتید**= جان برآمدن.

**جۈن-پے-کهل**= بی فکر، بی حواس، فراموش کار، پریشان حواس؛ وُز اُم ~، رِنوښت اُم تو جِریبېن= من بی حواس استم، جراب های تو را فراموش کردم؛ وُز اُم ~ نِست، تَرَم سٲم= به بی فکر نیستم که آنجا بروم؛ هر چهی ~، رُخېڅ ناږد= هر کسیکه بی حواس است تا صبح سرگردان بگردد.

**جۈن تَنازے**=۱- عذاب( در حالت جان سپردن یا مردن)، ترس مرگ، لرزه قبل از مرگ؛ تو باب ~ ره ڎاد، میرته ښا= بابایت در حالت لرزه قبل از مرگ است، شاید می میرد؛ جۈن تَنازے چ.=عذاب کشیدن قبل از مردن، لرزه کردن قبل از مرگ.

**جۈښ**۱= جوش؛ یو ښوڤد جۈښ اند څه ڤېد، ښَڅ اَرَم مهک= اگر شیر در حالت جوش باشد، آب در آن نیانداز؛ جۈښ ڎئد= جوش دادن.

**جۈښ**۲= گرداب.

**جۈښ دار**= گرداب دار؛ بهرتهنگ دریا ~= دریای بهرتنگ گرداب دار است.

**جۈښِن**= با گرداب؛ خاښدره دریا اس فُک جۈښِن دے= رود خانه شاخدره از همه با گرداب تر است.